

آموزش‌هایی درباره سازمان

(۲)



تحلیل آموزشی بیانیه اپور تو نیستهای چپ‌نما

سازمان مجاهدین خلق ایران

آرشیو استناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه، کارگر

www.peykar.org

تحلیل آموزشی بیانیه اپور تو نیستهای چپ نما





تحلیل آموزشی بیانیه اپودخونیستهای چپ‌نما
از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

بهار ۵۸

فهرست

- تقدیم سه.....
- درباره انتشاراین کتاب
- اطلاعیه تعیین موضع سازمان مجاهدین خلق ایران دربرابر جریان اپورتونیستی (احرامی) چپ نما .
- مقدمه
- بخش اول : درباره مسائل تشکیلاتی - سازمانی
- ٤٣ فصل اول - مروری بر تاریخچه اپورتونیستی
- ٤٦ ۱- ناچیز جلوه دادن نقش "رضا"
- ٤٨ ۲- سو استفاده از طرح تقسیم شاخهای سازمان
- ٤٨ ۳- سلطه اپورتونیسم بریکی از شاخه ها
- ٤٩ ۴- به بن بست کشیدن بحثهای استراتژی
- ۵۰ ۵- اشکال ارشی ایدئولوژیک و نقش سکتاریستی و فرست طلبانه قرارمربوط به عدم طرح این مسائل در سطوح پائین ترو
- ۵۳ ۶- تعهد مبنی بر به تردید نینداختن این سطوح .
- ۵۴ ۷- نقل و انتقالات تشکیلاتی به منظور گسترش و نفوذ دامنه
- ۵۵ ۸- عمل اپورتونیسم .
- ۷- بورش به بنای عقیدتی
- ۹- روشهای غیرمستقیم
- ۱۰- روشهای مستقیم

- ۱ - روش‌های غیر مستقیم :
- الف - ارزیابی مقدماتی توان ایدئولوژیکی
 - ب - نکته پرانی و تکه پرانی
 - ج - رفع نکردن اشکالات ایدئولوژیک افراد پائین و پاسخ‌ندادن به سوالات مربوطه در ذهن فرد .
 - د - موکول کردن حل مسائل خصلتی افراد به تغییر بنیادهای ایدئولوژی .
 - ه - خرد کردن شخصیت و اعتماد بینفس افراد بهمنظور هرچه بیشتر منفعل کردن و تغییر پذیر کردن آنها
 - و - حمله به بنیاد تفکر ایدئولوژیکی مجاهدین و اسلام واقعی ، تحت پوشش " دگماتیسم مذهبی " و نقداً پورتونيستی برداشت‌های راستگاریانه نویسندها مذهبی از اسلام به منظور هموار کردن راه سرکوب ایدئولوژیکی مجاهدین بدون پای‌بندی به تفاوت‌کیفی آنان از سایر برداشت‌ها و تفکرات رایج .
 - ز - لجن مال کردن رهبری ، مسئولین و دست آوردهای گذشته سازمان به منظور تخریب بنای ایدئولوژی سازمان .
 - ح - تبلیغ عملکرایی بخاطر پائین آوردن نقش مکتب وایدئولوژی ، جهت سست کردن پایه‌های عقیدتی افرادی اطلاع .
 - ط - قطع آموزش‌های ایدئولوژیک سازمان .
 - جمع کردن وازیین بردن مدارک آن .
 - ی - مطالعه غیرانتقادی آثار ماتریالیستی و مارکسیستی به منظور تغییردادن موضوع ایدئولوژیکی افراد .

- ۲- برخی از روش‌های مستقیمی که در جریان تغییردادن
ایدئولوژی اعمال شده است :
- ۱۷۱ الف - سرکوب ایدئولوژیک افراد از طریق خرد
کردن شخصیت آنها ، استفاده از همه نوع
برچسب و مارک تحت عنوان "انتقاد
- ۱۷۱ ب - گرفتن مسئولیت افراد مقاوم و خلع سلاح
وقطع ارتباط آنها با یکدیگر ، فرستادن شان
به کارگری ، مضافا بر عدم احساس کمترین
مسئولیت اینمی در برآور آنها
- ۱۹۶ - نمونه شکست برنامه تعلیماتی ۳ سال اول
فعالیت سازمان (۴۴-۴۷) .
- ۲۱۵ - " پایان یافتن کارتدوین ایدئولوژی
د - جاسوسی ، سه دید ، شکنجه و کشتار به منزله
آخرین کلام دربرو شه نکاملی اصلاح و آموzes
واقناع ابوریونیستی به منظور سرکوب "
- ۲۲۱ مجاهدین مقاوم .
- ۲۳۷ ۸- سوء استفاده فرستاد طلبایه از عمل نظامی بمنظور تحکیم
مواضع اپورتوبیستی .
- ۲۴۰ ۹- مبانی نظری و نئوریک ابوریونیسم یا خوش خدمتی غیر
مستقیم به امپریالیسم و رژیم شاهی بهانه " تحلیل
افصادی " .
- ۲۴۹ - مoxye فصل اول - سخنی با مردم و نیروهای خلقی
- ۲۶۰ - ضمیمه اطلاعیه سیاسی نظامی شماره ۲۱

"... اتبیع مله ایراهیم حنیف ..."

در آغاز این تحلیل، یادتام خواهان و برادرانی را که بغم همه فشارها و سرکوب خونین جریان اپورتونيستی، تقوای توحیدی و طهارت انقلابی دامن خود را حفظ نمودند، گرامی میداریم.

زنان و مردانی که چه در میدان نبرد پسر امپریالیستی؛ در شکنجه‌گاهها، دردادگاهها و در برابر جوخده‌های اعدام، و چه در صحنه مبارزات شرافتمدانه سیاسی، علیه اپوتورنیسم هرگزار از موضع بکتاپرستی یک مجاهد دواقعی عدول نکردند....

آنان که با نثارهستی کوچک خود، در راه خدا و خلق، عظمت و شکوه بزرگ اسلام و آئین حنیف را عیان ساختند، نشان دادند که هیچ ضربه‌ای نمی‌تواند عنصر مجاهد موحد را، ازاوج قله انقلاب و ترقی خواهی به زیرکشیده و برداشتش غبار عقیقدگار و ارجاع بنشاند.

بدین گونه، اگرچه این مردان گاه به آتش کشیده و خاکستر شدند، لیکن هرگز بر سیمای پاکشان، در تاریخ مبارزات خلق ما، گردپریشانی و خواری و نیز فراموشی، نخواهد نشست (۱).

چرا که اینان، هر روز در این میهن، ققنوسوار، از خاکستر خود، دوباره زاده و زنده می‌شوند، باشد که فروغ اسلام با سوختن آنها شعله ور ترکردد و با بری شدن

(۱) - للذين احسنوا الحسنى وزياذه ولا يره
وجوهم ولا ذله
برآنانکه نکوئی کردند، نکوئی است،
وزیادگی، و بر جهه هاشان گردپریشانی و خواری،
نشینند.

از هرگونه غل و غش ، در قلب و ضمیر انقلابیون مسلمان
نولدی ناره بیا بد .

از این رو ، در برآ بر رنج تمام آنهایی که چه شهید
یا به انتظار شهادت ، در مسیر خداو خلق ، بهمیثا ق
انقلابی خودون دار مانند ، سرتکرم فرود میآوریم .

سلام علیکم ب ما صبرتم و نعم عقبی الدار

سلام برشما ، به خاطر آنچه شکیبائی و مقاومت
ورزیدید و چه نیک فرج آمید .

همچنین گرامی میداریم ، خاطره جریحه دارشده
 تمام زنان و مردان آگاه ، و آزادهای را که برمی‌تلاشی
 کردن ناجوانمردانه مجاهدین خلق ، دل سوختند ،
 و افسوس خوردند ، این احساسات پاک مردمی نیز ،
 شایسته تکریم و ستایش است .

باشدکه ، ما (مجاهدین) ، نیز شایستگی
 برخورداری از این سرمایه گرانقدر مردمی و انقلابی را ،
 احراز کنیم .

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

توضیح در مورد انتشار کتاب حاضر

کتابی که اکنون در دست دارد نخستین نشریه از مجموعه آثار سازمان مجاهدین خلق ایران پس از سلطه منحرفین چپ نما بر سازمان در سال ۵۴ می باشد که برای انتشار در خارج از سازمان و در سطح عموم آماده شده است. چنانکه در مقدمه همین نشریه‌ها شاره شده، کتاب حاضر اساساً عین تحلیلی است که به منظور آموزش درونی اعضاء سازمان مجاهدین خلق ایران بصورت سوال و جوابهای آموزشی تنظیم شده و بسیاری قسمت‌های آن نیز در یکی از شاخه‌های سازمان عیناً آموزش داده شده است.

تحلیل مزبور دقیقاً بدبناه ضریب اپرتوئنیستها به سازمان مجاهدین و در اوآخر تابستان سال ۵۴ آغاز و سپس تا سال ۵۷ تدریجاً مدون گردید.

تدوین بخش حاضر و آماده کردن آن برای چاپ در پایان پائیز سال ۵۷ به اتمام رسید لکن به دلایلی که مهمترین آن اشتغالات مربوط به شرکت سازمان در قیام مردمی ضد استبدادی در طول ماههای آخر سال ۵۷ است، به تعویق افتاد.

اکنون در آستانه نوروز سال ۵۸، بخستین بهار خجسته آزادی انتشار جزوی حاضر به یاری خدا میسر گردید. به امیت آنکه بتوانیم در فرصت‌های مناسب آینده بخش‌های بعدی را نیز آماده انتشار کنیم.

بنابراین ، خوانندگان گرامی بایستی به یاد داشته باشند که مفad جزوی ای که هم اکنون در دست دارند عیناً و تماماً در شرایط سلطهٔ نگین شاه سابق تحریر شده‌است . باز هم باید تأکید نمود که انتشار مجموعهٔ حاضر صرفاً "به منظور بهرهٔ گیری تمام مبارزان و مساجدها ایرانی از یکی از دردناکترین تجارب سیاسی - تشکیلاتی معاصرهاست تجربه‌ای ملی و نه فقط مربوط به یک گروه خاص ، که هرگز بایستی در خدمت بحث‌های نفاق انگیز و دشمن شاد کن بکار گرفته شود . عکس منظور ما از تحلیل این تجربه کمک به غنای مبانی تئوریک مبارزه واحد ضد امپریالیستی تمام مردم ستمکش میهن خوبنبار مان است ، که تنها با تجزیه و تحلیل عوامل تفرقه و نفاق درونی نیروهای مردمی امکان پذیر است .

بنابراین انتشار جزوی بایستی با یادآوری بیجاوی گذشته‌تلخ و مسموم ، و یا چوب زدن چریان انحرافی که اکنون بکلی از تائثیر افتاده است یکی گرفته شود . اینجاست که به یاد این سخن بسیار والای علی (ع) می‌افتیم که درباره ابوذر ، آن مجاهد رزم‌مند گفت :

"... و گان لا يشكوا و جما لا عنده بزءه ".
" دردها و مصائب را بازگو نمی‌کرد و لب به سخن نمی‌گشود مگر پس از پایان آن و فراغت یافتن از آن ".

مجاهدین خلق ایران

- بنیانگذاری شده و مجاهدین ادامه دهنگان راه آنها می‌باشد .
- ۲ - جریان اخیر (تغییر دادن ایدئو لوزی سازمان) یک جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ نمایست که سردمداران آن به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به جنبش خیانت کردند .
- ۳ - این جریان اپورتونیستی چپ نما هیچگونه تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد ننموده ، دشمن اصلی ما همچنان رژیم و حامیان امپریالیست آن می‌باشد .
- ۴ - این جریان اپورتونیستی چپ نما بهبیج وجه حق استفاده از نام " مجاهدین " را ندارد ، و ادامه استفاده از آن به منزله استمرار خیانت است . نام " مجاهد " متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است که بایستی بدون هیچگونه تغییری با همان آرم ، آیه و سال تاء سیس ، مورد استفاده قرار گیرد .
- ۵ - هیچ جریان یا عنصر مسلمان نبایستی با این اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته باشد . هرگونه ارتباط و همکاری سازشکاری محسوب می‌شود .
- ۶ - ما با این جریان اپورتونیستی چپ نما مبارزه می‌کنیم تا به خط صحیح باز گشته ، یا منزوی گردد . مبارزه ما یک مبارزه سیاسی با شیوه‌های افشا گرانه است و هرگونه استفاده از شیوه‌های ارتقابی ، از قبیل : کشتن ، لو دادن ، همکاری با پلیس و کمک گرفتن از امکانات رژیم را در این مبارزه محکوم می‌کنیم .
- ۷ - ما بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت فائليم مگر اینکه آنها این اپور-تونیستها را تأیید کنند .
- ۸ - ما به تمام نیروهایی که علیه امپریالیزم ، ارتقاب و استثمار مبارزه می‌کنند احترام می‌گذاریم و از دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی آنها استفاده می‌کنیم .
- ۹ - برادران مجاهد ما در داخل زندانها نبایستی با این اپورتونیستها رابطه‌ای جز رابطه انسانی و حداقل رابطه صنفی برقرار کنند .
- ۱۰ - این جریان اپورتونیستی چپ نما ، موجب بروز زود رس یک جریان راست ارتقابی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند که ما با آن هم مبارزه می‌کنیم . جریان فوق از ضدیت با نیروهای انقلابی بویژه مجاهدین شروع شده ، و سپس در مسیر رشد خود ، با نفی مشی مسلحانه به سازشکاری و تسلیم طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق

و تغییر تضاد اصلی منجر میشود . این جریان اپورتونیستی ، خطربروز و رشد خصایع ارجاعی را در درون نیروهای مترقی مسلمان ، پیش میآورد . در مورد ادامه دهندگان راه مجاهدین گرایشات راست ، از تجدیدنظر در دیدگاههای بنیادی سازمان آغاز میشود .

۱۱ - سلطه این جریان اپورتونیستی چپ نما بر سازمان ، با اعمال شیوههای ضد انقلابی واستفاده فرست طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است :

الف - تکمیل نشدن کار ایدئو لوژی سازمان و پیاده نکردن تعليمات ایدئولوژیک ، در سطح وسیعی از کادرها بطور مکفی ، بعلت رشد کمی نامتناسب با کیفیت .
ب - ضربه شهریور ۵۰ و از دست دادن کادرهای ذیصلاح ، و در نتیجه عمل زدگی و دنبال نکردن کار ایدئو لوژیک .

ج - ترک تعليمات ایدئو لوژیک سازمان ، که با توجه به نفوذ عملی و تئوریک مارکسیسم در عصر ما ، سلطه این اپورتونیستها را بر سازمان تسهیل کرده است .

۱۲ - ایدئو لوژی ما اسلام ، مبتنی بر جهان بینی توحیدی است که جامعه را با شیوههای انقلابی به سمت محو کامل استثمار و استقرار نظام توحیدی (قسط) هدایت میکند ، ولذا در هر شرایط تاریخی اساساً " متکی بر محرومترین و بالندترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) میباشد .

بنابراین " مجاهد خلق " در پرتو ایدئو لوژی اسلامی خود با ویژه گیهای ضد امپریالیستی ضد ارجاعی ، و ضد استثماری که در شرایط حاضر مشی مسلحانه را ایجاد میکند مشخص میشود .

وظیفه ما ، در شرایط کنونی حفظ و حراست میراث مجاهدین و تلاش در جهت احیاء و باز سازی آن میباشد .

مقدمه

مهر ماه ۱۳۵۴ ، در میان بہت و حیرت کلیه نیروهای انقلابی و خلق ایران ، جزوی قطوری ، تحت عنوان " بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " که : مارکسیست شدن سازمان را ، اعلام می نمود ، منتشر شد .

قبل از این تاریخ ، این نامحتملترین فرضی بود ، که در کل جنبش انقلابی ایران ، بطور اعم ، و در جنبش انقلابی اسلامی ، که مجاهدین آغاز کردند ، بطور اخص ، قابل تصور بود .

چگونه میشد تصور کردد سازمانی با ۱۰ سال کار پیگیر مکتبی ، که در راه سجنپیشگیران انقلابی ایران قرار گرفته ، و خود را به مثابه تنها گروهی که از اقبال توده‌ای برخوردار است ، " ثبتیت " کرده است ، مارکسیست اعلام شود ؟ آیا این دقیقاً همان دامی نبود که دشمن واپسی به امپریالیزم ، در راه این سازمان گستردۀ و با بر چسب آریامهری " مارکسیست - اسلامی " که پیوسته در سخنرانیهای شخص شاه تکرار می‌شد ، ۴ سال تمام در کمین نشسته بود ؟

بویژه ، که تا همین اواخر ، مجاهدین ، یک صدا و یکباره ، علیهای این افتراء خدا انقلابی موضع گرفته ، و چه در تعلیمات و نشریات ، و چه در دادگاهها و تبلیغاتشان ، قولیاً آن را ، تکذیب می‌کردند . چگونه می‌شد تصور کرد ، که : یک سازمان انقلابی که در مخوف ترین دیکتاتوری پلیسی جهان ، به مبارزه مسلحانه پرداخته ، و علیرغم تمام ضربات

"اطلاعیه تعیین موضع سازمان مجاهدین خلق ایران
در برابر جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نما" (۱)

۱ - سازمان مجاهدین خلق ایران ، سازمانی است با ایدئو لوزی اسلامی و معتقد به مبارزه مکتبی که در سال ۱۳۴۴ بوسیله محمد حنفی نژاد ، سعید محسن و علی اصغر بیدیع زادگان .

(۱) - مفاد این اطلاعیه که ضمناً "معرف سیمای ایدئولوژیک مجاهدین نیز میباشد ، همزمان با سلطه خائنانه جریان اپورتونیستی بر سازمان (تابستان ۵۲ به بعد) پیوسته مورد تأکید برادران شهید ما از جمله شهید شریف واقفی ، شهید فرهاد صفا ، شهید مرتضی صمدیه ، شهید محمد یقینی و ... قرار داشته است . انقلابیون موحد و والاقدر که شماری از آنها در مسیر مبارزات صادقانه ضد اپورتونیستیان که مخافا بر مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی بار آنها را سنگین گرده بود سرانجام بدست فرست طلبان چپ نما ، این دشمنان درونی خلق به شهادت رسیدند . به دنبال انتشار بیانیه اپورتونیستی در پائیز ۵۴ خطوط اصلی مواد فوق تنظیم و سپس در پائیز ۵۵ مشخصاً "تدوین و قابل انتشار گردید . سرانجام در پائیز ۵۶ با مراحت چند تکملهٔ جزئی مواد ۱۲ گانه بصورت کنونی درآمد . یکبار نیز در فروردین ۵۷ مواد فوق بصورت ناقص و تحریف شده توسط سمتیزانهای غیر مسئول در معرض انتشار قرار گرفت .

مهلک و خونین دشمن ، بسرعت مورد حمایت معنوی و مادی اقشار گسترده‌ای از مردم ، قرار گرفته است ، بتواند جدا از پایگاههای خلقی پشتیبان و منفک از زمینه اجتماعی خود ، تغییر ایدئو لوزی داده و امید توده‌های مردم را درباره خود ، مبدل به یاس سازد ؟ بویژه که اعتبار و حمایتها بی دریغی که نثار این سازمان گشته و موجودیت آن را "ثبتیت" کرده بود اساساً مرهون نفوذ و جاذبه ایدئو لوزیکی آن باشد . وکدام محصل علوم اجتماعی و سیاسی است که ، نداند : هر تشکیلات و فرماسیون سیاسی ، به مثابه یک ارگانیسم اجتماعی ، به اعتبار محتوا ایدئو لوزیکی خود به " وجود " می‌آید . و بقا و رشد خود را تامین می‌کند . به نحوی که نهایتاً تعامی مظاهر هستی و اطوار و اشکال گویاگون مسیر حرکت خود را همانند موجودیتش ، مدیون همان بنیادهای ایدئو لوزیکی ای است که در یک قلمرو آرمانی خاص ، به موجودیت آن جان بخشیدند . حتی با یک شناخت غریزی و حسی ، کدام فرد عادی ، در این حقیقت تردید می‌کند که رژیم با مارکسیست خواندن مجاهدین ، قصد بریدن پیوندهای توده‌ای – اسلامی آنها را که در حکم انعدام این سازمان است دارد ؟ پس حال که عامی و عارف هر دو میدانند " ماهی " خارج از " آب " هیچ فرصت حیات و فضای زیستی ندارد و فرض جهل تغییر دهنگان ایدئو لوزی سازمان نسبت به این حقیقت بدیهی ، نیز بسی بعید است ، پس ادعای مارکسیست شدن سازمان (و نه تعدادی از افراد آن) چگونه قابل تصور است ؟ البته در هر جریان ، پیوسته ممکن است فرد یا افرادی بهر دلیل تغییر ایدئولوگی داده و به مجموعه اعتقادی جدیدی روکنند ، اما چگونه تصور می‌رفت انقلابیونی آگاه مسئولیت " انقلابی " را که بدون آن ، " انقلابی بودن " خالی از هر معنی است فراموش کرده و تغییر مواضع فرد یا تعدادی از افراد را به حساب سازمان بنویسند ؟ آیا جزاینست که هر سازمان یا حزب ، پیوسته در یک رابطه اجتماعی " مسئول " ، معنی و تظاهر پیدا می‌کند که نادیده گرفتن آن ، فضای زیستی و گلوگاه تنفس توده‌ای آن را مسدود ، و بالنتیجه مبارزه طبقات و اقشار معینی از مردم را به نفع دشمن ، بی راهنمای ، و بی سرپرست می‌گذارد ؟ از این نظر چگونه قابل تصور بود ، که گردانندگان سازمان دست در دست دشمن ، هم رای و هم قول با سازمان امنیت شاه به اقرار مطلبی که هرگز در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران (و نه تعدادی از افراد آن) واقع شدنی نیست بپردازند ؟ بویژه این فرض از آنجا لامحتملتر می‌نمود که در رابطه با افراد تغییر موضع داده ، هیچکس

راه را بر یک انشعاب اصولی ، یا پیوستن آنان به دیگر انقلابیون مارکسیست ، نبسته بود ولذا در صورت تغییر موضع دادن ، به سادگی می‌توانستند از سازمان جدا شده و خط اعتقادی خود را مستقلان " یا در اتحاد با انقلابیون هم رای خود ، ادامه دهند و دیگر ، کشnar مجاهدان و تلاشی سازمان آنان نیز ، موردی نمی‌یافتد .

و نیز می‌توانستند همچنان از احترام مجاهدین که پیوسته علیه دشمن واحد نشار انقلابیون گروههای مختلف و مجمله مارکسیتهای اصولی ، کردند ، برخوردار باشد .

بنابراین ، آیا انصاف این نبود ، که اگر به فرض مطلقاً " محل هیچ نشانی هم از اکثریت اعضای سازمان (که به اقرار خود مارکسیست شده‌ها در جریان تغییرایدئولوژی به دلیل ایستادگی و مواضع اسلامی شان تصفیه شده‌اند) بجا نمی‌ماند ، باز هم رفاقت مارکسیست شده ، بایستی لائق نام " مجاهد " را به مثابه یک سمبول معنوی به بنیانگذاران ، شهداء و اسراء و خلاصه تمامی مردمی که ، به این سازمان ، امید بسته بودند واگذارند ، تا به پاس و حرمت همه رنجها و شکنجههایی که ، در راه آرمان ایدئولوژیکی خود متحمل شده‌اند ، با خودشان به سینه تاریخ سپرده شود ؟

آیا این انتظار از کسانی که همه چیز خود را ، مرهون این سازمانند و اینک تمام امکانات عینی و مادی آن را تصاحب کردند ، انتظار زیادی است ؟ و نازه این در صورتی است که به زعم " تغییر یافتگان " چنین پنداشته می‌شد که اکسون دیگر برای مجاهدین و مبارزات و ایدئولوژی آنان هیچ جائی در این میهن و در میان خلق وجود ندارد .

اینها و دهها " چگونه ؟ " و " چرا ؟ " دیگر در زمینه‌های مختلف ایدئولوژیک اجتماعی ، سیاسی ، تشکیلاتی و استراتژیک در زمرة سلسه‌های از سوالات و چشم‌اندازهای بودند که فرض مارکسیست اعلام نمودن ، سازمان مجاهدین را ، هر چه نامحتمل‌تر و بعيد‌تر می‌نمود ، چرا که این فرضیه صرف نظر از آنکه با هیچ ضابطه انقلابی و معیار اخلاقی و انسانی و حتی هیچ ملاک هشیارانه تاکتیکی تطبیق نداشت ، به شدت با نقطه نظرهای شناخته شده ایدئولوژی موزد ادعای تغییر یافتگان ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی نیز ، در تعارض بود ، گرچه ما با نقطه نظرهای ماده گرایانه‌ای که ، مارکسیسم به سازمانی نظیر سازمان مجاهدین که از هر حیث کیفا " با سازمانهای خرد بورزوواری متفاوت

است – می‌نگرد موافق نیستیم ، لیکن اگر به حکم حق طلبی انقلابی اسلام و قرآن ، که گروندگان خود را در هر حال در برابر هر کس به عدل و ذاد دعوت می‌کنند ، نخواهیم در برابر تغییر یافتگان مقابله به مثل کرده و هر کجی و انحرافی را که از ایشان دیده‌ایم به حساب ایدئولوژی مورد ادعایشان بگذاریم ، بایستی صریحاً "اذعان کیم که :

در کادر ضوابط شناخته شده مارکسیسم ، از ۱۳۵ سال پیش (یعنی همان اوان تحریر مانیفست بوسیله مارکس) حمایت و تقویت کردن سازمانی ، مثل مجاهدین ، اگر چه ماهیت توحیدی خود استشاری آن هیچگاه در کادر معیارهای کلاسیک مارکسیسم ، شناخته نیست ، بهر میزانی که چپ‌تر و مترقبی‌تر است فریضه تر و واجب تر می‌شود .
(اشاره به فصل ۴ مانیفست)

بنابراین مارکسیست شدگان ، چگونه می‌توانستند مدعی تطبیق حرکت خود با ضوابط انقلابی مارکسیستی ، که مبتنى بر حمایت هر چه بیشتر ، از نیروهای ترقی خواه است گشته و متلاشی نمودن مجاهدین را ، ملهم از ضوابط مزبور ، که به شدت با عمل کرد ایشان در تعارض است بدانند ؟ به عکس ، احتمال غالب بر این بود که آنها چنانچه به حقانیت تغییراتی که ، در کادر مارکسیسم – لینینیسم پیدا کرده بودند معتقد و وفادار می‌بودند ، حتی با همان درک ماده گرایانه یک بعدی مارکسیستی نسبت به مجاهدین – که سازمان آنها را خرد بورژوازی تلقی می‌کند – نیز ، می‌بایستی حرمت و حریم این سازمان را رعایت نموده و هر گونه تخطی تلاشی گرایانه نسبت به آن را ، فرصت طلبی و انحراف و در حکم خیانتی به تمام جنبش‌رهای بخش خلق دانسته و بهر حال از آن پرهیز می‌کردند .

به همین دلائل (برخی یا تمام آن دلائل) چندان تعجب آور نبود که شماری از ترقیخواهان و مبارزین اصیل جنبش ما ، اعم از مذهبی و مارکسیست ، که دست یا زیدن به حرکت فرصت طلبانه مزبور ، با چنان ابعاد زیانیار ، از جانب هیچ انقلابی بر ایشان " قابل تصور " نبوده ، سرتخ قضایای درونی سازمان مجاهدین را نهایتاً " در ساواک یا سپا بدانند ، لیکن افسوس که همزمان با انتشار بیانیه مزبور ، " غیرقابل تصور " به حقیقت پیوست و " نا محتمل " ، صورت " واقع " گرفت و تمام شایعاتی را که از این پیشتر در مورد جریانات در داخل سازمان مبنی بر تصفیه و قلع و قمع و کشتارهای فاشیستی مجاهدین واقعی به خاطر مواضع عقیدتیشان شنیده می‌شد ، محقق ساخت . شایعاتی که

به خاطر تباین کیفی عمیقتان با مضامین انقلابی ، طبعا " در آغاز نمی توانست مورد باور هیچ نیروی خلقي قرار گیرد .

اکنون با انتشار بیانیه‌که در آن صریحا " به تصفیه بیش از ۵۰ درصد اعضای سازمان و کشتار مجاهدینی نظیر شهید " شریف واقفی " و شهید " صدیه " تحت عنوان خائنین شماره ۱ و ۲ اعتراف شده و بالاتر و مهم‌تر از همسازمان نیز مارکسیست‌اعلام گردیده‌بود ، جای تردید نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت آمیز با داعیه غلیظ چپ نمائی ، از طریق یک کودتای ضد انقلابی بر سازمان مجاهدین خلق ایران مسلط گردیده و علیه تمامی خلق و جنبش رهائی بخش آن به سود رژیم و امیریالیسم موضع گرفته است .

بدین ترتیب همه معیارهای اخلاقی ، انسانی و انقلابی نقض شده و به موافقین علمی و سیاسی و اجتماعی در رابطه با این سازمان و نیروهای حامی آن و نیز تمام خلق ایران ، زیر پا گذاشته شده بود .

چندی نگذشت که موجی از دستگیریها و باز جوئیها و محاکمات بسیار حقیر و تسلیم طلبانه که به مثابه یک جریان (۱) ادامه طبیعی و منظم همان " تغییر مواضع " کذاشی بود ، ماهیت اپورتونیستی تغییرات یاد شده را که سردمداران خائن آن ، در مسیر یک قدرت طلبی جنون آمیز و بیمار گونه ، هیچ " مسئولیت و ملاک و معیاری را نمی‌شناختند بیش از پیش فاش و بر ملا نمود .

به راستی آنها با شیوه‌های فرسنگ طلبانه در مغز و قلب دست آموزان شان که اکنون در شکنجه گاهها و میدانهای اعدام به آزمایش طلبیده شده بودند – همانها که آموزش و اصلاحشان ادعا شده بود – هیچ عقیده و ایمان انقلابی بجا نگذاشتند .

تخربی یک مجموعه اعتقادی که به مثابه مامن و ماوای روان شناسانه و ایدئولوژیک یک انقلابی ، در تمام رنجها و لرزش‌هایش او را پنهان و انگیزه می‌دهد ، البته برای سردمداران کار ساده‌ای بوده است اما بر پا کردن مجموعه‌های جدید با یک حداقل استحکام مکافی ، دیگر نمی‌توانست کار چنان قصاصی باشد .

بخصوص می‌دانیم که سردمداران ، در جهت تخریب ساختمان اعتقادی اعضاء جدیدتر سازمان ، در سایه اقتدار تشکیلاتی و اختیارات بسیار وسیع مرکزیت یک سازمان

(۱) - و نه تنگ نمودهای پر اکنده

انقلابی مخفی (آنهم در دوران عمل سلطانه) عمل می‌کردند که مضافاً "بر اعتماد برادرانه، از سن اجتناب ناپذیر اینگونه سازمانهاست.

به این ترتیب در مسیر فریفت نوآموزان و مبتدیان سازمانی و تخریب بنای اعتقادی آنها، چندان مشکلی باقی نمی‌ماند. بخصوص که سردمداران، تعامی سرمایه، سوابق، ارزش‌های مثبت و اعتبارات مردمی سازمان و شهدا و اسرای آن را بخود اختصاص داده‌ودر هر قدم از هیچ دروغ و فضیحت و به آتش کشیدن مدارک قبلی سازمان و حتی سوزاندن جسد قربانی‌اشان ابائی نداشته باشد. بخصوص که اکثریت چشم‌گیری از مسئولین و اعضاء آموزش دیده سازمان یا به شهادت رسیده و یا در اسارت باشد.

به این ترتیب فقط کافی است که آمران و عاملان "تغییرات و اصلاحات" کذاشی با هر ارزش و صمیمیت انقلابی و مردمی بدرود کنند. کاری که از هر کلاه بردار حرفه‌ای و شیاد دوره گردی نیز ساخته است. هیچ مهارت و تخصص نبوغ آمیزدیگری هم لازم نیست. فقط باید کمی دقت نمود تا: "نوآموزان، آنهاشی که به جاذبه تمام صمیمیت‌های خوبیار و پر رنجی که شهدا و اُسرا نثار کرده‌اند به ما رو می‌آورند" — ما را نشناسند و از سوابق مان آگاه نگردند تا بتوان پشت سنگر مرکزیت سازمانی که ذره ذره آن با رنج و خون ساخته شده موضع گرفت و به بهترین صورت به افساد و تخریب و متلاشی کردن آن پرداخت و نام آنرا اصلاح و تکامل دادن گذاشت.

همجنین باید کوشید تأثیرات رهبری طلبانه‌باطنی مان از دید آن عده‌های مسئولین بالاتر مان که هنوز زنده‌اند (چه در اسارت و چه در خارج از کشور) "عجالاتا" پنهان بماند زیرا آنها ما وسطح شعور و صلاحیت‌مان را بخوبی می‌شناسند و بی‌گمان اگر از وضع ما مطلع شوند ما را به جای خود خواهند نشاند و اذعان خواهند نمود. و این در حالی است که نه می‌شود آنها را کشت و نه با گنده گوئی‌های بجهگانه و مارکهای میان‌تی از میدان بدرشان کرد. مگرنه اینکه‌ما در گذشته بارها به خاطر همین گنده گویی‌ها مورد انتقاد آنها واقع شده بودیم؟ مگر نه اینکه آنها خودشان ما را در نیمه سال ۴۸ از قعر یک زندگی عادی بیرون کشیده و الغای میارزه آموخته بودند؟ مگر نه اینکه آنها از اوان عضو گیری‌مان در نیمه ۴۸ بارها و بارها ما را به خاطر عدم تعمق‌مان که صرفاً به ظواهر امور و برداشتهای سطحی از قضايا اکتفا می‌کردیم و با گنده گوئی‌های دهان پر کن می‌خواستیم سر و ته قضایا را بهم بیاوریم، سرزنش می‌کردند؟ و بالاخره مگر نه اینکه آنها خود‌الفبای ایدئو-

لوزی را که اکنون مدعی آنیم مضافاً "بر نقد فلسفی عمیق آن خود به ما آموختند؟ کاش سردمداران جریان مزبور در کنار همه سرمایه‌ها و سوابق و امکاناتی که از مجاهدین ربودند کمی نیز از "احساس مسئولیتی" کمبه‌منابه‌یک تکید کلام سازمانی - ایدئولوژیک، آنهمه مورد تأکید مسئولان سازمان بود بهره‌می‌بردند. همان "مسئولیت" نسیان ناپذیر در برابر خدا و خلقی که حنیف نژاد حتی در آخرین نفحاتی قبل از شهادت، یاران اسرار را بدان سفارش می‌نمود. او در قبال شادی و سرخوشی که بطور طبیعی به برادرانش پس از شنیدن خبر تظاهرات گروهی از علماء و مردم تبریز به حمایت از مجاهدین، عارض شده بود عتاب کرد که: "... قبل از هر چیز باستی در برابر این حمایت‌های مردمی، احساس مسئولیت خود را افزایش دهیم تا مبادا در یک برخورد خود بخودی دچار غرور شده و فراموش کنیم که این ما هستیم که مدینون مردمیم ..." و شاید خوب شد که او این صحنه‌های فرصت طلبانه را که عاری از هر مسئولیتی در برابر خدا و خلق بود، ندید و شهید شد.

اگر سردمداران جریان اپورتونيستی لاقل در برابر دست آموزان خودشان اندکی احساس مسئولیت می‌کردند در تخریب بنای اعتقادی قبلی آنها کمی حوصله می‌کردند تا قبل از جانشین کردن بنای جدیدی با حداقل استحکام، فقدان بنیادهای اعتقادی به چنان نتایج فضیحت بار منجر نشود. لیکن افسوس که آنها کور و سر مست از باده رهبری سازمانی که باین سادگی به چنگ آورده بودند، بناهای بی بنیاد و سست و پوشالی جدید را "دژهای تسخیر ناپذیر" انگاشتند. در سطور آینده با یکی از این دژه‌آشنا می‌شویم. داستایوسکی گفته است که: "وقتی خدا نباشد، همه چیز مجاز است" .

به همین قرار شماری از دست آموزان "تفصیر موضع داده" نیز به منابه یک جریان (۱) در سراسر سرنشست خویش اثبات کردند که وقتی اصولی در کار نبوده و بر "تفصیرات" یا بهتر بگوئیم "تخریبات" نظارت نکند، دیگر هر چیزی محتمل و واقع شدنی است. از چاکری و سر سائیدن به آستان آریامهر و به خدمت مزدورانش در آمدن و چون آنان به باز جوئی و شکنجه انقلابیون پرداختن، تا فرو رفتن در باتلائق هیچی و پوچی و مصادره کردن بی قید و شرط تمام شخصیت و شرف انسانی خود به سود ماموران ساواک و

(۱) - نظایر وحید افراخته و خاموشی و طاھر رحیمی و امثال‌هم

ضجه و ناله بنده وار در آستان اعدام به امید اینکه شاید " شاهنشاه " که هر شب به خواب مفتخرانه آقایان می آمد (۱) نظری کرده و عفو گنه کنند ! به راستی در هنگام اعدام این " آقایان تغییر یافته و متكامل شده " ! کجا بودند حنفی نژادها ، محسنها ، بدیع زادگانها ، عسکریزادهها و ... آنها بهنگام مزده شهادت نعره‌های رعد آشان در تاکید بر اسلام و خلق و نفرت از رژیم دست نشانده فضای شکنجه گاه و میدان تیر را از هم میدرید و بر اندام جلا دان لرزه می‌انداخت . کجا بودند تا نسل چندم " تغییر یافته " و به اصطلاح متكامل خود را که اکنون در بحیوحة دوران عمل باستی بسیار قوی می‌بود این چنین زیبون و خواردر برابر مرگ ببینند و بر هر آنچه " تغییرات و اصلاحاتی " از این قبیل در مجاهدین می‌یابند لعنت کنند .

شگفتنا که هر چه پرچمدار جریانات تغییر مواضع در مقالات خود علیه " سخت سران " مجاهد نوشته بود به هنگام آزمایش در مورد " نرم تنان " جریان خودش راست آمده . او در آغاز مقاومت " سخت سران " مجاهد علیه جریان اپورتونیستی نوشته بود : (۲) " اینها کسانی هستند که در ابتدای راه به آرامش درباره استحکام کشتن خود آسوده خاطر بودند ، اما اکنون که طوفان مبارزه ایدئو لوژیک، کشتن آنها را بهرسویه تخته سنگها می‌زند ، بهر تخته پارهای متولی می‌شوند و فریاد بر می‌آورند و خدا را به کمک می‌طلبند ، اما فریاد آنها در صدای طوفان کم می‌شود و خداگی نیست که پاسخ آنها را بدهد ... " آری " شاهنشاه " که اکنون تنها خدای تغییر یافتنگان رویه اعدام بود " استدعای عفو اصلاح شدگان و تکامل یافتنگان را نپذیرفت و تضرعات آنها مبنی بر ادامه " حیات نتوانست دل سنگ و عاری از مهر آریا مهر را که اکنون همه استفاده هایش را از آنها کرده بود به مهر آورد ... " .

جالب است که تغییر یافتنگان در همان حالات چاکری در شکنجه گاه نیز از مسخره کردن و دگم و فناتیک خواندن مجاهدین سر سخت و استواری که مردانه و گردن فراز مرگ را بدیرا

(۱) - نقل از خاطرات وحید افراخته .

(۲) - مقاله " نشریه " داخلی در آذر ۵۳ تحت عنوان " پرچم مبارزه ایدئو لوژیک را بر افراشته تر سازیم " .

می شدند (۱) اباعی نداشتند .

مجاهدانی که به جای چاکری و تعبد در دادگاه دشمن که از نتایج اجتناب ناپذیر همان تغییرات باصطلاح تکاملی بود در برابر شکجه گرانشان که از تلاشی و نابودی سازمان مجاهدین به شفعت آمده و دست افسانی می کردند فرباد می زدند : " این شما مرتعین وابسته به امپریالیستها و کلیه امپریالیستها هستند که به نابودی محکومند ... " (۲) مجاهدانی که با تنی نزار و مجروح با چنان اعتناد به نفسی در زنجیرهای پولادینی که بدست و پای شلاق خورده و ورم کرده شان پیچیده شده بود گام بر می داشتند که موقتی صدای زنجیر در فضای شکجه گاه می پیچید باز جویان به طعنه در مورد اسیر در زنجیر (۳) می گفتند : " باز اولیس دارد راه میرود ! " . و درست در همین حال که " اولیس " یا شکجه می شد و یا با تنی خونبار در میان حلقه های زنجیری که بدرود دیوار قلاب شده بود می خورد ، یکی از سابل های جریان تغییر یافته (۴) بر روی تشك خوشخواب که برای ماموران شکجه در اطاق اختصاصی است ، خوشخوانی می نمود . این یکی ، همان " دز تسخیر ناپذیری ! " (۵) بود که به مثابه یکی از سرد مداران جریان اپورتونیستی ، فرمانده عمل کشتن و سوزاندن آن دیگری شده بود و تا مرحله شلیک گلوله و دریدن دهان و شکم نیز بیش رفت ، تا ارتجاج و کهنه پرستی را که از جانب خائنینی نظیر " خائن شماره " (۶) تقویت می شد ریشه کن سازد . همان خائن " تصفیه شده " آواره در

(۱) - اشاره به مواضع مجاهدان هم دادگاه افراد خته و خاموشی (یعنی : صدمیه ، صعیعی ، لبافی نژاد ، منیری جاوید) که با آنها باز جوئی و محکمه و اعدام شدند .

(۲) - خطاب شهید منیری جاوید به مأمور شکجه که او را به اعدام و نابودی تهدید کرده و بر اسیر گردنش فخر می فروخت .

(۳) - شهید مرتضی صدمیه ،

(۴) - وحید افراد خته .

(۵) - سرد مداران بکرات قبل از اینکه ماهیت وحید روشن شود او را در باز جوئی هایش " دز تسخیر ناپذیر " می انگشتند .

(۶) - لقبی که سرد مداران جریان در بیانیه به شهید صدمیه داده اند ،

کوی و بربزن که بزعم نویسنده بیانیه در زمرة^۱ " سخت سران ، اصلاح ناپذیران و کج اندیشانی که بر موضع نا درست و انحرافی خود اصرار می ورزند و علیرغم همه^۲ شرایط مساعد آموزشی ، به دلیل چسبیدن به منافع فردی و اندیشه و عملی که این منافع را توجیه می کرد حاضر به رفع نقايس و عیوب خود نبودند ... " قرار داشت ولذا می بايست بسر حسب رهنمود پرچمدار جریان " تغييرات " ، در حکم یکی از " بزرگترین دشمنان تمام سازمان " سرکوب و مقتول گردد .

همانها که ع ماه قبل از اين قتلها و خيانتها وقتی که " سخت سران " به نازگی بعد از کودتاپی که در درون سازمان در شرف وقوع بود و مدتی از آنان پنهان داشته می شدی بردۀ و در صدد مقاومت برآمده بودند ، پرچمدار در همان مقاله در مورد شان نوشته بود : (۱) " اينها کسانی هستند که چون ماري افسرده از انجام داد شرایط به درون لانه های خود خريده بودند ، اما اکنون که آتش مبارزه ايدئولوژيک بخ ها را ذوب می کند ، آرام آرام از خواب غفلت بيدار شده نيش زهر آگين خود را به اطراف و به دنبال طعمه بر تن و جان سازمان فرو می کنند ... " .

در پس تعمقات فلسفی ، در پس کلمات خوش آب و رنگ ، در پس لغات و اصطلاحات بر طمطراق ... سر اينها را بکوپيد ... اينها بزرگترین دشمنان تمام سازمان هستند . " دز تسيير ناپذير ! " نيز که به مثابه سميل يك جريان (و نه يك فرد تنه) از او نام برديم در شمار زبده " رفقائی " است که باز هم به زعم نویسنده بیانیه " همراه ما نه تنها از آغاز مبارزه مسلحانه ، بلکه در مراحل پر تلاطم احياء ايدئولوژيک سازمان و تربیت کادرها " م جدا نه کوشیده بودند و مسئولیت های در زمینه تهیه همین بیانیه علاوه بر تمام مسئولیت های بزرگ دیگری که صبورانه و با صداقتی بی نظیر به عهده داشتند - قبول کردند ، در برخورد های رويا روی با دشمن از میان رفتند و اکنون یا خون پاکشان در آستان انقلاب خلق ریخته است و یا ينكدر رزبر شکنجه های دزخیمان شاه قرار دارند " (۲) آری مقدر چنین بود که اکنون در صحنه ابتلاء و آزمایش ماهیت واقعی قاتل و مقتول - که هر دو به تصادف زنده مانده و از مرگ رهیده بودند - بر ملا شود و خائن و خادم

(۱) - مقاله پرچم مبارزه ايدئولوژيكي را بر افرا شته تر سازيم .

(۲) - نقل از صفحه ۸ بیانیه .

حقیقی شناخته شوند . باشد که با این آزمایش بار دیگر این حقیقت در دفتر تجارب انقلابی این خلق موکدا " ثبت گردد که : فرجام تغییرات فرصت طلبانه به رغم تمام دعاوی مطمئن چپ نما ، چیزی جز سقوط و خیانت نیست .

باشد که خنجری که نا جوانمردانه و از پشت ، پیکر جنبش انقلابی این خلق قهرمان را مجرح نمود ، عبرت همه انقلابیون ما گردد تا دیگر کسی نتواند با ذهنی گری کوکانه و بازی با کلمات ، چهره کریه " انحراف " را کسوت " تکامل " بپوشاند . متلاشی شدن سازمان مجاهدین خلق ایران با پیامدهای زنجیره‌ای سیاسی ایدئولوژیک بسیار وحیمی ، که در تمامی سطوح جنبش و خلق گسترش داشته و دارد ، همراه بوده است ، که بیش از پیش اهمیت اپورتونیستی تغییر مواضعی را که در بیانیه ، تکاملی و انمود می‌شوند ، بر ملامیکند گو اینکه اگر هیچ دلیلی بر فرصت طلبی و خیانت سردمداران جریان مزبور وجود نداشت شادی و استقبال فوق العاده دشمن و مزدورانش از این تغییرات که با دست افشاری و پاکوبی درخیمان همراه بود کفاست می‌کرد . به راستی دشمن با روش بینی ضد انقلابی بس افرون تراز چپ نمایان ما ، به ابعاد ضد خلقی فاجعه مجاهدین آگاه بود، ۵ سال تجربه خونخوارانه‌ای شیستی بدشمن بطور غریزی هم که شده‌آموخته بود ، که در کجاست تلافی دندان بگردود رکجا از شادی و شعف ضد مردمی ساز پانشناست . با تکاء همین درک غریزی ابعاد فاجعه از پیش برای دشمن عیان بود . کما اینکه در همان مسیر از ۴ سال پیش موضع گیری و بر چسب مارکسیست - اسلامی را علم کرده بود خلاصه با متلاشی شدن مجاهدین چنانکه از پیش هم قابل پیش بینی بود و در عمل نیز تائید شد :

۱ - یاس و بد بینی گستردۀ ای ، تمامی نیروها و انتشار حامی این سازمان را از روشنگر و کارگر و پیشه ور گرفته ، تا روحانی و دانشجو و محصل فرا گرفت و به امید و اعتماد

خلق که مهمنترین سرمایه‌های انقلابی است ضربه‌ای بسیار جدی وارد شد .

دامنه یاس مزبور در بسیاری موارد تا مرز پوچی و عدم اعتماد مطلق سهرچه انقلابی است ، پیش رفت و سرگردانی‌های بسیار ایجاد نمود .

۲ - سازمانی که در رأس جنبش انقلابی مسلحانه بود موقتا " از هستی بالفعل تشکیلاتی خود ساخته شد و به این ترتیب پای اصلی مبارزه مسلحانه فلچ گردید .

۳ - به دنبال این فلچ ، موضع گیری‌های ضد مشی چه در شاخه مذهبی و چه در بخش مارکسیستی جنبش به صورت گرایشات ارجاعی و اپورتونیستی تقویت شد .

صرف نظر از گرایشات ارتقایی ضد مشی در داخل نیروهای مذهبی ، میتوان به تقویت و رواج گستردگرایشات اپورتونیستی ضد مشی در داخل بسیاری محافظ و گروههای مارکسیست نیز اشاره کرد ، این گروهها و سازمانها مضافاً "برمسائل خاص خود (با ریشههای تاریخی - اجتماعی ویژه شان) ، بطور عام از تضعیف مشی مسلحانه در سطح کل جنبش که معلول تلاشی سازمان عمدۀ آن (مجاهدین) بود تأثیر پذیرفته و به شدت زیان دیدند .

حال اینکه جنبش مسلحانه مارکسیستی و در راس آن سازمان چریکهای فدائی خلق برغم ضربات مرگبار دشمن در سالهای ۵۰ - ۵۱ ، از آنجا که مجاهدین عملاً "مشی مسلحانه را پاسداری میکردند ، توانسته بود به خوبی با گرایشات اپورتونیستی و رفرمیستی مقابله کند . گرایشاتی که نظایر آن بعدها در سال ۵۵ و ۵۶ به انشعاباتی نیز در درون این نیروها و سازمانها منجر گردید . بدليل تأثیرپذیری متقابل نیروهای دارای مشی واحد که از ضعف و قوت یکدیگر بطور خاصی اثر میپذیرند ، طبعاً "به دنبال متلاشی شدن سازمان مجاهدین رشد چنین گرایشات زیان باری ، در داخل بخش مارکسیستی جنبش مسلحانه ، غیرمنتظره نبود .

۴ - وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت گیرهای مختلف ایدئولوژیک و وحدت خاص نیروهای حامی مشی مسلحانه (چه مسلمان و چه مارکسیست) علیه دشمن واحد که مجاهدین با الهام از اعتقادات توحیدی و تجارب تلحظ از مشروطه به این طرف ، آن همه بر آن تاکید داشته و برایش مایه میگذاشتند ، بنحو بسیار خطرناکی به تضاد گرایید و قدرت ما نور دشمن را به نحو بسیار چشم کیر پر روی این تضادها افزایش داد .

به این ترتیب با متلاشی شدن سازمان مجاهدین ، عمدۀ نیروهای مبارز خلقی یعنی نیروهایی که تحت پوشش ایدئولوژیکی اسلام مبارزه میکنند ، ازرهبری سازمان یافتهای که به انتقام بنیادهای ضد بهره کشی (علمی) ایدئولوژی اش ، تنها گروه انقلابی مسلمان بود ، که از مشروطه به بعد ، کلید حل مسئله وحدت نیروهای مختلف را در اختیار داشت ! محروم شدنند و طبیعی بود که به دنبال این محرومیت زخمیای کهنه دوگانگی های ایدئولوژیکی که سابقهای بس عفونت بار داشت ، مجدداً " در کشور ما سرباز کرده و به نفع دشمن فعل گردد .

بخصوص که برخی نیروهای مذهبی دارای خصائص ارتقایی ضد وحدت طلبانه، و از این پیشر، تنها تحت جاذبه و نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین در طیف گسترده نیروهای مذهبی، "اجبارا" به رهبری آنها در این جبهه تن داده بودند. چرا که در فاصله سالهای ۵۵-۵۰ که اختناق و دیکتاتوری مطلق هیچ جاذبه‌ای برای فعالیتهای رفرمیستی باقی نگذاشته بود، موضع گیری علیه مجاهدین و مشی مسلحانه و شعارهای وحدت طلبانه شان بلا درنگ به ازوا و ایزو لاسیون منجر می‌شد و به عنین دلیل چنانچه بمجاهدین فرصت داده می‌شد بر شدید بروزی خود، در طی سالهای مورد بحث ادامه داده و بنتای انتقام‌گیری سیاسی مجاهدین خارج شده و یک‌پیش‌بازاری موقتی می‌شود. نیروهای از طیف رهبری سیاسی مجاهدین خارج شده و یک‌پیش‌بازاری موقتی می‌شود. نیروهای از طیف رهبری سیاسی مجاهدین خارج شده و یک‌پیش‌بازاری موقتی می‌شود.

"بخصوصاً" که پرجم انقلابی وحدت، در دستهای مجاهدین، بوسیله عناصر مارکسیست، شکسته شده و از پاسدارانش به فوجیع ترین صورت قطع ید شده بود.

پس دیگر جز مجاهدین چه کسی می‌توانست با اشراف ایدئولوژیک بر بخش کارگری و همچنین بخش غیر کارگری جنبش که به دلائل و سوابق متعدد ایدئولوژیک سیاسی اساساً "برای یک‌پیش نا مفهوم و ناشنا مانده بودند، تفاهم و وحدت برقرار کرد". سراسر تجارب جنبش پس از مشروطه، گواه این حقیقت است که هرگز هیچ گروهی جز مجاهدین - به دلیل توانایی های ایدئولوژیکیشان - باین مهم توفیق نیافته و نمی‌یابد.

سرآغاز این توفیق در هر حال مقدمتاً "درک زبان و ارزش‌های مشتب طرفین است که اغلب متقابلاً" به نادیده گرفتن آنها تعامل رفته است، الا اینکه طرف جدیدی، با موضع برتر ایدئولوژیکی، به دیدن همه جنبه‌های تکاملی و واقع گرایانه نایل آید.

اینجاست که رویه عملی مجاهدین از همان آغاز به نحو بارزی جلب نظر می‌کند. آنها در پرتو موضع توحیدی انقلابی خود، تنها گروهی بوده‌اند که ضمن عقیده‌مندی به خصوصیات ویژه اصیل مسلمانان این مرز و بوم (یعنی تشعیح انقلابی) عمیقاً به رسالت رهایی بخش مستضعفان (۱) (کارگر - دهقان) نیز وقوف داشتند.

(۱) - دقیقاً "به معنای نیروهای تحت ستم و بالنده که آینده جهان را بنا می‌کنند".

و درست به همین دلیل، پاس داشتن تمام انقلابیونی را که واقعاً "در مسیر احراق حقوق رنجبران جهان گام بر می دارند، فریضهٔ اجتناب ناپذیر خود دانسته و به حکم حق پرستی توحیدی، هرگز آنها را به بهای مصلحت گرایی های قدرت طلبانه به نیروهای عقب مانده تر نفوختند.

۵ - رادیکالیسم انقلابی که مجاهدین نا سر حد امکانات ذهنی و عینی موجود، در زیر چتر رهبری سیاسی - ایدئولوژیک خود به اقتدار مختلف مردم و علی الخصوص اقشار طبقهٔ متوسط هدایه می دادند، تا حدود بسیار زیادی خنثی گردید. دلیل این امر زیر پا گذاشتن اصل وحدت نیروها و دامن زدن بسیار ترقه انجیز به تضادهای درون خلقی است که ننگ آن در جنبش انقلابی اخیر ایران پیوسته بر عهدهٔ سرد- مداران جریان ایورتونیستی چپ نما خواهد بود. آنها با متلاشی کردن سازمان مجاهدین واکنشهای خود بخودی اقتشار مزبور را که بصورت گرایشات ارجاعی بروز کرد، به شدت برانگیختند. باین ترتیب یک جریان قدرتمند راست (ارتجاعی) قبل از موعد طبیعی جامعه شناسانه خود سر بلند کرد که ضدیت با مجاهدین را به خاطر موضع ترقی خواهانهای دلیل ایدئولوژیکی شان در راس هرم ترقی خواهی شعا و خود ساخت. همچنین تمامی مارکسیستها را (حتی بدون هیچ تمیزی در قبال مشی و موضع سیاسی شان) به مبارزهٔ عاجل طلبید، بعضاً با رژیم علیه جنبش انقلابی دست اتحاد داده و از مصاحبه های تلویزیونی تسلیم طلبانه نا همکاری همه جانبی با ساواک سر در آورد. حال آنکه نا همین دیروز در زیر چتر سیاسی مجاهدین موضع ترقی خود را - حتی اگر ناگزیر تلقی کنیم - حفظ کرده بود.

بدین ترتیب صرف نظر از جراحات و زخم هایی که فrust طلبان چپ نما وارد آورده اند جریان ارجاعی راست نیز با انبوهی حلقات و داعیه ها و ردیده های مجاهدین را بطور مضاعف زیر فشار قرار داد.

اکنون مجاهد گرامی دیروز، که در هر خانه ای پر ارج بود تا حدود زیادی آواره کوی و برزن گشت. البته راست گرایان از این بیشتر را جراز کسانی می دانستند که کین خواهی و عداوت با مارکسیستها را : "که از آغاز در تاریخ این کشور از جنگل و مصدق گرفته تا مجاهدین جز بخطا و خیانت نرفته اند....." گردن نمیگذارند و همچنان امپریالیسم و رژیم دست نشانده را دشمن اصلی گرفته اند.

بدین گونه مترجمین از ما می خواستند که به سود دشمن ، تفad اصلی را مارکسیسم و مارکسیستها تلقی کنیم .

می خواستند که به جای افشا گری سیاسی علیه فرست طلبان که از تقدم عملی برای ما برخوردار بود ، هم شان فرست طلبان شده و متفاپلاً "به ردیه نویسی های فلسفی علیه مارکسیسم دست بزنیم . به بحث های فلسفی ، آنهم در سطح گسترده و علنی تقدم بدھیم و باین وسیله دقیقاً" در همان دامی که دشمن برای همه انقلابیون پنهن کرده بیفتیم . همان دامی که فرست طلبان با همه لاف و گراف به اصطلاح چب گرایانه خود تا خرخره در آن به لجن کشیده شدند .

چگونه می شدم مترجمین را قانع نمود که ما در عین حفظ حق جواب ، در مقابل ناسازهای ایدئولوژیک منحرفین ، نمی توانیم مبارزات فلسفی را بر مبارزات سیاسی با فرست طلبان منحرف ، مرجع شمرده و دست در دست آنها به دام ساواک فرو رویم . چگونه می شد آنها را قانع کرد که در صورت اصلی و مقدم تلقی کردن جواب گوشیهای فلسفی ، به قلمروی مبارزات عقیدتی وارد خواهیم شد که تا وقتی که بحث ماده و خدا در تاریخ ادامه دارد ، احراق حقوق سیاسی سازمان اسلامی مارکسیست طلبان عموق و معطل خواهد گزارد .

وطبیعی است که وقتی آنها قانع نمی شدند مارکسیستی عقیده و التقاط و تعامل مارکسیستی متهم می کردند . چرا که از نظر ایشان تنها با بلند کردن علم "الحادوارتداد" علیه فرست طلبان می شد خلوص خود را نسبت به اسلام ثابت کرد ، و نه با اپورتونیست و منحرف خواندن ایشان . و این هم درست همان نقطه ای بود که مترجمین بادشمن - از آنجا که بهر حال دم از اسلام و مسلمانی می زند - نزدیکی بیشتری احساس می کردند ؛ تابا هر مبارز و انقلابی غیر مسلمان !

به راستی مترجمین از یک دنیا عمق و ژرفای انقلابی اسلام ، جز صورت بی محتوایی از آنرا ، ادراک نکرده بودند .

از سوی دیگر علکرد فوق العاده رشت و باور نکردنی ، که تحت عنوان مارکسیسم ارائه شده بود ، آن چنان در تنگنا قرار مان می داد که نمی دانستیم با این همه لطمات و ضربات جریان اپورتونیستی به خودمان ، دیگر چگونه از روحانیون مترقی استمداد کرده و مجدداً از آنها بخواهیم که به خاطر تخفیف تضادها در جریان

مبارزه علیه دشمن واحد ، تلویحاً "هم که شده ، انقلابیون غیرمسلمان را زگشته‌ها تعمید دهند و در برابر جریان قدرتمند ارتجاعی ، مقاومت ورزند . شماری از این روحانیون و مراجع مترقی تا دیروز تمام عشق و امید خود را نثار همان فریبکارانی کرده بودند که اکنون روشن شده بود که تا کجا از نام مجاهد رذیلانه سوء استفاده کردند

شرح لطمات و زحمات و آلام و دربدربهای این دوران ، که ضمناً "با تعقیب تئوریک انبوهی مدعی و بیانیه نویس و ردیه نویس و جنگ و گریز دائمی با آنان نیز همراه بود ، محتاج به دفتر قطوری است . همین قدر بگوئیم که آنچه از مجاهدین مانده بود ، در زیر شدیدترین فشارهای نظامی و سیاسی سه جانبه ، رژیم ، چپ نمایان و راست گرایان قرار داشت . گوئی چپ نمایان و راست گرایان هر یکانتقام حرکات و رفتارهای متخاصل آن دیگری را نیز از ما می‌ستاندند . این بود که در هر کجا که با هم اختلاف و تضاد داشتند ، در یک چیز به وحدت می‌رسیدند و آن ضدیت همه جانبه با مجاهدین بود . بوکرات اتفاق افتاد که علیرغم تمام فواصل بعید و ناسازگار ایدئولوژیکی شان ، علیه ما در یک صف قرار گرفتند و چون موجودیت واحدی عمل کردند . این نشان می‌داد که آنها به رغم اشکال متفاوت دعاوی شان علیه مجاهدین ، در محتوا لاقل به لحاظ سیاسی قریب و سازگار بودند .

ضمناً این نشان می‌داد که مواضع ایدئولوژیکی مجاهدین تا کجا اصولی ، بر حق و حفظ کردنی است . از این رو ما باید بهای حفظ اصالحت خود را هر چند هم سنگین می‌برداختیم .

آری ، روزهای خوش که بسیاری در نزدیکی با مجاهدین حیثیت جسته و اقتدائی را که حتی یک بار در نمایز به آنها می‌گردند ، سرمایه کسب دنیا طلبانه خود می‌گردند سیری شده و روزگار آزمایش سخت ایدئولوژیکی فرا رسیده بود ، مسئله موجودیت و بقاء که پس از طی دوران تثبیت ، خود را فارغ از آن یافته بودیم مجدداً "با حدت تمام مطرح گشت :

"آیا خواهیم ماند ؟ آیا نزدیک نیست که بربايندمان و از صحنه زمین محومان سازند "

واذکروا اذانتم قلیل مستضعفون فی الارض تھافون ان یتھظفکم .

" به یاد آرید زمانی را که اندک و ضعیف بودیدو می ترسیدید که بر بایندو مغلوبتان سازند . "

۶ - انبوهی از اطلاعات و امکانات مختلف عضو گیری ، تکنیکی ، مالی ، ندارکاتی و ... که شرح آنها هنوز هم تماماً " امکان ندارد، به دنبال تلاشی سازمان از بین رفت و یا بدست دشمن افتاد . بی تردید امکانات مالی و ندارکاتی در قیاس با امکانات سیاسی و تشکیلاتی بسی ناچیز و بی ارزش است ، اما اگر توجه کنیم که چه استعدادات نا شکته‌ای در مسیر این فرصت طلبی خائن‌انه پرپر شدند و برای آن امکانات و اطلاعات چه رنجها و خونهای فداشد ، اعماق ضربه را بیشتر درخواهیم یافت . من باب نوونه خویست از دستگاههای مخبراتی الکترونیک ابتکاری سازمان که بدان وسیله بی جوییها و تعقیبات سواک ، رد یابی و در اختیار گروهای مبارز قرار داده می شد، یاد کنیم ، که طی جریان متلاشی شدن سازمان همراه با بسیاری امکانات دیگر ، از جانب تغییر یافتگان به دشمن تسلیم و در نتیجه راه نجات از چنگال دزخیمان برای بسیاری افراد مسدود شد .

بدیهی است که در جریان مبارزه با دشمن، از دادن اطلاعات و امکانات بسیار طبیعی بوده و در مورد مجاهدین نیز چیز بی سابقه‌ای نبود ، اما ما در این سطور دقیقاً آن قسمتها را در نظر داریم که بلا واسطه معلول عملکردهای جریان انحرافی است و به متلاشی نمودن کل سازمان مربوط می شود .

با این همه " مجاهدین " باقی ماندند و از میان نرفتند . چگونه ؟ و چطور ؟ در این سطور نمی گجد ، " تنها باید یاد آوری نمود که فاویکم و ایدکم بنصره (انفال ۲۶) ... پس پناهتان داد و به نصرخویش پاریتان نمود ... " براستی هم این تنها و تنها تمسک به مجموعه توحیدی ایدئولوژیان بود که ما را در آن تکانهای سهمناک " که جانها را به لب میرساند و چشمها را از حده خارج می نمود ، اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر ... " مدد کرد والا ، راست گرائی و اصمحلال ، قطعی می نمود .

اینک یک آزمایش سهمگین (هنالک / بتلی المؤمنون و زلزلوا زلزا لا شدیداً)

ایدئولوژیکی برای هر مجاهد واقعی فرا رسیده بود تا مقاومت توحیدی او را عیان ساخته و غل و غشهاي غير توحيدی ضمیر و قلميش را بهر ميزان که باشد ، بر ملا سازد .

روزگار پر فتنه‌ای بود که بسیاری داعیه‌های جاه طلبانه را ، در بسیاری کسان که از این پیشتر ، زیر نفوذ سلطه تشکیلاتی لکام خورده بود ، بیدار می‌نمود از این هم مهتر تهدید " راست " بود ، که به مثابه عکس العمل خود بخودی جریان اپورتونیستی ، بر سر راه هر مجاهد صدیق کمین کرده بود .
لیکن وقتی ما به احوالات یکتاپرستانه انقلابی ایدئولوژیمان عقیده‌مندیم ، چه باک از ضربات . آیا جز این است که " ضربه‌ای که ما را نکشد ، سرانجام رشدمان خواهد داد ؟ "(۱)

آری ، "مجاهدین" از زیر ضربه - همین ضربه خانانه غیر قابل تصویری کمدیگردتر از آن را نمی‌شد گمان کرد - کمر راست کردند . در این راه قلیلی از زنان و مردان آزاده و پاک نهاد نیز مدد کردند ، آنها یاران واقعی روز مرکه و مصیبت بودند . آنهایی که چه روحانی یا روشنفکر ، چه کارگر یا پیشه‌ور ، چه مرد یا زن ، فقط در چنین روزهایی می‌شد شاخت شان و چه بسا که در روزهای خوشی و شادمانی هرگز نیازی به شناسانیدن خود احساس نمی‌کردند و نمی‌کنند . . .

استقامت مجاهدین بر بنیادها و ضوابط اصولی اعتقادی خود ، که مبتنی بر آنها ، جایگاه اسلام و یکتاپرستان واقعی در صدر جدول ترقی خواهی و در انقلابی ترین و به اصطلاح چپترین (به معنی متکاملترین) موضع طیف نیروها تعیین می‌شود ،
ضمنا "افسون ماده گرایانه بزرگی را باطل ساخت ، که بر حسب آن اسلام تنها و حداقلتر می‌توانست سریوش عقیدتی زیر ساختهای خردۀ بوزوازی باشد .

بر حسب این تئوری که جای پای ماتریالیسم در آن کاملا " هویدا است : " از آنجا که اسلام به دلیل اعتقاد به خدا و نبوت و قیامت نمی‌تواند در ردیف نیروهای بالندۀ اجتماعی ، مبشر پیروزی نهائی زحمتکشان و مستضعفان (کارگر - دهقان) بر نظمات طبقاتی استعماری بوده و جاوه توحیدی بی‌ظلم و ستم و بی

(۱) - مضمون از عرفات .

طبقات را (که شیعیان در جامعه یکانه و امت واحده ولی عصر متجمس می‌بینند) عملای بر پا سازد ، پس اجتماع توحیدی و نفی کامل هرگونه بهره کشی و ظلم و ستم ، اعتقاد و باور عینی قابل حصول اسلام نیست .

و بنابراین ، دم زدن از آرمان مستضعفان و جامعه امام زمان (که گوشی در انحصار مارکسیسم است) از مارکسیسم به مجاهدین و اسلام شان راه یافته و با آن یک ترکیب ایدئولوژیکی التقاطی ایجاد کرده است . التقاط و وصلتی نا میمون میان آرمان رحمتکشان و طبقات استثمار گر خرد بورزوایا ، که گو اینکه ، استثمار شان در ابعاد کوچک است ، ولی سرانجام در نقطه‌ای ، اسلام آنها ، رحمتکشان را طلاق گفته و رهسپار دامن سرمایه‌داری بزرگ می‌شود . بر این اساس سازمان مجاهدین با داعیه متناقض هم اسلام و هم رحمتکشان ، هم خدا و هم انقلاب ... سرانجام در نقطه‌ای در مسیر رشد تضاد بین این دو بخش نا سازگار ، شقه شده و نیمی به " چپ " و به جانب رحمتکشان یعنی مارکسیسم می‌رود و نیمی هم جبرا " به جانب رنگ مذهبی غلیظتر و به " راست " می‌گراید . گرایشی که اکنون با جدائی از بخش ترقیخواهانه مارکسیستی ایدئولوژی التقاطی آنان ، در حکم ارجاع و واپس ماندگی است ... " و این همان نقطه‌ای است که به زعم همه ماده گرایان بطور اعم ، و به زعم فرصت طلبان خیانت کاری ، که سازمان را متلاشی کردد بطور اخص ، دیگر فرا رسیده و لذا آنهای را که بر موضع اسلامی ایستادگی می‌کنند هیچ گزینی جز به راست روی نیست و صرفا " در یک موضع راست روانه قابل تجسم و تحقق‌اند .

بر این مبنای ، حتی اگر از موضع ماتریالیستی چنین استدلال شود که هنوز موعده شده شدن فرا نرسیده بود (استدلالی که لاجرم در حکم فرصت طلبانه‌دانستن و انحراف خائنانه شقه کنند کان قبل از موعد سازمان است) باز هم از آنجا که شقشدن بهر حال فعلیت یافته و بخش مارکسیستی ... بخش مذهبی ایدئولوژی را دفع کرده است ، مجاهدان مارکسیست نا شده را ، چاره‌ای جز موضع گیری راست گرایانه نیست .

اگر چه این تئوری که فوقا " تشریح نمودیم در مورد سازمانها و ایدئولوژیهای حقیقتا " خرد بورزوایی التقاطی به اصطلاح اسلامی (نظری حزب بعث) درست است ، اما اکنون مجاهدین واقعی (و نه عناصری که به خطای کسوت یک مجاهد موحد مسلمان را به تن کرده بودند) به اثبات واستقامت قدم توحیدی خالص خود در این آزمایش

سهمگین (که هرگونه ناخالصی راست روانه را بر ملا می نمود) حقیقت برترینی را که با معیارهای کلاسیک مارکسیستی قابل ارزیابی نبود ، بر صدر جدول ترقی خواهی نشاندند : *الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه* .

این حقیقت که در یک کلام فشرده تمام پیام مجاهدین نیز می باشد ، با پرده برداشتن تاریخی از حقیقت اسلام : شهادت اسلامی را واقعی و اصلی یافته است که : بروی طیف انقلاب و ترقی خواهی و حقانیت ، بالاتر و به اصطلاح درست "چپ" (به معنی متمکملتر) سایر مکاتب قرار دارد . والا بی گمان در جریان حرکت اجتماعی مغلوب آشنا خواهد شد .

آیا جز اینست که تشیع سرخ که همان چهره واقعی اسلام است ، پیوسته در پرتو توحید خالص اش راهنمای وراثت و رهبری نهایی زمین توسط مستضعفان گردیده (۱) و آنان را به امید "انتظار" این دوران بر انگیخته است ؟

"دورانی در نهایت پیشرفت علم و صنعت ، که هیچ نقطه ناخرمی در زمین بجای نمایند ، و نیز اثری از هیچگونه بصره کشی و لاجرم عقده و فساد و نادرستی و حاکم و محکوم و روابط پولی نیست . " (۲)

آنگاه مجاهدین که پیروی از همین ایده‌آل بزرگ توحیدی را ، در عهده گرفته‌اند ، برآئند که دست یابی به چنین آرمان یکتاگرایانه اجتماعی ، جز در کادر فلسفی یکلت پرستی نا میسر است . و این هم نه تعصب است نه خرافه پرستی ، همه تاریخ بشر گواه آنست که پیشرفت‌های جدید چه در علوم طبیعی و چه در پنهان‌ها اجتماعی در سایه فلسفه‌ها و متدهای نوین حاصل شده‌اند . بدینسان حل مسئله توحید کامل اجتماعی نیز ، جز در کادر نظر گاه " توحید " " هستی " نا ممکن است (۳)

(۱) - آیه ۵ سوره قصص : و نزیدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعل لهم ائمه و نجعلهم الوراثین : و اراده گردیدم که بر مستضعفان (نیروهای تحت ستم)

بزرگی نهاده و آنها را در زمین راهبر و وارث گردانیم .

(۲) - گلیه این نکات به استناد معتبر از هزار و دویست سال پیش در فرهنگ انقلابی تشیع موجود است .

(۳) - شرح در بحث تاریخ جزوی ایدئولوژیک دینونی سازمان .

حال اگر ما در "توحید" خود ، سر سخت و استواریم دیگر چه باک از بر چسب "ال تقاطی" ، که بیان دیگری از همان بر- چسب آریامهری "مارکسیست - اسلامی" است که متناسفانه گاه از جانب همان ها که آریامهر را دشمن می دارند زده می شود .

لیکن آنچه اهمیت دارد ، این است که به گونه‌ای علی‌بر "ذم خود رهین باشیم" (۱) و آنچه در عهده گرفته ایم عملنا نیز تعقیب کنیم - در این صورت آیا جز این است که آنان که با بر چسب التقاطی به استقبال چنین اسلامی می‌باشند ، در نهایت ماده گرایی ، و یا استنباط طبقاتی بهره کشانه خود را ، به مثابه یک گرایش شرک آمیز (که مطلقاً "بر دامن اسلام واقعی نا چسب است") بر ملا می‌کنند ؟ بی تردید ، تاریخ این گرایش‌ها را نا آزموده نمی‌گذارد . همچنان که خورشید حقیقی اسلام نیز سرانجام در پرده نخواهد ماند . منهای چنین اسلامی افسون ماده گرایانه‌ای که بر حسب آن مجاهدین پس از شقه شدن و منفک شدن از دندۀ به اصطلاح چپ مارکسیستیشن ، باستی الزاماً "به راست" (بمعنی مواضع عقب مانده ترا رتجاعی) میر فتند هرگز باطل نمی‌شد .

و اکنون دیگر بر هر وجدان صادقی است تا بیندیشند که جز بر خورداری از یک موضوع برتر در صدر جدول ترقیخواهی ، چنین چیزی چگونه امکان پذیر تواند شد ؟ به عکس ، طی وقایع بعدی (در حالی که معدودی از مجاهدین استوار ، هم چنان بر مواضع واقعی اسلامی شان مستحکم تر و بی غل و غش ترو غنی تراز ایام ماقبل ضربه ، پای قشدند) ماهیت "راست" حرکت فرصت طلبان ، بیش از پیش آشکار شد . آنها که ابتدا یکی از مهمترین دلایل وجوب تغییر ایدئولوژی را ، عدم توانانی ایدئولوژی اسلامی مجاهدین ، در حل مسائل استراتژی مسلحانه و انمود میکردند ، پس از تغییر موضع دادن ، به تاخت به اپورتونیسم راست و ترک مشی مسلحانه

(۱) - ذمی بطا اقول رهینته . (علی علیه اسلام) گردنم در گرو آنچه می‌باشد که می‌گوییم ...

گرویدند . البته ما این را از همان آغاز پیش بینی و تحلیل کرده بودیم (پائیز ۵۴) . پیش بینی کرده بودیم که با چنین درکی (چه از اسلام و چه حتی از مارکسیسم) فرجامی جز راست روی و تجزیه و تلاشی ، بر فرصت طلبان مقدار نیست ، مگر آنکه به خط صحیح باز گردند .

این پیش بینی ها برای هر کس که دیدی علمی از جامعه و جنبش و تشکیلات سیاسی و امثالیم داشته باشد، تها با یکار خواندن بیانیه اپورتونیستی از همان آغاز قابل حصول بود . البته اینجا و آنجا عناصر برولت نمای (۱) دیگری نیز یافته می شدند که در فقر علمی شدید نسبت به قانون مندی های علمی سازمانی و اجتماعی (بخصوص در جامعه ما) توان فهم پیش بینی های مذکور را نداشته و لذا از جریان فرصت طلبانه ضد مجاهد استقبال نمودند .

در بسیاری از این موارد تا آنجا که ما تجربه کردیم ، یک ضدیت بیمارگونه با مذهب که متأسفانه نام مارکسیسم به خود بسته و هر حرکت ضد مذهبی را ، قدیس مآبانه می نمود ، عناصر مزبور را دچار کودنی و رخوت ذهنی می کرد . تحلیل " بیانیه " طبعاً برای ما ضروری بود . لیکن ، از آنجا که حقیقتاً " کمتر مجموعه ای به این دروغ پردازی و وقاحت سیاسی ، بخصوص از بدؤ آغاز جنبش انقلابی دیده بوده ایم (آنهم از جانب اعضاء دست سوم و چهارم نوابغ سازمان خودمان که اکنون بر چمدار این رنسانس اپورتونیستی شده بودند) و از آنجا که کمتر مجموعه ای از تناقضات کودکانه باین آشکاری (کاچند تناقض در یکی دو صفحه) خوانده بودیم و از آنجا که پاسخ - گوئی نکته بمنکردهان بد همان تمامی ناسراها و فحاشی های صفحه به صفحه (و یا سطبه سطبه) را که نثار ماوید ثولوژی مان کرده بود ، نهد رشان مجاهدین و نهاد اقتصادی مصالح سیاسی - ایدئولوژیکی جنبش (که دشمن با اولع کامل دامن زدن به تضادهای آنرا می طلبد) می دانستیم :

.....

واز آنجا که

لذا در انتشار پاسخ ، قویاً " بایستی مسئولانه برخورد کرده و از هر گونه شتاب و زیاده روی اجتناب می نمودیم .

(۱) - منظور عناصری هستند که به هر چیز شباخت دارند جز به نمایندگان راستین طبقه گارگر .

همچنین چون از اینگونه ردیه نویسی‌ها و بیانیه نویسی‌ها تا کنون و تا آنجا که ما می‌دانیم، چندان چیزی دستگیر جنبش خلق مانشده، اصولاً "خود را متعهد به پاسخ گوئی بهر هناتکی و فحاشی نمی‌دانستیم و اگر نبود که بیانیه کذایی، رذیلانه به سازمان مجاهدین خلق ایران (که اپورتونیستهای پاسخ گوئی هیچ حقی برآن ندارند) نسبت داده شده بود، شاید هم هیچگاه پاسخ گوئی، ضرورت نمی‌یافتد.

و در این صورت می‌شد آنرا به حساب انشاء کودکانه یک فرد تازه بی دین شده^۱ نوء مارکسیست، یا کشیش کلیسا گریخته‌ای که جدیداً "به الهامات ماتریالیستی دست یافته و لذا حسب المعمول بیش از حد احساس مسئولیت و رسالت و کشف و شهود ماتریالیستی می‌کند، به سکوت برگزار کنیم.

و یا می‌شد حد اکثر آنرا در شمار اناجیل متبرک، ولی تحریف شده‌ نوعی "مارکسیسم عامیانه" ، که در تحریرش از کلیساي "ماده گرایی مبتذل" "عهد عتیق" ، الہام گرفته شده و مارکس و انگلیس خود، نظریش را در برخوردهای کلیسا گونه فویر باخ به شدت محکوم می‌کردند، به موزه آثار "ماتریالیسم ابتدالی" سپرد. که در این صورت البته برای مسخره نسلهای بعد سوزه جالبی فراهم می‌شد.

ولی متناسبانه به دلیل آثار گسترده و زیان بار سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک حرکت اپورتونیستی که در بیانیه مورد بحث تصور بیوه گردیده، مطلب کمی جدی تر و قابل رسیدگی ترا است.

علی‌الخصوص که در این اثناء، به دنبال انتشار بیانیه، بسیاری که در میانشان هوا خواهان و طرفداران گذشته، یا حال مجاهدین کم نبودند، به پاسخ گوئی بیانیه شتافتند. پاسخ هایی که اغلب به خاطر ضعف دید یا کمبود ادراکات خالصانه توحیدی از ایدئولوژی اسلام، نارسا و گاه‌حتی موید نظرگاماده گرایانه "التفاطی" نامیدن مجاهدین و اسلام انقلابی اصلی است، به این معنی که آن‌ها، از موضعی "راست گرا" و با تتمیلات طبقاتی و غیر توحیدی، به تحلیل مجاهدین و نقد بیانیه اپورتونیستی پرداختند و فی الواقع برغم همه سرزنشها و جوابهای تندو تیز بر علیه فرصت طلبان، سرانجام بطور نظری و شئوریک نقض غرض کرده و اساساً "موضع ماده گرایانه را که گفتیم، علیه اسلام و مجاهدین تائید کردند. آنها در حقیقت فرصت طلبان را، که بالتفاطی خواندن مجاهدین، حرکت انحرافی خود

را " طبیعی " و موجه ، جلوه می دهند ، غسل تعمید داده اند . پیدا است که چنین مدافعتی هر چقدر هم که طی آنها در تکریم اسلام یا مجاهدین تلاش شده باشد ، به دلیل هم رایی با نظر گاه ماده گرایانه ای که برای اسلام دقیقاً "شان نزول طبقاتی واستثمار گرانه قائل است ، نه تنها دفاعی برله اسلام و مجاهدین نیست ، بلکه آخر الامر به یک " ضد دفاع " تبدیل شده و نظیر ادعانامه ماده گرایانه اپورتونیستها در خدمت محکوم کردن مجاهدین و اسلام انقلابی ضد استثمار ، بکاربرید و خلاصه تمامیت توحید اسلامی را به شرک می آورد و ناخود آگاه هم که شده ، " اسلام " را در همانجا که اپورتونیستها می خواهند قرار می دهد . این بود که سرانجام پس از مدت‌ها ، در صدد برآمدیم که پاسخ ها و تحلیل خود را از بیانیه مزبور ، در عرض قضایت تمام خلق و نیروهای مترقی و انقلابی آن بگذاریم تا آنها که خواستار دانستن نظر خود مجاهدین هستند ، چگونگی دقیق قضایا را از زبان خود ما بشوند . بدیهی است که آنانی که از نزدیک دستی برآتش داشته و از تعامی زیر و بم کارها از آغاز کار سازمان از ۱۳۴۴ مطلعند ، طبعاً در ارزیابی ماجرا مسئول تروصالت‌ترند . به این منظور عین تحلیلی را که به منظور آموزش درونی اعضاء سازمان به صورت سوال و جوابهای آموزشی تنظیم شده و بسیاری قسمتهای آن در یکی از شاخه‌های سازمان عیناً آموزش داده شده است ، همراه با اضافات و تکمله‌های بعدی ، برای انتشار آماده ساختیم تا عموم مردم و مبارزان ایران چنانکه باید در جریان کار آموزشی درونی سازمان نیز قرار گیرند و خود قضایت کنند .

باید تأکید نمود که چون در تدوین این سوالات در درجه اول آموزش و نه صرفاً " تبلیغات ، مد نظر بوده ، امید بر این است که خوانندگان از هر سازمان و گروه و یا با هر مرام و مسلک نیز چون ما ، قبل از اینکه مدح و ذم یا نیک و بد این یا آن جریان و گرایش ایدئولوژیک را در نظر داشته باشند ، به عمق تجربه در دنای نظر کنند ، که جنبش خلق ما در یکی از حساسترین مراحل حیات خود از سرگذرانده ، باشد که عبرت ها و آموزشی که از این تجربه بدست می آید ، رشد و کمال تمام مبارزان و انقلابیون این میهن را صرف نظر از هر مرام و عقبده ای که دارند ، سبب شود ، و به " رو سفیدی " آنها در آستان این خلق بزرگ بیانجامد . رشدی که صرفاً " با پرهیز از خطاهای انحرافات گذشته میسر است .

آری ، ماجرای جریان انحرافی سلطه طلبی ، که ، سازمان مجاهدین خلق ایران را متلاشی کرد ، یک تجربه ملی است ولذا درس‌های آن نیز در سطح ملی (و نه فقط گروه یا سازمان بخصوص) و در خدمت تمامی مبارزات خلق ایران بایستی بکاربسته شود .

فبشر عباد اللذين یستمعون القول فیتبون حسنہ
پس مزده ده بندگانی را که به گفتار گوش فرامی دهنده و ارزیگترین آن پیروی می‌کنند ، از آنجا که در بیانیه مطالب تکراری زیاد وجود داشت برای پرهیز از تکرار ، سوال و جوابها را حول ۴ بخش مختلف تنظیم کرده‌ایم .

بخش اول = درباره مسائل تشکیلاتی - سازمانی .

بخش دوم = درباره مسائل سیاسی - استراتژیک و اجتماعی .

بخش سوم = درباره مسائل فلسفی - ایدئولوژیک .

بخش چهارم = درباره مسائل بین‌المللی .

سپس در پایان نیز ضمایمی را که ضروری به نظر می‌رسد ذیل :

بخش پنجم = ضمایم ، آورده‌ایم .

به این ترتیب فی المثل مهمترین مطالبی که در قسمتهای مختلف بیانیه ، راجع به مسائل تشکیلاتی - سازمانی وجود داشته ، در بخش اول ، مورد بحث واقع شده است . همچنین آنجا که ذکر اسامی ، بهر دلیلی درست نبود ، از حروف اختصاری استفاده کرده‌ایم .

تذکر مهم :

بحث مبسوط و عمیق پیرامون مسائل بالا ، طبعاً مستلزم اطلاع و آگاهی از تاریخچه سازمان و مراحل مختلف حرکت آن از آغاز تا سیس (یعنی ۱۳۴۴) می‌باشد . از آنجا که بدون این اطلاعات مسائلی را که در تحلیل بیانیه به آنها خواهیم پرداخت تا حدودی نا رسا می‌نماید ، به تنظیم تاریخچه سازمان در یک کتاب جداگانه نیز اقدام کردیم ، که کتاب حاضر را بایستی جلد دوم آن محسوب نمود که تقریباً "آماده انتشار خواهد بود . بنابراین برای داشتن یک دید کاملتر از سازمان و جریاناتی که از سر گذرانده است ، مقدمتاً " مطالعه تاریخچه را توصیه می‌کنیم .

"**پایان مقدمه**"

بخش اول

درباره مسائل تشکیلاتی - سازمانی

فصل اول

مروری بر تاریخچه جریان اپورتونیستی

قبل از طرح سوال و جوابها درباره مسائل مختلف ، مرور کوتاهی بر تاریخچه جریان اپورتونیستی لازم به نظر می رسد .
تا شهربور سال ۵۰ که تاریخ ضربه خوردن سازمان و دستگیری تعداد زیادی از اعضاء آن است یک فرد غیر مسلمان (و حتی غیر نماز خوان نیز) در سازمان مجاهدین عضویت نداشت . ضمن ع سال کار مخفی سازمان فقط یک کار در سال ۴۷ ، حين بحثهای استراتژی یکی از اعضای سازمان مساله " جذب و عضو گیری مارکسیستها " را مطرح کرده بود که در مرکزیت سازمان باتفاق آراء رد شد .
طبعاً " در سازمانی که معتقد بکار مکتبی بر اساس یک ایدئولوژی مشخص است ، وحدت تشکیلاتی و سازمانی مقدمتاً " مستلزم وحدت ایدئولوژیک می باشد ،
وحدتی که بدون آن عضویت گروندگان سایر ایدئولوژیها در سازمان خود بخود منتفی و غیر ممکن است ، به همین دلیل ، نظر اعلام شده سازمان در برابر پیشنهاد جذب و عضو گیری مارکسیستها (که فقط از جانب یک نفر عنوان شده بود) و ما آنرا به عنوان سابقه بحث در این مورد باز هم ذکر نمودیم ، این بود که پذیرش عناصر مارکسیست در درون سازمان منوط به پذیرش ایدئولوژی اسلامی سازمان از جانب آنهاست که آنهم تنها پس از

آغاز دوران عمل امکان پذیر است . باین معنی که فقط با تکاء شکفتگی عملی سازمان می-
توان آنها را در مورد حقانیت اسلام تحت ناء شیر قرار داد .

عملکرد عضو گیری و سوابق عضویت در سازمان ، در فاصله سالهای ۴۴ - ۵۵ نیز
موءیداین مطلب است . زیرا تنها افراد مسلمان عضو گیری می شدند و محتوای اصلی کار
سازمانی طی این مدت نیز پیوسته " کار ایدئولوژی " بود . در اوایل ناء سیس سازمان ،
نونهای وجود داشت که فردی که دارای تمایلات مارکسیستی بود و با سازمان اختلاف
ایدئولوژی داشت ، عمدتاً به همین دلیل کنار گذاشته شد . در اوخر سال ۴۹ و اوائل
سال ۵۵ نیز نونهای داشتیم که فردی " به نام الف " که هنوز ایدئولوژی مشخصی نداشت
ولی ضمناً دارای برخی تمایلات مارکسیستی بود ، بصورت یک سمعیاتیزان جذب شهید
 محمود عسگر پزاده شده بود .

لیکن برای کار ایدئولوژی به شاخه شهید علی میهن دوست که از این حیث امکانات
زیادتری داشت ، منتقل گردید . زیرا بدون پذیرش معیارهای ایدئولوژیک توحیدی سازمان ،
طبعاً " پیوند ارگانیک با او (به معنی دقیق عضویت) امکان نداشت .

باین ترتیب در آغاز دستگیری ها ، هویت ایدئولوژیک اسلامی اعضاء سازمان (که
بعداً " سازمان مجاهدین خلق ایران " نام گرفت) در هیچ کجا و در هیچ سطح ، چه
در تهران و چه در شهرستانها و چه در مراکز فعالیت سازمان در خارج از کشور (اروپا و
اردوگاههای فلسطین) ، مورد کم ترین شک و تردید نبود . هویتی مشخصاً " اسلامی که
با آموزشها ، نشریات ، دفاعیات و اعلامیه های سازمان از این پس نیز تا شهادت رضا
رضائی (خرداد ۵۲) ، محل هیچ شکی در آن نبود . موضعگیری شدید تمام سازمان و
اعضای آن به طور یکپارچه (مخصوصاً " افرادی که بعداً " تغییر ایدئولوژی دادند) علیه
بر چسب مارکسیست - اسلامی شاه ، که تماماً " بر هویت اسلامی سازمان و تک تک اعضاء
آن ناء کید داشتند ، نیز گواه این مطلب است .

از اینها ممتر ، باید به بروز مداوم ماجهیت توحیدی سازمان اشاره کنیم ، که دائماً
در مسیر رشد سازمان بیشتر اثبات می گردید ، کما اینکه حتی به اقرار خود بیانیه اپورتوب
نیستی (۱) از سال ۴۲ ، بدنبال ناء سیس " گروه ایدئولوژی " در سازمان ، آموزشیان

(۱) - در صفحات ۹۶ - ۹۵ بیانیه اپورتوبنیستی چنین می خوانیم (تاکید روی کلمات ←

ایدئولوژیک در موضوعات متنوعی تدوین یافت ، و دامنه کار ایدئولوژی سازمان راگسترشن بسیار داد ، گسترشی فراینده و فراموش ناپذیر که تا آخرین روز قبل از دستگیری شهید محمد حنفی نژاد نیز ، که به تدوین بحثهای جدید اشتغال داشت ادامه یافت .
لیکن به دنبال ضربه شهریور و دستگیری های متعاقب آن ، در عملیات گروگان گیری و انفجار دکل ، که در مجموع به بازداشت بیش از ۸۰۰ الی ۹۰۰ درصد کمی و کیفی اعضاء

دنباله پاورقی از صفحه قبل :

از ماست) :

"باین ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لینینستی در سازمان ، اقدامات تدافعی علیه آن ، توسط خیل مقاالت ، بحثها و نظرات مطنطن ایده آلیستی آغاز شد .

درباره یک برنامه جدید ، "بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " ، طرح ریزی شد و مجدداً "مطالعات حجمی درباره محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصاً" مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلام و تشیع توحیه می شدند (مبارزات علیایان ، سریداران ، نهضت مشروطه ، حنگل و ... که همه جا مذهب ظاهراً نقش قابل اهمیت داشت) و همچنین بررسی آیات قرآن و درگ مفاهیم دینامیک آن ، تدوین تفاسیر و گار شدید روی نهج البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی ، در دستور قرار گرفت . در گزار آین مطالعات ، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود . از این نظر که مقدمتاً " معتقد بودیم اسلام نه تنها با دستاوردهای عملی و تجربی ماینتی ندارد ، بلکه آنها اسلام حقیقی و انقلابی فهیده می شود که بدانتش زمان و در این زمینه به علم تحولات جامعه و شناخت علمی (مارکسیسم - لینینیسم) مسلح باشیم " .

ضمناً " ملاحظه می گردد که حتی با قرار خود بیانیه اپورتونیستی که در بسیاری موارد با تحریف و غرض ورزی هم همراه است مطالعه مارکسیسم در سازمان ، اساساً " به منظور استفاده از تجارب عملی و اجتماعی صورت می گرفته است .

سازمان و منجمله تمام افراد مرکزیت آن منجر شد، توان کلی سیاسی - تشکیلاتی سازمان بطور اعم و سطح توانایی ایدئولوژیکی آن بطور اخص، کیفیتا "باعین افتاده، جرا که هنوز دستاوردهای ایدئولوژی در کل سازمان چنانکه باید پیاده نشده و تضییقات دوران تدارک عمل (۴۸ تا ۵۰) نیز فهم عمیق آنرا در همان سطوحی هم که پیاده شد، با اشکالات و محدودیتهای بسیار مواجه کرده بود . (۱)

به این ترتیب بعد از دستگیری ها ، دیگر در میدان عمل کمتر مسئول زده و کار آمدی که دوره آوزش ایدئولوژیک سازمان را بطور کامل گذرانده و بر تمام دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان احاطه داشته باشد ، وجود داشت .

البته در این هنگام ، (یعنی قبل از فرار شهید رضا رضائی از زندان) موجودیت سازمان نیز زیر علامت سوال بود .

پس از فرار رضا نیز از آنجا که در آن مقطع ، موجودیت سازمان اساسا "در میدان عمل تاء مین می شد ، عجالتاً" ادامه کار ایدئولوژی به تأخیر افتاد و سلسه‌ای از عملیات انقلابی در عین پیگیری مخفوف پلیسی شروع شد که در ضمن با دستگیری ها و شهادتهای بیانی همراه بود (۲) و طبعاً "کمتر فرصتی حتی برای پیاده کردن معمولی تعليمات به جای گذاشت .

(۱) - در مورد این تضییقات کافی است به فرستادن حدود ۳۰ تن از اعضای سازمان به خارج از کشور ، برای تعليمات نظامی اشاره کنیم ، که تعداد قابل توجهی از آنها مسئولین مرکزی و مدار اوی سازمان بودند . طبیعی است که حل مسائل مختلف مربوط به چنین برنامه‌ای (به ویژه مسائل امنیتی آن) در دوران زندگی علی افرادمان) برای سازمان از جهات مختلف بسیار وقت گیر بود . مخصوصاً که دستگیری تعدادی از اعضاء سازمان در دبی ، و سپس عمل هواپیما ریاضی (آبان ۶۹) و فرود آن در عراق نیز ، مزید بر علت شد ، و برای حل مسائل تشکیلاتی و امنیتی آن ، چه در داخل و چه در خارج از کشور ، مقدار زیادتر دیگری ارزی تشکیلاتی مصروف گشت و به همین دلیل ، بخشی از برنامه‌های آموخته داخلي را معوق یا کند ساخت .

(۲) - دستگیریها و شهادتهای مزبور در یک فاصله زمانی بسیار کوتاه ، یعنی در نیمه <

مساله دیگر این بود که صرف نظر از فقدان تعداد زیادی از مسئولین قبلی که در شمار گرانبهاترین سرمایه‌های سازمان بودند ، تعداد اعضاء جدید ، در ترکیب اعضاء سازمان ، اکثریت قابل ملاحظه‌ای یافته بود . در نتیجه آموزش آنها مجدداً "بایستی از صفر شروع می شد .

در چنین شرایط مخوف پلیسی ، عمر هر چریک به رغم سرمایه گذاری کلانی که در امر آموزش او صورت پذیرفته بود ، بسیار کوتاه بود .

در اوج سالهای خفغان که رژیم شاه از موقعیت داخلی و بین المللی بی نظیری در میان تمام مرتعان و حلقه بگوشان امپریالیزم بهره مند بود ، و از جدیدترین و در عین حال وحشیانه ترین روش‌های ضد انقلابی امپریالیستها علیه انقلابیون استفاده می‌کرد ، عمر انقلابیون ما گاه به تندی یک شهاب که لختی آسمان تیره "سیاسی کشور را برمی‌افروخت ، سیری می‌شد ، به این ترتیب ما با غروب هر ستاره ، با فقدان بزرگی مواجه می‌شدیم . جالب اینجاست که در همین دوران کوتاه نیز پیدا کردن یک خانه‌کاملاً "مناسب‌تیمی ، گاه نا سه ماه وقت می‌گرفت . (۱)

از طرف دیگر آموزش ایدئولوژیکی و سیاسی و همچنین بازسازی خصلتی اعضاء جدید حتی اگر وجود مسئولین زده و همه جانبه را مفروض بگیریم ، مسائلی نبودند که کار یک هفته و یک ماه و حتی یک‌سال ... باشند . (۲)

دنبله پا ورقی از صفحه قبل :

اول سال ۵۱ ، ضایعات جبران ناپذیری متوجه سازمان نمود . برای نمونه به شهادت برادران : محمود شامخی ، مهدی رضائی ، علی اصغر منتظر حقیقی ، حبیب رهبری ، مهدی محسن و دستگیری مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار اشاره می‌گنیم

فقدان شهید شامخی و شهید ذوالانوار فی الواقع از جنبه‌های مختلف ضایعات جبران ناپذیری برای سازمان مجاهدین و تمام جنبش خلق ایران بود .

(۱) - بدیهی است که از این مشکلات که در اول هر کار بزرگ طبیعتاً "فراوان است نباید نتایج ماءِ یوسُن کنندگانی نسبت به مبارزه گرفت .

(۲) - از ردیف گردن اشکالات یک مبارزه انقلابی مکتبی ، که بسیاری از آنها مربوط به



اگرچه در این سطور در صدد نیستیم که به تحلیل نقاط قوت و ضعف سازمان در این ایام بپردازیم و آنرا در عهده "تاریخچه سازمان" می‌دانیم، ولی برای پرهیز از مطلق کردن "سختی شرایط" که هرگز در شاءن صفات انقلابی و توحیدی نیست، نباید از اشاره به نا رسانی‌های درونی سازمان در این ایام نیز فروکشان کنیم.

با این معنی که در این زمان سازمان، از یک عارضه عمل گرایانه نیز رنج می‌برد که واکنش خود بخودی طولانی شدن دوران تدارک عمل و یا به بیان دیگر دیر پرداختن به آن، قبل از شهریور ۵۰ بود. حال اینکه در هر شرایطی منجمله در سالهای ۵۰ تا ۵۲ نیز می‌باشد تعادل و هماهنگی اجتناب ناپذیر "تشویی و عمل" و "عمل و تشویی" را مراتعات می‌نمودیم. در غیر این صورت چنان که در تجربه با شبات رسید، پر بها دادن بعمل و عمل گرایی بیش از حد و را ود بر توان کلی تشوییک و ابتدئولوژیک سازمان، زمینه‌را برای بروز اشکالات در آینده، مساعد می‌نمود.

به همین دلیل، برای از بین بردن زمینه‌های درونی گرایشات غیر اصولی و اشکالات نا مطلوب آینده، که از عوارض کامل‌ا" محتمل یک رشد نا هماهنگ و یک جانبه در زمان حال است، به پیشنهاد شهید محمود شامخی در تاسستان سال ۵۱، قرار شد که از نیمه دوم این سال آهنگ عمل کند شده و به آموزش درونی سازمان که م牲من تربیت خصلتی و تشوییک کادرها بود، اولویت داده شود.

سپس در خرداد سال ۵۲، در حالی که کار تربیتی - خصلتی و بحثهای راجع به استراتژی

دنیا له پاورقی از صفحه قبل :

ضعفها و بی تجربگی‌های فردی و گروهی است، هرگز نباید عدم امکان یک چنین مبارزه سالم انقلابی و مکتبی را نتیجه گرفت. سختی یک راه هرگز دلیل نمی‌مودن آن نیست.

این درست است که شرایط ما سخت، راهمان ناهموار، تجربه‌مان اند و لذا خطاهای بیان بسیار است.

لیکن همه پیشرفت‌های بزرگ بشری در حیطه علم و اجتماع، تماماً در مسیری از "تجربه و خطأ" حاصل شده‌اند.

(۱) به دلیل اشکالات عملی و تشکیلاتی ۶ ماه گذشته هنوز نخستین مرحل خود را می پیمود ، رضا رضائی که در راس رهبری سازمان قرار داشت ، شهید شد . تمام موظفتها و تجارب قبلی رضا نتوانست او را به دنبال فرارش از جنگ دشمن بیش از یکسال و نیم برای ما حفظ کند . از دست دادن رضا بخصوص از این نظر جبران ناپذیر می نمود که قبل از او شامخی و ذوالانوار از دور مرکزیت خارج شده بودند . (۲)

وقتی از جبران ناپذیری این فقدان ، صحبت می کنیم ، منظور این نیست که افراد عملی و طراحان نظامی و کادر های با مهارت در مسائل تاکتیکی و فنی در سازمان کم بودند از قضا ، به نسبت یک سازمان مخفی کوچک ما در حد خود از این جهات تقریباً "هیچگاه کمیود حس نمی کردیم . لذا مسئله دقیقاً" در کمود رهبران پخته سیاسی ، با جاافتادگی لازم عقیدتی و تشکیلاتی بود .

از این نظر ، کسانی که در آن ایام می توانستند جای رضا را پر کنند ، اگشت شمار بودند و چنانکه بعدها در جریان عمل نیز با ثبات رسید ، شهید شریف واقفی (عضو مرکزیت) در راس آسما قرار داشت .

بهر حال با اطمینان از اینکه اصل "رهبری جمعی" که پیوسته ، مبنای اداره امور سازمان ما بود و هست ، جایی برای هیچگونه شخصیت سازی کاذب و مطلق نمودن ارزش یک فرد تنها ، در تعیین سرنوشت سازمان باقی نمی گذارد ، ناکری برای دخاطرنشان ساخت که شهادت شخص رضا ، سرآغاز دوران جدیدی در تقویم سازمان مجاہدین خلق است . دلیل این مطلب مجموعه وقایع و حوادثی است که اگر چه نقطه شروع آسما قبل از این شهادت است ، لیکن بعد از این شهادت سرنوشت سازمان را به کلی تغییر داده و سر انجام در سال ۵۴ آنرا کاملاً" متلاشی ساخت .

لیکن قبل از پرداختن به وقایع بعد از شهادت رضا ، ضروری است خاطرنشان کنیم که تا این تاریخ (شهادت رضا) ، علیرغم هر ضعف و نقصی که در سازمان متصرور باشد ، یک

(۱) - این نکته بسیار مهم است گه تا این تاریخ سازمان اصلاً "دارای" مسئله‌ای داعلولوژی " (به معنی اخص فلسفی آن) نیست والاقطعاً" با توجه به اهمیتی که ما همیشه بگارای داعلولوژی می داریم ، مقدم بر بحثهای استراتژی قرار می گرفت .

(۲) - شامخی شهید شد و گاظم ذوالانوار با گلوله مجروه و دستگیر گردید .

نمونه ، حتی یک نمونه مارکسیست شدن و تغییر ایدئولوژی دادن در سازمان وجود نداشته و عموم مجاهدین به موضع اعتقادی اسلامی سازمان خود وفاداری کامل نشان می‌دهند . این حقیقت را می‌توان از اقرار خود پرچمدار اپورتونيستی در صفحه ۱۴ مقدمه بیانیه نیز دریافت . او تصریح می‌کند که :

" جنبش اصلاح و آموزش و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها ، از بالا به پائین در سازمان برای افتاد " .

این تصریح از این نظر برای ما اهمیت دارد که بعداً " با آن ، به مقابله تمام مدعیان چپ نما و راستگاری خواهیم رفت که تحولات مکانیکی تحریلی به سازمان ما را (که با نا جوانمردانه ترین و وحشیانه ترین اشکال صورت گرفته) " طبیعی " ، " دیالکتیکی " : یا درون جوش و منطقی می‌پندارند . سجمله در همین بیانیه خواهیم دید که چگونه علیرغم پذیرش خصلت دستوری از بالای پائین بودن تحولات ، به سخیف ترین شکل کودکانه متناقض آنرا ادامه نکامل ! طبیعی و دیالکتیکی روند ایدئولوژیکی سازمان جا می‌زند . تحولاتی که با قرار خود بیانیه ، مستلزم تصفیه بیش از ۵۰ درصد کادرها و اعدام تعداد دیگری بوده است .

۴ روز پیش از شهادت رضا ، یکی از اعضاء سازمان که تقریباً ۶ ماه بود که با یک زندانی مارکسیست در یک زندان دور افتاده ، دور از سایر مجاهدین زندانی بسرمی برد ، موفق به فرار گردید . فرد مزبور در نیمه سال ۴۸ که مصادف با آغاز دوران تدارک عمل در سازمان می‌باشد ، عضو گیری شده و سپس در اولین موج دستگیریهای شهریور ۵۰ ، قبل از اینکه با حراز بنیادها و آموزشای ایدئولوژیک سازمان و تصحیح ضعفهای خصلتی خود ، نائل گردد به زندان افتاده بود . (۱)

(۱) - متنسقانه علیرغم انتقادات مداوم و حتی چند بار توبیخ ، در اثر ضربه شهریور ۵۰ دیگر امکان اجرای برنامه اصلاح خصلتی این فرد وجود نداشت (بخصوص بعد از رفتن به تبعید) ولذا گار خصلتی که قرار بود در مورد اوانجام شود ندان تمام ماند . از این مطلب مسئولین و سر شاخمهای قدیمی سازمان مطلعند .

طبعی است که چنین فردی تا این هنگام نمی‌توانست در سازمان ما در موضع هیچ مسئولیت قابل ملاحظه‌ای قرار گیرد . زیرا به مثابه یک دانشجوی معمولی که می‌بایست القای مبارزه و ایدئولوژی و سیاست را از صفر بیاموزد ، به سازمان پیوسته ولذا بدليل کم تجربگی و جا نیافتادن در چار چوب ایدئولوژیکی سازمان ، نه در مرکزیت ، نه در گروههای تخصصی و نه در شمار سر شاخه‌ها و مسئولین گروهها ، جایی نداشت .

لیکن بعداً "در زندان قبل از رفتن به تعیید ، ذهنیت تئوریک اور درسائل تاکتیکی واستراتژیک در کنار مسئولین بالاتر سازمان رشد کرد و از خود استعداد نشان داد . البته رشدی صرفاً نظری و متابفانه فقط در یک بعد ، گواینکه قصد شخصی کردن مسائل را بهیچ وجه نداریم ، ولی از آنجا که پای مصالح و سرنوشت یک سازمان انقلابی متعلق به تمام خلق ایران مطرح است ، ناگزیریم در این مورد اشاره کنیم که فرد مذکور ، چه قبل از شهریور و چه بعد از آن ، توسط مسئولین بالاتر تشکیلاتی خود ، بارها به خاطر تعلیلات شدیداً "خود خواهانه و گرایشات به اصطلاح روشنفکرانه ای که مشخص یک لغاظی صرفاً" تئوریک بی محتواست ، مورد انتقاد و حتی توبیخ واقع شده بود . به همین دلیل وقتی که پس از فرار و پیوستن مجدد ، در مرکزیت سازمان راجع به تعیین موضع اوتصمیم گیری می‌شد ، رضا که از پیش (قبل از ۵۰) ، در جریان مسائل او نبود او را شایسته ورود به مرکزیت ندانسته و گفته بود :

"... دارای گرایشات روشنفکری است و تا حل آنهان بایستی به مرکزیت راهیابد (۱)" باین ترتیب ، علیرغم نیاز شدیدی که سازمان در این موقع بکادرهای تئوریک داشت تا وقتی رضا زنده بود ، فرد مذکور به مرکزیت راهنیافت . لیکن بعداً "پس از شهادت رضا به دلایلی که هنوز نیز جزئیات آن بر ما پوشیده است ، این فرد که می‌رفت تا به زودی به گفته خودش "برچم مبارزه ایدئولوژیک" یعنی همان برچم خیانت بارجریان اپرتوتونیستی را در سازمان بر افزارد ، وارد مرکزیت شد . تا آنجا که ما می‌دانیم ، در این هنگام ، شهید مجید شریف واقفی و بهرام آرام دو عضو دیگر مرکزیت بودند و اکون جای رضا بفرد جدید داده شده بود .

زیرا بهرام چنانکه در خاطراتش نیز آورده است ، (۲) از ضعف تئوریک پیوسته در رنج

(۱) - از قول رضا گرایش آثارشیستی را هم در مورد این فرد نقل می‌گنند .

(۲) - بخشی از این خاطرات در زمستان ۵۵ در روزنامه به چاپ رسید .

بوده و به همین ذلیل علیرغم مهارت و کارآئی درخشناس در امور عملی و طراحی نظامی در زمینه های نظری تا حدود زیادی منفعل و تاثیر پذیر بود . بنابراین ، تردیدی نیست که بطور کلی علت اصلی پذیرش فرد جدید در مرکزیت ، همان استعداد و محفوظات تئوریکی بود که بطور یکجانبه از زندان آموخته و باین وسیله می توانست نظر امثال بهرام را بخود جلب کند ، بخصوص که بعد از شهادت رضا ، در جو ملوان اعتماد و صعیمت داخل سازمان و با توجه به نیازمندیهای تئوریک آن کمتر محلی ، برای مو شکافی دقیق در سوابق خصلتی وی بجا می ماند .

ما از موضع اولیه مجید ، در برایر فرد جدید که کمتر از دو سال بعد مجید را به عنوان خائن شماره ۱ به قتل رساند ، اطلاعات دقیقی نداریم ، زیرا مجید به شهادت تمام کسانی که تا آخرین روزهای زندگی با او ارتباط داشتند ، برای احتزار از شخصی کردن مسائل در این موارد بسیار راز دار بود و علیرغم اطلاع از سوابق فرد مزبور ، حتی از فاش کردن نام او برای نزدیکترین برادران نیز حتی المقدور اباء داشت و گهگاه که مجبور به موضع گیری می شد اورا با کلمه " پرجمدار " (۱) مخاطب قرار می داد .
چرا که حاضر نبود اطلاعات خود را به رغم فرصت طلبان بصورت غیر مسئول خرج کرده و از این طریق شریک کار رژیم گردد ، اگر چه این رازداری که او خود را به غایت ملتزم به رعایت آن میدانست ، به ضرر منافع فردی خود و سازمانش تمام شد .

اما در عین فقدان اطلاعات جزئی و مشروح از موضع گیری های مجید ، این را می دانیم که از تابستان ۵۲ به بعد که سازمان به سه شاخه مستقل تقسیم می شود ، پرجمدار تا مدتها (حدود یکسال و چند ماه بعد) ، (۲) بسیاری کارهای خود را دور از چشم (۱) - این کلمه را مجید از همان مقاله " پرجمبار زمایندگی و پروازهای ترابری " گرفته است .

(۲) - ضروری است در همینجا خاطر نشان کنیم ، از آنجا که ما در سراسر این تحلیل آموزشی ، قصد شخصی کردن مسائل را که یک نیت کوتاه نظرات است نداریم ، تا آنجا که برای کل مبارزه خلقمان ضروری نباشد ، از ورود در مسائل و قصوت و ضعفهای فردی پرهیز کرده و تلاش می کنیم با مسائل بطور سیستماتیک و جریان وار برخورد کنیم ، مگر در آنجاها که نقش فرد یا افراد بخصوصی بطور مقطوعی هم که شده ، تعیین کننده می شود .



و یا بدون توافق او ، انجام می داده است .
کما اینکه مجید در جوابهای (۱) که برای همان مقاله " پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراسته تر سازیم " تهیه دیده بود ، به این مطلب اشاره کرده و خاطر نشان کرده بود که : " تحولات بنیادی را که شما عنوان می کنید ، به کک (و تحت اجراء) " اتورتیه سازمانی " پیاده شده و شما با سو استفاده نا صادقانه از مبارزه ای که صرفاً در ابعاد " خصلتی " و به منظور ایجاد " فضای مناسب برای کار تئوریک " شروع شده بود ، آنرا آگاهانه و با یک پیچ طریف بدون اینکه دیگران را در جریان امور قرار دهید ... به سوی مبارزه علیه " مکتب " (۲) کشانیدید "

تفییر سمت دادن تدریجی از باز سازی خصلتی (که به نظر میرسد قبل از هر کس برای سرد مداران جریان اپورتونیستی ضروری بوده) به جانب مباحث فلسفی ، که ضمناً " همکام با مستحکم کردن سلطه اپورتونیستی بر کل سازمان می باشد ، مطلوبی است که بالصراحه یا به تلویح مکرراً " مورد تائید مقالات سازمانی خود اپورتونیستها ، از جمله بیانیه نیز می باشد . مثلاً در صفحات ۱۶ تا ۱۹ مقدمه بیانیه ، با اشاره به همان مقاله " پرچم ... " می نویسد :

" در نیمه های پائیز ۵۳ ، بعد از گذشت یک سال و نیم از آغاز این مبارزه (۳) وارد

مربوط به پاورقی صفحهٔ قبل .

به همین دلیل از آغاز تذکر این نکته لازم به نظر می رسد که ما در صدد نیستیم حتی در مورد شهید مجید شریف واقعی نیز ، بدون اطلاعات دقیق ، هر آنچه را گروه یا نگرده است بی قید و شرط درست و عاری از خطأ تلقی کنیم . گواینکه به نظر ما هیچ ابراد اصولی درگار مجید وجود ندارد .

(۱) - هنوز ما نسخه اصلی و کامل این جوابه را بدست نیاورده‌ایم . مقالات و نظریات انتقادی و افشاگرانه او نه تنها در نشریه داخلی سازمان منعکس نمی شد ، بلکه حتی نسخه های اصلی را نیز از بین می برندند .

(۲) - منظور مکتب اسلام و سازمان است .

(۳) - منظورش مبارزه ایدئولوژیک به معنای اعم است که تلویحها " باز سازی خصلتی را که ابتدائی " مطرح بوده نیز شامل می شود .

در یک دوره تحول کیفی جدید (۱) در مبارزه ایدئولوژیک از طرف رهبری سازمان اعلام شد . این اعلام ، در مقاله‌ای که در همان اوقات تحت عنوان " پرجم مبارزه ایدئو - لوژیک را بر اساس این ترازیم " منتشر یافت ، صورت رسمی به خود گرفت . در این مقاله بعد از جمع بندی‌ای که از کار مبارزه ایدئولوژیک در یکسال نیم گذشته به عمل آمده بود چنین نوشته می‌شود :

" ... وقته که ما در یکسال و نیم پیش مبارزه ایدئولوژیک را ، بعنوان اصلی ترین محتوای آموزش این مرحله مطرح ساختیم ، آنچه که بیشتر و در واقع همه آنچه که در ابتدا مد نظر ما بود ، پرداختن به آن سری از معایب و اشکالاتی بود که به نظر ما مستقیماً از زندگی طبقاتی ما در گذشته و ترکیب روشنفکری سازمان ناشی شده (۲) و طبیعتاً "برعمل سیاسی و تشکیلاتی ما ، اثر سوء می‌گذاشت " .

سپس پس از ذکر این مطلب که مبارزه مجبور بنا به خصیصه " انقلابی اش " در این محدوده متوقف نشده و سرانجام کل ایدئولوژی سازمان را در یک روند صادقانه در بر گرفته است ، چنین ادامه می‌دهد :

" ... بطوری که ما می‌توانیم با قاطعیت تمام ورود یک دوره تحول کیفی جدید مبارزه ایدئولوژیک را که خصوصیت ممیزه آن ، مبارزه اصولی با رو بناها و افکار ارتجاعی اصول و مبانی ایدئولوژیهای غیر پرولتاری متعلق به طبقات رو به انحطاط جامعه است ، اعلام می‌داریم ... "

و آنگاه مجدداً " به صراحة خاطر نشان می‌کند که : " بدین قرار اگر تادیروز اعتلاء و صفاتی باطن ، مد نظر بوده ، از امروز دیگر مبارزه با دگماتیسم مذهبی ، موضوع اصلی کار و تهدید اصلی سازمان محسوب می‌شود و دگماتیستها ، بزرگترین دشمنان تکامل سازمان محسوب می‌شوند . همان دشمنان " سر سخت و اصلاح ناپذیر و مقاوم " که به همان میزان مقاومت و پایداری میکروبهای خانگی پایدار و مقاوم بودند " . (۳) همانها که در اتفاقهای شکنجه و میدانهای اعدام نیز نرم تنی و سست عنصری اپور-

(۱) - تأکید زیر عبارات ، از ماست .

(۲) - منظورش اشغالات خصلتی است .

(۳) - صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .

تونیستی از خود نشان نداده و مردانه در راه عقاید خود جان باختند و در مقابل رژیم و درخیمانش سر تسلیم فرود نیاوردند.

به این ترتیب بین از شهادت رضا، اپورتونيسم به مثابه یک جریان فرصت طلبانه و انحرافی در سازمان ما نفوذ و آغاز به پیشرفت می‌کند. پیشرفتی تدریجی و بسیار مذیانه که سرانجام به کل سازمان مسلط شده و آنرا تماماً "متلاشی می‌نماید". مروی در این جریان پیشرفت تدریجی، که عملکردهای آنرا ذیلاً "در نهایت اختصار یاد آور می‌شوند" ، این نظر را اثبات خواهد کرد . تاکتیکها، برخوردها و شیوه‌هایی که به نظر میرسد از آغاز کاملاً "آگاهانه و با نیات سوء قبلى ولذا در حکم خیانت است .

۱ - ناچیز جلوه دادن نقش رضا

تحسین گام اپورتونيسم، بعد از ورودش به مرکزیت، پس از شهادت رضا، تلاش برای هر چه ناچیز جلوه دادن نقش رضاست . با دادن اعلامیه در مورد شهادت رضا و تجلیل از نقش او، به بهانه ممانعت با شخصیت پرستی مخالفت می‌شود . سپس فقط به اوج گرفتن تبلیغات داخلی و خارجی، تحت فشار اعضاء سازمان به آین کار اقدام می‌شود (۱) (آن هم با نسبتی محدودتر از سایر اعلامیه‌ها) .

(۱) - جالب است که این بهانه "شخصیت پرستی" را با تجلیل از وحید در همین بیانیه مقایسه کنیم . در حالی که وحید هنوز زنده و در دوران باز جوئی است، با عنایوین پر طمطران و میان تهی ستایش می‌شود و "دز تبخیر ناپذیر" لقب می‌گیرد . نمونه‌های متعدد دیگری نیز در دست است که هر کس بی قید و شرط به اپورتونيسم تسلیم می‌شد و در خدمت آن از هیچ کاری دریغ نمی‌گرد شایسته چنین عنایوینی می‌گردید .

هم چنین در اثر خواست شدید اعضاء سازمان ، قرار می شود که خاطرات ، نامه ها و سروده های رضا منتشر گردد ، ولی با اقسام بهانه ها از این کار سرباز می زند و بالاخره هم برای راحت کردن خیال سایرین ، همه استناد مربوطه را از بین می بردند .

یکسال و نیم بعد وقتی که اپورتونیسم با همان مقاله "کذائی" ، پرچم "میافرازد و نقاب از چهره بر می گیرد ، عمق کینه اش نسبت به رضا رضائی آشکار می شود . کسی که موفق شده بود در بحرانی ترین لحظات ، سازمان ما را از بن بست " وجود " برهاند ، اکنون به جرم " بدترین نوع ضعفها در قادر رهبری از شهادت احمد تا شهادت رضا " (۱) مورد حمله قرار می گیرد .

راستی چه ضعفی بالاتر از این ، که مانع ورود روشن فکر نو رسیده ای که ملعو از احساس رسالتی لنین وار ! درباره خویشتن است به مرگزیت سازمان شده و او را مقدمتا " به رفع نقصیمه خصلتی اشن دعوت کنیم ؟ !

واز این پس نیز کیست که در مقابل لنین گونه ای این چنین بایستد و خائن و " ضد خلقی " (۲) و ... دارای بدترین نوع ضعف ها نباشد ؟

تمام خلق ایران نیز ، اگر بخواهند با این بر چسب ها مخالفت کنند ، البته که خائن محسوب خواهند شد . فقط باید کمی صبر کنند که به نوبت ، شعاره خیانت خود را دریافت دارند . همانگونه که شریف واقفی ها و صمدیمه ها و ... شماره های خود را تحت عنوانیں خائن شماره ۱ ، خائن شماره ۲ و ... دریافت نمودند .

(۱) - نقل عینا " از همان مقاله .

(۲) - اشاره به صفحه ۳۳ مقدمه بیانیه گه در تشریح شهید شریف واقفی می گوید :

" او مدتها چهره واقعی ضد خلقی خود را بمعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان ، پوشانده و از این نظر توانسته بود ، به مداره ای از مسئولیت (که منظورش مرگزیت است) ارتقاء یابد " .

۲ - سوء استفاده از طرح تقسیم شاخهای سازمان

اقدام بعدی ، سوء استفاده از طرح تقسیم سازمان به سه شاخه، مستقل در تابستان ۵۲ است ، بخصوص که بعد از شهادت رضا ، به خاطر جلوگیری از ضربه پذیری کل سازمان اجرای این طرح ، ضروری جلوه می کند . منتها با این توضیح ، که در این نوع سازماندهی ناگفته پذیری و اطلاعات هر شاخه نسبت به شاخه های دیگر به حداقل رسیده و در نتیجه اختیارات سر شاخه که ضمناً "عضو مرکزیت نیز هست ، فردا "افزايش می يابد .
يعني یکنوع سازماندهی که در آن تاکید بيشتر روی صداقت انقلابی سر شاخه و هم چنین سایر کادرها و حداکثر اعتقاد برادرانه انقلابی است تا کنترل و حسابرسی ، ضمناً در همین شکل سازماندهی است که اپورتونیسم ، که در راس یکی از شاخه ها - نفوذ کرده - می تواند با قطع ارتباط میان افراد زیرین شاخه با سایر شاخه ها ، نیات خود را به پیش ببرد و به مرکزیت کل نیز تا زمانی که هنوز وقتی نشده و در موضع ضعف قرار دارد ، گزارش دروغ بدهد .

تمام وقایع بعدی حاکی از این است که از آغاز ، نیت این بوده که ابتدای شاخه کار آمد ، تغییر ایدئولوژی داده ، و به اصطلاح مارکسیست شده ، تشکیل شده و آنگاه به سایر شاخه ها و کل سازمان که دیگر در برابر عمل انجام شده قرار خواهد گرفت ، برداخته شود .

۳ - سلطه اپورتونیسم بر یکی از شاخمهای

باين منظور در همان شاخهای که زیر نفوذ اپورتونیسم است ، مقدمتاً "با روشهای غیر مستقیمی که بعداً "خواهیم دید ، یک ارزیابی مقدماتی از سطح توان ایدئولوژیکی افراد و امکان تغییر دادن آنها به عمل می آید و در خاتمه اعضاء و سعیاتها به دو دسته "رشد یابنده ! " یا با "راندمان " ، و "مسئله دار ! " یا "بی راندمان " تقسیم شوند .

اغلب مسئله داران کلا" در ردیف همان تغییر ناپذیران یا سخت سران اند که

"عالالتا" بایستی در مرحله اول از تغییر دادن آنها چشم پوشیده و به عنوانین مختلف ، به اتهام عیوب داشته و ناداشته شان از شر آنها در این شاخه راحت شد . در این مرحله نرم تنان حق تقدم دارند ولذا بایستی آنها راحتی المقدور به این شاخه فرا خواند .
بعنوان مثال ، از یک کلاس ۵ نفره نام می بریم که یک نفر از آنها حتی در قبال طرح غیر مستقیم خیلی زیر کانه تغییرات به اصطلاح تکاملی ضد اسلامی ، موضع مخالف می گیرد و از تائید دو نفر دیگر نیز برخوردار می شود . در نتیجه پس از مدتی این کلاس به بهانه امنیتی منحل و ۲ نفر "رشد یابنده ! " در شاخه حفظ و بقیه به شاخه های دیگر منتقل می شوند . مرتضی صدیقه یکی از افراد "مسئله دار"ی است که بعنوان "دگم مذهبی " به شاخه دیگر منتقل می شود .

۴ - به بن بست کشاندن بحثهای استراتژیک

قدم بعدی به بن بست کشاندن بحثهای استراتژی موجود (که از زمان رضا وجود داشت) و متوجه کردن آن به جانب مسائل فلسفی است . چنانکه هم در مقاله برجم و هم در بیانه ادعا شده ، یکی از دلائل اصلی تجدید نظر در ایدئولوژی سازمان بن بستهای مربوط به مشی سلحنه بوده است (۱) که کویا با ایدئولوژی سازمان توان حل آن را نداشته و فقط مارکسیسم از پس حل آنها بر می آمده .

این مطلب کاملاً درست است که در بسیاری موارد لنگی کارها (البته به فرض اینکه لنگی وجود داشته باشد) نهایتاً از لنگی نظر گاهها و ایدئولوژی است . اما ضمناً هیچ چیز ساده تر از این نیست که با یک ساده سازی بطور مکانیکی و عاری از هر تحلیل شخص هر لنگی مفروض را که چه بسا ناشی از لنگی ذهن و فلج یا انحراف فکر و روش خودمان باشد به کلی یک ایدئولوژی تحويل کنیم .

با همین ساده سازیهای عوام‌ربیانه است که امیریالیستها هر عیوب و علت و انحراف و تجدید نظر طلبی را در کشورهای سوسیالیست و کمونیست به بطلان عقاید جامعه

(۱) - صفحه ۶؛ مقدمه بیانیه و این مطلب با صواحت بیشتر در مقاله پرچمآمدۀ است .

گرایانه آنها برگردانده و حقانیت بورژوازی غربی و ابدیت مالکیت خصوصی را نتیجه می‌گیرند.

بنابراین ، ما باید ابتدا ، یک لغتی واقعی و عینی (و نه تصور لغتی) را در جایی تشخیص داده و سپس با یک تحلیل مشخص ، درجه ارتباط آن را ، با ماهیت ایدئو-لوزی مربوطه ، مشخص کیم .

در عین حال باید توجه نمود که ، امکان دارد لغتی مزبور کلا " یا جزو " به نفع عملکرد یا ادراک خودمان از آن ، برگرد و لا غیر .

در این صورت نا هر کجا ، که بحث از بنبست مشی مسلحانه در مورد سازمان مجاهدین باشد ، دقیقاً روش خواهد شد که اپورتونیسم ، نه در ادعای لغتی صادق است و نه در ادعای ارتباط آن لغتی مفروض با ایدئولوزی سازمان ، به دلیل صعود مجاهدین به قله جنبش انقلابی مسلحانه ، آنهم چند ماه پس از ضربه هولناک شهرپور (با چنان ابعاد تشکیلاتی عظیم) ، به دلیل استقبال بی مانند مردمی ، بدليل خصوصیت ویژه اسلامی این خلق و به دلیل پشت جبهه بسیار آماده این سازمان و حمایت بی دریغ معنوی و مادی که نثار کرد . اگر تنها یک سازمان انقلابی مسلح در ایران وجود میداشت که ادعای لغتی در مشی ، در مورد آن مضحك بود فقط سازمان مجاهدین بوده و هست . البته بحث درباره مسائل استراتژی و هر چه روشتر و غنی تر کردن آن و حل مشکلات مربوطه همیشه و در هر شرایطی مورد داشته و دارد ، اما ادعای بنبست در مشی مسلحانه برای سازمان ما سخت سخیف و کودکانه است . بخصوص در آن روزها که سازمان ، در اوج محبوبیت و حمایت بود . حمایتی گسترده که سازمان به دلیل محدودیتهای تشکیلاتی اش قدرت سازماندهی و بهره برداری از آن را بطور کامل هیچگاه واجد نبود .

بنابراین آنچه می‌ماند ، فقر ذهنی و دکمایشیم ساده سازانه یک نوکیسه به اصطلاح مارکسیست شده است که در شرایط بسیار پیچیده نبرد انقلابی در جامعه ما ، بزم زیادی نیاز دارد تا از خلال تعمیم و الگو سازی فلنج کننده از انقلابهای نوع روسی یا چینی ویا .. گذر کرده و به فهم تجربه خاص میبینی خود و ضرورت مبارزه مسلحانه موفق گردد .

حالب این است که ما در همین بیانیه دریای افکار ضد مشی را ، (که اصطلاحاً سیاسی کاری نامیده می‌شود) به وضوح نشان خواهیم داد و بر اساس آن اپورتونیسم راست ضد مشی را ، که آینده محتموم چپ نمایی هاست پیش بینی خواهیم نمود . (۱) ←

اینجاست که می‌بینیم "پرچم" افزان و بیانیه‌نویسان به گواهی "پرچم" و "بیانیه" عملکرد انحرافی و آنچه از سوابق و آکاهی شان در رابطه با ایدئو-لوزی سازمان اشاره کردیم ، در اغلب مواردنه از اسلام و نه متسفانه از مارکسیسم که مدعی آند ، بیش از مادر بزرگانشان سر در نمی‌آورند . مواردی که برای آنها اسلام و کمونیسم چیزی بیش از "خدا هست" و "خدا نیست" معنی نمی‌دهد . (۲)

(۱) - این پیش بینی‌ها که بهیچ وجه کار مشکلی نیست اکنون بوقوع پیوسته اند .

(۲) - تا آنجا که ما دیدیم و به غینه هم تحقیق کردیم ، در جریان اپورتونیستی مثلاًشی گفته سازمان ، بسیار بودند مارکسیست شده هایی که حقیقتاً فقط با به شک افتادن یا اندخته شدن در خدا یا مسائل دیگری از این قبیل مارکسیست شده بودند و لا غیر .

یعنی شیوه‌ای که تا موقع خراب کردن بنای اعتقادی ، بورژوازی - ماتریالیست و خدا ناپرست نیز در آن سهیم است و مورد استقبالش هم واقع می‌شود . حالا بعد فرد به چه موضعی می‌افتد (مثلاً "موقع وحیدها" و خاموشی‌ها یا موضع انقلابی) دیگر (لا اقل در مراحل اول) بسته باش است که به چه درجه‌ای از خدیت با مذهب به آنچه اپورتونیستها آنرا مارکسیسم می‌نمند رسیده باشد ، یا اینکه به چه درجه‌ای از مبارزه به مارکسیسم رسیده باشد .

در رابطه با مارکسیست شده‌هایی که گفتیم "فقط با شک در خدا و " به مارکسیسم نائل آمده بودند ، به عنوان مثل ، از یکی از سرد مداران جریان اپورتونیستی به نام (ج) یاد می‌کنیم که وقتی از او سوال شده بود که با چه مطالعاتی به مارکسیسم دست یافته است گفته بود : " متسفانه من مطالعه‌ای (هیچ مطالعه‌ای) نداشتم ". سوال گفته یک مارکسیست شده زندانی بود (ز) ، که دست آخر پس از مارکسیست شدن سازمان ، مارکسیست شده بود و به گفته خودش صرف نظر از مطالعاتی که در تنهایی گرده بود ، نهایتاً " به دنبال مارکسیست اعلام شدن سازمان به مارکسیسم رسیده بود ! منتہ متسفانه برخلاف امثال (ج) این پوئن را نداشته که مدعی شود : " در جریان عمل " به مارکسیسم رسیده ! "

معنایی که بسیاری از به اصطلاح روشنگران غیر مسئول کافه نشین یا حجره نشین هر روز به تبلیغ آن اشتغال داشته و صرفاً "هم به همان رضایت نفس می‌یابند".

بنابراین، چه چیز ساده‌تر از این خواهد بود که اشکالات و فقر ادراکات خود یا دارو دسته مان را در برابر نوآموزان معصوم و بی اطلاعی که با اعتماد مطلق به ماگوش می‌دهند – اعتمادی که در حقیقت متعلق به تمامی خلق و شهدا و اسرای مجاهدان است – رندانه و از پشت، به ایدئولوژی بچسبانیم.

بخصوص وقتی که در این کار حتی به شهامتی در حد دادن یک پاسخ صریح بکسانی که مکرراً از ما سوال می‌کنند که: "این نظر خود شماست یا سازمان؟" نیاز نباشد.

این همان سوالی است که قبل از برگراشته شدن "اسمی" بترجم ایورتونیسم، بارها از جانب اعضاء و مبتدیان سازمان در برابر نظریات ایورتونیستی که می‌شیدند، مطرح شده و قبل از استحکام مواضع ایورتونیسم، اغلب نیز بدان پاسخ صریح (بخصوص در مواردی که زمینه در طرف مقابل فراهم نبود) داده نمی‌شد. مناسبترین جواب در این اوقات فقط سکوت (۱) بوده سکوتی به معنای رضایت و پاسخ مثبت.

بدیهی است که اینگونه سکوتها در حالی که می‌تواند سندی به دست کسی ندهد، تلویحاً به متابه پاسخ مثبت بوده و طرف مقابل را که اکنون با مواضع سازمان مواجهاست منکوب می‌کند و یا لااقل به فکر می‌اندازد. و این در حالی است که تمام عشق و امید مبارزاتی او در این سازمان خلاصه شده و به ویژه در دوران یک مبارزه مخفی دستش از هر مرجع پاسخگوئی دیگری که بتواند تردیدها را منتفی کند، کوتاه است. به ویژه که صرف

(۱) – البته در روزهای اول، والا بعداً "خواهیم دید که چه می‌گردد و چه می‌گفتند. به عنوان مثال، بهرام آرام که در زمستان ۵۲ در اثر تماشای جدالانه، بعد از تقسیم بندی شاخه‌ای، و تأثیر پذیری انفعالی تئوریک خودش، مارکسیست شده و در خطوط جدید حرکت می‌گردید یک بار حسب المعمول در کلاسی به "فرد گرائی و سایر نقایص تحلیلهای قرآن" حمله می‌کند. طرف بحث او که قانع نمی‌شد، و ضعف تئوریک واستدلال بهرام کلاسه اش گرده بود از فرط استیصال می‌پرسد: "آیا اینها نظرات سازمان است یا نظرات شخصی؟ ولی بهرام که دقیقاً در موضع ماتریالیستی قرار داشته، به شیوه همیشگی این ایام سکوت می‌گند".

نظر از قطع و نداشتن ارتباط با مسئولین واقعی سازمان (که در موضع ایدئولوژیک خود استوارند و پاسخ های همه حملات کودکانه و میان تهی به اسلام و قرآن را می دانند) ، مدارک ایدئولوژیک سازمان را نیز از دسترس او دور کرده و یا به انسواع حیل ازدشتش خارج کرده باشند .

**۵ - اشکال تراشی ایدئولوژیک و نقض سکتاریستی و فرصت طلبانه
قرار مربوط به عدم طرح این مسائل در سطوح پایین تر و تعهد
مبني بر به تردید نیانداختن این سطوح**

پس از به بن بست کیاندن بحث های استراتژی و سیاسی در مدارهای بالای تشکیلاتی و به ویژه در مرکزیت ، و متوجه نمودن کاذب این بحثها ، به جانب بنیادهای ایدئولوژیکی سازمان ، که طبعا " هر کار اساسی دیگر را بتراوش نمودن آنها معلم می گذارد ، قرار می شود حالا که مسائل ایدئولوژیک به میان کشیده شده ، بحث های استراتژی متوقف شود ، تا اشکالات ایدئولوژیک بررسی گرددن . با تأکید بر اینکه آموزش ایدئولوژیکی کادرهای پایین کماکان مطابق تعلیمات قبلی سازمان انجام شده و اشکال تراشی هایی که جدیدا " پیش آمده ، (علیرغم اینکه تمام آنها سالها پیش حللاجی شده و موضع مشخص عقیدتی سازمان در مقابل آنها روشن شده و یا در شرف تدوین بوده است) به دلیل عدم توافق در مرکزیت جدید بر سر آنها ، فعلا " در سطح خود مرکزیت باقی بماند تا کسی بسی جهت مساله دار نشود .

کلا " حدود ۷ - ۶ مسئله پیش کشیده شده بود که مهمترین آنها به قرار زیرند :

- چگونه می توان در عین اعتقاد به خدا ، به قوانین دیالکتیک نیز پای بند بود ؟

- چگونه می توان در عین اعتقاد به وحی ، قواعد عینی تکامل جامعه را نیز محترم شمرد ؟

- آیا بر حسب قرآن ، می توان به تحلیل طبقات هم دست زد ؟

- آیا تفاسیر ، برداشتها و نقطه نظرهای ایدئولوژیک سازمان ، فی الواقع از قرآن درمی -

آید (مثلا " نظریه تکامل) یا چسباندنی است ؟

- آیا اسلام و قرآن می توانند نافی استثمار بوده و نیازمندیهای ایدئولوژیک طبقه کارگر

را برآورند؟

- آیا روشنفکران مسلمان در هر مرحله اسلام را با مترقبترين برداشت‌های زمان تطبیق نداده‌اند؟

و خلاصه مسائلی از این قبیل داعر بر تعیین هویت طبقاتی ایدئولوژیکی و امثال آن. ملاحظه می‌گردد که در لابلای این سؤال‌ها یک نقطه نظر مشخص ماتریالیستی که از پیش حکم خود را درباره اسلام صادر کرده است، به چشم می‌خورد. مخصوصاً وقتی که آنها را در کنار مسائل مقدماتی که در صفحات قبل گفته شد بگذاریم، این مطلب بیشتر روش خواهد شد.

در همین اثناء، (یا با چند ماه یا حداقل یکسال تأخیر) یک تحلیل اپورتونیستی راجع به گذشته سازمان، مخفیانه به دست سرد مداران جریان اپورتونیستی (از طریق و منبعی هم که هنوز هم دقیقاً "برای ما روش نیست . . .") میرسد . (۱)

گمان غالباً بر این است که این تحلیل بایستی متعلق به یکی از اعضاء قدیمی و خارج از دور سازمان باشد که او نیز در خطوط اپورتونیستی کار می‌کرد.

این تحلیل که مضمون مشروح آن در بیانیه نیز منعکس است (راجع به گذشته سازمان)، "مسلمان" نمی‌توانسته کار نویسنده بیانیه (همان پرچمدار جریان اپورتونیستی) باشد و "اساساً" مناسب با سطح اطلاع و قدرت تحلیل بافی او نیز که به دقت برای ما روش است نمی‌باشد. بنابراین در عین اینکه از نحوه ارتباط مرکزیت جدید با آن عضو قدیمی خارج از دور عمل، اطلاع یقیناً کامل نداریم، تطابق نکته به نکته نظریات آنها نمی‌تواند تصادفی باشد ولذا حدس قریب به یقین ما چنین حکم می‌کند که از این تاریخ به بعد (و شاید هم قبل از آن) پرچمدار در کنف حمایت آن منبعی که گفتگیم بوده است، منبع و منشاء الهامی که اگر خودش کارگردان قضایا می‌شد، چه بسا باز هم امور بهتر از این می‌گردید که فرد دست سوم و چهارمی چون فرد جدید مرکزیت تصدی نمود، امادر داخل سازمان اگر چه قرار بود آموزش اعضاء کماکان ادامه یابد و مسائل مطر وحه فراتر از حد مرکزیت به جای دیگر سرایت نکند، اپورتونیسم که در ذات خود پیمان شکن و غیر اصولی است، امضای خود را گردن ننهاد و دور از جسم مجید، با تمام قوادرنهایت سکتاریسم

(۱) - از تاریخ دقیق آن بی اطلاعیم.

و نا جوانمردی ضد انقلابی ، به تخریب بنای اعتقادی مبتدیان و خلاصه هر کس که در شاخه خودش و شاخه های دیگر در دسترس داشت پرداخت .

۶ - نقل و انتقالات تشکیلاتی به منظور گسترش نفوذ و دامنه عمل اپورتونیسم

بیش از این به انحلال بعضی کلاسها که ترکیب آنها مانع پیشرفت اپورتونیسم بود و انتقال افراد " مقاوم " به شاخه های دیگر اشاره کردیم . طرح مسائل ابدئولوزیکو اشکال تراشی های مربوطه (بر خلاف قرار مركزیت) ضمنا همکام با افزایش نقل و انتقالات درونی سازمان است . منظور از این نقل و انتقالات ایجاد اشکال و ترکیبات مناسب تشکیلاتی است که روند گسترش اپورتونیسم و سلطه آن را بر کل سازمان تسهیل کند .

" مثلا " وقتی کار اپورتونیسم در اولین شاخه زیر کنترلش بالا گرفت و افراد " مقاوم " را تا حدودی به سایر شاخه ها منتقل نمود در صدد بر می آید که فرد مناسب را (به احتمال قوی م . ف) برای تسری اپورتونیسم به شاخه سهرام بفرستد .

از اشارت مجید و اینکه در مهر ۵۲ (ز) یکی از افراد مركزیت شاخه اول شروع به سکته پراسیهای ماتریالیستی در رابطه با افراد زیر مسئولیتیش کرده ، چنین به نظر میرسد که در این ساریخ تمام یا عده افراد مركزیت شاخه مورد بحث به اپورتونیسم تسلیم شدم اند در حالی که بطور موشق می دانیم که در این تاریخ سهرام هنوز مارکدیست نبوده است . سنایراس انتقال فرد جدید (م . ف) به شاخه سهرام به خاطر نقش کاتالیزوری وی میباشد . سهرام خود در زمستان ۵۲ بخصوص در اثر تعاہدی حدادانه با پروجمدار مارکسیست می شود ، به چنگ آوردن سهرام سخستن ، پیروزی استراتژیک اپورتونیسم در روند پیشرفت فرصت طلبانه اس سود . زیرا حل سیاری مسائل احرائی سازمان را بهرام در عهد داشت و اس هم کاری سود که هیچگاه از پروجمدار ساخته نبود .

به این ترتیب بهرام آرام ، مبارز دلیری که می توانست زیر کنترل یک رهبری ذی صلاح باز هم مصدر خدمات بسیار ذی قیمتی به حبشه انقلابی ایران و به سازمان مجاهدین خلق ایران گردد حذب اپورتونیسم گردید و تغییر ایدئولوژی و سپس نیز تغییر خلق و

خوی و راهورسم داد و در راه هدف فرست طلبانه ، هر وسیله را مباح شمرد . او همان انقلابی صدیق و هوشیار دیرور بود که حتی در برابر کلمه " رفقا " که در صحبت‌های معمولی سازمان بکار می‌رفت حساسیت نشان می‌داد تا حتی در سخنان معمولی هم کلمه رسمی " برادران " (به جای رفقا) بکار رود ، همان دستیار غم‌خوار رضا و همه برادران دیگر سازمانیش که فرمان رضا را به چشم می‌برد ؛ همان طراح و تاکتیکسین اصلی نظامی سازمان که عده‌هه امور عطی و تشکیلاتی سازمان را در روزهای بعد از رضا تا پایان عمر خودش (بهرام) اداره می‌نمود . و به همین دلیل فرست رشد مستقل تئوریک نیافت ، همان کسی که پرچمدار پس از فقدان او روز خوش ندید . آری بدون حمایت او امکان نداشت که اپورتونیسم مسلط شود و مجیدها کشته و سوزانده شده و مجاہدین متلاشی گردند .

خاطرات بهرام که مقداری از آن در زمبستان ^{۵۵} در روزنامه‌ها منتشر شد و ماهمنا موقع به عنوان یکی از عوارض اجتناب نایذیر جریان اپورتونیستی به تحلیل آن برداختیم از یک ذهن پریشان که سنگینی اپورتونیسم در مانده‌اش کرده ، حکایت می‌کند . ذهن مشوش رو راه گم کرده فردی که هنوز در آرزوی قدرت برخورد و تحلیل مستقل تئوریک در قبال بنیست هاست .

ولی او هرگز در پس درماندگی‌های فلچ کننده روحی‌اش ؛ اپورتونیسم عامل اصلی همه پوچی‌ها سرخوردگی‌ها و دلزدگی‌ها و فاسد کننده و آزار دهنده درون سازمان را در نیافت . شاید هم تا پایان عمر هرگز به عمق ضربه خائنانه‌ای که او آکامو نا آکاه آلت فعل آن علیه جنبش انقلابی ایران شده بود ، بی نبرده باشد .

باشد که همه انقلابیون این میهن از سرنوشت دردناک بهرام آرام که به رغم تمامی زحماتش سرانجام وسیله خائنانه ترین ضربات شد ، پند گیرند و بعد از این فریب هر مدعا کذاب رسالت‌های نجات‌بخش به اصلاح آموزش و اصلاح را نخورند .

پس از جذب بهرام آرام کار به اصطلاح مارکسیست کنی ، آن هم البته از بالا و بدون زمینه مشخص قبلی (۱) در پائین بی وقفه بطور سکتاریستی ادامه می‌یابد . به این ترتیب تا پایان سال ^{۵۶} با استفاده از تمام آتوریته سازمانی و همجنین روش‌هایی که از آن ساد خواهیم نمود ، گاه با مطالعه کتابی در حد " چگونه انسان غول شد " (۲) و گاه حتی

(۱) - دلائل قطعی این مطلب را در فصول بعد خواهیم دید .

(۲) - که بیشتر برای تفہیم شاگردان ابتدایی نوشته شده .

بدون همان یک کتاب (نمونه ج) و صرفاً " به اتكلاء " چند بحث یا تشكیک شفاهی و یا مسائل حل شده ایدئولوژیک عمده افراد مرکزیت شاخه‌های دوگانه (غیر از شاخصه‌مجید) به مارکسیسم گرویدند برخی زودتر (مانند ز . که در شاخه فرد جدید بود) و برخی هم دیرتر . به این ترتیب سازمان مجاهدین هنوز باید تاوان ضربه خرد کننده شهریور راک منجر به نشستن غیر مسئولترین افراد در مواضع مسئول شده بود می‌پرداخت . (۱) مسئولینی که از موضوع سازمان و نه از مواضع خودشان یا لائق گروهی از افراد آن به سطوح پائین‌تر آموزش ماتریالیستی می‌دادند .

سیره پرچمدار بطور زنجیره‌ای تکرار می‌شد و باین ترتیب تعدادی افراد نظریرا . د به مارکسیسم گرویدند .

در همین شاخه‌ای که (۱ . د) مارکسیست می‌شود (ناحوالی شهریور ۵۳) هنوز ل . یکی از سر شاخه‌ها مارکسیست نشده بود . وقتی از مسئول (۱ . د) سوال شد که در حالی که هنوز مرکزیت شاخه تو تمام‌ما " مارکسیست نشده و طبعاً " آموزش‌های تو نمی‌تواند مورد

(۱) - تمام این آقایان متاسفانه از پیش پا افتاده‌ترین ضوابط تشکیلاتی که بر حسب آنها عضویت یک فرد تغییر ایدئولوژی داده در یک سازمان با ایدئولوژی مشخص بمحض تغییر ایدئولوژی خود بخود منتفی و ملعق است ، بی اطلاع بودند وقتی برای یکی از این مسئولین که در مدار مرکزیت اپورتونیست‌ها قرار داشت و خود در سال ۴۸ در عضویتی غیر مارکزیت تابستان ۵۲ ، نیز سهیم بود از این مطالب (توسط مجاهدین اصلی) مطلع شده بود ، با رها چشمانش از عمق ضرباتی که با کمک نا آگاهانه خود او به جنبش وارد شده بود به اشک نشست ، لیکن با کمال تعجب مدتی بعد وقتی شرکای دیگر گردش آمدند و دورهاش گردند تغییر عقیده داد و حرکت اپورتونیستی را در مجموع مورد تائید قرار داد و موضع مجاهدین اصلی را علیه آن محکوم نمود . و ما ضمن این تجربه بخوبی فهمیدیم که او و مسئولین نظیر او چگونه و با چه مکانیسم روانی مارکسیست شده و به خدمت اپورتونیسم درآمده‌اند . آری انسان موجودی است اجتماعی و اجتماعیت حقیقتاً " که موهبت بزرگی برای انسان است . اما وای به وقتی که خصیصه اجتماعی انسان کار کرد گله‌ای و گله‌وار داشته باشد .

قبول مجموع این مرکزیت باشد چرا به فرد تحت مسئولیت خود آموزش‌متریالیستی دادی؟ پاسخ داد: " فکر می‌کردم مسئله (ل) در جهت مارکسیست شدن حل می‌شود " ! بعد از ضربه ۲۸ مرداد ۵۳ (به شاخه بهرام) نیز تعدادی از شاخه مجید برای " ترمیم " شاخه بهرام منتقل شد . وزیر مسئولیت او قرار گرفتند . (۱) وحید افراخته از این افراد بود . افراخی که به علت عضویت در شاخه مجید تاکنون از آموزش‌های تکامل بخش جدید ^۱ بهره‌ای نداشتند و در شاخه جدید پروشه " اصلاح و آموزش " کذایی را گذراندند . پس از این انتقالات طبعاً " کیفیت شاخه مجید تنزل کرد . مجید که در اوائل ۵۳ بطور کامل متوجه قضایا شده بود ، حد سیاستی که از این پیشتر

(۱) - برای اینکه روش گردد که تحت تأثیر اپورتونیسم در این هنگام تاچه حد گرایشات سکتاریستی تجربه طلبانه در سازمان رشد یافته خوبیست به دلایل این ضربه نیز اشاره کنیم :

انفجاری که شب ۲۸ مرداد ۵۳ در یکی از خانه‌های پایگاهی شاخه بهرام رخداد به دستگیری تمام افراد مرکزیت شاخه منجر شد . این انفجار در جریان آماده شدن برای عملیاتی اتفاق افتاد که بهرام خود سرانه به انجام آن تصمیم گرفته بود . زیرا به خاطر تجارب امنیتی مربوط به حوالی ۲۸ مرداد ^۲ سال گذشته که گمر بند امنیتی رژیم در این روزها خیلی محکمتر می‌شود . مرکزیت کل سازمان صریحاً " با انجام هر نوع عملی در این ایام مخالفت کرده بود این تصمیم به افراد شاخصها نیز ابلاغ می‌شود تا ضربه پذیری به حداقل برسد . تا همه بدانند که تصمیمات قبلی دائز بر انجام عملیات در این روزها لغو شده و برای بحداقل رساندن ضربه پذیری هیچ عملیاتی نباید انجام شود .

لیکن بهرام شخصاً " بدون توافق مرکزیت و حتی علیرغم مخالفت صریح آن ، تصمیم به اجرای عمل می‌گیرد که در حین آمادگی برای آن شاخه‌اش ضربه می‌خورد . در انتقادی که بعد از حادثه ، بهرام از خودش نوشته صریحاً " از روحیه دپارتمنتالیستی (تعصب قسمتی) خود نقادی کرده بود . ضمناً " از این نمونه می‌توان فهمید که در سازماندهی شاخه‌ای ، چگونه‌اگر صداقت و اعتماد برادرانه تشکیلاتی ضعیف باشد ، هر شاخه‌ای می‌تواند برآه خود برود .

برایش وجود داشت به یقین تبدیل شده و اکنون می‌فهمد که علیرغم تصمیم مرکزیت سازمان ، در شاخمهای دیگر کار از کار گذشته و موضع مهم آن توسط اپورتونیسم اشغال شده و اکنون او و سازمان نا آنچه که به مهمترین موضع مرکزی شاخه‌های دیگر مربوط می‌شود در برایر عمل انجام شده‌ای قرار گرفته‌اند . به نظر ما بهتر این بود که از همین تاریخ ، محید با روشهای مناسب قویا " دست به افشاگری می‌زد و بالاقل کسانی را کناید ، وسیعاً " از این توطئه در هر کجا که بودند آگاه می‌نمود . لیکن برخی انتظارات و محاسبات که علی القاعده نبایستی عاری از خطا باشد او را به شکیابی و شاید هم بمتردید کشاند . انتظارات و محاسبات و مسائلی که هنوز هم به دقت و به تمامی برای کسی روشن نیست . ولی ضمناً " باین نکات یقین داریم که اولاً " او هرگز انتظار چنان شقاوتها و ناجوانمردی‌ها – شی را که بعداً اتفاق افتاد از برادران دیروز و رفقای تکامل یافته ! امروز نمی‌داشته (۱) و لذا کمان می‌برده است که سرانجام می‌توان مسئله را به نحوی با آنها در مسیریک انتساب سالم رفع و رجوع نمود . (۲)

(۱) – کما اینکه وقتی برای آخرین بار به سر قرار بهرام می‌رود (همان قراری که در آن تیم بهرام او را به قتل می‌رساند) پیشنهاد یکی از برادران (به نام س) را دائز بر هشیاری و حمل اسلحه رد می‌گند . حتی این پیشنهاد را که آن برادر به جایش ابتدا سر قرار بزود را نمی‌پذیرد و می‌گوید : او (بهرام) با من قرار دارد و از نظر تشکیلاتی درست نیست که تو بروی . در همین قرار است که بهرام او را سرگرم کرده و سپس وحید شکیلک می‌گند . تا
طاهر رحیمی و خاموشی نیز که راننده ماشین بوده نیز حضور داشته‌اند . بعداً " معلوم شد تعداد دیگری نیز از جمله پرچمدار در محل حاضر بوده و اجرای حکم اعدامشان را نظاره می‌گردیدند . مجید در این آخرین قرار قصد ... اشت به نمایندگی از طرف " مجاهدین " که اکنون تعدادی از آنها را مخفیانه سازمان داده بود با طرف مقابل صحبت گند .

(۲) – کما اینکه بعداً " خواهیم دید به آنها پیشنهاد همکاری مشروط میدهد یعنی چنانکه از جوابیهایش به " پرچم " بر می‌آید آنها سازمان مجاهدین را بخود مجاهدین که حق انتشاری استفاده از نام و آرم شان را دارند واگذارند ولی با مجاهدین همکاری مشروط (شاید چیزی شبیه به همکاری جبههای) داشته باشند البته از جزئیات پیشنهاد او اطلاع نداریم . شاید خودش هم هنوز به جزئیات آن در موقع دادن پیشنهاد نپرداخته باشد .

ثانیاً به نظر می‌رسد که او روی پیوستن تعدادی از افراد صاحب تجربه‌ودار ای ساقه به خودش به همین زودیها حساب می‌کرده و همین انتظار نیز در عدم اقدام او به یک موضع کیری قاطع و عاجل موثر بوده و بیشتر او را به اقدامات صبورانه ترمایل ساخته است، علی‌الخصوص که برای مواجهه با گرایشات راست متایدی (۱) که طبعاً "بدنبال هر اقدام قاطع افشاگرانه، ارجانب مذهبیون سنتی قابل پیش‌بینی بود؛ اولویت کار خود را بر سازماندهی درونی آن عده از مجاهدین مقاومی که در موضع ایدئولوژیکی خود استوار مانده بودند گذاشته بود. لذا اقدام قاطع افشاء‌گرانه و موضع کیری نهایی خود را بر علیه فرست طلبان دقیقاً" موكول به تدارک تمام آمادگیهای تشکیلاتی و سیاسی برای اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران فارغ و جدا از جریان اپورتونیستی، گردد بود، تا فترتی در استمرار حیات مجاهدین که منجر به سوءاستفاده راست گرایانه‌خواهد شد پیش‌نیاید، اعلام موجودیتی که مستلزم تدارک آمادگیهای نظامی نیز بود، چراکه قصد داشت آنرا با عملیات مناسب نظامی نیز قرین و همزمان سازد و شماره اعلامیه مربوط به آن را نیز، ما بعد آخرين شماره اعلامیه نظامی که قبل از سلطه اپورتونیسم در سازمان صادر شده بود بگذارد.

لیکن چنان‌که بعداً نیز خواهیم دید فرست طلبان بطور شقاوت بار و بسیارنا- جوانمردانه خیلی سریعتر عمل کرده و پیش‌نیستی نمودند سرانجام بزعم "برجمدار" با کشتن مجید جلو رشد خردۀ بورزوایی را که مجید تنها کسی بود که می‌توانست آن را سازمان‌اندھانی کند" گرفته بزعم آن‌ان... از این به بعد عناصر مذهبی محصور (۲) مشتمل‌که "رهبری" (۳) ایشان را بهذیرند.

- (۱)-(۳)- عین کلمات پرچمدار.
- (۱)- منظور همان گسانی هستند که همیشه ضربه خوردن جریانات اصولی را انتظار می‌گشند، تا پیویند: "تفقیم؟ همان به اصطلاح مذهبیون و دیندارانی که تحت عنوان اسلام موجودیت‌شان فقط بر نقائص، ضعفها و ضرباتی که دیگران می‌خورند استوار است و در غیر این موارد محلی برای ابراز وجود پیدا نمی‌کنند. آنان که به گفته قرآن به هتلگام "فتحه و آزمایش به ارتفاع روی می‌کنند" و ان احبابه فتحه انقلب علی وجهه"

در غیر این صورت همانطور که وحید صراحتاً "می‌گفت اگر قرار می‌شد که مجاهدین را بـنام و آرم و سوابقشان بـخود واکـذارند پـس دیگـر چـه جـائی در صـفوف جـنـبـش مـیدـاشـتـد؟ آخر مـکـرـنـه کـه در آـن صـورـت هـمـجـنـان مـذـهـبـی رـا مجـاهـدـنـ، و مـارـکـسـیـسـتـهـای مـعـتـدـلـهـ مـهـشـیـ مـسـلـحـانـه رـا فـدائـیـهـا اـدارـهـ و هـدـایـتـ مـیـکـرـدـنـ و دـیـگـرـ جـائـیـ بـزـای رـهـبـرـانـ توـکـسـتـهـوـدـ؟ فـی الـوـاقـع هـم اـزـ آـغـازـ دـعـوـای نـوـکـیـسـهـ کـانـ پـیـشـ اـزـ آـنـکـهـ بـرـ سـرـ مـارـکـسـیـسـمـ باـشـدـ بـرـ سـرـ هـمـیـنـ "رـهـبـرـیـ" بـودـ.

در هـمـیـنـ رـابـطـهـ بـودـ کـهـ مجـیدـ درـ جـوـبـیـهـاـشـ عـلـیـهـ پـرـجمـ "نوـشتـ": "اـگـرـشـماـ وـاقـعاـ" مـارـکـسـیـسـتـ هـسـتـیدـ وـ مـسـئـلـهـ دـیـگـرـیـ منـجـمـلـهـ رـهـبـرـیـ طـلـبـیـ بـرـایـ شـاطـمـاطـرـحـ نـیـسـتـ، چـراـ سـازـمانـ مـارـبـهـمـاـ نـمـیـ دـهـیـدـ وـ بـاـ فـدائـیـهـاـنـعـیـ روـیـدـ؟" وـ بـرـ هـمـیـنـ اـسـاسـ بـودـ کـهـ بـرـادـانـشـ مـیـگـفتـ: "اـینـ اـسـتـحـکـامـ ظـاهـرـیـ آـنـهـ رـاـ نـگـاهـ نـکـنـدـ، چـنـدـ رـوزـ دـیـگـرـ کـهـ اـخـتـلـافـاتـ وـ تـضـادـهـاـ دـرـوـنـیـ آـنـهـ بـرـ سـرـ مـسـائلـ مـخـتـلـفـ بـرـوـزـ خـواـهـدـ کـرـدـ کـهـ هـرـ کـسـ بـرـایـ خـودـشـ رـئـیـسـ مـیـشـودـ وـ کـسـ حـرـفـ بـرـچـمـدارـ رـاـ نـمـیـ خـردـ وـ اـنـشـاعـابـ خـواـهـدـ کـرـدـ. اـینـهـ بـاـ فـدائـیـهـ آـشـانـ توـیـ یـکـ جـوـیـ نـمـیـ روـدـ. مـسـئـلـهـ اـینـ نـیـسـتـ کـهـ هـرـ دـوـ مـارـکـسـیـسـتـ هـسـتـنـدـ بلـکـهـ اـینـهـاـ مـیـکـوـيـنـدـ فـدائـیـهـاـ بـایـدـ درـ ماـ حلـ شـونـدـ وـ خـوـدـ رـاـ نـمـایـنـدـهـ جـرـیـانـ اـصـلـ مـارـکـسـیـسـتـ مـیـ دـانـنـدـ".

از هـمـیـنـ جـاـ مجـیدـ نـتـیـجـهـ مـیـ گـرفـتـ کـهـ "بـرـایـ بـرـچـمـدارـ صـرـفاـ" مـسـئـلـهـ مـذـهـبـ وـ مـارـکـسـیـسـمـ مـطـرـحـ نـیـسـتـ بلـکـهـ رـهـبـرـیـ طـلـبـیـ نـیـزـ مـطـرـحـ استـ". (۱)

(۱) - مـوـضـعـ گـیرـیـ اـپـورـتـونـیـسـتـهـایـ چـپـ نـمـاـ درـ قـبـالـ چـرـیـکـهـایـ فـدائـیـ بـعـدـ اـزـ شـهـادـتـ مجـیدـ نـگـتـهـ بـهـ نـکـتهـ پـیـشـ بـیـنـیـهـایـ مجـیدـ رـاـ اـثـبـاتـ نـمـودـ. اـزـ نـدـادـنـ اـطـلـاعـاتـ اـمـنـیـتـیـ بـسـیـارـ ضـرـورـیـ بـهـ فـدائـیـهـاـ گـرفـتـهـ تـاـ اـپـورـتـونـیـسـتـ خـواـنـدـ آـنـهـ وـ تـلـقـیـ کـرـدـ آـنـهـ بـهـ مـثـابـهـ تـضـادـ اـصـلـیـ دـرـوـنـیـ جـنـبـشـ (الـبـتـهـ بـعـدـ اـزـ مـتـلاـشـیـ کـرـدـ مجـاهـدـهـینـ) بـوـسـیـلـهـ بـرـچـمـدارـ.

یـکـ نـمـونـهـ جـرـیـانـ نـدـادـنـ اـطـلـاعـاتـ لـازـمـ بـهـ چـرـیـکـهـایـ فـدائـیـ اـینـ اـسـتـ کـهـ سـازـمانـ بـهـ کـمـکـ تـجـهـیـزـاتـ الـکـتـرـوـنـیـکـیـ خـودـ اـزـ تـعـقـیـبـ یـکـ تـیـمـ اـزـ فـدائـیـانـ مـسـتـقـرـ درـ کـرجـ (فـرـورـدـیـنـ سـالـ ۵۴ـ) بـوـسـیـلـهـ مـاـمـوـرـیـنـ اـمـنـیـتـیـ رـزـیـمـ مـظـلـعـ شـدـ بـودـ وـلـیـ سـاوـاـکـ عـلـیـرـغـمـ تـغـیـرـاتـ پـیـچـیدـهـایـ کـهـ درـ سـیـسـتـمـهـایـ خـودـ دـادـهـ بـودـ اـزـ اـینـکـهـ سـازـمانـ بـهـ

←

در جهت همین مقاصد رهبری طلبانه بود که در اوائل زمستان ۵۳ مجدداً " به بهانه خانه گردی پلیس (که در این ایام رایج شده بود ، ضمن تغییر سازماندهی تعداد دیگری از افراد شاخه مجید اجبارا " از او گرفته می شوند . این انتقالات مقارن همان بر افراسته شدن رسی " پرچم " اپورتونیسم در داخل سازمان است و آغاز همان به اصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " کذایی است که مقدمتاً با خلع سلاح مجید ، اخراج او از مرکزیت و فرستادنش به کارگری و قطع ارتباط او با دیگر ، عناصر مقاوم ، همراه است . زیرا پس از انتشار مقاله پرچم و پخش آن در داخل سازمان (علیرغم مخالفت شدید قبلی مجید که جسته گریخته از آن مطلع شده بود) و دیگر آخرین امیدهای مجید برای یک مصالحه اصولی از بین رفته و تضادها و اختلاف هایش با پرچمدار به اوج رسیده بود ولذا ناگزیر به موضع گیری رسمی و قاطع گردید . (۱) او سازمانش را و بازمانده اعضاء " مقاومت " را می خواست و همه اینها را مضافاً " بر تاریخچه ماهیت فرست طلبانه جریان مارکسیستی در جوابهایش به پرچم به صراحت عنوان کرده بود که جز مجاہدین کسی حق ندارد و نباید به نام آنها و از موضع سازمان شان سخن بگوید .. بارها و به تأکید در درنوشه اش خاطرنشان کرده بودکه : " شما آقای پرچمدار ... اینطور عمل گردید ... اینطور گفتید ولی مجاہدین اینطور میگویند "

→ این کانال بخصوص نیز دسترسی داشته بی خبر بود .

لیکن به دستور پرچم دار از دادن این اطلاعات به چریکهای فدائی دریغ شد که نهایتاً " منجر به ضریبه خوردن فدائیها و دستگیری و شهادت چند چریک شد . وقتی شهید حسن ابراری که در آن ایام تصفیه شده و بزرای به اصطلاح حل شدن ایده‌آلیسم خوده بورزوایش به کارگری فرستاده شده بود ، (ولی هنوز با چپ نمایان تماس داشت) شدیداً " از این نحوه موضع گیری در برابر فدائیها باز خواست می‌کند . رابطش م . خ . جواب می‌آورد که چون آنها اپورتونیست هستند اطلاعات را به آنها نمی‌دهیم .

(مقایسه کنید با مجموعه تجارب و اطلاعات امنیتی که رضا بعد از فرار از زندان در اختیار تمام گروهها منجمله فدائیان قوارداد) .

(۱) - در حالی که قرار بود این مقاله منتشر نشود (به اصرار مجید) .

وارانجا که "نام مجاهد" را "درخور محتوای ایدئولوژیکی آنها" نمی‌دانست برآن بود که اگر در مورد نام، با آنها به توافق نرسد پس از شروع مجدد کاوش‌کمبه اعتقاد او با یک عمل نظامی باید قربان می‌شد ، آنها را در این مورد افشاء کرده و در معرض قضاوت خلق قرار شان دهد .

به همین دلیل نه پیشنهاد استقال به اصفهان و اداره امور شاخه آنجا ونه پیشنهاد سفر به خارج را نباید بفت و ماندن در تهران را اگر چه با آوارگی و کنترل شدید اپورتونیستها نیز همراه بود ، ترجیح داد ولذا وقتی پرچمدار جریان حقیر اپورتونیستی که گویی امر بر خودش هم مشتبه شده بود از او با تحکم پرسید "چرا به اصفهان نمیروی این دستور سازمان است ؟ "

پاسخ داد که "من چنین دستوری را نمی‌پذیرم چون با شماها وحدت ایدئولوژیکندارم" اکنون دیگر چنانکه به یکی از برادرانش گفته به این نتیجه رسیده بود که "اینها به صورت جریان و جمع در آمده‌اند و هر فردی که بخواهد در مقابل آنها مقاومت کند بالاجبار شکست خواهد حورد .

ما هم باید گروه و جریان خاص خود را ایجاد کنیم تا پس از آن بتوانیم از موضع گروهی سا انها بر خورد کنیم ..."

وبه منظور ایجاد گروهی که در حقیقت کار احیاء مجاهدین بود خلخ سلاح‌شدن و به کارگری رفتن را بر حداکثر رفاهی که می‌توانست در خارج از کشور به دست آورد ترجیح داد . حالا بگدار فرست طلبان که تا دیروز پیشنهاد سر شاخصی اصفهان را به امیدادند از امروز هر برجستی را به او - که بالاجبار باید به کارگری برود - بجسبانند (۱) .

(۱) - این برجسته‌های رذیلانه به خاطر توجیه کشتن کسی که به خاطر عقایدش به شهادت رسیده بود پس از شهادت مجید نیز ادامه داشت .

عبدالله امینی سر شاخص مشهد در این مورد چنین گفت :

"... شروع کردند به سوالاتی برای ما مطرح کردن که اگر فردی باشد که اطلاعات زیادی دارد و ... باید هم هست و احتمال همکاری او با پلیس می‌رود و ... بنظر شما با چنین افرادی چگونه باید رفتار کرد ؟ (توجه کنید که فرد باید وسی اشگریه و پا سیوهمان کسی بود که سرد مداران خود بهتر از همه می‌دانستند



از یک مجاهد " مقاوم " جز این انتظاری نمی‌رفت .
لیکن به خاطر اینکه این بار نیز از فرصت طلبان غدار کلک نخورد و آخرین فرصت را هم

که ماندن در تهران را در زیر تهدید قتل، بر رفتن به خارج و یا سرشارخانی اصفهان ترجیح داد .) ... بعد از مدتی ما گفتیم باید او را اعدام کرد . وقتی این جمله را ما گفتیم به ما جواب دادند : فردی بوده است در سطح نسبتاً بالا و چنین وضعیتی داشته است و ما او را اعدام کردیم . . . "

عبدالله ادامه می‌داد : "... گویی من خواستند از ما بله بگیرند . . . و تازه به ما نمی‌گفتند که طرف عضو گمیته مرکزی است و مسئله هم مسئله ایدئولوژی است چو اگه بپرسی قصیه فرق می‌کرد " (توجه شود که عبدالله امامی خودش هم جزء مارکسیستها بوده) .

حتی یکسال بعد از شهادت مجید در بهار ۵۵ نیز برای توجیه قتل او و پیله‌گرفتن از افراد تازه وارد باز هم به همان ترتیب عمل می‌کردند .

منجمله به (ک) که یک عضو ساده تازه وارد مارکسیست شده بود مجید را چنین و چنان (با بر چسب‌های غیر سیاسی رذیلانه) معرفی گردیده بودند . یک فرد ساده دیگر نیز می‌گوید که از او پرسیده‌اند اگر فردی باشد که اطلاعاتش هم زیاد باشد و جا هم زده باشد با او باید چه کنیم ؟ سپس بعد از اینکه به فرد مزبور القاء می‌شد که فرد جا زده خائن است اعدام او را توجیه می‌کردند .

عضو ساده مزبور نیز می‌گوید : " این نحوه کار برای " بله " گرفتن از ما بود . و اگر می‌گفتند آن فرد عضو مرکزیت بوده در موضع ما تغییر کیفی ایجاد می‌شد " بدیهی است که به نظر ما نفس عضویت مجید در مرکزیت بخودی خود دلیل پر - بهادن غیراصولی به او نیست . لیکن وقتی این مطلب را در گذاره موضع گیری‌های سیاسی - ایدئولوژیک او یگذاریم طبعاً " معنی خاصی پیدا می‌کند . موضع گیری‌ها و اعتراضاتی که وقتی از جانب یک عضو مرکزیت است باید جدی تر گرفته شود .

توجه شود که در بیانیه نیز به این موضوع صراحتاً اشاره نمی‌شود و به گونه‌ای فضیحت بار و معلو از دروغ مواضع مجید سابل می‌شود و از این گذشته هنوز هم بعد از اعدام به جرم خیانت و توطئه . . . روی بی انتیگری خائن شماره ۱

در مسیر حفاظت از میراث مجاهدین مثل فرستهای گذشته از دست ندهد و برای اینکه دیگر نتوانند در تهران سنگ در راهش بیندازند ، به ناکنیکی توسل جست و به درویش نمایی و موضع پاسیو ظاهر نمود . آخر برای سروسامان دادن به وضع گروهش به زمانی حداقل نیاز داشت . بخصوص که فرست طلبان بر آن بودند که دو راه بیشتر وجود ندارد ، یا تسليم یا پاسیو شدن و به راست رفتن و ... خیانت (۱) .

ما بر آن نیستیم که از این پلیتیک مجید یا تمام آنچه حول آنها به اپورتونیستها گفته و احیاناً نوشته ، بی قید و شرط دفاع کنیم و آن را بهترین و تنها راه ممکن و عاری از هر انتقادی ثلقی کنیم . اما اینقدر هست که نمی توان جشم ترسی او را از انواع مکرو حیله های سابق سرد مداران که در سطور آینده بیشتر روش خواهیم کرد نادیده گرفت (۲) شاید همین نگرانی او را به فکر انداده باشد که بایستی هوشیارانه تر بر خورد کند .

بخصوص مقاله پرچم که او را پاک نامید ساخته بود و بعد هم آن شکل موهن خلع سلاح که به گفته خودش هیچ بعید نبود که به مجرد جزئی تاء خیر در دادن اسلحه اش در همان جلسه توسط پرچمدار به گلوله بسته شود ، این نگرانی را افزایش می داد .



ثاگید می شود که تناقض آن با توطئه گری آشکار است . در این مورد در صفحه ۲۳ بیانیه چنین می خوانیم .

"... او (مجید) مدت های مديدة چهره واقعی ضد خلقی خود را به اعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان پوشانده بود و از این نظر توانسته بود به مدارهایی از مسئولیت ارتقاء یابد ، اما بالاخره علی رغم همه گوششهای واقعیت وجودی و اشیزهای ناسالم خود را پوشاند و علی رغم همه گوششهای مذبوحانه اش برای فرار از انتقاد اش ، بالاخره لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک را بالای سر خود و ضعفها و نارسانیهای عمیق ایدئولوژیک خویش دید " .

(این نارسانیها همان عدم سازش و تسليم به اپورتونیسم است) .

(۱) - که اگر هم در هر موردی تحقق می یافتد نتیجه سیستماتیک حرکت اپورتونیستی خودشان بود .

(۲) - برای مثال در این ایام جاسوس پازی و کنترل مجاهدین مقاوم در درون سازمان



زیرا به عینه دیده بود که به رغم تصمیم متخذه در مرکزیت دایربرنکشانیدن اشکال تراشی‌های ایدئولوژیک به سطوح پائین و اگر چه مقاله پرچم مدعاً آغاز مبارزه ایدئولوژیک است، ولی در حقیقت کار ایدئولوژی در مورد عده مسئولین مرکزی سازمان به پایان رسیده و خلاصه در خیلی از سطوح مرکزی جایی برای آغاز باقی نمانده است و تازه در مورد سطوح پائین تر که هنوز اکثریتشان از قضایا بی خبر بوده و حتی از مقالهٔ پرچم گیج می‌شدند نیز بختک ایورتونیسم مثل گذشته کجا به مجید و مجاهدین امکان فعالیت و بقاءٗ سیاسی – ایدئولوژیک میداد؟

بخصوص که در این ایام یعنی بمhapus اخراج از مرکزیت و از سازمان، ارتباطات مجید نیز با سایر مجاهدین قطع و خلاصه با قرار منع الملاقات روانه کارگری شده بود تا هر چه زودتر خصائل به اصطلاح پرولتری که فرستندگان او به کار، خود بوئی نبرده بودند؛ کسب کند!

آخر آنها هنوز هم از او که هم بی سازمان و هم بی سلاح و بی امکانات بود می‌ترسیدند.

به راستی چطور می‌شد کسی به حقانیت ایدئولوژی که ادعا می‌کند این همه‌ها خاطر آن تلاش کرده عقیده‌مند باشد ولی از یک فرد آواره و اخراج شده که آن همه هم به قول خود آفایان بی انگیزگی و نقطه ضعف دارد... بترسد؟ آیا چنین ترس‌هایی را عقیده و ایدئولوژی ایجاب می‌کند یا عقده و رهبری طلبی؟ در صفحات آینده باز هم از ماجراهی مجید و گروهش سخن خواهیم گفت ولی پایان

→

رواج داشت که بعداً "به آن اشاره خواهیم کرد . برای مجید نیز فردی را گماشته بودند که در حین گارگری نیز از او مواظیت کند که مبادا خیال خود را اپورتونیستی به سرش بزند . اگر چه مجید فرد مزبور را تا حدودی با خود همراه کرده بود . این مثال را برای این آوردهیم تا روشن شود که مجید تا چه اندازه از ظنین شدن آنها به خودش و تعقیب و مذاهمتهای بعدی نگران بود . مخصوصاً "که پرچمدار به هنگام خلع سلاح موهن او صریحاً" او را تهدید به قتل گرده و دقیقاً گفته بود : "ما از خشونت انقلابی هم بربخوردار هستیم " .

ما جرا اکنون برای همه روش است .

کمتر از ۵ ماه بعد از خلع سلاح ، اپورتونیسم که اکنون در سازمان مادرموضع قدرت نشسته کار و قاخت را تا به آنجا رساند که مجید را که عادلابه در صدد دفاع از موجودیت سازمان و هویت ایدئولوژیک آن برآمده و با برادران هم رأیش ارتباط برقرار کرده بود به اتهام " خیانت " و " توطئه " ، " تهیه دیدن دار و دسته " ، " انگیزه‌های فردی " و " وانمود کردن اینکه گویا به خاطر عقاید فلسفی شان با سازمان اختلاف دارند " (۱)

(۱) - "... این افراد تا دیروز به خاطر ضعفهای عمیق ایدئولوژیک ، بخاطرانگیز های فردی و خصائص منفی خوده بورژوازی خویش مورد انتقاد قرار گرفته بودند و موارد مشخص بسیاری از عملکرد و نتایج منفی اعمال آنها در سازمان در مقابله چشم‌اشان قرار داشت . بطوريکه بارها خود نیز در همین موارد از خود انتقاد گرده بودند .

امروز بیشتر مانه در اینجا و آنجا در نزد ساده دلان و بی خبران حول و حوش جنبش ، اینظور و اینمود می‌گردند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی شان به خاطر اینکه سازمان موضع مارکسیستی - لینینیستی دارد اما آنها معتقد به مذهب هستند با سازمان اختلاف دارند . این دروغ شرم آور آنان را وجود بسیاری از افراد صادق مذهبی که در چهار چوب آزادی عقاید اصولی شان با ما همگاری دارند ، فاش می‌گرد " (صفحه ۲۴ بیانیه)

ما در آینده از این اشیوهای فردی و خصائص منفی خوده بورژوازی که در واقع امر همان عقاید ایدئولوژیکی اسلامی است که تحت پوش دگماتیسم مذهبی و اندیویدوالیسم (فرد گرایی) ، از جانب پرچمدار مورد حمله قرار گرفته‌اند صحبت خواهیم کرد .

افراد صادق ! مذهبی مورد اشاره نیز چنانکه خواهیم دید یا آنهایی هستند که در برابر اپورتونیسم دچار تسلیم طلبی شده و همنز دارد روی آنها کار می‌شود و یا عناصری که از شور مبارزاتی آنها سوء استفاده شده و صرفا " بعنوان سرباز مورد بهره‌گشی اپورتونیستهای چپ نما قرار می‌گیرند و برخی کارهای خطرنگ را به جهت دوام عمر آقایان در عهده دارند . از چک کردن قرارها تا پیش‌مرگ شدن در موارد خطرنگ .

(صفحات ۲۴ و ۲۵ مقدمه بیانیه) به اعدام محکوم نمود ، اتهام دیگر مجید این بود که : " با اتخاذ یک مشی سکتاریستی در حالی که به ظاهر خود را کاملاً "وقادار به سازمان نشان می دهد ، ناجوانمردانه شروع به اخلال و تخریب در کار سازمان و پراکندهن مبارزین از حول خود و نا امید کردن آنان از مبارزه " نموده (صفحه ۱۲۵ بیانیه) و "... حتی کسانی را که می خواستند فعالیت انقلابی خود را تشدید کنند (منظور همان گرویدن آنها به جریان اپورتونیستی است) با توصیه های نا- امید کننده و منفی خود از دامان انقلاب (که در انحصار اپورتونیست های چپ نماست) پراکنده می ساخت بدون آنکه حتی بخواهد راه دیگری را از مبارزه به آنها پیشنهاد کد ! (نقل از صفحه ۲۶ مقدمه بیانیه) .

صدیقه ، برادر همرا و همراهی مجید نیز چند ماه بعد به اتهام " توطئه " های از همین قبیل (ماده ۳۱۷ و ۳۱۹ قانون داد رسی و کیفر ارتش) منتبا به دست مزدوران شاه اعدام گردید و این در حالی بود که یکبار به تصادف از چنگ اعدامی که عوامل پرجمدار به اجرای آن توفیق نیافرته بودند گریخته بود (۱) .

به راستی گویا منطق تمام کوتنا گران تاریخ چه ارجاعی و چه اپورتونیست فرست - طلب همیشه در مواجهه با صاحبان واقعی حق و حقوق همین بوده است . متهم کردن طرف مقابل به آن چیزهایی که فی الواقع جرم خودشان بوده است ، فرافکنی ضمیر خودشان بر دیگران در دادگاه های فرمایشی .

آخر صدمیه ها " خطر کرده " و می خواستند از چنگال درنده خوبیان " حق " بدست آورند . صدمیه مدعی بود که نه رژیم حق دارد به نام خلق ایران سخن گوید و نه فرصت طلبان به نام مجاهدین خلق . او به وحید که سرانجام با رژیم به وحدت رسید ، به نگام

(۱) - علت محکوم گردن صدمیه را به اعدام در داخل سازمان اینظور عنوان می گرددند که چون فرد خطرناکی بود و ممکن بود بعد از مجید خیال هایی به سرش بیند باشد اعدام می شد . قرار بود بعد از کشتن صدمیه جسد او را نیز مانند مجید سوزانده و بعداً " هم اگر کسی از این دو نفر سراغ گرفت بگویند به خارج یا شهرستان رفت هاند و یا ... هر بهانه دیگری که در شرایط مخفی می توان عنوان گرد ولی زنده ماندن مرتضی گار را مشکل گرد .

تزویر ناموفق خودش (صدیقه) به جرم تخلیه انبیار اسلحه گفته بود : " آن وسائل (۴ سلاحی که اپورتونیستها مدعی مصادره کردن خائنانه آن توسط گروه مجید شده و به همان اتهام نیز خود را در اعدام آنها حق می دانستند) (۱) متعلق به سازمان مجاهدین یعنی ماست . بخصوص که مدارک ایدئولوژیک ما نیز در انبیار بود . وانگهی من تصاحب آنها را نه با تصمیم فردی بلکه با تصمیم کیری جمعی که مجید عضو مرکزیت نیز در آن بوده انجام داده ام "

آری همچنانکه مجید در خاتمه جوابیه اش به پرچم نوشت :

" آری پرچمدار کبیر ! این گناه کسانی است که در کشتی طوفان زده سازمان سر تسلیم به درگاه ناخدای بی خدای کشتی فرود نیاورده و در نتیجه مورد خشم و غصب او قرار گرفته اند و او آنها را به دریا می اندازد تا طعمه (۲) کوسه گردد "

در پایان این مبحث که با شرح نقل و انتقالات اپورتونیستی درون تشکیلات آغاز کردیم خوب است اشاره کنیم که به دنبال بر افراشتن پرچم، یک گروه ۴ – ۵ نفری برای سلطه بر مراکز فعالیت سازمان در خارج از کشور ، به آنجا گسیل شدند . قبل از این اپورتونیستها که گوش شنیدن همان تبلیغات اصلی ایدئولوژیک سازمان را از رادیوهای اسایر ارگانهای خبری و تبلیغاتی وابسته به مجاهدین در خارج از کشور نداشتند از این موضوعات سخت آرده بودند .

به عنوان نمونه یک بار که رادیو میهن پرستان مشغول پخش یک گفتار مذهبی بود به دفاعیات سعید محسن استناد جسته و آیه‌لیس للانسان الاماسعی را تفسیر می کند . بهرام بعد از شنیدن آن می گوید : " نامه بلند بالایی به بجهه‌های خارج نوشتم که خودشان را جمع و جور کنند " . سپس چون نامه‌مودث واقع نشد برای اشغال مراکز خارج گروه فوق –

(۱) - دو عدد از این سلاحها ، اسلحه مجید و یک برادر دیگرش بود که در خلع سلاح اپورتونیستی از آنها به حیله و زور گرفته شده بود که در این مورد بعداً " توضیح بیشتری خواهیم داد .

(۲) - منظور به چنگ رژیم افغانستان است چه در اثر پاسیو شدن‌ها و چه همانطور که بعد روشن شد نظیر صدیقه که به دنبال دریده شدن پهلو و دهانش توسط گلوله‌های وحید به چنگ دشمن افتاد .

الذکر گشیل کشت .

نظر آن عده از مجاهدین " مقاومی " که در خارج از کشور فعالیت می کردند نیز نسبت به جریانات داخل سازمان در ایران بس از آگاهی از قضایا و رفت و آمد هایی که به این منظور انجام شد نیز در یک عبارت خلاصه می شود : " محکوم نمودن فرصت طلبی و سوء استفاده از نام مجاهدین " .

اگر چه یک تن از آنان نیز (شهید محمد یقینی) چون مجید در مسیر اعاده حقوق خود و سازمانش تا وادی شهیدان نیز سفر کرد .

۷ - یورش به بنای عقیدتی

اگون در یک فضای مناسب تشکیلاتی از پیش ساخته شده همزمان با برداشتن کامهایی که تا به حال بر شمردیم نویت حعله به بنای اعتقادی اعضاء پائین تر میرسد . بنایی که بدلایلی که قبل اشاره کردیم ، در بسیاری موارد به دلیل مبتدی بودن یاندیدن آموزش های ایدئولوژیک سازمان چندان هم مستحکم نیست . بدین منظور ، ابتدا باید از روش های غیر مستقیم استفاده نموده و بعداً به تدریج و بر حسب آمادگی ذهنی طرف مقابل به برخوردهای مستقیم رو کرد .

۱ - روش های غیر مستقیم :

برخی از روش های غیر مستقیم که تدریجاً " صرف نظر از ناشی گریهای اجتناب ناپذیر مشتاقان نوکیسه رهبری به روش های مستقیم یا مستقیم تر تبدیل می شوند به قرار زیرند :

الف - ارزیابی مقدماتی توان ایدئولوژیکی

ابتدا پرسش نامه هایی در سطح اعضاء سازمان پخش می شود که ضمن سوالات دیگر از چند و چون مواضع ایدئولوژیکی فرد به میزان وابستگیش به ایدئولوژی اسلامی سازمان ، آمادگی روانیش برای تغییر ایدئولوژی و امثال اینها پرسش شده ، بنوای مثال مضمون یکی از سوالات این بوده است که در صورتیکه سازمان مجاهدین نباشد آیا با یک سازمان

مارکسیست همکاری خواهید کرد ؟

با این ترتیب آنچه رشد یابندگی یا با راندمان بودن طرف مورد سوال نامگذاری شده بود آزمایش شده و سپس متناسب با آن در برآورش موضع گیری می شود . هدف این موضع گیری در هر حال ملحق کردن فرد به جریان اپورتونیستی است .

ب - نکته پرانی و تکه پرانی

بدون اینکه نیازی به بحث مشروح و رو در رویی ایدئولوژیک با فرد زیرآموزش باشد به مناسبت مورد و موضوع به انحصار صور نکاتی علیه ایدئولوژی سازمان عنوان می گردد . به این ترتیب هم می توان زمینه طرف مقابل را آزمود ، هم می توان برای او زمینه سازی کرد و هم در طول زمان بنیاد اعتقادی قبلی او را سست نموده و یا لاقل زیرعلامت سوال قرار داد . حسن این شیوه موذیانه که فرصت طلبی از سراسر آن هویدا است ، این است که طرف مقابل به موضع گیری بر انگیخته نخواهد شد .

چرا که می توان نقطه نظرهای غیر تشکیلاتی راحتی بصورت طرح سوال در ذهن او نفوذ داد و تأوقتی عضو مبتدی کاملآ آمده نشده هیچ رد پا و برگه سکتاریستی و اپورتونیستی را بر جا نگذاشت . زیرا که در کلیه موارد مربوطه در حالی که فرد تعليمات دهنده به اصطلاح مسئول ، علی الظاهر از موضع مجاهدین و ایدئولوژی مشخص این سازمان (که فرد مبتدی نیز به همین خاطر این مسئول را پذیرفته) اجرای "مسئولیت ! " می کند ، در باطن خطوط اپورتونیستی را می رود بدون اینکه موضع واقعی خود را برای فرد زیر مسئولیت یا مخاطبین خود (چنانکه وظیفه هر انقلابی صادق است) ابتدا روشن کرده باشد .

به عنوان مثال چند تکه از پرجمدار جریان اپورتونیستی ذکر می کنیم :

در کلاسی هنگام تفسیر سوره عنکبوت آیه ... فلیعلمن اللہ الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین سوال می کند که علم خدا یعنی چه ، اینکه آیه می گوید تا خدا بداند و علم بپداکند ... چه معنی دارد و ...

به این ترتیب اشکال را ایجاد می‌کند ولی بدون پاسخ رد می‌شود . (۱) در کلاس دیگری ضمن صحبت با بکی از خواهران از او سوال می‌کند که آیا فلان کار را انجام خواهی داد ؟ خواهر پاسخ می‌دهد : بله انشاء‌الله فرد مذبور باعصبانیت می‌گوید : انشاء‌الله دیگر چیست ؟ این خود تو هستی که انجام می‌دهی یا نمی‌دهی . در کلاس دیگری (حوالی نیمه ۵۲) با تأکید می‌گوید :

"دیالک تیک بدون ماتریالیسم بدن بدون سر است " (۲)

(۱) - در حالی که از آغاز تا سیس سازمان بهشتگام خواندن سوره محمد وظیفه هر مشمولی بود که در آیه حتی یعلم المجاهدین ... (که مشابه همان آیه سوره عنکبوت است) و یا آیه ... لیسئل الصادقین (در سوره احزاب که مضمونی تقریباً "نظیر همان مضمون آیه سوره عنکبوت دارد) توضیحات کافی بدهد .

(۲) - چنانکه در صفحات قبل اشاره کردیم مهمترین سوالی که اپورتونیستها علیه ایدئولوژی سازمان پیش کشیده بودند نیز رابطه خدا و دیالک تیک بود . فقر آگاهی نسبت به تاریخچه دیالکتیک و نحوه برخورد قرآن و نهج البلاغه نسبت به آن ، امکان نمی‌داده است که فرصت طلبان به این نکته عنايت‌گزند که از هر اکلیت (قرن هفتم قبل از میلاد) تا هتل (که مارکس دیالکتیک را از او الهام گرفت) دیالکتیک اغلب در چار چوب‌های فلسفی غیر ماتریالیستی بگذر برده شده است .

همچنین آنها نمی‌دانستند (و شاید نمی‌خواستند بدانند) که مجاهدین طی مباحثت ایدئولوژیک خود به وضوح این نکته را روشن گرداند که آنکه دیالکتیک بخواهد به چار چوب ماتریالیستی وفادار بماند . جبرا "بایستی کل جهان را نیز "متضاد" تفسیر کرده و لذا آنتروپیک و رو به انحطاط تلقی کند و نه "تکاملی" و روبره وحدت . چرا که فقط با اصالت دادن به "وحدت" در اکل جهان می‌توان از دیالکتیک (در قلمرو دنیای مادی) استفاده ها و برداشت های انقلابی نمود . عملکرد انقلابی مارکسیستها نیز خود موقید این مطلب یعنی "تضاد" را به خدمت "وحدت" آوردن است که مبین نسبیت تضاد و اطلاق و اصالت وحدت

←

ج - رفع نکردن اشکالات ایدئولوژیک افراد پائین
و پاسخ ندادن به سوالات آنها و هر چه عیق تر
کردن اشکال و سوال مربوطه در ذهن فرد

در هر سازمان انقلابی سوالات و اشکالات مربوطه مطابق نقطه‌نظرهای ایدئولوژیکی سازمان توسط مسئولین پاسخ داده می‌شود . اگر مسئول پاسخی را نداند ممکن به پرسیدن آن از مسئولین بالاتر می‌کند . لیکن در شیوه عمل ایورتونیستی با عملکردی درست عکس این مواجه می‌شویم .

نه تنها پاسخ قانع کننده در جهت حل مساله به او داده نمی‌شود ، نه تنها مساله به مسئولین بالاتر ، آگاه تر ارجاع نمی‌شود و نه تنها مدارک تعلیماتی مربوطه در اختیار

دبیالله پاورقی صفحهٔ قبل .

در کل هستی است . شاهد این معنا شخص مأمور است آنجا که می‌گوید :
" مبارزه ، وسیله وحدت هدف مبارزه است " .

واضح است که اگر این هدف نادیده اثلاً شده شود " تفad " ها به سمت وحدت شگریده و عملکرد انقلابی نخواهیم داشت .

ملاحظه می‌شود که به اعتقاد اسلامی مجاهدین که در آن تفاد وسیله استمرار و دوام جوششای توحیدی است (به قول ملا صدرا لولا التفad ماصح دوام الفیض عن المبداء الجواد = اگر تفad نمی‌بود ادامه فیض از مبداء بخشندگی میسر نمی‌شد) .

بنابراین به اعتقاد ما " دیالکتیک بدون توحید کالبدی بدون روح است " .
البته استنباط ماتریالیستی از دیالکتیک برای هر کن آزاد است لیکن منحصر کردن دیالکتیک به ماتریالیسم هرگز از حقایق تاریخی برخوردار نیست .
و انگهی تبلیغ و تحويل " بدن دیالکتیکی " به " سر " به اصطلاح ماتریالیستی در دون سازمان مجاهدین (آنهم بدون مشخص کردن مواضع ماتریالیستی خود) دیگر یک فرصت طلبی رذیلانه است .

افراد قرار داده نمی شود بلکه به عکس آگاهانه تلاش می شود که مساله را در ذهن فرد عمیق تر کرده و سرانجام به بن بست رسانیده شود بنحوی که چهارچوب ایدئولوژی خدشدارگردد .
عنوان مثال و قتی د (در سال ۵۲) از مسئولش راجع به ضرورت و کارکردهای نصار
سؤال می کند (سوالی که هر مسلمان بخصوص در کادر یک سازمان انقلابی که بکار مکتبی
معتقد است لائق یکبار آنرا طرح می کند) مسئول جواب سریال اداده و سرانجام هم می گوید :
"اگر مساله برایت حل نمی کند ، نخوان " .

د. نیز از این به بعد به توصیه مسئول نظر را کنار می گذارد . با همین شیوه بهرام آرام موفق شد بدون مشخص کردن موضع مارکسیستی خودش یک فرد مبتدی را که تازه عضو گیری شده و به سازمان اعتماد کامل داشت به ترک نظر و ادار کند . ولی وقتی بهرام مسئولیت این فرد را به دیگری می سپارد فرد مجددا " به قول اپورتونیستها " مساله دار می شود . لذا مجددا " در رابطه قبلي قرار می گیرد .
بعدا " این فرد در عین " مساله دار بودن " از طریق وحید لو رفت .

د - موکول کردن حل مسائل خصلتی افراد به تغییر بنیادهای ایدئولوژی - (؟)

از این مطلب درست کلی و عام که نتائج خصلتی منوط به بنیادهای ایدئولوژیک (به معنی نظام کلی ارزشها) است اپورتونیستها سوء استفاده های خاص در جهت ضدیت با عقاید فلسفی اسلامی مانند اعتقاد به خدا و ... می گردند .

به این منظور برای حل مسائل خصلتی ، فرد تلویحا " متوجه بنیادهای فلسفی اخص اسلامی می شد و مثالهای چند او را به جانب تلقی خرده بورزوایی از ایدئولوژی اسلام که گویا در کادر اعتقاد به خدا و ... حل مسائل خصلتی امکان نداشت ، سوق می داد .
عنوان مثال نمونه های متعددی در دست است که در مسیر کشاندن کار خصلتی به نفی خدا و اسلام ، ابتدا خصلتهای منفی و انحرافی فرد (چه داشته و چه نداشته باشد) شدیدا " تحت عنوان " خصلتهای خرده بورزوایی " (۱) به شدت کوییده شده ولی در قدم

(۱) - که میدانیم چه بسادر مواردی درست هم باشند .

بعد با یک پیچ ظریف به مسائل ایدئولوژیکی اخن اسلامی نسبت داده میشد . وزمینه برای نفی مذهب آمده میگشت .

ناگفته نماند که در مواردی " فرد " مبتدی نا آگاه واقعاً دارای آن چنان خصلتی که مسئول اپورتونیست مدعی بود نبود یا لاقل به آن شدتی که مورد حمله قرار میگرفت مجرم نبود . ولی از آنجا که " جمع ! " این مطلب را میگفت او خواه ناخواه در رابطه با پذیرش صادقانه از مسئول و سازمان که در انتوریته آن جای چون و چرا نبود به خودش شک میکرد . گاهی هم افرادی برای حفظ مواضع شان ناصادقانه انتقاد خصلتی را قبول میکردند . (۱)

نمونه های فراوانی در دست است که ابتدا " غرور و خودخواهی " فرد به شدیدترین نحو کوبیده میشود و در آخر مسئله به روحیه اندیویدوآلیستی ناشی از مذهب (بدون تشخیص اینکه کدام مذهب ؟) منسوب میگردد . یا " منفعت طلبی " فرد در جریان امور به دید گاه ایدئولوژیک درباره سود و زیان (بهشت و جهنم) مربوط میشود ، یا پاترنسالیسم و برخوردهای پدرانه نسبت به سایرین و مردم به دید گاه کلی یدرگرايانه ادیان و رابطه پیامبران با توده ها ارتباط داده میشود . (۲)

(۱) - بعد از نتایج اینگونه انتقاد پذیری را که به انحطاط شخص منجر می شود در شرایط سخت بازجویی و ... به وفور به صورت پوچی ها و بی اثگیزگی ها و خیانتها خواهیم دید .

(۲) - در این مورد بعنوان مثال در همان مقاله پرچم علیه مجاهدین گهربما وضع خود ایستادگی کرده و مارکسیست گردن از بالا را امر ضروری در سازمان ما ندانسته و آنرا یک حرکت اپورتونیستی رهبری که از نظر روش شناسی نیز بطور مکانیکی به افراد سازمان تحمیل شده تحلیل گردیده است (عین این تحلیل در جوابیه مقاله پرچم به قلم شهید شریف واقفی صورت گرفته) می نویسد :

اینها به مثابه اندیویدوآلیستهای خلص جریان جبری و ضروری را به افاده می دهند و می گویند اگر فلان رفیق می بود فلان مسئله به فلان شکل صورت دنباله پاورقی در صفحه بعد

هـ - خرد کردن شخصیت و اعتماد به نفس افراد
به منظور هر چه بیشتر متفعل کردن و
تغییر پذیر کردن آنها :

حملات شدید و موهن بر سر نفاقی خصلتی (داشته و نا داشته) به افراد آنهم تحت مارکها و برچسب‌های دهان پر کنی که از موضع یک تشکیلات " با سالها سابقه در امور تربیتی و خصلتی " قدرت مقاومت و برخورد فعال با مسائل و از جمله مسائل ایدئو-لوژی را از هر کس سلب می‌کند و نهایتاً او را به صورت آلت بلا اراده‌ای در چنگال برجم-داران و سردمداران جریان اپورتونیستی می‌گذارد .

- تو یک خرد بورزوای خلس هستی ! (خطاب بهرام به م . س)
- تو یک اندیویدوآلیست خلس هستی ! (خطاب بهرام به م . س)
- اپورتونیست چپ‌نمای سلطه‌طلب ! (خطاب پرچمدار به " ع . س " در مقاله‌برجم) (۱)

→ نمی‌گرفت (ظاهراً) شریف واقفی و دوستانش احتمالاً " به افراد رهبری قبلی سازمان یا برادران دیگر استناد کرده و گفتگاند که اگر آنها در مرکزیت بودند اپورتونیسم جایی نمی‌یافتد / اینها کسانی هستند که توده‌ها را به سان رمه‌ها و گوسفندانی می‌دانند که تنها با کیش چوپانان حرکت می‌کنند (اشاره به انبیاء که در صفحه ۱۱۵ بیانیه تصریح شده)
تمام کتب مذهبی از جمله قرآن ... تنها پیامبران را ... لایق انسانیت دانسته ... بقیه توده‌های عظیم مردم ... فقط باید بوسیله این عدد محدود چون گله گوسفند هدایت شوند و از خود هیچگونه اثر و حرکتی ندارند ...)

(۱) - خلاصه ماجراهی " اپورتونیسم چپ‌نمای سلطه طلب ! " این است که ع . س دنباله‌پاورقی در صفحه بعد

ملاحظه می‌گردد که مجید بر آن بوده است که رشد گرایش انحرافی سلطه طلبانه در سازمان و همچنین جریان پاسیو انفعالی و بی‌انگیزگی‌ها و پوج گرایی‌ها و نیهپلیسیم

→ انتقادی به سازمان (که فعلاً "به درستی یا غلطی تک تک این انتقادات کاری نداریم" و مقام رهبری آن (پرچمدار) می‌نویسد.

او منجحله سازمان را به دوری از توده و رفیق مسئول (پرچمدار) را به "داشتن زندگی مرفه" مورد انتقاد قرار می‌دهد و مثالهایی نیز در تائید انتقاد خود از زندگی لوگس مسئولش می‌آورد.

رفیق مسئول نیز بر حسب عادت دیرین بطور مخاطب به مقابله به مثل‌می‌پردازد به این معنی که از موضع سازمان (ونه فرد خودش) در همان مقاله پرچم فصلی را به "جوابیه" انتقادات ع.س. تحت عنوان "جوابیه سازمان" اختصاص داده و متقابلاً خود ع.س را به خود خواهی، ولخرجی و ... خلاصه هر عیوبی که در رفیق مسئول (از جمله عدم احساس مسئولیت) دیده متمم می‌کند و به او مارک "اندیویدوالیست" و سرانجام اپورتونیست چپ‌نمای سلطه طلب می‌زند (بدون اینکه به انتقادات او در مورد خودش - پرچمدار - پاسخ دهد)

جالب این است که انتقادات فقط یک فرد (یعنی ع.س) را حالاً که در موضع مرکزیت سازمان دستش باز است بعنوان یک جریان و "گرایش انحرافی" که تهدیدی برای تمام تشکیلات به شمار می‌رود نقای نموده و تحت عنوان "گرایش دوم" اپورتونیسم چپ‌نمای سلطه طلب "فصل مبسوطی در مقاله پرچم به آن اختصاص می‌دهد . چرا که به نظر ایشان در همین مقاله پرچم : " گرایش دوم ... خطی فوری " است زیرا " کادرها را نسبت به رهبری بدین " می‌کند و می-

تواند هر چند در کوتاه مدت "خطر مهمی" باشد ولذا شایسته بررسی است .

به این ترتیب بروخورد با ع.س . آنقدر قاطع و پرزور است که او عقب می‌گشد (اگر چه تیپ خود خواهی است) و (چه بسا از ترس) به موضع ذلت و خلاصه ندامت می‌افتد ، تمام مطالبی را که گفته پس می‌گیرد و به صلاحیت رفیق مسئول و سازمان (بر حسب مندرجات مقاله پرچم) اعتراف می‌کند . او (چنانکه مقاله پرچم نقل می‌گند) می‌نویسد :



(انکار گرایی) بعدی تماماً " ناشی از همان طرز عمل اپورتونیستی تغییر یا تحمل ایدئوژی بوده است .

→ " من نمی‌توانستم واقعیات را ببینم من به خیال خودم ضعفهای مسئولم را می‌دیدم در حالی که او دارای نقاط قوت فراوانی است که من نمی‌توانستم یافته باشیم .

خواستم ببینم " در مقابل پرچمدار نیز به لطف آمده و می‌نویسد :

(در همان مقاله پرچم) " این رفیق پس از یکسال مبارزه ایدئولوژیک عاقبت توانست مواضع انقلابی خود را حفظ کند و به همین دلیل توانست به انتقاد از خود بپردازد ، هر چند که بطور کامل به تمام ضعفها و نقاط ضعف خود پی‌نبرده است و کماکان باید روی آنها کار بکند ولی دیگر به عنوان یک جریان انتہایی نیست . آری رفقا ما با طی یکسال مبارزه ایدئولوژیک توانستیم پیروز . مدانه از یک مرحله مبارزه ایدئولوژیک آبدیده بیرون بیاییم ، توانستیم خلوص و صفاتی ایدئولوژیک درون سازمان را بالا ببریم " .

و جالب این است که همانطور که از انتقادات ع.س . به تنهایی ، یک جریان تهدید آمیز چپ نمای سلطه طلب را علیه کل سازمان نتیجه گرفته بود ، اکنون از ندامت و بازگشت یک تنه او نیز نتیجه می‌گیرد : (باز هم مقاله پرچم) " موفقیت ما و بازگشت این رفیق انقلابی امید و اعتماد ما را به اصالت راهی که در پیش گرفته بودیم و ادامه انقلابی آن افزون کرد . "

در اینجا بد نیست اشاره‌ای را هم که مجید در جوابهایش به مقاله " پرچم " به این موضوع دارد نقل کنیم . می‌نویسد :

" شما در مقاله پرچم ما را متهم می‌گنید که " هنگامی که می‌خواستیم این فرد اپورتونیست سلطه طلب را بگوییم عناصری از جریان دگماتیسم مذهبی از ما خواستند که لحن نوشته را ملا میر کنیم و ما آنوقت به خاطر مواضعی که آنها داشتند این مسئله را قبول کردیم و به همان مقدار نیز اشتباه کردیم . "

آری پرچمدار کبیر ! ما در آن موقع مخالفت کردیم چرا که تو می‌خواستی با استفاده از اتوریته سازمان جواب انتقادی فردی را بدھی که از قضائی حمله‌اش متوجه خود تو بود ، مطلبی که در نوشته مشخص نشده این است که مسئول فرد



در این رایطه مجید در جوابیه‌اش به پرچمدار چنین استدلال می‌کند کما صولاً "هیچ کدام از ما (عناصر روشنگر) را انگیزه‌های گزنده طبقاتی و درد و رنجی که خودمان با پوست و گوشت خود لمس کرده باشیم، به مبارزه نکشانده. این مطلبی است که نه تنها در مورد ما بلکه در مورد روشنگران هم از مارکسیست نیز صادق است. ما عمدتاً" عناصر روشنگری هستیم که تحت تأثیر اجتماع و انگیزه‌ها و آکاهی‌های ایدئولوژیک به مبارزه کشانیده شده‌ایم. بطوریکه ما روشنگران مسلمان تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی به مبارزه در راه خدا و از آن طریق به مبارزه در راه خلق رسیده‌ایم ولذا موتور حرك ما درد و رنج طبقاتی نبوده است ...

→ اپورتونیست سلطه طلب کسی جز شما (پرچمدار کبیر) نبوده است، انتقادی که چون از طریق معمولی قادر به پاسخ گوئی آن نبوده‌اید می‌خواستید همان انتقاد را این دفعه با نام سازمان پاسخ گوئید. یعنی پاسخ شما به اپورتونیست سلطه - طلب که قرار بود "جوابیه سازمان" نامیده شود. پس یکی از دلایل مخالفت من این بود که در این میان نقش شما و انتقاداتی که به شما بود گم و گور می‌شد. من در حالی که قبول داشتم که آن فرد دارای تمایلات سلطه طلبی بوده است اما چند پارامتر را نمی‌توانستم نادیده بگیرم:

- ۱- او بهر حال با شما تفاضل ایدئولوژیکی هم داشت.
 - ۲- در انتقادات او مطالب واقعی هم وجود داشت که می‌بايستی به آن توجه شود.
 - ۳- شما این بار پاسخهای خود را در قالب "جوابیه سازمان" مطرح می‌کردید و در نتیجه از اتوریته سازمانی می‌خواستید سو استفاده کنید. و در نتیجه می‌بینم که در جوابیه سازمان مطلبی که اصلاً به آن توجه می‌شود درستی و یا کذب اتهامات است بلکه مساله بصورت "حمله متقابل" از جانب شماست که: "تو خودت اینطور بودی" و "تو خودت سلطه طلبی" و ... و فرد مذکور نیز از آنجا که این دفعه از طرفی به اصطلاح معروف سمهه را پر زور می‌بیند و از طرف دیگر دارای تمایلات فرصلت طلبانه است، کوتاه می‌آید و به انتقاد از خود دست می‌زند.
- انتقاد از خودی که بهیچ وجه جوهر انقلابی نداشته تحت فشار و تحت تأثیر تمایلات فرصلت طلبانه سلطه جویانه صورت گرفته است تا مواضعی ... مت نروه ←

بطور خلاصه ما از طریق اعتقاد و مبارزه در راه خدا به مبارزه در راه خلق و اجتماع رسیده‌ایم .

تفاوت مارکسیستها با ما در این است که آنها خدارا فاقد بوده و در یک سطح پائین تری در راه خلق مبارزه می‌کنند . بنابراین مشاهده می‌کنیم که معتقدترین بهر کدام از این دو مکتب قادر خواهد بود در تضاد بین منافع فردی از یک طرف و منافع جمعی ، خلقی و خدایی از طرف دیگر مسئله را به نفع منافع جمعی ، خلقی و خدایی حل کند . (توضیح می‌دهد که : در مورد مارکسیستها حداقل این است که : آن جیزی که خود آنها معتقدند که منافع خلق است) .

تا اینجا مسئله روش ابتدا اما اگر در یک جریان انحرافی این اعتقاد از روشنفکر مذهبی گرفته شود چه چیز برای او می‌ماند ؟ او که کارگر و ... نیست که سالیان دراز استثمار را تجربه کرده باشد و کیه طبقاتی داشته باشد ، با یک روز و دو روز کارگری رفتن هم که کسی کارگر نمی‌شود (اتفاقاً " کارگری رفتن برای برانگیختن حسن مسئولیت و بالا بردن آگاهی روشنفکر است ...) .

در جریان این گرفتن عقیده نیز که مداوماً (احسان مسئولیت) را به عنوان مسئله‌ای رو بنایی توکویده‌ای اینجاست که باید گفت : " اگر خلوص عقیده‌ای دئولوژی یک مجاهد

→ مجید چنین ادایه می‌دهد :

تو عنوان گرده‌ای گه در سازمان با ۳ جریان انحرافی اپورتونیسم چپ نمای سلطمنـ
طلب ، نیبیلیسم و پاسیویسم ، و دگماتیسم مذهبی روپردازیده‌ایم . باید بگوییم به
هیچ وجه ما با یک جریان سلطه طلبی در سازمان روپردازده‌ایم ، بخصوص در آن
موقع که تو مدعی هستی (آذر ۵۲ و تمام ۶ سال) . بلکه بصورت تکنمودی بوده
است آنهم در شاخه خود تو به خاطر در گیریها یکی که با شخص تو داشته است .
نمودی که تو سعی گرده‌ای آنرا به صورت جریان نشان دهی . چرا ؟ چون تو می –
خواهی سه جریان انحرافی یکی چپ (البته چپ نمای گویی) یکی راست (دگماتیسم
مذهبی) و یکی هم پوج و منفلع را علم کنی و آن وقت در این میان خودت را
به عنوان نماینده جریان اصلی ، بالنده ، و تنگملی سازمان معرفی کنی . درحالی –
که باید گفت : سه جریان انحرافی وجود نداشته است و اینها همه تحت تأثیر یک
جریان انحراف به مارکسیسم که بصورت غیر صادقانه همراه با سوءاستفاده از اتوریته

را از وی بگیریم برای وی چه می‌ماند جز منافع فردی که به صورت فرصت طلبی، سلطه طلبی ... تحلی می‌کند و یا در افرادی که حتی فاقد این حداقل تعابرات فردی هستند صورت نیهایسم و پاسیویسم تشکیلاتی و بیطور خلاصه این دو گرایش خود نتیجه طبیعی انحراف اول است .

مجید ، همینجا بین یک فرد فدایی و این اپورتونیستها مقایسه جالبی می‌کند و می‌گوید :

یک فدایی در تضاد بین منافع فردی و منافع جمعی وجه دوم را گرفته و در این رابطه جوں مارکسیسم - لینینیسم را بهترین وسیله می‌داند آن را قبول کرده و به همین دلیل هم هست که می‌تواند با این عقیده تا به شهادت و فدا شدن هم برسد .
اما فرصت طلب و سلطه جویی که مارکسیست شده است نه به خاطر منافع جمعی بلکه دقیقاً به خاطر حفظ مواضع فردی "خلع سلاح نشدن، آواره نشدن، به کارگری فرستاده شدن و در یک کلام حفظ مواضع تشکیلاتی و حتی در مواردی ارضاء روحیه ماجراجویی بوده است و طبیعی است که بین این دو مارکسیست تفاوت کیفی وجود دارد .

سازمانی بوده است .

جريان انحرافي که تو نماینده آن هستی . پس دو جريان وجود دارد يکی مجاهدین که اصلی و مذهبی هستند و دیگری جريانی انحرافي که تو با استفاده از ضربات سالنهای ۵۵ تا ۵۲ و ضعف رهبری و ... توانستهای بوجود آوری .
و آنوقت اگر گرایشات انحرافي دیگری هم بوجود آید دقیقاً "تحت نا" شیروتای این جريان انحرافي هستند ."

(توجه : تاکید زیر کلمات از ماست . چون نسخه های اصلی مقاله پرجم و جوابیه محمد را در اختیار نداشتیم کلمات ممکن است ۱۰۰ % دقیق نباشد ولی هیچ دخل و تصرفی در مضمون آنهاشده .)

از مجاهدی که مارکسیست شده "احساس مسئولیت" نسبت به خدا و تکامل جهان را گرفته‌ای، کینه طبقاتی هم که نمی‌توانی بوی بدھی و دوباره می‌خواهی بوی "احساس مسئولیت نسبت به خلق" را تزریق کنی چیزی که او قبلًا "هم داشته و یک درجه بالاتر از آنرا هم و بنابراین برایش چندان گیرایی ندارد، این است ریشه نیهپلیسم و پاسیویسم شکیلاتی از یک طرف و سلطه طلبی و فrust طلبی از طرف دیگر ...".
می‌دانیم که این شیوه برخورد و انتقاد، اثر بسیار بدی بر انتقاد شونده دارد بخصوص اگر انتقاد شونده، فرد خود کم بینی باشد اثر مسموم منفعل کننده چنین شیوه‌ای گاه به حدیست که ممکن است او را کلا" در مورد خودش به شک انداده و از دور مبارزه خارج کند، به همین دلیل در آموزش‌های مربوط به نحوه انتقاد کردن، قبل از سال ۵۵ اکیدا" تذکر داده می‌شد که نحوه انتقادی که به افراد خود کم بین می‌شود هرگز نباید همان نحوه انتقاد به افراد خود خواه باشد . (۱)

(۱) - این مطلب را شهید حنیف نژاد در جزو شناخت نیز آورده است .

و - حمله به بنیاد تفکر ایدئولوژیکی مجاهدین و اسلام واقعی ،
تحت پوشش " دگماتیسم مذهبی " و نقد اپورتونیستی
برداشتهای راست گرایانه نویسنده‌گان مذهبی از اسلام ،
به منظور هموار کردن راه سرکوب ایدئولوژیکی مجاهدین
بدون پای بنندی بر تفاوت کیفی آنان از سایر برداشتها و تفکرات رایج .

با چنین حملاتی که تدریجاً از نرم و ضعی بودن ، به تندی و صراحت می‌گراید
بدون اینکه فرد مبتدی یا بی اطلاع در مراحل اول متوجه جوهر و هدف اینگونه حملات
فرصت طلبانه و سکتاریستی ، آنهم در داخل یک سازمان انقلابی مسلمان بشود ، اساس
ایدئولوژی او در معرض تردید قرار می‌گرفت و متزلزل می‌گشت . البته به شرط اینکه
مسئلین مهارت کافی را - که اغلب فاقد آن بودند - به خرج داده وناشی گری نمی‌گردند .
فایده این شیوه در مراحل اول پیشرفت جریان اپورتونیستی ، برای اپورتونیستها
این بود که ، اگر طرف مقابل قادر هشیار بوده و در برابر مرتبیت کردن غیر منطقی
برداشتهای راستگرایانه یا ارتقای اسلام به خود اسلام و ایدئولوژی سازمان ، موضع -
گیری می‌کرد ، می‌شد قضیه را بایک جمله ، منظور ما اسلام واقعی یا اسلام دینامیک و
ایدئولوژی سازمان نیست " موقتاً " سابل نمود ، حتی برای رد گم کردن ، پوئن‌های نیز
عجالتاً " به اسلام دینامیک و اسلام واقعی مجاهدین داده می‌شد . نظیر همین پوئن‌هایی
که کاه ، در بیانیه به " اسلام و مخصوصاً " مذهب تشیع " و " سنن تاریخی انقلابی ... " .
آن و " اندیشه و عمل قیام درس آموز حسینی " و " مبارزه انقلابی " مسلمانان وعلی -
الخصوص مجاهدین البته در عین لجن مال کردن تمام سوابق و حیثیت سیاسی وایدئو -
لوژیک آنان در سراسر بیانیه ، داده شده است . (۱)

(۱) - در واقع ما معتقدیم ، اسلام و مخصوصاً " مذهب تشیع هنوزداری آن عناصر مترقبی
و مبارزه جویانهای در بطن خویش است که می‌تواند مبارزه حق طلبانهای گروهها
و اقتشار را علیه ستم امپریالیستی حاکم توجیه نماید .
ادامه باورقی در صفحه بعد

حملات تلویحی به بنیاد اعتقادی سازمان در جهت ماده‌گرای نمودن اعضاً آن تقریباً بلا فاصله بعد از روی کار آمدن مرکزیت جدید (تابستان ۵۲) همزمان با سایر اقدامات

— سنن تاریخی انقلابی، در مذهبی که از همان قرن اول هجری، در نقش حزبی مخفی، مرکز تجمع مبارزین و عصیان گران علیه حکومتهای ظالمانه وقت بوده است. از جمله سنن مترقبی اندیشه و عمل قیام درس آموز حسینی، پشتونههای است که، هنوز نهادهای ضد علمی و مقاهم سیاسی — اجتماعی مترقبانه خود را در بطن این ایدئولوژی حفظ کرده است. (صفحه ۷۶ مقدمه بیانیه)

و یا در صفحه ۳۱۲ بعد از تجلیل از مبارزات ترقی خواهانه طلاق جوان که رژیم با گلوله و شلاق با آنها مواجه می‌شود و نیز روحانیون مبارز که ... می‌نویسد: "بر پیمان حقیقت جویی خود استوار ماندند و اکنون یا در زیرشکنجه قرار دارند یا در حبس و تبعید گاه هستند ... " چنین ادامه می‌دهد: "ما نه تنها اعتقادی به این گروه مبارزین راستین راه حق و حقیقت نداریم، بلکه رشته‌های پیوندی بین خودمان و آنان می‌بینیم که روز به روز با اوجگیری مبارزه خلق و رژیم دد منش شاه مستحکم تر می‌شود.

آیت الله سعیدی نمونه‌ای از این گروه بود. او مردی بود که بعد از ۴ سال زندگی افتخار آمیز و سراسر روشگری و مبارزه، وقتی بدست عمال جناحیتلار شاه به شهادت رسید حتی برای زندگی ده روز بعد اطفال کوچک خود ذخیره‌ای باقی نگذاشت. امروز جامعه روحانیت ما به شرطی می‌تواند از دامی که بورژوازی حاکم برای او گسترده رهایی یابد، که شیوه "سعیدی ها" "غفاری ها" ... را پیشه گیرد و به دور مردانی حقیقت جو و مبارزان راستین و سازش ناپذیری چون آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری گرد آید.

کسی نیست که از نویسنده این عبارات بپرسد، شما که در تحويل بی واسطه هر حرکت و عملکردی به "قلب ایدئولوژی" افراد و گروهها استادید! مضمون ایدئولوژیک این انقلابی گری شیعی و قیام درس آموز حسینی و مبارزات حق-ادامه باورقی در صفحه بعد

یا حداقل چند ماه دیرتر از آن ، بصورت یک جریان سیستماتیک منظم شروع می شود .
جریانی که در اوج بلوغ فرصت طلبانه خود به مقاله " پرچم " منتهی شده و سپس سال

ادامه پاورقی از صفحه قبل

جویانه روحانیون مترقبی را چگونه توجیه می کنید ؟ و آیا این مضمون با " رابطه چوبان و گلهای " پیغمبران و ائمه (وaz جمله امام حسین) با مردم در همین بیانیه (صفحه ۱۱۱) که اراده داده اید متناقض نیست ؟
بخوانید

قبل از جواب دادن ، آثار قلم خود را یک بار دیگر در صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳
" به عنوان مثال نتایج منفی و ضد علمی قبول مسئله وحی ، تنها این نبود که مجبور شده بودیم به قبول یک پدیده مرموز تاشناختنی بطور عاطفی و بدون هیچ گونه استدلال علمی تن بدھیم . بلکه از آن مهمتر ، اثر سو وضدانقلابی ای بوده که چنین اعتقادی بلا فاصله در مبارزه انقلابی روزمره ماباقی می گذاشت .
یک نمونه بارز آن ، نگرش بسیار منفی و رقت انگیز مذهب نسبت به توده های تحت ستم و طبقات زحمتکش است . تمام کتب مذهبی از جمله قرآن مملواز داستانها ، امثاله و احکامی است ، که تنها پیامبران و عده محدودی از اولیاء ، مقدسین و صاحبان آنکه را لائق انسانیت و مقبول در راه الهی دانستهاند .
بقیه توده های مردم ، به عنوان مردم عادی ، نادان ، جاھل ، گنده گار و ...
که فقط باید بوسیله این عده محدود چون گله گوسفدان هدایت شوند ، و از خود هیچ گونه اثر و حرکتی ندارند ... نام برده می شود ... " و همین ادامه می دهد :

" ... قبول مسئله وحی و قبول نقش استثنائی الهی پیامبران مترافق است با انکار نقش توده ها در ساخته شدن در تاریخ خودشان و بدست خودشان ، مترافق است با اهمیت دادن به نقش شخصیت های استثنایی ، به نقش افراد و گروه های متعدد اجتماعی (مقدسین ، اولیاء الله ، ... خردمندان ...) " .

گواینکه ما در سطور فعلی قصد جواب دادن به این نظریات مشعشع را نداریم (و آن را به بخش مسائل فلسفی - ایدئولوژیک احواله می دهیم) ولی برای اینکه

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بعد ، به همین بیانیه موضوع تحلیل ما و اعلام به اصطلاح مارکسیست شدن سازمان می-انجامد .

دنباله پاورقی از صفحه قبل

خود را در این نظرات تنها و بی یاور نپندازید ، به شما مژده می‌دهیم که بیش از سه هزار سال پیش وقتی موسی پیغمبر مردم را به یک نبرد انقلابی بر ضد جباران وقت دعوت می‌نمود ، عده‌ای مرتاجع که نظیر شما فکر می‌گردند تاکید روی نقش رهبری و عنصر هدایت گننده (که ضمناً "آن همه لనین هم روی آن صحبت می‌کند) به مثابه انتگار نقش توده‌هاست ، موضع گیری مخالف کرده و به موسی می‌گفتند : " خودت که پیامبری و هدایت گننده ... برو با خدایت علیه آنها (دشمن) بجنگید ما همینجا می‌نشینیم و به نبرد نمی‌پردازیم " .
 (آیه ۲۴ سوره مائدہ : فاذهب است وربک فقاتلا اناهیهنا قاعدون) .

ملاحظه می‌گنید که آنها هم مثل شما فکر می‌گردند که عنصر رهبری گننده می-تواند جانشین خود توده‌ها هم بشود و باید گار کرد آنها را نیز عهددارشود .
 به بیان فلسفی آنها می‌خواستند مثل شما ابلهانه از مستله پیامبری و نسبوت نتیجه بگیرند که " شرط " رهبری گننده سویز کتیو باستی جای " مبنای عینی و ابژ کتیو تحولات (اجتماعی) را نیز پر کند !

باقي ماجرای آن مرتاجعن گوته نظر را می‌توانید از آیات ۲۰ تا ۲۶ سوره مائدہ شخصاً " مطالعه کرده و ببینید که در مقابل این انحراف و نافرمانی چطور آنها به چهل سال سرگردانی و ولانی دچار شدند :

" قال قاتلها محمرة عليهم اربعين سنة يتبعون في الارض فلا تأسف على القوم الفاسقين . خدا گفت پس همانا که آن (پیروزی و ...) چهل سال برایشان تحريم می‌گردد که (طی این مدت) در زمین سرگردان (و خوار) بمانند .
 پس بر گروه نا بلکار و منحرف و نافرمان تاء سف مخور ... "

ادامه پاورقی در صفحه بعد

هسته مرکزی این جریان مجموعه بحثها و مقالاتی بود که "جزوه سیز" (۱) نامیده می شد و از همان اوائل نفوذ اپورتونیسم در سازمان ، به تدوین آنها اقدام شده و سپس الهام بخش تمام حملات اپورتونیستی گام به گام فوق الذکر گشته بود . در مورد این جزو صفحه ۲۸۱ بیانیه می گوید :

"جزوه سیز" مجموعه یک سلسله مطالب آموزشی بود که طی پائیز ۵۲ تا تابستان

۵۳ در سازمان منتشر می شد .

در این مجموعه محتوای آموزش گذشته سازمان و پایه های ایدئولوژیک آن به نقد کشیده شد . و متقابلاً محتوای نوین آموزشی منطبق بر درک نیاز های مرحله ای " مبارزه ایدئولوژیک " طراحی شده بود ... "

ملاحظه می گردد که نویسنده صراحتاً اقرار دارد که مطابق یک طرح و نقشه قبلی ، که در هر مرحله با نیاز های مبارزه ایدئولوژیک مورد ادعای اینطبقان می یافته، محتوا و پایه های آموزش ایدئولوژیک گذشته سازمان را (و نه ساخت های خاص آن را) به نقد کشیده و این نقد نیز در جهت آموزش نوین (یعنی ماتریالیسم و مارکسیسم) بوده است . این اعتراف صریح کار ما را در اثبات ماهیت فرصت طلبانه حملات تدریجی علیه بنیاد های ایدئولوژیکی سازمان ، که از حملات به ظاهر معقول و غیر قابل ایراد به دگماتیسم مذهبی آغار می شد ، بسیار آسان می کند و ذیلاً " خواهیم دید که وقتی می نویسد موضع گیریش پیوسته متناسب با نیاز های مرحله ای مبارزه ایدئولوژیک طراحی می شده به چه معناست ؟

دبیله پاورقی از صفحه قبل

البته تفاوت آن فاسقان ومنحرفین سه هزار سال پیش را — تاولیل شما از قرآن فراموش نکرده ایم . چه آن بیچاره ها را توان چه نهایی آن هم از پشت سرگر مارکسیسم — لنینیسم نبود .

(۱) - ما هنوز هم از وجه تسمیه این جزو بی اطلاعیم ، شاید به تقلید از جزو ای که با عنوان رنگهای مختلف در وزارت خانه های امور خارجه در موارد گوناگون منتشر می شود ، باشد که در این صورت یکی دیگر از گنده گوشی های پر چمدار است .

انتشار رسمی جزو سیز کذایی در داخل سازمان در اواخر تابستان ۵۳ صورت گرفت و قبل از این تاریخ بسیاری از اعضای سازمان از آن به اطلاع بودند و این نشان می‌دهد که برغم بحثهای شفاهی، مدرک‌کتبی فقط در سطح افراد منتخب خاصی که برای تغییر ایدئولوژی مساعدتر می‌نمودند پخش می‌شد، ولذا بسیاری از وجود مدرک‌کتبی علاوه‌به اطلاع نگهدارشته می‌شدند. تازه در همین مدارک نیز صرف نظر از برخی برخورد های موذیانه دو پهلو و ابهام آمیز، تمامًا "دگماتیسم مذهبی" و انواع برداشت‌های راستگرایانه از اسلام واقعی مورد بحث و نقی واقع می‌شد، و این هم در سازمان ما چیز جدیدی نبود. چرا که اصولاً سازمان ما با مشخص کردن کیفی مرز بندیهای ایدئولوژیک خودش از سایر برداشت‌های به اصطلاح اسلامی رایج، پا به عرصه وجود گذاشته بود.

به نحویکه موضع گیری در برابر دگماتیسم و جزمیت و قشری گری مذهبی یکی از بارزترین ویزگیهای ایدئولوژی سازمان بود که در مقالاتی نظری "مقدمه مطالعات مارکسیستی" یا "دینامیسم قرآن" نیز به تفصیل نقادی می‌شد.

بنابراین وقتی که این جزو، دگماتیسم فدائیان اسلام را می‌کوبید ولی فوراً در متن یا باورقی "اسلام دینامیک" را از آن جدا می‌کرد دیگر چه جای تردید در حسن نیست نویسنده بود؟

یا وقتی که سید قطب و شعوری "اسلام راه سوم ما بین سرمایه داری و کمونیسم" را بدلیل اینکه راه سوم های این چنینی سرانجامی جز همان سرمایه داری ندارند (نمونه‌های مصر، سودان و تونس و ...) شدیداً به باد انتقاد می‌گرفت چه جای ایراد بود؟ (۱)

مگر سازمان ما به اینکه فاصله اسلام واقعی با سرمایه داری و کمونیسم "را بدلیل کمونیسم نا سرمایه داری است اعتقاد نداشت؟ و مگر سازمان از آغاز تأثیرگیری "واسطه" قرار دادن اسلام را مابین کمونیسم و سرمایه داری یک سر هم بندی شرک آمیز، که با تقدیم اسلام به سرمایه داری واستثمار کوچک آن را منافی آرمان مستضيقان جلوه میدهد، نمیدانست؟ (۲)

یا وقتی که برداشت‌های اقتصادی - اجتماعی مهندس بازرگان ایجاد می -

(۱) - در صفحه ۳۹ بیانیه نیز این مطلب موجود است. منتها طوری صحبت می‌گند که انگار کشف جدیدی گردد.

(۲) - بعنوان مثال به صفحه ۲ کتاب امام حسین که در سال ۴۸ در سازمان نوشته شده ←

گرفت بدون اینکه مطلقاً وارد بحث در مورد نقطه نظرهای فلسفی مهندس بشود چه اشکالاتی می‌توانست داشته باشد؟ مگر بینانگذاران سازمان ما (به اقرار خود این بیانیه در پاورقی صفحه ۵۵) حتی در همان سالهای ۴۱-۴۰ به تفکر اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی ایشان ضمن نامه مفصلی انتقاد نکرده بودند؟ و مگر نائیس سیس سازمان ما مقدمتاً " به دنبال جمع بندی انتقادی اشکالات اصولی مبارزات گذشته و از جمله نهضت آزادی (۱) صورت نگرفت؟

و مگرما از آغاز کارمان، علی رغم استفاده وسیع از کتاب راه طی شده مهندس در آموزشی اعتقدای افراد مبتدی، آن را از جنبه‌های مختلف مورد نقادي قرار نداده و

پاورقی مربوط به صفحهٔ قبل :

توجه کنید . مقدمات تئوریک نوشتن این کتاب خیلی قبل از عضویتی پرچم-داران و سرد مداران جریان اپورتونیستی فراهم شده بود . در صفحه‌مذکور ضمن تأکید بر " دینا میسم قرآن " چنین می‌خوانیم :

" وقتی در نظام قرآن سخن از عدالت اجتماعی ... می‌رود نباید خرافه" - " فوق طبقات " را تداعی نمود " (همان خرافه اسلام راه سوم گهواقیمت اساساً " طبقاتی مرا حل فعلی تکامل اجتماعی و نظام رهبری گننده جوامع فعلی را نادیده گرفته و گمان می‌کند که می‌تواند در جامعه حکومتی اساساً " غیر متکی بر یک طبقه مشخص ایجاد کند) .

" ... همچنین اباطیلی از قبیل اسلام راه سوم و اسلام بین سرمایه داری و کمونیسم که این روزها بسیار منتشر گردیدند ... " رد می‌شود . ضمناً " قابل توجه است که نخستین بار همین سازمان بود که بطلان تئوریهای از قبیل راه سوم را به پرچمداران و سرد مداران امروزی آموخته و آنان را از افکار دگماتیک مذهبی به اصطلاح اسلامی قبلی شان تطهیر کرده بود .

(۱) - این بررسی انتقادی بطور مشروح در جمع بندی سال ۱۹۶۷ گارهای سازمان منعکس است .

بخصوص فصل عبادات آن را در هر کجا که به برداشت‌های اقتصادی - اجتماعی - شخصی ایشان اختصاص داشت تماماً نقد نمی‌کردیم؟ مگر این انتقادات را پس از آزادی ایشان از زندان در سالهای ۴۸ - ۴۹ ضمن "سؤال و جوابهای راه طی شده" به اطلاع خود ایشان نرسانده بودیم؟

پس نا این جا چه ایرادی می‌شد به محتوای آموزشی جزو سیز گرفت؟ (۱) اینها که صرف نظر از لحن لغتی (مکشفانه آن در جزو ایشان که پرچمدار می‌نوشت، تماماً همان آموزش‌های قلی سازمان بود) (۲) بخصوص هم چنانکه در صفحه ۱۸۵ بیانیه نیز تصریح می‌شود آن روزها (مراحل اول جریان اپورتونیستی) هم مکرراً بر "تمایزات کیفی ما بین تفکر مذهبی سازمان و تفکر رایج مذهبی روز (حتی مترقی ترین آن ...) ... تاکید می‌شد.

هم چنانکه هنوز در پاورپوینت صفحه ۱۸۵ همین بیانیه نیز متذکر می‌شود که: "نگاهی کوتاه به تاریخچه تجربیات سازمانی، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می‌دانستند در مقابل قرار می‌دهد ..."

(۱) - البته جزو سیز منتشره در سالهای ۵۲ - ۵۳ که به قول خود پرچمدار منطبق با نیازهای مرحله‌ای آن روز مبارزه ایدئولوژیک طراحی می‌شد، تفاوت‌های بسیاری با آنچه از آن جزو در بیانیه تحت عنوان فصلی از جزو سیز نقل می‌شود داشت. اگر چه در ابتدای این فصل نویسنده خودش تصریح می‌کند که آنچه ذیلاً "می‌آورد ضمیمه جزو سیز (ونه خود آن) بوده است ولی باز هم مطالب را طوری بخود جزو ربط می‌دهد که گویا در جزو منتشره در سالهای ۵۲ ، ۵۳ نیز به همین صراحت علیه ایدئولوژی اسلام داد سخن می‌داده و این هم یک تحریف وقاحت بار دیگر آنچه فی الواقع روی داده می‌باشد.

(۲) - در همین رابطه مجید در جوابهایش به پرچم می‌نویسد: "شما طوری نوشتید که گویا قبل از آمدن شما همه در جهل و غراحت بودند و بعد از آن همه مسائل بوجود شما حل شده است ..."

هطن " لیست دور و درازی که در صفحه ۶۴ همین بیانیه نیز برخی اقلام آنرا شماره کرده و می‌نویسد :

" مفاهیمی که اعتقاد بر آنها تفکر مذهبی موجود در سازمان را از تفکر رایج مذهبی در جامعه ما حتی مترقبی ترین شاخه‌های آن متمایزمی ساخت . و آنرا ضرورتا " در فاز بالاتری از استنباط علمی و مترقبی ، سیاسی - اجتماعی قرار می‌داد بر اصول زیر استوار بود ... "(۱)

بنابراین وقتی که گاه جزوه سبز (سالهای ۵۲ - ۵۳) از ضرورت مطالعه مارکسیسم صحبت می‌نمود و می‌گفت اگر مارکسیسم می‌تواند در حل مسائل مددکار باشد از مطالعه آن " چه باک ؟ " باز هم مطلب تازه‌ای در درون سازمان نبود که بتواند برای اعضای تازه وارد نسبت به نیات پرچمدار تردید ایجاد کند . چرا که از این پیشترینی از بدوتاء سیس سازمان در سال ۴۴ به مصادق فبشر عبادی‌الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (۲)

(۱) - آنگاه در ادامه مطلب از :

- ۱ - پذیرش اصل تکامل عمومی جهان .
- ۲ - درگ علمی بودن مبارزه .

۳ - درگ مسئله استشار (که البته بزعم ایشان یک درگ نسبی بود .) نام می‌برد . البته چند سطر بعد همه این ادراکات را صوری و بی محتوا قلمداد می‌کند . مثتها معلوم نیست که چنین ادراکات " بی ریشه و بی معنا " (پاورقی صفحه ۶۵ بیانیه) چرا باعث اینهمه تمیز کیفی مجاهدین (حتی از مترقبی ترین و انقلابی ترین تفکرات رایج مذهبی) شده است ؟

ما تشخیص درجه عمق و یا محتوائی ادراک سازمان ، از مسئله استشار را به بحث استشار سعید محسن ، دفاعیات سعید محسن ، اقتصاد به زبان ساده و مقاله مقدمه بر مارکسیسم (سعید محسن) و لیست مطالعات مفصل سازمانی حول مسئله استشار که هنوز هم فکر نمی‌کنیم پرچمدار به مطالعه تمام آنها توفیق یافته باشد احواله می‌گنیم .

(۲) - مراجعه کنید به مقدمه مطالعات مارکسیستی که در سال ۴۸ در سازمان نوشته شد و بعدها دینامیسم قرآن نامیده می‌شد .

و به مصدق اطلبوالعلم (۱)، مطالعه تمام دستاوردهای بشری و تایید عناصر و جنبه‌های حق و درست و واقعگرایانه آن و بخصوص مارکسیسم رواج داشت .
 اما متأسفانه مطالب جزو سبزی که در سالهای ۵۲ - ۵۳ در دور آموزش بود به همین ها که گفتم خلاصه نمی شد . بعکس افرادی چون مجید که به شدت هم با انتشار آن درسطح سازمان مخالفت کرده بود با دقت در مضمون جزو علیرغم مهارت فرست طلبانهای که در تنظیم آن بکار رفته بود جهت گیری جدیدی درست مکوس جهت گیری آموزشای گذشته سازمان بهنگام نقادی برداشت‌های دگماتیک و راست گرایانه از اسلام کشف می کردند . زیرا بطور تلویحی و ظرفی جهت گیری اپورتونیستی جدید تلاش می نمود که اسلام مجاهدین را ، با تمام تمايزهای کیفی که (برای بستن دهان مجاهدین مقاوم و اعضاء پائین تر) میان آن و استنباطات اسلامی رایج در جامعه جا بجا قائل می شد ، سرانجام در ردیف همان ایدئولوژی‌های خرد بورژوازی استمارگرانه بگزارد که هیچ آینده تاریخی ندارند .
 یعنی با ترسیم روند برداشت‌های مجعلو از اسلام (بیویه از جهات اقتصادی - اجتماعی) که هر زمان رنگ مناسب زمانه را پذیرفتند حقیقت انقلابی و توحیدگرایی اجتماعی اسلام را از اساس در معرض تردید می گذاشت . و خواننده را خود بخود به این نتیجه‌گیری نا درست نزدیک می نمود که : مجاهدین نیز مانند اسلاف مذهبی خود ، خود را با شرایط روز یعنی دوران رهابی مستضعفان و طبقه کارگر بطور صوری تطبیق داده‌اند . و این در حالی است که اسلام آنان نیز کلا " و بطور تاریخی کاری بیشتر از اسلام های سید قطب و اخوان‌المسلمین و امثالهم ساخته نیست و خلاصه بطور اجتماعی - تاریخی تمايز کیفی وجود ندارد .

خلاصه بدون اینکه مطلب ماده گرایانه صریحی در جزو سبز علیه اسلام واقعی وجود داشته باشد خواننده مبتدی و بی اطلاع پس از پایان آن با این تردید موافق می شد که : نکند علیرغم تمام دعاوی مجاهدین در مورد اسلام حقیقی این ایدئولوژی و مذهب تاریخا " چیزی برای عرضه کردن ندارد و در مسیر یگانگی اجتماعی و امحاء طبقات بهره کش بایستی جا را برای سایر ایدئولوژیها (مارکسیسم) خالی کند .

(۱) - مراجعت کنید به مقدمه مطالعات مارکسیستی که در سال ۴۸ در سازمان نوشته شد و بعدها دینامیسم قرآن نامیده می شد .

حال اینکه در گذشته تمام نقادی‌های سازمان از برداشت‌های دگماتیک و راست گرایانه، در خدمت و در جهت اثبات اصالت و حقانیت اسلام واقعی بود که اکنون به علت رسوبات طبقاتی قرون و اعصار از نگار گرفته و می‌باشد به بهای رنج و خون فرزندان راستین این ایدئولوژی مجدداً سیمای پاک و میرای از جعلیات آن اعاده گردد ... ولی این جزوای نیز در مضمون نهایی اش به گفته مجید: "مانند کشتن ای بود که فرد گمان می‌کرد دارد به شمال می‌رود در حالی که آخر الامر متوجه می‌شود که از شرق سردر آورده است در حالی که کار از کار گذشته است". زیرا اگر چه مطلب از رد دگماتیسم مذهبی شروع می‌شد . لیکن بطور تلویحی به تشکیک در کل مذهب (هر نوع مذهبی) خاتمه می‌افتد . زیرا با نسبی کردن درک اسلام در هر مرحله و در هر طبقه اجتماعی (از اسلام سید قطب گرفته تا مجاهدین) این ایدئولوژی را از اطلاق ترقی خواهاند و انقلابی-اش تهی ساخته و هر درکی از اسلام را به شیوه تحلیل یک بعدی ماده‌گرایانه بازار گرایانه تاریخی مارکسیسم تابع بلا شرط مضمون طبقاتی هر دوره مشخص می‌کرد . تابعیتی که طبعاً خواننده را قبل از هر چیز به اصالت چار جوب تحلیلی که در آن، این تابعیت به اثبات می‌گراید یعنی مارکسیسم می‌رساند . اگر چه بار هم نویسنده در هیچ کجا نیست اصلی خود را در این جزوی آشکار نمی‌نمود و حتی در مقاله "پرجم" نیز که آغاز رسمی آشکار شدن سیاست فرست طلبانه است همچنان بر مبارزه علیه دگماتیسم مذهبی (ونه اسلام واقعی) پای می‌فرشد . (۱)

ترکیبی از دولفت که از نظر نویسنده به معنی مبارزه علیه مذهب (هر نوع مذهب) که به رعم او خصیصه دگماتیک از آن جدایی ناپذیر است بکار می‌رفت حال اینکه برای خواننده می‌توانست چنین وانمود شود که غرض مذهب نوعی دگماتیک است . تفاوت، تفاوت میان دو نوع برداشت از یک صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه که نویسنده معنی اول را در نظر داشت و البته آن را با انواع اشاره و ایما از صراحت می‌انداخت و در معرض

(۱) - در همین جا روشن می‌گردد که چه تفاوت گیفی عظیمی میان انتقادات فرصت - طلبانه و گینه توزانه چیز نمایها و انتقادات اصولی مجاهدین از مهندس و سایر نویسنده‌گان مذهبی وجود داشته است .

دید قرارنگی داد . همین مطلب بود که مجید را به موضوع گیری و مخالفت و امیداشت . (۱) در این مورد مجید در جوابیه‌اش به پرچم ابتدا لغت دگم و دگماتیسم را به مثابه تبعیت جزئی از اصول بدون در نظر گرفتن شرایط ، معنی می‌کند و آنگاه با تشریح اینکه همانطور که مذهبی دگم داریم ، مارکسیست دگم هم داریم و چه در اسلام و چه در مارکسیسم می‌توانیم با انواع دگماتیک برداشت‌های مربوط به آنها روبرو شویم ... چنین ادامه می‌دهد :

" جناب پرچم دار ! در حالی که عنوان " دگماتیسم مذهبی " را بکار می‌برد و به ظاهر در بسیاری جاها آن را در مقابل (دینامیسم مذهبی) قرار می‌دهد (بخصوص در جزو سبز آنجا که فدائیان اسلام را بررسی می‌کند در پاورقی توضیح داده می‌شود که : " مقصود مانه اسلام انقلابی ... دینامیک ... دینامیسم مذهبی است بلکه نوع دگم ، خشن و مبارزه - جوی آن است که فدائیان اسلام نماینده آن هستند " ، و در این رابطه این تفکر در خواننده القا می‌شود که گویا تویینده ، نماینده آن تفکر دینامیک مذهبی است و از آن موضع دارد به دگماتیسم مذهبی حمله می‌کند . اما در واقع با کوبیدن " دگماتیسم مذهبی " . قصد کوبیدن " خود مذهب " را دارد .

اما چرا پرچمدار به جای کوبیدن صریح و آشکار " مذهب " " دگماتیسم مذهبی " را مطرح کرده و شدیداً " مورد حمله قرار می‌دهد ؟

اولاً - به خاطر اینکه هنوز در سازمان بسیاری نیروها مذهبی هستند و اعلام مبارزه با مذهب آنهم به آن صورت و علنی مطمئناً آنها را به موضوع گیری شدید خواهد داشت . ثانیاً - مطرح می‌شود که مگر سازمان مذهبی نبوده است ؟ و آن وقت پرچمدار چه کاره است و چه سهم و حقی از یک سازمان مذهبی دارد ؟

ثالثاً - از آن جا که از ویژگیهای اساسی سازمان یکی هم مبارزه شدید علیه " دگماتیسم مذهبی " بوده است ، و این چیزی نیست که پرچمدار تازه مطرح کرده باشد ، بلکه از همان ابتدای ناسیان از خصوصیات بارز و انقلابی سازمان مجاهدین یکی هم مبارزه علیه دگماتیسم مذهبی بوده است ، بنابراین زمینه ذهنی کاملاً " مساعدی علیه دگماتیسم

(۱) - از آن جا که این مخالفت‌ها نتوانست در پیش‌کردن این جزو در داخل سازمان موثر بیفتند مجید آن را در شاخه خود با تقد و افشاگری مبسوط مواجه کرد .

مذهبی وجود دارد و پرچمدار با استفاده از این عنوان خیلی ساده‌تر می‌تواند تفکر عمدۀ واصلی مخالف خود را با این مارک بی‌الاید.

در این صورت اگر تفکر مجاهدین دگماتیسم مذهبی باشد نوع دینامیک‌مذهبی کدام است؟ و آن وقت تفکر شیوخ را چه خواهی نامید؟

اما اگر به خود مذهب حمله می‌شد آنوقت مسئله مقایسه مکتب با مکتب بود و طبیعی بود که در آن موقع بسیاری از نیروها از اطراف و اکناف توپراکنده می‌شوند ...

چند سطر بعد مجید می‌افزاید:

" مطلب دیگر اینکه پرچمدار در جزو سیز بجای اینکه عقاید مجاهدین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد ، نقطه نظرهای مهندس بازرگان را موبه مو نقل کرده و مورد نقادی قرار داده است آنهم نه نقطه نظرهای فلسفی وی بلکه نقطه نظرهای سیاسی - اجتماعی . با این استدلال کذابی که مجاهدین دنباله تفکر مهندس بوده و بنابراین اگر تفکر مهندس کوبدیده شود مجاهدین بخودی خود نفی شده هستند . در حالی که اولا " خود مجاهدین هم به تفکرات سیاسی - اجتماعی مهندس انتقاد داشته و این مطلب به وضوح برای افراد سازمان مشخص بوده است . (۱)

(۱) - ملاحظه می‌گردد که حمله به مهندس اساسا " سریوش حمله به خودسازمان وایدئو " لوزی آن است وala انتقاد از مهندس چیز جدیدی در سازمان مانبوده . بنابراین جوهر حملات رذیلانه اپورتونیستهای چپ تما به مهندس بازرگان لجن مال گردن مجاهدین است . در غیر این صورت از آن جا که هیچ مسئله چدیدی در رابطه با مهندس در این سالها وجود نداشته که در گذشته از دید انتقادی سازمان پوشیده مانده باشد ، چنین حملاتی به مهندس دیگر مورد نمی‌یافتد .

به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افتراءی که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده جز فرو مایلی نویسنده نشان چیزی نیست . آنچه مسلم است ، صرف نظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشت‌های ایشان از اسلام وارد است ، افتخار پیشگامی در مسیر شگافت علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصر ما از آن ایشان است (با کتاب راه طی ادامه پاورقی در صفحه بعد

ثانیاً " تفاوت کیفی بین ایدئولوژی مجاهدین و تفکرات مهندس وجود دارد که ویژگی آن قبول استثمار و مالکیت خصوصی از طرف مهندس و نفی آن توسط سازمان مجاهدین می‌باشد . . . "

آنگاه مجید بطور مبسوطی ویژگی ضد استثماری مجاهدین را که بر حسب آن تکیهگاه اساسی ایشان طبقه کارگر می‌باشد تشریح نموده و سایر تفکرات مذهبی را تفکرات مذهبی خردۀ بورژوازی می‌خواند .
درا پین تشریحات این نکته که به رغم ماتریالیستها ، نفی استثمار مطلقاً " ملازم با ماده گرایی نیست روش نشده است .

سپس در جای دیگر مجید می‌گوید :

" شعابرای زدن این مارک به اصطلاح دگماتیستهای مذهبی تنها و تنها در تمام طول نوشته صد صفحه‌ای (پرجم) فقط یک استدلال آنها (۱) را آورده‌اید که :
آنها می‌گفتند اگر فلان رفیق می‌بود فلان مسئله به فلان شکل صورت نمی‌گرفت " .

دنباله پاورقی از صفحه قبل .

شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته‌اند . بدیهی است که انتظار نداریم هر آغاز گشته‌ای ، عاری از عیب و خطأ و ادامه دهنده و به پایان برنده نیز باشد . بنابراین همین که مهندس بازرگان در برخی زمینه‌های علمی به شناساندن چهره واقعی اسلام به نسل جوان مسلمان آغاز کرده امتیاز بزرگی است ، همچنین هرگز فراموش نمی‌گذیریم که مهندس لائق در سالهای ۴۰-۴۲ در راس چپ ترین و رادیکال‌ترین جناح شیروهاي مللي آن دوران قرار داشت و به نسبت سایرین تمام رنجهاي راهش را متحمل گردید .
لیکن متأسفانه بعضی از اعضا قدیم نهضت آزادی چه در داخل و چه در خارج از کشور جوهر حملات رذیلانه اپورتونیستهای چپ نما علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان را که اساساً " علیه مجاهدین طراحی شده در نیافته و لذادر مواردی چنانکه گویی این لا طائلات و فحاشی‌ها از دهان یک مجاهد بیرون می‌آید واکنشی غیر‌صمیمانه نشان داده‌اند .
(۱) - منظور از آنها مجاهدین " مقاوم " است از جمله خود مجید .

این است آنچه شما با صداقت ! تمام از نظرات آنها نوشته‌اید . (۱) فلان و فلان و فلان ... چرا مسئله را آشکار نمی‌نویسید ! فلان رفیق کیست ؟ فلان مسئله چیست ؟ فلان شکل چگونه بود ؟ ... " .

البته علیرغم همه این فلان و بهمان باقی‌ها در سرآغاز مقاله پرچم و قبل از معرفی تهدیدهای سه گانه داخلی سازمان (دگماتیسم مذهبی - اپورتونیسم چپ نمای سلطه طلب - نیهیلیسم) و مشخص کردن تهدید اصلی کنونی آن یعنی دگماتیسم مذهبی (که دیگر پس از ندامت اپورتونیست چپ نمای سلطه طلب ، به رتبه اول . تهدیدات ارتقاء یافته بود) ، به وضوح می‌شد فهمید که نوک نیز حمله علیه دگماتیزم متوجه خود ایدئولوژی سازمان است .

پرچمدار نوشته که : " در مبارزه ایدئولوژیکی که از اواخر بهار و اوایل تابستان ۵۲ شروع " کرده است با مخالفتها به مثابه " گنداب نظرات پوسیده " ، " بخارات و گازهای متعفنی ... که از لایر و بی لجنی که از سالیان دراز در درون سازمان ته نشین شده بود ، متصاعد گردیده‌اند ... " روبرو شده است .

همان " بیماری مزمنی که از سالیان دراز در تن و جان سازمان ریشه دوانیده " بوده است و " سخت سرانی را که از قبول واقعیتها اباء داشتند " (۲) پروردید ، ولذا دیگر شکی در هدف اصلی جزوء سبز و کلیه حملات علیه دگماتیسم مذهبی که همان " به لجن کشیدن " ایدئولوژی سازمان باشد باقی نمی‌ماند .

لیکن تنها در بیانیه است که پرده‌ها تمام‌ا " کنار می‌رود و اپورتونیسم چهره عربیان فرصت - طلبانه خود را نشان می‌دهد .

پرچمدار در همان جزوء ضمیمه جزوء سبز " (که معلوم است در متن خود جزوء سبز اتری از آن نبوده) می‌نویسد :

" در جزوء سبز به شرایط کلی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که منجر به ظهور و بروز

(۱) - می‌دانیم که نه جوابیه " پرچم " و نه سایر نوشته‌های انتقادی مجید هرگز در داخل سازمان پخش نشد و حتی نسخه‌های آن نیز به او برگردانده نشد .

(۲) - نقل عبارات صد درصد دقیق نیست ولی کلمات به عینه آورده شده‌اند .
تاکید زیر کلمات در همه جا از ماست .

تفکر نوبن مذهبی در شکل ایدئولوژی سازمان می شد اشاره کردیم " . (۱) یعنی همان شکلی که " حاوی عناصری از ایدئولوژی پرولتاریا " (۲) بوده . سپس با تأکید مجدد بر " تمايز کیفی مابین تفکر مذهبی سازمان ما و تفکر رایج مذهبی روز (حتی مترقی ترین آن . . .) . . . راجع به آنچه در جزو سیز نیامده بود ادامه می دهد :

" اما نکته‌ای که هم چنان باقی ماند و ما آگاهانه از پرداختن به آن قسمت خود داری کردیم (به دلیل شیوه عمومی که در این مقاله پیش گرفته بودیم و همچنین بدلیل بحث‌های (۳) نارسی که می توانست برانگیزد) این بود که چگونه این شاخه از تفکر مذهبی ، توانست عناصر نوبنی از ایدئولوژی پرولتاریا را در خود جای دهد و به این ترتیب بطور کیفی از شاخه‌های اصلی خود جدا گردد . . . " (۴)

ملاحظه می گردد که پرچمدار به فرصت طلبی آگاهانه خود ، سر مست از باده " پیروزی در تلاشی خائنانه سازمان مجاهدین ، اعتراف می کند .

اعترافی ناشیانه که گویی تصور کرده است دیگر " بحث‌های نارسی " ! راجع به شیوه‌های عمومی و خصوصی ایشان برخواهد انگیخت ! جالب این است که علیرغم تأکیدات مکرر بر تمايز کیفی سازمان از دیگر ایدئولوژیهای خرده بورزوایی و جدایی کیفی آن از شاخه اصلی (که همان مبارزات خردۀ بورزوایی باشد) سرانجام در متن بیانیه چنین می‌خوانیم :

(صفحه ۵۲)

" . . . علیرغم تمام نوآوریهایی که سازمان در اندیشه و تفکر مذهبی به عمل آورد و علیرغم تمام کوششهايی که در جهت احیاء و نو سازی محتوای تاریخی آن و تطبیق اصول و شیوه‌های آن با دستاوردهای پیشرفته علمی - اجتماعی مبذول داشت و علیرغم تمام عناصر انقلابی که از فرهنگ انقلابی جهان و دستاوردهای سیاسی - اجتماعی فلسفه

(۱) و (۲) - نقل از صفحه ۲۸۵ بیانیه .

(۳) - اگر می نوشت به دلیل مخالفت‌هایی که می توانست برانگیزد و ما در آن هنگام هنوز توان مقابله با آن را نداشتم صادقانه تر بود ، معنی " شیوه عمومی " نیز که همان شیوه‌های فرصت طلبانه و گاه دد منشنه است نیز ناقشه روشن است .

(۴) - نقل از صفحه ۲۹۱ بیانیه .

علمی در آن وارد کرد باز هم به همان دلیل که بر پایه ایدآلیستی قرار داشت و به همان دلیل که تنها این ایدآلیسم در نهایت می‌توانست باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهایی از روشنفکران مذهبی و خردۀ بورزوایی در حال سقوط باشد ، مسلمًا "نمی‌توانست پاسخ قانع کننده‌ای در مقابل مسائل موجود جنبش انقلابی بگذارد ... " ملاحظه می‌گردد که بزعم پرچمدار ، سازمان نهایتاً "از نظر اجتماعی مبین منافع اقشاری از خردۀ بورزوایی در حال سقوط است .

یک تناقض کودکانه آشکار که یا مبین نهایت عدم صداقت در نوشته‌های قبلی مبنی بر تمیز و جدایی کیفی مجاهدین از خردۀ بورزوایی است و یا حاکی از بیسواندی و نفهمیدن معنی تفاوت کیفی در رابطه با پایگاه طبقاتی ، زیرا هر دانشجوی معمولی نیز از "تفاوت کیفی" تغییری در خواص کلی و اساسی شیئی را تداعی می‌کند . تغییری که در مورد وضعیت یک سازمان طبعاً "نمی‌تواند به موقع اجتماعی و طبقاتی آن معطوف نگردد و فقط به افزایش کمی درجات ترقی خواهی اش محدود بماند . مگر آنکه ادعا شود که کلمه کیفیت مسامحتاً در جنبین مبحث مهی بکار برده شده والا به معنی دقیق کلمه" کیفیت ، تعیین ضروری یک شیئی است که به انکا آن ، یک شیئی به معنی همان شیئی است نه چیز دیگر ، و از سایر اشیاء متمایز می‌شود . کیفیت یک شیئی نه به خواص مشخص آن بلکه به کل آن مقید بوده و آن را کاملاً "در بردارد و از آن جدا نشدنی است ... اختلاف بین اشیاء بی . شباht کیفی و اختلاف بین اشیاء شبیه به هم ، کمی است ... " (۱)

بنابراین جون سازمان‌های خردۀ بورزوایی همیشه سازمانهای خردۀ بورزوایی هستند و نه چیز دیگر پس نمی‌توانند با یکدیگر تفاوت کیفی داشته باشند . به همین ترتیب اگر سازمان مجاهدین نیز "در نهایت باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهایی از خردۀ بورزوایی در حال سقوط " تلقی شود مسلمًا " دیگر نمی‌تواند با سایر سازمانهای خردۀ بورزوایی " بی شباht " و لذا کیفیتی متمایز قلمداد گردد . از طرف دیگر همه میدانند که وقتی شاخه‌ای (در این جا سازمان) از شاخه و تنۀ اصلی درختی (خردۀ بورزوایی) جدا شده و از آن کفیتیا " معتبر باشد ، طبعاً " دیگر از آن شاخه و تنۀ اصلی ارتباط نکرده و فقط به عنوان یک هویت و موجودیت (اجتماعی و طبقاتی) دیگر (غیر از بورزوایی)

(۱) - نقل از دیکشنری فلسفی ۱۹۶۷ چاپ مسکو .

طرح است ولذا دیگر وابسته کردن آن به همان تنہ اصلی عاقلانه نیست . این است آن تناقضی که گفتم در ریشه یا بی آن یا به علل خصلتی و عدم صداقت یا به علل معرفتی و بیسوادی برخواهیم خورد .

شاید هم هر دو فرض ما (بی صداقتی و بیسوادی) غلط باشد و لینین های بدلتی ساخت داخله ما ، هم چنانکه مدعی تکامل سازمان مجاهدین اند ، تکامل مارکسیسم - لینینیسم را نیز مدعی شده و تئوری جدیدی برای حل این تناقض گوبی کودکانه ارائه کنند زیرا چنانکه در فصول آتی خواهیم دید آنها در سراسر این بیانیه استعداد غریبی از خود برای "از کالسکه پیاده نشده گرد و خاک برآه انداختن" (۱) نشان می دهند . کما اینکه قبلاً اشاره کردیم که چگونه هنوز خستگی راه نازه مارکسیست شدن را از تن در نکرده ، علیه سایر مارکسیستهای دیگر (و بخصوص مارکسیستهای معتقد به مشی مسلحانه را در نظر داریم) گرد و خاک برآه انداختند .

ولی اگر واقعیات و جریان عمل ملاک داوری باشد ، متاسفانه هر دو فرض صحیح است . بی صداقتی از آن جهت که اقدامات از پیش " طراحی شده " اپورتونیستی در داخل سازمان دقیقاً متوجه همین نیت عربیان شده کنونی است و بیسوادی از آن جهت که کمتر فرد آگاه و با سوادی است که رد پاهای چنین متناقضی در " بیانیه " اش بجا گذارد .

بدیهی است که یک مارکسیست ارتدکس (۲) و کلاسیک مطابق نقطه نظرهای ماده گرایانه خود همین که سازمانی دم از هدفداری جهان و معنا و مفهوم داشتن هستی و کور و خود بخود نبودن تکامل و با اختیار انسان ... زده ، آنرا در ردیف سازمانهای خردۀ بورزوایی طبقه بنده می کند و برای پاسداری از آرمان مستضعفان (کارگر - دهقان) شایسته‌اش نمی داند .

لیکن ما در اینجا قصد بر انگیختن بحث‌های فلسفی حول حقانیت ضد استعماری اسلام ، با انقلابیون مارکسیست نداریم . زیرا معتقدیم اگر چه راه رشد و تکامل به خوبی آشکار و تبیین شده است ، لیکن هیچ اجبار و اکراهی در پذیرش یک ایدئولوژی پسندیده نیست (لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی - قرآن) بنابراین هر کس آزاد است آنطور

(۱) - ضرب المثلی است که مائو بلار می برد .

(۲) - به معنی ناب و خالص .

که عقیده دارد بیندیشد و درباره تمامی جهان و اشیاء محاط در آن (و منجمله سازمان- های مختلف) داوری کند .

چرا که علیرغم اعتقاد راسخ مان بر این مطلب که حقیقت (در هر مورد) یکی بیش نیست و سرانجام باید برای همه روشن شود ، نمی خواهیم در این مرحله از مبارزات اجتماعی که مردمان زیر گستردۀ ترین انواع پورشهای امپریالیزم جهانی و دست نشاند کاوش در این کشور قرار دارند به فیلسوفان غیر مسئول و خردۀ کاران اهل بحث و حدل شبیه گردیم . همان فیلسوف مآبانی که در سراسر تاریخ که فارغ از غم و رنج مردم محروم و بی خبر از آب و آتشی که قسطنطینیه را می ریابد به بحث و فحص اشتغال دارند .

از این رو ایراد ما به اپورتونیستهای چپ نما در اینجا این نیست که چرا مارکسیست شده و نسبت به ایدئولوژی ماقنین نظری دارند ؟ بلکه بحث ما در این است که در اینصورت افراد مارکسیست در یک سازمان بزعم آنها " خردۀ بورژوازی در حال سقوط " چه میکنند ؟ مگر امکان کار و فعالیت در میان پرولتاپیا و سازمانهای رو به صعود آنرا کسی از آنها گرفته است ؟

این جاست که می بینیم مسئله تماماً در این خلاصه می شود که به گفته کاسترو : " کسانی هستند که هرگز به انقلاب جز به شیوه های اپورتونیستی اعتقاد نداشته اند . " کسانی که کوشش می کنند تا از کوشش های افراد انقلابی سود جویند ، کوشش می کنند به شیوه ای شرم آور به بالا صعود کنند . "

اگر جز این باشد ، جگونه می توان هم مجاهدین را شاخه ای کیفا " ممتاز و جدا از مترقی - ترین و انقلابی ترین انواع خردۀ بورژوازی شمرد و هم آنها را با بر حسب " اندیوید - والیستهای خلص " (۱) به باد ناسزا گرفت ؟ البته باز هم بدون تصریح نام مجاهدین و ایدئولوژی آنان (و باز هم بوشن دیگری تغییر همان " دگماتیسم مذهبی ") که می - خواهد مفهوم مسئولیت و کیفر و پاداش (بهشت) و (دوزخ) ادیان توحیدی را با یک استنباط بورژوازی و سود پرستی فردی تعییر کند .

و این همان " انگیزه های فردی " و اندیویدوالیستی است که چنانکه قبله " اشاره کردیم مجید به شدت به آن متهم شده بود ، نه تنها مجید بلکه تمام برادران او و اصولاً " کل

(۱) - در همان مقاله پرچم به منظور تخطیه هر نوع تفکر مذهبی اسلامی ،

سازمان و اعضاء و بنیانگذاران آن ، چرا که بزعم پرچمدار (که البته به هنگام فحاشی علیه نظریات مذهب اسلامی در بیانیه آشکار می شود) :

"قابل توجه این جاست که در طول تاریخ ، تمام این نظریات را باید با یک دید مطلقاً "اندیویدوالیستی (فرد گرایانه) مذهبی نیز جمع نمود . مذاهب و همین طور اسلام ، اساساً " هسته و سلول اجتماعی را فرد می دانند ، نظرات و نگرش آنها نیز نسبت به مسائل اجتماعی ، تاریخی ، و عبادی و ... از همین دریچه تنگ و محدود تجلیل فرد گرایانه از اجتماع بشری ، قابل مشاهده است . از این نظر ، نتایج منفی فوق الذکر باید در کادر اندیویدوالیسم ذاتی مذهب نگریسته شود . ثانیاً " ، به همین دلیل نتایج و آثار آن بطور مضاعفی برآورده شود " . (منظورش نتایج رابطه چوبان کلمای انبیاء و مردم است) .

ما مطمئن هستیم که اگر سازمان ما هیچ چیز را به پرچمداران و سردمداران امروزی نیاموخته باشد ، لااقل تفاوت میان فرد گرایی (اندیویدوالیسم) سود پرستانه بورژوازی را ، با احترام یکتاپرستانه به شخصیت فردی انسان ، به ایشان حاطر نشان کرده است و الا " لیست دور و درازی " از تفاوت‌های کیفی ما تهیه نمی دیدند .

لیکن آن جا که پای منافع فرصت طلبانه است ، وقتی که " پرجم " فرد گرایی رهبری طلبانه بالا می رود ، متأسفانه دیگر هیچ آموزشی کارگر نیست و همه چیز فراموش می شود . فراموش می شود که جوهر فردیت بورژوازی حفاظت از کل نظام بهره کشانه سرمایه داری و میستنی بر دوام تاریخی مالکیت خصوصی ابزار تولید است . حال آنکه آزادی و اختیاری که در قلمرو اسلام برای تعام بنی نوع انسان به رسمیت شناخته شده ، بیش از پیش حاکمی از مسئولیت ذاتی او برای تحقق هر چه سریعتر و انقلابی تر توحید اجتماعی و رهابی از قید هر نوع استثمار و بهره‌گشی است . همان آزادی و اختیاری که برای شامه‌های کند و کودن ، با اعتیاد ترک ناشدنی شان به سطحی نگری و برخورد های صوری ، پیوسته با فرد گرایی یا آزادیخواهی و لیبرالیسم سرمایه داری مشتبه می شود . بی گمان شما می توانید آموزش‌های اسلام و منجمله تاکید آن را بر مسئولیت و آزادی نوع انسان که بر حسب آن هر فرد، جهانی بی همتاست ، تمامًا " رد کنید . اگر چه مارکس نیز بدون اینکه بتواند تناقض میان ماتریالیسم و اختیار انسان شناسانه را حل کند ، به معنای انقلابی که گفتیم " فردیت " انسان را که در جامعه بی طبقه اوج شکوفایی آن فرا خواهد رسید ، گردن می گذارد . هم

اوست که می نویسد :

"... در جامعه بورژواشی سرمایه مستقل است و فردیت دارد در حالی که آدم زنده و فعال ، وابسته است و فردیتی ندارد ." (۱)

می توانید با یک ساده سازی مکانیستی احترام انقلابی اسلام را به شخصیت مستقل تک تک آحاد انسانی که هر یک را نماینده اصلاح تمام نوع انسان محسوب می کند (۲) با فردیت ارتقای سرمایه داری شبیه سازی کنید . اگرچه مارکس هدف نهایی جامعه کرامی را تکامل شخصیت فردی انسان می دانست تا "... فردیت خویش را به عنوان یک انسان کامل در هر یک از روابطش با جهان ... تحقق بخشد ."

تاریخ علم و انقلاب ملعو از اینگونه شبیه سازیهاست که زمانی دراز فیلسوف مآبان را به خود مشغول کرده بود لیکن سرانجام با پوزخند علم و انقلاب مواجه شد .

شبیه سازی تراووش فکر از مفرج با ترشح ادرار از کلیه شبیه سازی دیکتاتوری پرولتاپیا با دیکتاتوری فاشیستی .

شاید نمی دانید که اکنون پیشروترين دانشمندان مارکسیست نیز در روانشناسی انسان باین نتیجه رسیده اند که نظر کاه صرفاً "محیطگرایانه و اجتماع گرایانه ای که فردیت آدمی را نادیده می گیرد ، نظر کاه کاذبی است و ارزش علمی ندارد . " (۳)

بنابراین نماید در برابر نظر کاه ارتقای اندویدوالیستی به موضع عکس العملی که هیچ شخصیت مستقلی برای آدمی نمی شناسد افتاد . اگرچه این دانشمندان می کوشند مطلق کردن نقش جامعه و نادیده گرفتن مسئولیت فردی را که از ماتریالیسم جدایی ناپذیر است ، بیشتر به حساب ماتریالیسم مکانیکی بگذارند . (۴)

(۱) - مانیفست .

(۲) - اشاره به تفسیر آیه ۳۲ سوره مائدہ .

انه من قتل نفساً ... هر کسی که نفسی را به جز در برابر تباہ کاری یا آدمگشی به قتل برساند چنان است که تمام مردم را کشته و هر کس نفسی را زنده دارد چنان است که تمام بشریت را زنده داشته است .

(۳) - هاری ک . ولز نویسنده بررسی انتقادی روانکاوی صفحات ۲۷۱ - ۲۷۴ .

(۴) - همان کتاب .

با این همه باز هم شما می توانید با تنگ نظری و کوتاه بینی مساله رستاخیز وبهشت و دوزخ را که دقیقاً "مشخص" "مسئولیت" "وجود شناسانه" (۱) نوع انسانی است ، با بدترین کاسب کاری های مریوط به سود و زیان دنیوی شیوه و آلوده کنید . اگرچه این سودا - گری تنها در شان همان نظر گاه "مادی" و "مادی گری" عامیانه است که چه بسا به مذهب عوام الناس نیز راه یافته باشد .

و اگر چه این قیاس صوری که بر طبق آن آرزوی بهشت را برای موحدان به متابه منفعت طلبی خردہ بورزوایی تقبیح می کنید به همان می ماند که مرتجلین، قصد انقلابیون را از بدست آوردن حاکمیت انقلابی در هر کشور ، با جاه طلبی و سوء نیت تعبیر میکنند و آنرا چیز بد و اندیویدوآلیستی جلوه می دهند .

بی کمان انتظاری هم نیست که شما بتوانید به حقیقت بس پیچیده‌های بی ببرید که بر طبق آن تکامل آدمی ، به رغم روند تکاملی جانورانی که در حیات مادی با او شبیه‌اند ، با مرگ پایان نمی پذیرد . زیرا بر طبق این حقیقت حیات انسانی معنی بس والاتری از حیات حیوانی پیدا می کند که فهم آن هرگز در حوزه "حس گرایی" نهایی شما نیست . حقیقتی که در فرهنگ اصیل اسلامی جز در خدمت "ایثار و فداکاری و قربانی" تجلی نکرده است .

آری شما می توانید همه اینها را منکر شوید ، اما یک چیز و فقط یک چیز هست که انکار آن دیگر از جانب شما هم شرم آور است و آن "اندیویدوآلیست خلس" "خواندن مجاهدین می باشد ...

زیرا شما رو در روی کاروان شهیدان ما ، لائق می توانستید پوشش های ضد مذهبی دیگری برای تخطیه کردن این سازمان و ایدئولوژی آن بجوغید .
اینجاست که همراه مجید (در جوابیه‌اش به پرچم) :
"... سوال می کنیم آیا کسی که جانشرا در راه خلق فدا می کند اندیویدوآلیست

(۱) - منظور مسئولیتی است که اگر بخواهد واقع گرایانه تلقی شود باید در متنه "وجود" و در مقن و ذات هستی ریشه داشته باشد و حاصل عمل فرد مختار را با اولیانه سازد و به عبارت دیگر تفاضل میان آدمی و عینیت خارجی عطی او را نهایتاً "از میان بردارد .

است؟ آیا کسی که به مبارزه توده‌ای طولانی معتقد است و سالیان دراز نیز در آن راه کوشش کرده است، اندیویدوآلیست است؟ پرچمدار، مجاهدین را متهم می‌کند که انگیزه مبارزاتی آنها مساله بپشت و جهنم است و می‌خواهند با کشته شدن به بپشت برسند که این خود به زعم ایشان، برداشتی اندیویدوآلیستی از مبارزه است.

ما جواب می‌دهیم که رسیدن به بپشت از راه مبارزات اجتماعی در راه توده‌های محروم امکان پذیر است و در راه آنها فدا شدن و مبارزه کردن... سپس پس از ذکر شاهدی از قرآن ادامه می‌دهد: "... پس چگونه چنین فردی را می‌توان اندیویدوآلیست نامید و آنهم اندیویدوآلیست خلص و ناب..."

در این صورت عناصر فرد گرایی که تمام جهان را حول محور خود خواسته‌نمای مسائل را به نفع خود حل می‌کنند چه نام دارند؟ اگر مجاهدین را اندیویدوآلیستهای خلص بنامیم...

و ما اضافه می‌کنیم: اگر آموزش قرآن را باور ندارید و نفس لوامه (۲) (سرزنشگر) بر شما نهیب نمی‌زند، بهنگام این ناسزا گوئیها علیه افرادی که همه جا "جامعه‌گرایی" خود را با خون خود گواهی کرده‌اند، گفتار مارکس را به یاد آورید آنجا که نوشت: "شیرم احساسی است انقلابی!"

ذ - لجن مال کردن رهبری، مستولین و دستاوردهای گذشته سازمان بهمنظور تخریب بنای ایدئولوژی اعضاي آن

(۱) - از سیاق عبارات برمی‌آید که اشاره به پرچمدار یاشد چون قبلاً "از خود خواهی او که همه تحولات سازمان و همه مطالب از پیش روشن را به خود نسبت داده، انتقاد کرده است".

(۲) - سوره قیامت: ولا اقسم بالنفس اللوامه،

در طول تاریخ، این روش عمومی تمام جریانهای است که غنای خود را در فردیگران می‌بینند. همانطور که فرو مایکان نیز جز با خوار و ذلیل کردن عزیزان ببالا راه نمی‌یابند. همه‌آنهایی که از خود شهرت و افتخاری ندارند و می‌خواهند به رایگان و بدون زحمت آنرا کسب کنند چنین هستند.

ما همه‌این موارد را در "سازمان دزدی" از مجاهدین که جدیدترین نوع سرقت در تاریخ است، مشاهده می‌کنیم:

از این پیشتر به ناچیز جلوه دادن نقش رضا به مثابه اولین موضع گیری مرکزیست جدید، اشاره کردیم. سپس از "بدترین نوع ضعف‌ها در کادر رهبری، از شهادت احمد تا شهادت رضا" در مقاله پرچم نیز مطلع شدیم. ولی این بدگوئیها "صرف" به رضا محدود نمی‌شود، بلکه باز هم بصورت یک جریان منظم که برای هدف خاصی طراحی شده، تمام رهبری و دستاوردهای گذشته سازمان را در بر می‌گیرد. جریانی که حسب العکومول از جملات تلویحی و غیر مستقیم آغاز شده و تا "لایروبی لجن‌های متعفن" ... و "گذاب نظرات پوسیده" ای که سالیان دراز در تن و جان سازمان به مثابه‌یک "بیماری مزمن" ریشه دوانده ... ادامه می‌یابد (نقل از مقاله پرچم).

به این ترتیب اگر در روزهای اول مهندس بازرگان و دکتر شریعتی (۱) بایستی به ناحق سپر بلا و پیش مرگ مجاهدین می‌شدند، در مراحل بعدی به خود مجاهدین، که از آغاز نیز هدف استراتژیک حملات بودند، نوبت رسید.

چنین است که می‌بینیم در سراسر بیانیه، بنیانگذاران و مسئولین ایدئولوژیکی سازمان، (البته بدون ذکر نام)، نا صادق تلقی می‌شوند. زیرا بزعم پرچمدار:

(۱) - در صفحه ۱۰۸ بیانیه می‌نویسد: "پرسوه دائم" تکراری اما بی نتیجه احیاء اندیشه مذهبی در جامعه، از سید جمال الدین اسدآبادی گرفته تا متجددین بسیار جدیدتر مذهبی از قبیل دکتر شریعتی نمونه بازدیدگری است از بی استعدادی و ناتوانی ذاتی این اندیشه، از ریشه‌ای که به دلیل کهنگی تاریخی آش، هیچ استنباط‌نو و مترقبانه‌ای از آن هر چند که آغشته به جدیدترین نوع تعبیرات علمی حاوی آخرين /ابتکارات هنرمندانه در زمینه تلفیق "اجبارا" صوری آن با علم باشد، باز هم بیشتر از لحظه‌ای عمر نمی‌گند.

"... تنها قبیل تکه‌ای از ایدئولوژی پرولتا ریا ... و تنها وارد کردن عناصر مشخصی از فلسفه و اندیشه علمی ، از تجربه و تئوری مارکسیسم - لینینیسم در یک ایدئو لزوی "اساساً ایده‌آلیستی ، مسلماً" چیز دیگری ... جز گزیر غیر صادقانه از ضروریات گزیر ناپذیر یک مبارزه انقلابی نبوده است ... " (در صفحه ۵۳ بیانیه)

و این در حالی است که چند صفحه بعد تصریح می‌شود که "ما ، (۱) منظور سازمان و بنیانگذاران و مسئولان آنست [نا آگاهانه مارکسیسم را تکه پاره " می‌کردیم (صفحه ۹۸) . ولی اینکه چطور می‌شود بزعم ایشان هم "نا آگاه" بودوهم "غیرصادق" ظاهر اسلامه مهمی نیست ! مهم این است که ضرورت تغییر فرصل طلبانه ایدئولوژی کرسی نشانده شود . حالا دیگر صحت و سقم استدلالات و عدم تناقض آنها که مسائلهای نیست . اگر می‌شود با متهم کردن مجاهدین به "نا آگاهی" از پس این کار برآمد چرا که نه ؟ و اگر می‌شود با غیر صادق خواندن آنها ضرورت این تغییر کذا بی را در نزد نوآموزان مبتدی موجه جلوه داد ، باز هم چرا که نه ؟ آخر بسیاری از آنها سؤال می‌کنند که اگر تغییراتی که موضوع رسالت پرچمدار است واقعاً ضرورت می‌داشته ، چرا بنیانگذاران سازمان و مسئولان ایشان که چه در زمینه علی و چه در زمینه تئوریک بارها و بارها از تازه واردین شایسته‌تر بودند ، به آن نرسیدند ؟

اینجاست که پرچمدار بایستی اجباراً "وارد قلمرو خصلتی شده و آبیشوری در این نواحی برای استواری ایدئولوژیک و "تغییر ناپذیری عقیدتی بانیان و مسئولان گذشت سازمان بجودیم . والا جگونه می‌تواند "گنداب نظرات پوسیده " و "بخارات متغیر " و "لجن های ته نشین شده " سازمان را امری پذیرفتی جلوه دهد ؟ اینجاست که به استدلالات و دلایل برندۀ‌ای ، از آنگونه که "معمولًا" بچه‌ها را می‌ترسانند پنهان می‌برد و می‌نویسد :

"... شرط چنین تغییری بهر حال داشتن موضعی صادقانه در روند مبارزه خلق است " (صفحه ۱۰۳ بیانیه) . موضعی که مجاهدین طبعاً "فاقت آن بوده اند و دلیل آنرا هم بزعم ایشان " ... بایستی در ... نقاط انحراف ... " (۲) آنها جستجو نمود . که

(۱) - عبارات داخل گروشه (...) در اینجا و سایر جاها از ماست .

(۲) - صفحه ۱۰۳ (بیانیه) ، تأکید زیر عبارات در اینجا و سایر جاها از ماست .

"اولا" - در تعایلات ایدئولوژیک آنها ، (رهبری طلبی ، فرد گرایی ، ماجراجویی) و ثانیا "در خط مشی سیاسی و عملی آنها نسبت به اساسی ترین منافع خلق بوده (۱) است"؛ والا "هیچیک از مدعیان جدید اثبات مذهب به طریق علمی ! و ایدئولوگیای چپ و راست آن تنها اگر سر سوزنی انصاف وجود ان علمی داشته باشد ، نمی توانند ادعا کنند که این مساله (مساله وحی) به طریق علمی قابل اثبات است . بلکه فقط بعد از ایمان مقدماتی به آن در صدد بر می آیند که ثابت کنند مذهب مخالف علم نیست " (۲) .

تا آنجا که این عدم صداقت ها ، انحرافات ، رهبری طلبی ها ، فرد گرایی ها ، ماجراجویی ها ، بی انصافی ها و بی وجود اینهای ایدئولوگی های چپ مذهبی و مدعیان جدید اثبات مذهب ، مضافا" بر پشت کردن آنها به منافع اساسی خلق ، به مجاهدین و علی الخصوص به بنیانگذاران سازمان مربوط می شود . خوبیست نظری هم به صفحه ۵۶ همین بیانیه بیندازیم که ضمن انتقاد از مبارزات گذشته (سالهای ۴۰) به معرفی اعضاء پائین و جوان نهضت آزادی (که بنیانگذاران و اعضاء اولیه سازمان مجاهدین از میان آنها برخاستند) می پردازد . در این صفحه ضمن اشاره به نامه انتقادی این انقلابیون جوان (عمدتاً مجاهدین) به رهبری نهضت " که شدیداً " خواستار تغییر مشی درون تشکیلاتی و بروز تشكیلاتی در جهت احیای عناصر و شیوه های انقلابی مناسب با روز شده بودند ... ، چنین می خوانیم :

"در واقع دیگر . آن نشوری و تفکری امکان ظهور و صلاحیت رشد و تکامل داشت که در میان انبیوهی از پاسها و سرخوردگیها و تراکمی از حیرت زدگی ها و جبور است گرایی ها" بعد از شکست ۱۵ خرداد بتواند کمر همت به حل مشکلات عملی و تصوری یک جنبش بینند . این ضرورت که در اواخر حیات نهضت توسط برقی اعضاء جوان و پائین این سازمانها که وابستگی به تفکر خرد بورزوایی و شیوه های رفرمیستی حاکم بر احزاب داشتند ، کم و بیش درک شده بود (بدیهی است که حاضر بودند علیرغم وابستگی شدید رهبران آن روز جنبش به زندگی و منافع بورزوایی خویش از این علاقه قاطعانه جدا شده و منافع خود را با منافع زحمتکش ترین توده های خلق پیوند بزنند) بعد از شکست این احزاب و فروع ریختن اصول تئوریک آنها ، توسط صادقترین و انقلابی ترین عناصر باقی مانده آن (یعنی

(۱) و (۲) - صفحه ۱۵۳ بیانیه ، تأکید زیر عبارات در اینجا و سایر جاها از ماست .

مجاهدین) دنبال شد " .

البته این همه صداقت و انقلابی گری و جدائی قطعی از منافع بورژوازی و پیوند خوردن با منافع زحمتکش ترین توده‌ها (که خود برچمدار بدانها معترف است) جنانکه گوبی هیچ تناقضی با آن بی وجود نداشت ، مانع آن نیست که نتایج این بی انصافی‌ها و بی وجود نداشتهای فوق الذکر که همان مقاومت و " ایستادگی " در برابر رسالت پیشگان چپ نمایی از این قبیل باشد ، نیز به وضوح در پاورقی شماره ۱۲ (صفحه ۱۸۵ به بعد) تشریح گردد ؛ تا همه گروندگان به این ایده‌آلیسم (بطور اعم) " که همواره نماینده ایدئولوژی و منافع قشرها و طبقات غیر پرولتی (۱) " هستند و منجمله مجاهدینی که تغییر موضع نداده‌اند ، اولاً : بدانند که چه تقدیری در انتظارشان است و ثانیاً : به پایگاه‌ها و مظاهر پیچیده " بی وجود نداشتهای " فوق الذکر که مانع ایمان اوردن به پیامبران فرصت طلبی است ، آگاهی یابند . لذا می‌نویسد :

" این شکل ایستادگی که در ابتداء ، با شکل مقاومت ضد انقلابی تفاوت دارد (ولی عملاً و در نهایت به او خدمت می‌کند) ، عبارتست از بوجود آوردن یک سلسله انحرافات بزرگ سیاسی - تشکیلاتی در سطح جنبش که آشکارا با منافع توده‌های زحمتکش در تضاد خواهد افتاد . این انحرافات مسلمان منشای ایدئولوژیک (طبقاتی) دارد و از آنجاکه اختلافات ایدئولوژیک در یک جنبش خلقی بهر حال موجود است ، پس حتماً بروز خواهد کرد . به عبارت دیگر در یک مرحله پیچیده تر مبارزه اجتماعی ، پایگاه ایده‌آلیسم و انواع ایدئولوژی خرده بورژوازی ، دیگر در اشکال ساده منافع یک زندگی تسلیم طلبانه و

(۱) - نازه‌اینها مارک‌ها و برجسب‌هایی بوده که امکان آوردن آنها در یک بیانیه کثیر الانتشار بوده است . می‌توان قیاس نمود که در جلسات و کلاس‌های سازمانی ، دیگر چه چیزهایی نثار مجاهدین می‌شده است . البته مجاهدین واقعی در مسیر ظهور تاریخی مجدد ایدئولوژی انقلابی اسلام ، از این بیشتر و حتی کشته شدن و سوختن اجسادشان را هم باید بپذیرند ، بنابراین بر چسب‌های بدتری را هم (اگر چه بیش از اینها ممکن نیست) انتظار می‌کشیم و معتقدیم که در این شهابی در مورد ما ، از آن خدا و خلق ایران است .

صد در صد سازشکارانه ، و یا حتی زندگی خردگی بورژوازی معمول در جامعه خلاصه نمیشود بلکه منافع پیچیده دیگری که البته باز هم از انواع گرایشات و منافع ناسالم فردی ، منتبه در اشکال پنهانی تر و به همان اندازه عمیق تر (شخصیت برستی ، قهرمان سازی ، گروه

برستی و اقتاع تمايلات گوناگون گروهی و فردی ، رهبری طلبی ، ماجراجوییهای نظامی یا سازش کاریهای سیاسی ...) (۱) ، سرچشمۀ می‌گیرند زیر بنای آن را تشکیل میدهند

(صفحه ۱۸۳ بیانیه) جالب این است که چند سطر بعد به چرم همین ایستادگی‌ها و مقاومت‌های ضد اپورتونیستی ، حتی نمایندگی خردگی بورژوازی نیز از مجاهدین (البته باز هم بدون ذکر نام) ، سلب می‌شود تا دیگر هیچ مسلمان ایده‌آلیست خبیثی ، هوس و جرات نزدیکی به درخت علم و آرمان اجتماعی مستضعفان را که همان شجره ممنوعه بهشت‌های فرصلت طلبی است ، بخود راه ندهد .

... بسیار دیده شده است که افراد یا گروهها ، حتی با اینکه در جریان مبارزه انقلابی شرایط مناسبی برای درک حقایق ماتریالیستی جهان برایشان فراهم شده ، اما به دلیل وابستگی‌های عمیق که به گرایشات نا سالم ایده‌آلیستی خود داشته‌اند - و در واقع این گرایشات ایده‌آلیستی یعنی اعتقاد به فلان مذهب یا عقیده برای آنها منافع ثبتیت شده فردی یا گروهی بر می‌آورد - حاضر نشده‌اند که حقیقت را قبول نمایند . از این جهت این قبیل افراد یا گروهها دیگر حتی نماینده صادق طبقه و قشر خود نیز نمی‌توانند باشند . اینها تفاوت آشکاری با آن قبیل افراد یا گروههایی دارند که در چنین شرایطی قرار نگرفته‌اند و با طردداری کاملاً آشکار و بدون رو در بایستی از ایده‌آلیسم ، بدون اینکه بخواهند آن را در غشایی از اصطلاحات علمی و توجیهات مغلق فلسفه‌های مشحط اجتماعی فرو ببرند ، توجیه گر راستین مبارزه طبقه خویش اند . در حالی که دسته اول ، عموماً حتی از مواضع مترقب و انقلابی مشروط خود در جریان مبارزه ضد امپریالیستی نزول کرده و بدترین ضربات سکتاریستی - اپورتونیستی را بر پیکر جنبش وارد خواهند ساخت .

(صفحه ۱۸۴)

با تشکر ! از تمام عمران و آبادی که سرد مداران جریان اصلاح شده و تغییر یافته‌ی ما ، نصیب جنبش ما در جریان مبارزه ضد امپریالیستی کرده‌اند ، ملاحظه می‌گردد که به

(۱) - نقل از صفحه ۱۸۰ بیانیه .

زعم آنها اگر ما (مجاهدین) سازمانمان را (که به قول آقایان یکسازمان خرد بورژوازی است و بارها هم چه تلویحی یا صريح از جمله در همین چند سطر پيش بر آن تاکيد کرد) (۱) به ايشان تسليم نکرده و دست از مقاومت و ايستادگي برندارييم ، حتى نعاینده صادق طبقه و قشر خود نمی توانيم باشيم ، زيرا احرار صادقانه نمایندگي طبقه و اقشار خerde بورژوازی نيز برای ما مشروط به سيردن سازمان وابسته به خerde بورژوازی به آقایان به اصطلاح نمایندگان صدیق پرولتار ياست ! آری به اين می گويند اپورتونيس .

(۱) - باز هم برای نمونه در همان ضميمه جزو سبز (صفحه ۳۱۵) در تشریح آيدئو - لوژی های دوران گذار پرولتري اقشار پائين خerde بورژوازی ، که مقدمه چيني برای اثبات ضرورت تغيير آيدئولوژي سازمان مجاهدین است ، چنین می خوانيم :

" طبیعي است در چنین دوراني ، بخشهاي از خerde بورژوازی که به سمت پرولتاريا ميل می گفند (چه بخش روشنفکري آن که طبیعتا " حرکت آن فکري روپيشاي است و چه بخش سنتي که حرکت آن اقتصادي است) . نوع خاصی از آيدئولوژي بینابينی را که در عین حال هنوز هم ماهیت خerde بورژوازی دارد افاده می گفند ، که داراي عناصر مشخص و حتى در شرایطی عناصر رو به رشدی از آيدئولوژي پرولتري می باشد " . (البته فعلا " گاري نداريم که نویسنده از اين عناصر رو به رشدی که نام می برد بعد چه نتایج پورتونيسی می خواهد بگيرد) همچنین در صفحه ۱۱۲ از نحوه انتقاد از مجاهدين و سازمان از آيدئالیسم درگذشته (همان آيدئالیسم به قول خودش بي رو در برايستي صفحه ۱۸۴) نتيجه می گيرد که : " اين چنین انتقاد ناقصی از آيدئالیسم خود حاوی عناصر مشخصی از آيدئو - لوژيهای بینابينی يعني حاوی اصلی ترین مشخصه آيدئولوژي خerde بورژوازی بود " . واز آنجا که می دانيم اصلی ترین مشخصه شیئي ، ماهیت آنرا بر ملاe می گند ، پس دیگر بزعم نویسنده بینابينه نباید هیچ شگی در خerde بورژوا دانستن سازمان مجاهدين روا باشد (البته اگر تناقض گوئي نگند) به همین دليل در صفحه ۱۸۵ بر ماهیت در مجموع ثابت گروهها انگشت می گذارد ، على القاعدة مارکسيتها باید بدانند که ماهیت به مثابه وجه مشخص اصلی اشياء ، ثابت ترين و پايدار ترين و پيچگي شیئي واز جمله يك سازمان است .

برای دریافت معنی اپورتونیسم هیچ نیازی به مراجعته به هیچ دیکشنری و مرجع دیگری هم نیست . کافی است به چپ نمایان فرصت طلبی نظر کنیم که با قتل و کشtar ، بر تخت مرکزیت یک سازمان به قول خودشان خردۀ بورژوازی (مجاهدین) ، تکیه می زند و از آنجا به نام مجاهدین با داعیه غلیظی از صداقت به اصطلاح پرولتاریائی ! ، مجاهدین را حتی از نمایندگی خردۀ بورژوازی نیز عزل می کنند ! ! (۱)

و خدا را شکر که این رفقة به اصطلاح مارکسیست شده‌اند . والا اگر خدامی نا کرده سوfigt;طایی و اهل سفسطه می شدند معلوم نبود که با چه استدلالاتی مواجه بودیم !

جالب تر این است که بعداز عزل مجاهدین همان " ایده‌آلیستهای بی‌روزگاریستی " را به نمایندگی صادقانه طبقه نصب می کنند که چند صفحه پیش مجاهدین را به خاطر محکوم کردن نظایر آنها و دید مرتعانه‌ای که از مارکسیسم و ماتریالیسم (دیالکتیک) دارند قولی " ستایش کرده و خلاصه به تعابرات کیفی ترقی خواهانه و انقلابی ستوده بودند ؛ زیرا آنگونه ایده‌آلیستهای منتخب برای نمایندگی طبقه ، طبعاً " بهشت ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم خواهند بود و این خود نویسنده بیانیه است که در مورد برخورد گذشته ما (مجاهدین) با چنین ایده‌آلیستهای می نویسد :

" ... ما (مجاهدین) ... مدعیان بی عمل زا که از سرهزار گونه وابستگی به زندگی خردۀ بورژوازی در حالی که تا گردن در غرفه سازش با بورژوازی حاکم فرورفتاند ، بدون آنکه سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشد و ... غیر مسئولانه به انتقاد از مارکسیسم می پرداختند شدیداً " محکوم می کردیم . ما معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی اسلام نظری ابراز کند ، که خود صادقانه در پرستیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کرده باشد . از این جهت مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خود از مارکسیسم و موضع مرتعانه و به اصطلاح روشنگران بی عمل اما بر

(۱) - بدیهی است که قیام مجاهدین از ^۷ غاز در مسیر یک جامعه یکتا پرست توحیدی بی ستم و استثمار به خاطر اسلام بوده است . و از این جملات افشاگرانه ضد اپورتونیستی نباید گمان برد که ما به احراز نمایندگی خردۀ بورژوازی از جانب دیگران ، حسد می‌ورزیم و یا خودمان اساساً " قصد احراز چنین نمایندگی را داریم .

حرف مذهبی و سایر ایدئولوگهای بورژوازی و خرده بورژوازی رسم می‌کردیم . استنباطات "آخر و توبهای" که این قبیل افراد از "ماتریالیسم" داشتند و تبلیغ می‌کردند که "ماتریالیسم" (۱) عبارتست از ماده پرستی کثیف ، دنی و دون مفتانهای که زندگی گوشنده وارو چریدن در مرغزار زندگی را توجیه می‌کند و حداکثر به دنبال یک شکم سرای عالی برای بشریت است و ... به نظر ما – و در حقیقت – چیزی نبود جز انعکاس همان زندگی آلوده به مادیت بورژوازی و خرده بورژوازی خود آنها! ... " (صفحه ۹۹ بیانیه) آری به این می‌گویند اپوزیتونیسم . تقویت و نصب نیروهای راست .
تضعیف و عزل مجاهدین ، به رغم اصل حمایت نیروهای مترقبی تر . آن هم ابور-تونیسمن از نوع آکاهانه که در هر کجا به فراخور حال و چیزیکه در صدد توجیه آنست صحبت می‌کند ، برای اثبات ضرورت "تفییرات ایدئولوژیک" کذابی واقعاً " که باید تا کجا ها رفت و از چه نیروهایی استقبال نمود !

لیکن ما در ردیف تمام انقلابیون اصولی (غیر منحرف) امیدواریم که رشد مبارزات اصیل مردمی علیه امپریالیسم و فرست طلبی ، نه جائی برای وکلای رستاخیزی بگذارد که از جانب خلق ایران سخن بگویند و خود را نماینده صادق این خلق جا بزنند و نه جائی برای اپورتونیستهای چپ نما که از جانب سازمان مجاهدین خلق ایران سخن گفته و خود را نماینده صادق و تکامل یافته این سازمان قالب کنند .

نکته عجیب این است که وقتی فرصت طلبان قبای مارکسیستی به تن می‌کنند ، برغم همه عدم صداقت و بی وجودانیها که به مجاهدین نسبت می‌دهند به سادگی و انگار که این مطالب را آنها ننوشته‌اند در صفحه ۲۶ همین بیانیه متذکر می‌گردند :
"بطور کلی یک انتقاد در چار چوب اصول اعتقادی فرد یا سازمان و گروه معنی میدهد ."

(۱) - ما (مجاهدین) این مطالب را در مورد مارکسیسم گفته‌ایم و نه در مورد ماتریالیسم . ظاهراً نویسنده بیانیه تفاوت ماتریالیسم و مارکسیسم را از نظر مجاهدین نمی‌داند ولذا آنها را یکی گرفته و به جای هم بتکار می‌برد . البته در مورد مطلب مورد بحث ماتریالیسم و مارکسیسم فرقی نمی‌کند ، چون مرتजعین مزبور و راست گرایان و ایده‌آلیستهای بی رو در بایستی مربوطه وقتی ضد ماتریالیست باشند خود بخود ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم هم هستند .

از این نظر مثلاً " به یک فرد معتقد به مذهب هرگز نمی‌توان اعتقاد کرد که چرا به فلان نیروی غیبی یا به فرشته و جن اعتقاد داری یا بعضی احکام را بدون دلیل و مورد نتیجه‌ای انجام می‌دهی ؟ چرا که این اعمال و اعتقادات مربوط به آثار تبعی و نتیجهٔ جبری و منطقی همان اصول اعتقادیست که جز بانفی آنها اعتقادی به این نتایج و آثار نمی‌توان داشت . اما می‌شود به همین فرد اعتقاد کرد که در چار چوب همان اعتقادات چرا وظائف دیگر را – از جمله مجاہدت برای از بین بردن ظلم و نایابی و جنگ به خاطر عدالت و ... به همان که مذهب معتقد است انجام نمیدهد ؟ " و کسی نیست که از آقایان بپرسد آیا مجاهدین در چار چوب اصول اعتقادی خود چیزی از مجاہدت و جنگ به خاطر عدالت و ... کم گذاشته بودند که آنها را متلاشی کردید ؟ بی وجدان و نا صادق و ... لجن و متفن و گنداب و ... خواندید ؟ آیا مجاهدین حتی در مورد مارکسیستها مطابق اصول اعتقادی اسلامی شان که در همه حال به عدل و قسط حکم می‌کند چیزی کم گذاشته و از جاده‌هانصف و وجودان خارج شدند ؟ شما داعیه صداقت فراوان دارید ولی کدام انقلابی صدقی در طول تاریخ مسئولان و همراهان سابق خود را که در همه ارزش‌های مثبتش مدیون آنهاست عفن و مردار خوانده است ؟

با این همه می‌توانید مطمئن باشید که ما همیشه شما را بر طبق ایدئولوژی خودتان داوری خواهیم کرد و جز اجرای اصول مبارزاتی آنرا که پشت نکردن به نیروهای خلقی است ، از شما خواستار نیستیم . اگر چه شما خود مطابق معیارهای آنچه مدعی اعتقاد به آن هستید عمل نکردید . اگر چه وقتی شنیدید که مجید پیشنهاد دفع شر شما را از طریق کشتن (کاملاً " هم به آن قادر بود) قویاً رد کرده و گفته بود : " در ایدئولوژی ما (اسلام) چنین چیزهایی نیست " ، سبعانه خنديدي و گفتيد : " اگر در ایدئولوژی شما نیست ، در ایدئولوژی ما هست ! " پس بی تردید نه ما و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر ، کینه شما را از مارکسیسم نخواهد ستاند . زیرا می‌دانیم که شما را در این هنگام نه مارکسیسم ، بلکه ایدئولوژی فرست طلبی راهبر بود . شیوهٔ برخورد ما با مارکسیستها و همچنین خود شما ، نه ناشی از داوری و عواطف شخصی خود ماست ، بی‌گمان قلبهای ما از شما سخت جریحه‌دار و کینه‌مند است . اما این اسلام است و قرآن که بر همهٔ کینه‌هایی که مقید برآه خدا و خلق نیست لگام می‌زند . لایجر منکم شنان قوم علی الاعدوا ، تا میادا این نفرت ما را از جادهٔ عدل و وجودان

خارج سازد و درست به همین دلیل قتل و کشtar و هر گونه موضع گیری ارتقاگویی را که به سود رژیم و امپریالیزم باشد علیه شما و یارانتان موضع کرده‌ایم .
اما مبارزه سیاسی افشاگرانه همچنان با قاطعیت تا باز گشتن شما به خطوط صحیح مردمی ادامه خواهد یافت ،

این مطلب باید افشاگردد که اپورتونیستهای چپ نما علیرغم تناقض‌گوئیهای ابلهانه فوق الذکر بدون کمترین تمیزی راجع به علم و فلسفه و روشهای هر یک ، همچنان طالب اثبات علمی ولاحد تجربی خدا و وحی هستند . آنها هنوز در ماده‌گرایی مکانیستی مبتذلی در جا می‌زنند که در قرن هیجدهم طالب دیدن خدا در زیر تبع حراجی بود . تاریخ علم از این علم گرایی‌های کاذب نظائر فوئر باخ و اگوست کنت و فروید فراوان به یاد دارد .
آیا به نظر شما فرمول وجود = ماده اثبات علمی دارد ؟ اگر اینطور فکر می‌کنید سخت در اشتباهید ، نه تنها پوزیتیویست هستید و معنی و موردی برای فلسفه قائل نیستید بلکه حتی ضد مارکسیست هم هستید . خیرآقایان ، نه خدا ، نه حقانیت وحی ، نه حقانیت جامعه بی طبقه و نه تئوری تکامل (به معنی دقیق فلسفی کلمه) هیچکی اثبات تجربی ندارند و اصولاً " در قلمرو تجربه قرار نمی‌گیرند . ولی قولی " در قلمرو منطق و فلسفه و استدلال اثبات پذیرند . (۱) استدلالاتی که در خور این سطور نیستند . و ما آن را به بخش فلسفی - ایدئولوژیک احواله می‌دهیم . ولی برای تفهم مطلب به شما فقط توصیه می‌کنیم از مارکس آنچه را گورویچ ، (۲) " سرانجام شناسی " یا فلسفه تکاملی تاریخ می‌نامد بگیرید (بخش دیالکتیک مارکسیستی ، از کتاب دیالکتیک یاسپر جملی) تا بینید از انقلابیگری مارکس چه بر جا می‌ماند ؟ و دیگر از فرجام تاریخ چه چیز علمی برای گفتن دارد ؟ (۳)

(۱) - بدینهی است که تبیینات فلسفی درست هم همچنانکه راهگشای علومند ، خود نیز بر پشت علم (واقعی) حمل می‌شوند .

(۲) - که یک ماتریالیست سر سخت و به قول خودش هیپرآمپر یک (فوق العاده تجربه گر) است .

(۳) - البته از پیش می‌دانیم که بسیار بعید است شما معنی این مثال را در یابید .

با این همه فرصت طلبان مصرند که برای توجیه خیانت خود بهر وسیله با تناقض گرفتن از ایدئولوژی و لجن مال کردن رهبری و مسئولان ما ضرورت حرکت و موضع گیری انحرافی خود را به اثبات برسانند ، باین منظور باید نشان داده شود که همه افراد سازمان ما "مداوماً" در تناقض بسر می بردند . تناقضی میان علم و اسلام ، میان انقلاب و اسلام ، میان مشی مسلحانه و اسلام (۱) ، میان حل مسائل خصلتی و اسلام و میان ...

همان تناقضاتی که اگر در سالهای ۴۴ تا ۴۸ (که پرچمداران هنوز عضو گیری نشده و برخی از آن سالها را در مدرسه به بازی اشتغال داشتند) فقط در ذهن تیز هوش ترین رفقاء سازمانی امکان برور داشته، دیگر از ۴۹ به بعد و بخصوص بعد از ۵۰ (و خجالت‌کشیده‌اند بتویسند) (۲) علی الخصوص بعد از ۵۲ که دوره سلطه ایشان بر سازمانست) "تنها استعدادهای تنگ مایه و عقب مانده ترین قشرهای سازمانی، متوسطه‌اند از اندیشه

(١) آنهم بقول دکتر شریعتی،

نه اسلام ارتقا یافته است و یا بی طرف، اسلامی که به میدان آمده، سلاح برداشت و هولناکترین لحظات تاریخی آش را در پیکار با امپریالیزم و سرمایه داری جهانی می گذراند و جزء هائی از استعمار و جزء شوراندن توده های محروم به طبقه ائمه استثمار گر شعاعی ندارد، آنها (فرصت طلبان) نه تنها از اسارت و جراحت ما سوء استفاده می کنند بلکه به نام وارث مهاجران و مجاهدان خستین اسلام معاصر، از غیبت عزیزترین شهیدان برای پر کردن رنگ آن و غاصبانه خدا و وجود و حضور آنان ببرهه می جویند و به جای تجلیل از اسلام و میراث شهدای اسلام، به تحریف و توهین و تحقیر آنان و راه آنان همت می گذارند و تمامی اتهامات دشمن را علیه آنان تثبت می کنند! این جملات از نامه ای است که در اوایل سال ۱۹۵۵ به قلم دکتر شریعتی نوشته شده و به ضربه اپورتونیست های چه نما بر سازمان مجاهدین اشاره دارد، تأکید زیر کلمات و کلمه « فرصة طلبان، سین را نیز از هاست،

(۲) - استه این خحالت حنانگه در آینده خواهیم دید دیری نمود، باید .

تناقضات مذبور میان علم و مذهب خود را فارغ بیابند " . (۱) به این ترتیب با تأکید بر بعد از ۵۰ عجالتا" می‌توان از شر سوالات آزار دهنده اعضاء پائین تر کدامها " در برابر تغییرات تحریمی ، پایداری ایدئولوژیکی بنیان گذاران و مسئولین بالاتر قبلی سازمان را به رخ می‌کشند خلاص شد . چرا که فعلاً " موضوع مهمتر اثبات تنک مایکی و عقب ماندگی مقاومین بعد از ۵۰ و ۵۲ می‌باشد و لذا تغییر نیافتند " سئولان و اعضاء قبل از ۵۰ سازمان را می‌توان فعلاً " به " تیز هوش ترین نبودن آنها " احواله نمود . خوشبختانه مثل آن سالها دیگر کسی هم نیست که دست گنده گویان را که بی‌جهت لفاظی می‌کند روکند !

بدیهی است که بحث و تفحص ایدئولوژیک حول مسائل (که هر مسائلی می‌تواند یک تضاد تلقی شود) مربوطه ، پیوسته در میان مجاهدین چه در ذهنیت فردی یا در حیطه جمعی جریان داشته و دارد و باستی هم به خاطر تضمین پویایی ایدئولوژیکی همیشه جریان داشته باشد . لیکن جای خرسندی بود اگر نویسنده بیانیه لائق چندمنونه از این " تیز هوشترین ها " را که قبل از ۵۰ در گیر تناقضات (به معنی دقیق کلمه) لاينحل ایدئولوژیک بوده‌اند ، عرفی می‌نمود ، در اینصورت روش می‌شد که تناقض ما بین قرآن و علم ، ما بین اسلام و جامعه گرامی ، ما بین ایدئولوژی مجاهدین و مشی مسلحانه ، ما بین وحی و نقش تاریخی توده‌ها و ... به جز در ذهنیت شدیداً " دور از واقع تغییر یافتنگان بعد از ۵۲ و مبتدیان یا کوته بیانی از همین دست ، در هیچ کجای سازمان مجاهدین خلق ایران جریان نمی‌داشته است . دلیل آنهم مندرجات همین بیانیه در صفحه ۷۰ است که به رغم تمام غرض ورزی و سو' نیت نویسنده‌اش ، به رغم تأکیدات

(۱) - صفحه ۱۱۸ بیانیه : " این تناقضات اگر در سالهای ۴۴ تا ۴۸ تنها در ذهن تیز هوش ترین رفقای سازمانی امکان بروز داشت دیگر در سالهای ۴۹ به بعد یعنی دورانی که افزایش شتاب تحولات موجود در بطن جامعه مسائل جدیدی از جمله ضرورت موضع گیری های قاطع تر سیاسی - استراتژیک در مقابل می‌گذاشت و مخصوصاً " بعد از ضربه هوشیار گننه نیمه ۵۰ که ورود فعالانه در صحنه عمل را موجب شد ، تنها استعدادهای تنگ مایه و عقب مانده ترین قشراهای سازمانی می‌توانستند از اندیشه تناقضات درونی این ایدئولوژی فارغ بیاپند ؟ "

مکر بر آن همه تناقضاتی که گویا اعضاء سازمان هیچگاه خود را فارغ از آنها نمی یافته‌اند ، به مصدق دروغگو کم حافظه است تصریح می‌کند :

"... با قبول این اصول [قبلًا] چند اصل ایدئولوژیکی سازمان ، از جمله نفی استثمار - تکامل - علمی بودن مبارزه - دیالکتیک و ... را نام بردۀ] و طی چنین مقدماتی ما [که منظور شان سازمان مجاهدین قبل از ۵۲ است [تصور می‌کردیم که هیچ گونه تضاد لایحلی بین پذیرش خدا ، بین اعتقاد به یک مبدأ غایبی که بهر حال خالق اشیاء و دارای اراده کن فیکوئی بودو مفهوم علمی استثمار ، پذیرش اصل تکامل دیالکتیکی جهان و لزوم برخورد علمی با پدیده‌ها و تاریخ وجود ندارد ! همینطور تضاد های هم که در وله، اول بین این مفاهیم به نظر می‌رسیدند از نظر ما نمی‌توانستند جنبهٔ زیر بنایی داشته باشد (در واقع ما حاضر نبودیم این تضاد را درک کنیم) و ما بیشتر آنها را به عدم درک ماهیت واقعی اسلام از طرف مارکسیستها و متقابلاً "برخورد تعصب - آمیز و غیر علمی مذهبیون با تجربیات انقلابی امروز - منجمله برخورد تعصب آمیز آنها با مارکسیسم - لینینیسم نسبت می‌دادیم ... " .

اینهم یک تناقض گوئی کودکانهٔ دیگر ! از یک طرف به استثنای تنگ‌ماهیه‌های غرق در تناقض بوده‌اند و از طرف دیگر هیچگونه تضاد لایحلی نمی‌دیده‌اند ! و بعدهم معلوم می‌شود که اصلاً "ساله بر سر این بوده است که مجاهدین حاضر به درک این تضادها نبوده‌اند ! و گویا "حاضر به درک نبودن " یا " درک کردن و در تناقض بودن " هیچ تفاوتی برای سرد مداران تکامل یافته ندارد !

می‌گویند هر کاه که تحلیل‌های یکی از فلاسفهٔ با واقعیت تطبیق نمی‌یافته می‌گفت : وای به حال واقعیت ! به نظر می‌رسد اکنون که به اقرار خود بیانیهٔ چنان تناقضاتی در ذهن مجاهدین نسبت به ایدئولوژی شان وجود نداشته ، نویسندهٔ فلسفهٔ مآب بیانیه نیز که آن همه بر آن تناقضات مفروض تاکید می‌کند پاسخی جزاً نداشته باشد که : وای به حال مجاهدین ! !

به راستی تحمیل کردن تناقضات ذهن خود بر کل سازمان و بنیان‌گذاران و مسئولان آن جز به معنی همه را در " خود " دیدن و این " خود " بی مقدار را کانون همه واقعیت‌ها شمردن نشانهٔ چیست ؟ همان " خودی " که تازه بعد از ۵ چند کتاب خوانده و به تناقض برخورده است (آنهم به تنهائی) .

بنابراین باز هم تاکید می کنیم که خیر ، تناقضات ذهن شما هیچ وقت جریانی در سازمان مجاهدین خلق ایران نبوده است مگر اینکه بخواهید با تأثیر تعبید بی قید و شرط و تقلید بی چون و چرا (از آنگونه که در بیعت کنندگان با شما دیدیم) هرجستجوی علمی و منطقی و سوال ایدئولوژیک را به حساب " تناقض " بگذارید . ولی مجاهدین مجبور بودند که با الهام از : " لاتفاق مالیس لک به علم " - قرآن - " از آنجه بدان آگاهی نداری پیروی مکن " و متکی به " فبشر عباری الذين ليستمعون الفول فيتبعون احسنـه " - قرآن - " پس بشارت ده بندگان مرا که گفتار را می شنوند و از بهترین آن تبعیت می کنند " مسیر خود را در همه حال با پرسش و سؤال و آگاهی انتخاب کنند . مگر خود شما در صفحه ۲۲۶ همین بیانیه ضمن مرحله بندی ادوار کار سازمان از بدو ناء سیس آن (اگر چه این مرحله بندی فرصت طلبانه ، اساساً) به منظور توجیه اپورتونیسم خودتان در تغییر ایدئولوژی بوده) نتوشتاید که " ما مجبور بودیم هر لحظه و در هر مرحله سمت خود مانرا آگاهانه انتخاب کنیم " ؟ (۱) .

(۱) - ملاحظه می گردد که افتخار داده و خود را هم جزو این " ما " (یعنی مجاهدین) محسوب گردیده اند و ما متشکریم که به این وسیله اگر چه هیچ سهیمی در گذشته سازمان ندارند بروآند که قدری از این اتهامات این " ما " یعنی مجاهدین ، را که خود شان چسبانده اند بر عهده بگیرند . همان مجاهدین پر از تناقض ، " که ناگاهه مارگسیسم را شکه پاره می گردند " نا صادق ، لجن ، متعفن ، خورده بورژوا و ... بودند و :

" شفار جامعه توحیدی بی طبقه شان در سال ۵۰ " علیرغم اینکه آرزوهای خیرخواهانه و انسان دوستانه‌ای را منعکس می ساخت نمی توانست شفار حقیقت جویانه و صادقانه‌ای برای خلق ماباشد و به این دلیل که دو چیز اساساً " متناقض ... دو فلسفه ... دو شیوه‌ای را که یکی دیگری را بطور کامل نقض می کند باهم مخلوط می گرد ، بر روی اختلاف فاحش و تناقض آشکار آنها پرده غلفت می افتد و از این نظر مرز میان حقیقت و ضد حقیقت را مخدوش می ساخت . همین طور بر پایه پوشالی و ضد علمی ایده‌آلیسم (توحید مذهبی) مفاهیمی را قرار می داد (جامعه بی طبقه) که اساساً " پایه‌ای ماتریالیستی داشتند و فقط در این رابطه قابل درک و اجرا بودند - نتیجتاً " معانی حقیقی این نظرات لوث میشد



حال اگر شما هنوز بهنحوه^۲ برخورد اسلام با دیالکتیک نا آکاه هستید و استفاده^۳

— و از این مفاهیم جز کالبدهای میان تهی، بی جان و بی روح جز مطالبی تحریف شده و مناسب برای اغوا گری های ضد علمی چیز دیگری باقی نمیماند.
این شعار صادقانه به این دلیل عملی نبود که جامعه توحیدی با یک مشخصه^۴ رو بناشی (اعتقاد به خدای واحد) که تازه^۵ همین مشخصه^۶ رو بناشی پایه ای ایده^۷ لیستی دارد، تعریف می شود بطوریکه، چشم انداز عملی آن عبارت است از جامعه ای مرگیب از مومنین پاک نهاد، قدیسین منزه و عاری از هرگونه گناه و عصیان و ... که البته روشن است هیچگونه توضیح علمی در پشت خود ندارد ... " (صفحه^۸ ۷۸ بیانیه ...) .

گواینکه بهترین جواب در برابر این مراحم فرصت طلبانه خاموشی و سکوت است لیکن ناچاریم اگر به پایه های ماتریالیستی شما که گویا هر حکم ترقی خواهانه ای در تاریخ بایستی به آن "مسبوق"^۹ باشد (صفحه ۷۶ بیانیه) خلی وارد نشد متذکر شویم که ما شیعیان جامعه توحیدی و عاری از استثمار و طبقات استشمارگر را، از جامعه^{۱۰} "واحده" ۹ینده^{۱۱} بشری که از یکهزار و چهار صد سال پیش در رابطه با دوازده همین پیشوایمان به ما وعده داده شده ملهم گشته ایم. ضمناً! اگر شما هم به مراجع شیعی (کافی، کلینی و ...) مراجعه کنید مثل مادرخواهید یافت که مشخصات آن جامعه واحده با توضیحات زیرین مشخص میگردد و نه با مومنین و قدیسین پاک نهاد ... البته در مورد توضیح علمی مورد نظر شما از آنجا که طی تمام آثار قلمدان چنین پیداست که از دیده شما "علم و صداقت و حقیقت و ... همه اش = " من " هیچگونه مسئولیتی به عهد نمیگیریم . لذا قضاوت را به خود مارکسیستهای اصولی و صادق (ونه فرصت طلبان) وا مسی گذاریم .

برخی از مهمترین مشخصات جامعه توحیدی ۹ینده :

- ۱ - عمران و آبادی تمام زمین بنحوی که هیچ نقطه نا خرم باقی نمانده باشد (بمنشاءه اوج ترقی تکنولوژیک که به قول حضرت علی در صفحه ۵ انتبه^{۱۲} البلا غه، زمین تمام گنجها و کلیدهایش را تسلیم میکند و در دستهای انسان میگذارد)

توحید گرایانه، مجاهدین از آن را بارها و بارها، یک "شیوه" برخورد غیر صادقانه با قضایای فلسفه، علمی و مفاهیم شناخته شده، اسلوب شناخت دیالکتیکی (۱) می پنداریست و تا ابد نیز نمی توانید این معضل را گشوده و خود را از تناقضها رها سازید، پس بهتر نیست به نام مجاهدین سخن نگوئید؟ بهتر نیست که در این "تنگ" - مایگی و عقب ماندگی "سهیم نشوید؟ - شاید سوء نیت و نا آگاهی شما را نسبت به

دنباله، پاورقی صفحه قبل.

- ۲ - حد اکثر و حد مطلق بهره گیری از موافق زمین به معنی سازگاری و یگانگی انسان و طبیعت که ملازم با تسخیر تمام طبیعت بوسیله انسان است.
- ۳ - نفی مطلق هرگونه ظلم و ستم و گروه بندی های اجتماعی.
- ۴ - نفی جنگ.
- ۵ - منتفی شدن هرگونه جنایت و فساد.
- ۶ - منتفی شدن تمام گینه ها و عقده های بشری.
- ۷ - حکومت جهانی واحد.
- ۸ -

برای اینکه فکر نکنید این مشخصات باز هم از ابداعات مجاهدین است متذکر می شویم که هر نویسنده، مذهبی غیر مجاهد نیز از این مشخصات، علیرغم هر گرایش فکری که دارد، مطلع است (برای نمونه به صفحه ۵۹ کتاب قیام مهدی مراجعه کنید).

در خاتمه اگر این مشخصات از یکهزار و چهارصد سال پیش به ثائید شما هم رسیده و دریافتید که اسلام و محمد و علی و امام حسین و ... امام دوازدهم نیز مثل مجاهدین "مارکسیست اسلامی" بوده اند لطفاً "دیگر نه رژیم؟ ریا مهری و نه شما فرصت طلبان چپ ندا و نه عناصر راستگاری مذهبی ما را مقصرا نشمارید آخر ما با وجود چنین نمونه هایی در اسلام جسارت به خرج داده؟ و به این نتیجه رسیدیم که راه بشر و راه علم سرانجام ممکن است راه انبیاء است.

(۱) - صفحه ۱۱۴ بیانیه.

اسلام و قرآن و مجاهدین ، که بدون هیچ حساب و کتابی حق هر گونه تاویل و تفسیر کودکانه و مضحک را در مورد آنها به خود می دهید ، بتوان به دلیل هیستری ضد مذهبی فرصت طلبانه^۱ شما نا دیده انگاشت . لیکن فکر نمی کنیم حتی انقلابیون مارکسیست (ونه اپورتونیست) نیز نا آگاهی و جهالت شما را نسبت به تاریخ ماتریالیسم ببخشانند . چه آنها بی گمان می دانند که احترام مارکس اساساً " نه در همانندی با فوئر باخ علیه مذهب ، بلکه در نقادی آن برخوردهای بیمار گونه" ضد مذهبی است که شما باتکار گوشخراش (۱) آنها روان فوئر باخ را شاد کردید ! حال آنکه اگر شما نیز مانند لین در این ادعای که مذهب مخلول طبقات است صادق و استوار بودید درست مانند او که معتقد بود به معین دلیل باید طبقات بهره کش را برانداخت و با طبقات درگیر شد نه مذهب (۲) ، بهمین طریق عمل می کردید . آنوقت می دیدید که ما نیز به تبعیت از تمام ابنا^۲ راستین و آموزشی توحیدی خود دست شما را در مبارزه با تمام مذاهب و مکاتب مخلول طبقات ستگر در نهایت خرسندی و رضایت می فشدیم (۳) . و اگر شما در برانداختن طبقات

- (۱) - از این نظر می گوییم گوشخراش که رد خدا و مذهب و وحی و ... که گویا نوماتریالیستهای ما آنرا تازه کشف کرده اند با سابقه چندین هزار ساله از زمان خود انبیاء سلف / دیگر آنقدر پیش پا افتاده است که دیگر کمتر کسی به فکر شرح و بسط مجدد آن می افتد . علی الخصوص که این شرح و بسطها "از لحاظ سیاسی " علی القاعده به اعتقاد خود مارکسیستهای اصولی نیز لااقل در مرحله نبرد ضد امپریالیستی بایستی اپورتونیسم محض محسوب گردد .
- (۲) - سوسیالیسم و مذهب .

- (۳) - گاری که از هزاران سال پیش تمام انبیاء در پیشاپیش بردگان ، محرومان ، رنجبران و مستضعفان بطور سازش نا پذیری آغاز کرده اند . مراجعت کنید به آیات ۶ - ۱ سوره قصص و آیه ۲۷ سوره^۳ هود . در این آیه اشارافت مرتع زمان به هود پیامبر ایراد می گرفتند که صفوی خستین تو را فرو مایگان و تهی دستان پر کرده اند . گویا قرآنیای مورد استفاده رفاقت اپورتونیست ! این سوره ها و آیات را نداشته است !

صادق می بودید ، مقدمتا باستی امپریالیزم را بر می انداختید و درست بهمین دلیل ، بر اندازی " مجاهدین خلق ایران " و ایدئولوژی اسلامی آنان را به سود امپریالیزم و دست نشاندگانش وجهه همت خود نمی ساختید . این است معنی اپورتونیسم . تناقض کفتن در حد اعلای بلاحت ، در هر جا به مناسبت حرفی زدن و استدلالی کردن ، مشت خود را ناشیانه توسط خود باز کردن . زمانی مجاهدین را در ورای مترقبی ترین انقلابیون خردۀ بورژوازی به عرش اعلا بردن و از قبل آنان به نفع خود سود و حیثیت و نام جستن و زمانی آنان را به اسفل السافلین کوفتن و شایسته نمایندگی خردۀ بورژوازی نیزندانستن و از این بابت حرکت فرصت طلبانه خود را توجیه نمودن . اینها همه ازلوازم اجتناب ناپذیر اپورتونیسم است که مقدمتا " با حمله به رهبری و دستاوردهای گذشته سازمان و سلب حیثیت از آنان آغاز می شود . این همان منطق عمومی تمام سارقان و فرو مایگان جهان است . اپورتونیسمی که به انقلاب همچون یک سوداگری و به سازمانهای انقلابی (علیرغم دعاوی مطنطن سوسیالیستی) همچون یک کالای مالکیت پذیر (آنهم از نوع مالکیت منقول) نگریسته است که می توان بازدن بر سر ارزش‌های محتوای ایدئولوژیکش (اسلام) آنرا از چنگ صاحبان اصلی ربود . غافل از اینکه هر سازمان اصیل مردمی نه متعلق به یک یا چند فرد بلکه ممثل یک جریان تاریخی است .

غافل از اینکه " در یک کشور استعمار زده که مذهب اکثریت یعنی اسلام مورد ظلم و جفا و شکنجه است ، رد این ایدئولوژی نشانهای از فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن نخبگانی است که از خلق خود بریده و غرب زده شده‌اندو ایدئولوژی فاسد دشمن شکنجه - گر و ظالم، آنها را به رنگ فرنگیان درآورده و یا دست کم از لحاظ عقیده و عمل خشنی و عقیمان ساخته است ... " (۱) - غافل از تجارب انقلابی مارکسیست‌هایی که ضمن عمل انقلابی به این نتیجه رسیده‌اند که : " اینکه گفته می شود اسلام و سوسیالیسم باهم ناجور و ناموافقتند ، تصویر غلطی است که نظریه شبه مارکسیستی و یا مارکسیسم قلابی و دروغین ، از اسلام عرضه می کند . همیستی ایندو منعکس سازنده یک واقعیت اقتصادی و اجتماعی و بیان کننده نوعی رابطه قدرتها در داخل کشورهای از رشد مانده است . طرز تفکر تجدد طلب عجله دارد که به تشییع جناره کلیه مذاهب بپردازد . ولی نمی فهمد و توجه

پاورقی در صفحه بعد .

نمی‌کند که ایدئولوژی اسلامی در حال احتصار نیست و اصلاً "مردمی نمی‌باشد بلکه یک‌ایدئو-لوژی پویا و دینامیک است" ، (۲) .
بی مناسبت نیست در رابطه با لجن مال کردن رهبری گذشته سازمان نظر مجید را جویا شویم .

در همان جوابیه‌اش به پرچم می‌گوید : " با کوبیدن رهبری گذشته و حمله‌به‌آن ، پرچمدار می‌خواهد نسبت به ایدئولوژی رهبری گذشته ایجاد شک و تردید کند ، نه اینکه ایشان واقعاً دلش برای کمبود دموکراسی در سازمان ساخته باشد و یا حتی قبول داشته باشد که چنین ضعفی وجود داشته . بطور خلاصه از یک طرف بی اعتبار کردن رهبری گذشته برای ایجاد بی اعتقادی به ایدئولوژی آن و از طرف دیگر بی اعتبار کردن رهبری گذشته به منظور اعتبار دادن و ایجاد اعتماد نسبت به رهبری کنونی که البته آقای پرچمدار هم در راس آن است . شاهد این مطلب اینکه بعد از آنکه موقع پرچمدار در رهبری تحکیم می‌شود ، دیگر هیچگونه اعتقادی به رهبری نه مجاز است و نه وارد است . و اگر هم چنین اعتقاداتی بشود شدیداً سرکوب خواهد شد " .

به این ترتیب چنانکه مجید نیز خاطر نشان نموده است هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که کوبیدن سپلی‌ها ، رهبران و مسئولین جریان گذشته سازمان ، دقیقاً " در جهت سرکوب خود جریان و ایدئولوژی آن طراحی شده است . و هیچ راهی غیر از این برای تصاحب سازمان و یا بهتر بگوییم سرفت سازمان در برابر اپورتونیستهای چپ نما وجود نداشته

(۱) و (۲) - این نقل قولها را عمدتاً " از عمار ازگان تئوریسین چبهه آزادی‌بخش (الجزایر که گفته می‌شود مارکسیست نیز می‌باشد آورده‌ایم . از همان کتاب برترين جهاد که از بدو تاء سین سازمان در داخل آن با حلّ جی کامل مورد مطالعه قرار می‌گرفت و بعداً " در دوران سلطه اپورتونیستهای چپ نما از لیست آموزش حذف گردید . کتاب اساساً " در جواب دبیر حزب کمونیست اپور-تونیست و روپریزیونیست (الجزایر نوشته شده که او نیز متصف به برخوردهای از قبیل همین چپ نمایان ماست . و چه بسا یکی از دلایل نفرت سرد - مداران جریان اپورتونیستی از این کتاب (که صراحتاً " در بیانیه عنوان شده) نیز همین باشد .

است . والا ما علیرغم تاکید بر حقانیت اصولی سازمان و مسئولین گذشته آن ، هرگز در صدد آن نیستیم که آنها را بی قید و شرط از هر کاستی و کمبود و انتقاد مبری کنیم . ولی مساله اصلی در این است که یک انتقاد از چه موضوعی و به چه منظوری و با چه محتوی و جوهری به عمل می آید و در همین جاست که یک انتقاد سازنده از لجن مالی فرصت - طلبانه بطور برگشت ناپذیری جدا می شود . این مطلب وقتی روش خواهد شد که ببینیم به جای آنچه نقد می شود چه چیز پیشنهاد می شود یا به جای آن گذاشته می شود . نمونه «اتهام "الگو سازی" که اپورتونیستهای چپ نما به گذشته سازمان وارد می کردند» می تواند گویای این حقیقت باشد .

در جزو «سیز شدیداً» به گذشته سازمان حمله می شد که ثابع الگوی الجزاير و همچنین فتح زده بوده است . در همین مورد در صفحه ۱۸۵ بیانیه چنین می خوانیم :

(مساله گرایش عاطفی - ایدئولوژیک به سمت اسلام طبیعتاً) نمی توانست در امر درس آموزی از انقلابهای خلقهای جهان علیه امپریالیسم تاءثیرات سوء خویش را ظاهر نسازد . یک نگاه کوتاه به محتوی برنامه آموزشی سازمان در آن دوره به خوبی نشان میدهد که توجه ما به انقلاب الجزاير و فلسطین و گنجانیدن متونی بیش از حد احتیاج مسائل مربوط به آنها در آموزش سازمان (مثلًاً کتاب "برترین جهاد" عمار از کان بعنوان یک کتاب استراتژی در کلاسها و با حضور مسئولین سطح بالای سازمان حدود چند هفتاد در کلاسها طولانی مدت مورد بحث قرار می گرفت .) صرف نظر از بعضی دلائل سیاسی - استراتژیک ، به ویژه در مورد انقلاب فلسطین دلائل عاطفی - ایدئولوژیک هم وجود داشته است . بخصوص کماین دو جریان مبارزاتی تا اندازه ای بعضی از چهره های اسلامی را به نمایش می گذارد)

واقعیت این است که ما نه تنها از الگوی الجزايری و فلسطینی ، بلکه از تمام الگوهای انقلابی جهان ، که امکان مطالعه آنها را می یافتیم (۱) ، و در صفحه ۱۸۵ بیانیه نیز به آن اعتراف شده) ، بطور عام تاءثیر می پذیرفتیم . اگر تمام انقلابات جهان در هر مرحله مشخص تکامل اجتماعی دارای وجوده عامی هستند که بدون توجه به اطلاق آنها در هر کجا (البته بطور اعم) نمی توان به بررسی وجوده خاص پرداخت و اگراین مطلب درست

(۱) - بسیاری مدارک و کتب مربوط به انقلاباتی مانند ویتنام ، کوبا ، الجزاير ،



باشد که هر "خاصی" را باید در متن یک "عام" و به اعتبار آن مطالعه کرد ، در این صورت نه در مطالعات و نه در تأثیر پذیری عام ما از این انقلابات جای هیچ ایراد نیست . زیرا بی تردید یک مشابهت عام بین مرحله کوتونی انقلاب خلق ما با سایر خلق‌های که همین مرحله را گذرانده‌اند و تضاد اصلی آنها میان خلق و امپریالیسم بوده وجود دارد ، لیکن آنچه می‌ماند و از قضا مهمترین و حساس ترین بخش مساله هم هست : حل تضاد ما بین الگوهای عام و شرائط خاص میهنی و تطبیق آن الگوها با خصوصیات ویژه جامعه خودمان است که البته کار بسیار مشکلی هم هست و درست در همین نقطه است که «عمولاً» الگو بردارها و شبیه سازها (به علت خصیصه دگماتیک و غیر منعطف آنها در برابر شرائط خاص) به بن بست می‌رسند .

بنابراین تشخیص تضادهای خاص و شناخت خصوصیات ویژه جامعه است که می‌تواند مرز میان شبیه سازیهای دگماتیک را از برداشت‌های واقع گرایانه جدا کند .

اکنون با این مقدمه به جرات می‌توانیم بگوئیم که : هیچ گروه انقلابی در ایران تاکنون به اندازه مجاهدین ، آکاگانه با خصوصیات ویژه جامعه ما و نظام حاکم بر آن ، برخورد نکرده است . به همین دلیل در خط مشی سیاسی (۱) مجاهدین خلق ایران نیز (صرف

→ فلسطین و آمریکای لاتین که به زبان فارسی یافت نمی‌شد ، یادداخل سازمان ترجمه می‌شد و یا از ترجمه‌های دوست داران سازمان یا سایر نیروهای مبارز استفاده می‌گردید .

برخی آثار جیاپ ، چه‌گوارا ، رژه دبیری ، عمارا وزگان ، انقلابیون آمریکای لاتین و انقلاب فلسطین از این جمله‌اند . همچنین آثار استراتژیستهای ضد انقلابی مانند تایر ، مکارتور آریانا و ... که هنوز هم متأسفانه در دسترس انقلابیون ایران قرار نظرفته‌اند .

برای ترجمه آثار انقلاب فلسطین و همچنین استفاده از رادیوی العاصفه گروه خاصی به همین منظور در سازمان ثاء سیس شده بود .

- (۱) - بی مناسبت نیست در مورد شحوه دست یافتن به استراتژی سازمان که البته با تصحیح و تکمیل و مباحثت مکرر همراه بود مختصراً "توضیح دهیم که :
- تمام الگوها و روش‌های انقلابی تاریخ معاصر ، از شوروری و چین و کوباو

نظر از ذهنیت‌های اجتناب ناپذیری که تنها در جریان عمل تصحیح آنها امکان پذیراست) نکلا" هیچ الگو سازی دگماتیستی وجود نداشته است . زیرا در استراتژی سازمان :

ادامه پاورقی از صفحه قبل

الجزایر گرفته تا ویتنام و فلسطین و امریکای لاتین ، که فهرست کتب و جزوای مطالعاتی مربوط به آنها فهرست طولی بود تا آنجا که در توان نکری ما بود و تا آنجا که می‌توانستیم مدارک و اسناد مربوطه را بدست بیاوردیم دقیقاً " مورد مطالعه قرار می‌گرفت .

۲ - آثار استراتژیستهای ضد انقلابی نیز که از طرق خاصی به ما رسیده و هنوز در ایران منتشر نگردیده نیز مورد مطالعه قرار می‌گرفت .

۳ - تاریخ معاصر ایران با بحث و تحلیل از مشروطه و جنگل و خیابانی تا و مصدق مخصوصاً " مبارزات سالهای ۲۰ تا ۳۲ و ۴۲ بطور مفصل مورد مطالعه خاص قرار می‌گرفت . برخی اسناد مبارزاتی این سالها تحت عنوان مطالعات نهضت ملی در ۵ مجلد بوسیله سازمان تدوین و در داخل سازمان منتشر گردیده بود که بعداً " نیز دو مجلد دیگر هم در مورد سالهای ۴۲ - ۳۲ به آن اضافه شد . البته باز هم کار ماناقص بود و " گروه نهضت ملی " سازمان زیر نظر شهید محمد حنفی نژاد از ابتدای سال ۵۵ مجدداً " به بررسی و تدوین مجلدات دیگری پرداخت که تا تمام ماند و برخی اسناد مربوطه نیز بدست پلیس افتاد .

۴ - جنبش‌های کردستان و عشایر نیز بطور مبسوط (در گروههای خاص خود) مورد مطالعه واقع می‌شد و حاصل مدون آنها در اختیار اعضاء قرار می‌گرفت .

۵ - اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی ایران بعد از اصلاحات ارضی ، ابتدا در ۵ مجلد و سپس بطور خلاصه تر مطالعه می‌شد . تا این تاریخ این نخستین ارزیابی عینی مدون انقلابی در امور روستائی ایران پس از اصلاحات ارضی بود که مجموعه بسیار ارزشمندی را تشکیل می‌داد و بوسیله گروه مطالعات روستائی سازمان که از اوائل ۴۷ زیر نظر شهید رسول مشکین فام تشکیل شده بود ، تهیه گردیده بود این تحقیقات اغلب با مشاهدات مستقیم در نواحی روستائی ایران دنباله پاورقی در صفحه بعد

- الف : انقلاب ما یک انقلاب دموکراتیک نوین است که تضاد اصلی آن میان خلق و امپریالیسم (به رهبری امریکا) می باشد .
- ب : ساخت اقتصادی ما برغم الجزایر که یک ساخت مستعمراتی (فرانسوی) بود ، اساساً یک ساخت بورژوازی رو به رشد وابسته است .
- ج : نبرد مسلحانه ما (مبتنی بر آمادگی شرایط عینی) در نخستین مرحله استراتژیک خود یک جنگ چربیکی شهری است که در آن شهرها از تقدم استراتژیک برخوردارند .
- د : مناسب‌ترین منطقه روزتایی ما برای شروع کار در روستاهای کردستان (و نه مازندران و گیلان) می باشد . (۱)
- ه : خصوصیات ویژه جامعه ما و نظام حاکم بر آن به قرار زیر است :
- حاکمیت فرهنگ ملی تشیع انقلابی
 - آگاهی توده‌های شهری و وسعت اشاره خرده بورژوازی (بعنوان نیروی عمدۀ انقلاب در شهرها) .
 - کمبود جنبش‌های دهقانی

دبالة، پاورقی صفحه قبل .

گرد آوری شده بود .

- ع - تحولات سیاسی منطقه و بخصوص ایران در تمام موارد لازم درگروه سیاسی زیر نظر شهید سعید محسن مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌گرفت . بخصوص تحولات خاور میانه ، خلیج فارس و درگیریهای چربیکی داخل و خارج ایران . درگیریهای پاریزانی ترکیه و همچنین جریان سیاهکل با دقت زیادتری ارزیابی می‌شد . با چنین شیوه‌ای سازمان ما در زمستان ۴۷ بهشت‌های استراتژی را در سطح محدودی که به ۲۰ تن نمی‌رسید آغاز کرد و دور اول آنرا در پائیز ۴۸ پایان داد . سپس از زمستان ۴۹ تا اوائل بهار ۵۰ ، دور دوم این بهشت‌ها طول کشید و نقائص بحث قبلی مبتنی بر قیام مسلحانه در شهر و رفتن سریعتر به روستا را تصحیح نمود و بنحو قاطع تری خط جنگ چربیکی شهری را برگزید .
- (۱) - بخصوص در آن ایام در این نواحی جنبش‌های چربیکی جریان داشت .

– سیستم پلیسی و ثبات سیاسی رژیم که در دیکتاتوری مطلقه شخص شاه و دست – اندازی بخش دولتی وابسته به بخش اعظم اقتصاد کشور قابل مشاهده است ، ملاحظه می‌گردد که از دید مجاهدین خصوصیات اجتماعی – سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ، بالمجموع هیچ مشابهت خاصی با سایر انقلابات از جمله الجزائر و فلسطین (۱) که بتواند به الگو سازی های دگماتیستی از آنها منجر گردد ، ندارد ، نکته مهمتر این است که از سال ۵۰ به بعد نه تنها بر اصطالت هیچیک از نتیجه‌گیریهای فوق خدشای وارد نشده بلکه روز به روز صحت و حقانیت آنها بیشتر اثبات شده است . بنحوی که حتی سایر گروههای انقلابی مسلح ولو اپنکه با ما در مسائلی مانند تقدیم استرا- تزیک شهر و وسعت اشار خرد بورژوازی یا مسئله منطقه هم عقیده نبودند ولی در عمل به همین نتایج رسیدند . مسئله سازمان در همان سال ۴۹ ضمن تحلیل سیاهکل علیرغم تمام شهامت انقلابی که در این عمل می دید آنرا به خاطر شروع از روستا و فقدان پایگاه سیاسی یک خطای استراتزیک می دانست .

خلاصه امروز بعد از چند سال ، ما می توانیم به دلیل پروسه عملی که از سر گذرانده ایم استراتزی و خط مشی مجاهدین را که از متن واقعیات و شرایط ویژه ایران استخراج شده صحیح ترین خطوطی بدانیم که از سال ۵۰ به این طرف در تجربه نیز به تأیید رسیده است . (۲) لذا بنسبتهای عملی و تئوریک سایر گروههایی که نتوانستند نظری مجاهدین به درگ خصوصیات ویژه جامعه ایران توفیق یابند خود بهترن گواه بطلان ایراد کریها و اشکالتراشی های ساده سازانه اپرتونیستهای چپ نما به خطوط سیاسی

(۱) – مخصوصا "در مورد انقلاب فلسطین ما همیشه فقدان یک ایدئولوژی یک دست ضجم را در گل رهبری آن که بتواند به درست ترین صورت به حل معضلات انقلابی نایل آید گمبد مهمنی می دانستیم .

(۲) – باید تأکید کنیم که درگ خصوصیات ویژه ایران را ما اساسا "مرهون ایدئولوژی اسلامی خود هستیم والا " محان بود با یک برخورد ماتریالیستی دگماتیک چنین چیزی میسر باشد . برخورد هایی از آن گونه که در بیانیه فراوان پیدا می شود و هر آنچه را "مسبوق" – (صفحه ۷۶ بیانیه) – به سوابق و احکام ماده گرایانه نباشد مردود می شمارد .

استراتژیک ماست .

آنها (چپ نمایان) در چار چوب اخلاق فرست طلبانه خود عادت داشتند که دائماً بر سر دستاوردهای سیاسی ایدئولوژیک سازمان زده و با تحقیر و تعسیر همین خطوطی که در عمل بهترین آزمایش را داده است ، مجاهدین را در قیاس با گروههایی که سابقه کار کمتری داشتند مورد طعن و توهین قرار دهند ، (۱)

(۱) - اما جریان عمل اثبات نمود که سوابق تشکیلاتی و سازمانی مجاهدین تا چه حد نسبت به گروههای دیگری که از انسجام تشکیلاتی مکفی برخوردار نبودند ، در روند رشد بعدی سازمان (صرف نظر از ضربه اپورتونیستها) موثر افتاد . از این نظر وحدت عملی و نظری تمام مجاهدین ، حتی پس از یورش اپورتونیستها و حملات راستگاریان عامل تعیین کننده‌ای در حفظ موجودیت سازمان گردید . وحدتی که در هر یک از مراکزی که تعدادی مجاهد در آنجا یافت می شد به حق برای تمام نیروهای دیگر نمونه بود .

جالب این است که علیرغم تمام برتری های ایدئولوژیک و سیاسی که سردمداران در جریان متلاشی کردن مجاهدین به سایر گروهها و از جمله سازمان فدائی نسبت می دادند به زودی پس از اینکه به زعم خودشان گار مجاهدین تمام شد ، به نقطه ضعف و انحراف تبدیل شد و همه آنها منحرف و نا صادق خوانده شدند تا آنجا که فدائیان صریحاً " اپورتونیست قلمداد شده و در یک مرحله تضاد اصلی درون جنیش (البته بعد از متلاشی کردن مجاهدین) تلقی شدند . در این مورد نیز حسب المعمول با فرمول " صداقت و فهم و آگاهی و ... = فقط من " رفتار می شد . این را مجید نیز قbla " پیش بینی کرده بود زیرا به اخلاقیات و نحوه عمل رهبری طلبانه فرست طلبان به خوبی آگاهی داشت .

اپورتونیستهای چپ نما به دلایلی که در سراسر بیانیه به وفور یافت می شود به دو دلیل اساسی خود را برتر از همه مارکسیستها می دانستند :

۱ - به دلیل اینکه دشیدوش " عینیت یا فتن تاریخی " ایدئولوژی پرولتا ریا به مارکسیسم گرویده‌اند (صفحه ۵۵ بیانیه) که آنرا به " متابه محصول ذاتی و ادامه پاورقی در صفحه بعد

این طعن و لعن های فرصت طلبانه که به غلط "انتقاد" نامیده می شد (و ما در صفحات آینده به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد) جز به منظور خرابکاری و پریشان نمودن ذهن اعضای جدید و مبتدیان که با عال تغییر فرصت طلبانه ایدئولوژی آنها را در نظر داشت صورت نمی گرفت. دلیل آن هم این است که وقتی پرچمداران در برابر سایر گروهها قرار می گرفتند (همانطور که در پاورقی دیدیم) به سوابق خود که همان سوابق سرقت شده از مجاهدین باشد ، بسیار می نازیدند . بهر حال افتراق الگو سازی نیز در زمرة یکی از همین موارد تحقیر کننده رهبری و دستاوردهای سازمان بود . البته در این شک نیست که ما در سالهای اول فعالیت سازمان و بخصوص قبل از تکمیل بحثهای استراتژی ، انقلاب الجزائر را بیش از سایر انقلابات مورد توجه قرار می دادیم و ایدهه قیام مسلحانه شهری (یا به عبارت دقیق تر " شروع از عمل بزرگ در شهر " (۱) را با توجه به تجربه الجزائر

دنباله : پاورقی صفحه قبل .

طبعی یک جریان اجتماعی ، از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرایط خاص جدا می سازد " . (صفحه ۶۵ بیانیه)

۲ - به دلیل اینکه مارکسیسم آنها " نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزو ، نه در اثر توصیه این فرد یا گرایش آن فرد و نه تحت تاثیر عوایض و احساسات بلکه با عبور از کوره گذازان ده سال کار انقلابی ، با فدا کردن بهترین جوانان رزمnde‌ای که با نثار خون خویش راه رهایی خلق را روشن ساختند و با عبور از راههای پر پیچ و خم دو سال مبارزه بی امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات به این نقطه رسیده اند " . صفحه ۸ بیانیه

البته می دانیم که نه در مورد به دوش کشیدن بار ۱۵ سال مبارزه و نه در مورد خون های نثار شده که تماما " متعلق به مجاهدین است ، هیچ اتها می متوجه صاحبان بیانیه نیست و به نظر می رسد که امر بر خود آقایان هم مشتبه شده است .

(۱) - چنانکه قبل " گفتیم در بحث های استراتژی سال ۱۴۹ / این ایده تصحیح شده و با تجدید نظری که نخستین بار شهید حنفی نژاد مطرح گردید ما به سمت شروع از عمل گوچک متناسب با توانمند جهت گیری گردیم .

بر گزیده بودیم ، دلیل دیگر ، مشابهت های خاص فرهنگی تجربه الجزائری با میهن خودمان بود (اسلام) ، اگرچه مسلح بودن به فرهنگ ذاتاً انقلابی تشیع و برخورداری از انسجام ایدئولوژیکی اسلام اصیل طبعاً مجاهدین ایران را با کیفیتی ممتاز تراز مجاهدان الجزائر مشخص می کند و از آغاز به کار ما خصیصه مکتبی می بخشد ، لیکن این مجاهدان الجزائری بودند که نخستین بار افسانه ای را که به مذاق پرچمداران ما بسیار شیرین است ، باطل و به کامشان تلح نمودند . بر حسب این افسانه که در صفحات ۵۱ و ۵۴ و ۷۶ بیانیه بر آن تاکید شد ، سازمانهایی می توانند یک هیارزه پیروز ضاد امپریالیستی را رهبری کنند که منحصراً "دارای "جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک" باشد .

به همین دلیل مجاهدین خلق ایران نیز گرچه شیوه برخورد دیالکتیکی با قضایای جنبشی و انقلابی داشتند ولی به علت ماتریالیست نبودن (که دیالکتیک بدون آن ، بدن بدون سراست !) چنانچه به حرکت خود [یعنی زیر سلطه اپورتونیستها قرار گرفتن] ادامه نمی داد و به درک کامل و مطلقی از ایدئولوژی پرولتاڑیا بر اساس ماتریالیزم دیالکتیک نائل نمی آمد، همانا سرنوشت مشترکی با همه آن گروهها و احزابی پیدا می کرد که پیش از آن ، از آنها فاصله گرفته بود . این سرنوشت مسلمان "جز شکست و نابودی و یا تسليم و سازش با دشمن چیز دیگری نبود " . (۱)

انقلاب الجزائر ، هیچ چیز را که روشن نکرده باشد ، یا هر ایرادی را هم که پساز پیروزی بر امپریالیسم بدان وارد باشد ، دست کم بظلان طالع بینی ها و غیبگوئی هائی از این قبیل را اثبات نموده بدمی و سیله مجاهدین الجزائر نشان دادند که آن "سر" ماتریالیستی که ادعای شود از "بدن" دیالکتیکی لا یتجز است لااقل در پیروزی انقلابات ضد امپریالیستی می تواند مصدق و مورد نداشته باشد .

بنابراین چسباندن آن چنان "سری" به دیالکتیک و پیله کردن به این مسئله نشانی جز اپورتونیسم نیست ، اینجا می توان دلائل عمیق کینه پرچمداران ما را از کتاب ازگان و گنجاندن آن در برنامه تعلیماتی مجاهدین و نیز دلیل افتراق الگوسازی از الجزائر را که توسط آنها علیه مجاهدین عنوان می شود ، بهتر دریافت . رد پای این خصوصه ضد مذهبی اپورتونیستها را که در صحنه سیاسی به اپورتونیسم منجر می شود در همان صفحه

(۱) - صفحه ۴۶ آموزشی بیانیه .

۱۸۶ بیانه نیز می‌توان یافت.

آنجا که بدنبال اشاره به خصائص اسلامی انقلابات الجزائر و فلسطین (کگویانشها دلیل مطالعه آنها از جانب مجاهدین بود) . می‌نویسد :

"همچنین از دلایل تمايل بمطالعه متون انقلاب چين (باز صرف نظر از اینکه آیا واقعاً از آنها آموزش‌های جدیدی می‌موختیم) یکی هم این بود که در کتب و متون فوق الذکر (یا حداقل آن متونی که ما مورد مطالعه قرار می‌دادیم) به دلیل شرایط خاص مهندسی و مرحله مبارزاتی انقلاب خلق چین و همین طور ویتنام ، کمتر مسائل ایدئولوژیک - فلسفی مورد بحث همه جانبه قرار گرفته و بدان برداخته شده است . بخصوص حمله علیه آن نوع از ایده‌آلیسمی که ما مدافعان آن بودیم در آن به ندرت دیده می‌شد . . . "

ملاحظه می‌گردد که درد قبل از اینکه درد خلق و انقلاب باشد درد ماتریالیسم و فلسفه است نه عمل . یک درد و بیماری اپورتوئیستی که در خصیصه ضد مذهبی ظاهر می‌کند . حال اینکه این روزها دیگر همه می‌دانند که این چین و ویتنام و الجزائرند که به قول خود بیانیه " در شرایط خاص مهندسی " که همان مرحله مبارزات ضد امپریالیستی باشد بنحو اعم با ایران مشابه‌اند و نه روسیه و انقلاب سوسیالیستی اکثر . ولی به نظر می‌رسد که هیستری ضد مذهبی اجازه نمی‌دهد که سرد مداران و پرجمداران مانند مسائل را جزا زید انحرافی فرصت طلبانه شان بنگرند .

لیکن ما با تذکار روشن بینی‌لنین ، که علیرغم نداشتן کمترین اطلاع از اسلام واقعی ، تصریح کرده است که سوسیال دمکراتها (۱) الزاماً ماتریالیست نیستند .

(تصریحی که بر مادیگرایی خواستاران جامعه بی طبقه و نافیان استثمار، الزام و انحصاری نمی‌بیند) امیدواریم مجاهدین خلق ایران ، در فاز ایدئولوژیکی اسلامی بالاتری نسبت به مجاهدین الجزائر می‌توانند بیش از پیش در چشم انداز تاریخی خود حقانیت‌ضداستماری اسلام را به اثبات برسانند .

پرجمداران کوتاه فکر ما درست مانند همتاهای الجزائری خود فرصت طلبانه مدعی لنینیسم هستند . همانها که روی دست لنین هم بلند شده‌اند ، لختی بیشتر در لنین بیندیشند

(۱) - بعده‌النین پس از جدایی جریان سوسیال دمکراتی اروپا گه به اپورتوئیسم گوشایده بود گلمه کمونیست را به جای سوسیال دمکرات بگار می‌برد .

روان او را بیش از این به داشتن چنین مریدان تنگ نظر و کاسه از آش داغتر نیازارد! در برابر مسخره و نیشخند همین همتأهای الجزائری بود که ازگان نوشت :

"ما باید به سلاح برداری مسلح شویم و خونسردی خود را حفظ کنیم و تسلط بر نفس داشته باشیم تا بتوانیم درد و رنج مسخره‌ها و نیشخندهای را تحمل کنیم که آخو ندهای حزب کمونیست الجزائر نثار ما خواهند کرد . آخوندهایی که حرف دشمن خود را

به سان حقائقی خواهند دانست که از طریق وحی نازل شده است " . (۱)

شاید به دلیل چنین نظریاتی می‌باشد که فrust طلبان ما همدرد با همتأهای الجزائری خود که توان شناخت ویژگیهای جامعه و انقلاب خود را نداشتند ، به تحریم کتاب برترین جهاد پرداخته و از اینکه در کلاسهای استراتژی سازمان در سری و ردیف مطالعاتی

چون چه با ید کرد لینین خوانده می‌شد ، سخت ابراز ناراحتی می‌کنند . (۲)

ولی با توجه به نقطه نظرهای اصیل اسلامی خودمان بدون اینکه بخواهیم از این کتاب ، انجیل مقدس بسازیم که خواندن آن در ردیف سایر کتب ، معصیتی نا بخشنودی محسوب شود و بدون اینکه بخواهیم تمام نقطه نظرهای آنرا (بخصوص از نظر ایدئو لوژیک) تائید کیم . (۳) همچنان خواندن آنرا به ویژه به تمام مارکسیستهای کشورهای اسلامی که بهر حال در کشور خود با توده‌های مسلمان سروکار دارند توصیه می‌کنیم .

بدین ترتیب ما منکر ناء شیر پذیری از الجزائر نیستیم ، کما اینکه در تأثیرات سایر انقلابات بر روی ما و هیچ گروه انتقلابی دیگر جای تردید نیست . می‌توان از این ناء شیرات در هر کجا و در هر زمانی که افراط شده باشد انتقاد نمود ، می‌توان از گنجاندن بیش از حد متون مربوط به انقلاب فلسطین مثل هر نوع اضافه کاری دیگری در سازمان انتقاد نمود لیکن با توجه به مشخص نمودن قاطع خصوصیات ویژه جامعه مان در سازمان ما ، وی-

(۱) - برترین جهاد .

(۲) - ۱۸۷ بیانیه .

(۳) - چون این کتاب نیز مانند سایر کتابها در سازمان ما با بررسی انتقادی مطالعه می‌شد . مثلاً " طبیعی است که از نظر ما عملکرد ایدئولوژی ملی - انقلابی که سرفصل یکی از بخش‌های کتاب هم هست نمی‌تواند جانشین گار مکتبی اسلام باشد .

گیری فعال آنها در عمل ، الگو سازی هم یکی از اتهاماتی است که هرگز به مجاهدین نمی- چسبید . بخصوص ما در درای نمونه "الجزائی" ، ضمن یک پرسه "مستمر انقلابی پایان - ناپذیر طالب ایده‌آل خاص مکتثی خود که اساساً" بر دوش مستضعفین (کارگر - دهقان) ساخته می‌شود، هستیم .

اکنون برای فهم عمیق تر جوهر ایراد گیریهای مربوط به الگو سازی ببینیم انتقاد کندگان (و یا بهتر بگوئیم خردگران و لعن کندگان) خود چه چیزی را بجای آن الگوی مفروض الجزائی یا فلسطینی پیشنهاد می‌کنند :

در معان صفحه ۱۸۶ بیانیه که از توجه مذهب گرایانه سازمان به انقلاب الجزائروفلسطین دم می‌زند چنین می‌خوانیم :

"... در حالی که آموزش متون اساسی مارکسیستی - لینینیستی که عمدتاً در رابطه با مبارزات شوریک - ایدئولوژیک دوران پیدایش و اوج گیری تفکر مارکسیستی و غلبه آن بر هر نوع تفکر غیر پرولتری [که البته منظور اساساً "تفکر ماتریالیستی است] در اروپای صنعتی و همین طور متون مربوط به اولین انقلاب کبیر سوسیالیستی جهان به رهبری لنین در شوروی قرار می‌گرفت، بسیار مهجور و دور از دسترس بود . در حالی که واقعیت این بود که به دلایل متعدد از جمله نزدیکیهای بیشتر شرایط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی فلی ایران با شرایط آنروز روسیه، مطالعه این متون بسیار مفید تر و ضروری تر از نوع مطالعاتی بود که در برنامه قرار داشت . مثلاً "در سازمان ما تا آن زمان بسیار کم بودند کسانی که تاریخ معاصر انقلاب شوروی و یا سوسیالیزم علمی و سوسیالیزم تخلیی انگلیس و ... را مورد مطالعه قرار داده باشند ، چه رسد به اینکه مورد نقد همه جانبه در سطح سازمان قرار گیرد ! ..."

اولاً - بایستی از نویسنده بیانیه به خاطر کلمات "دور از دسترس" و "بسیار کم بودند" که در مورد آثار و خواندنگان آثار مورد نظرش در سازمان بکار می‌برد تشرک نمود . زیرا با انواع و اقسام افتراقات و دروغهای تا جوانمردانهای که در سراسر بیانیه به چشم می‌خورد (و در آینده خواهیم دید) می‌توانست اینجا هم مدعی شود که اصلاً "آثار مربوطه" غیر قابل دسترس " (و نه دور از دسترس) بوده و کسی هم اصلاً آنها را خوانده بود (به جای بسیار کم خوانده بودند) .

ثانیا" — در مورد مطالعات و آثار مورد نظر ایشان باید گفت: گرچه هر انتقادی در مورد مقادیر برنامه تعلیماتی سازمان (چه برنامه عمومی و چه برنامه‌های گروهی تخصصی) از پیش برای مارد شده و غلط نیست ، ولی در مواردی که شما نوشته‌اید متساقنه حسب المعمول نظرتان صحیح نیست و بدینخانه در اینجا هم چنانکه گویی سازمان = من ، ای راز نظر کردید . زیرا تقریباً "کلیه آثار مهم مارکس ، انگلیس ، لنین و همچنین استالین که به فارسی یافت میشود در برنامه سازمان (چه دوره‌های تخصصی) قرار داشت و حتی المقدور نیز با بحث و بررسی اخص در مورد شرایط ایران مطالعه می‌شد .

حال اگر شما در عرض مدت کوتاه عضویتتان به آنها ترسیدید و نتوانستید حتی دوره‌دوم مطالعات عمومی را به پایان برسانید ، یا به دلیل مسائل و برنامه خاصتان (که بایستی مطالعات شما بر حسب آنها تنظیم می‌شد) دور از دسترسنام قرار داشته ، گناه سازمان و مسئولانتان نیست ، بخصوص که تجربه نشان می‌دهد که همان مقدار مطالعه یک جانبه تئوریک شما در قبل از شهریور ۵۵ برایتان زیاد بوده و بایستی به حل برخی مسائل دیگر در مورد شما بیشتر اولویت و اهمیت داده می‌شد .

در مورد کتاب مورد علاقه شما یعنی تاریخ معاصر (۱) نیز باید گفت چند سال قبل از عضویت شما در سطوح مناسب سازمانی مورد مطالعه قرار گرفته بود و اگر مطالعاتی واجب - ترا از آن تشخیص داده شده ، باز هم گناه نه از ما ، بلکه از شرایط ویژه ایران است که متساقنه چه آن روز و چه امروز با شرایط آستانه انقلاب سوسیالیستی اکبر قابل قیاس و شبیه سازی و الگو برداری نیست .

ثالثا" — باید بپذیرید که اشتیاق امروزی شما به بحثهای تئوریک فلسفی دوران پیدایش تفکر مارکسیستی (که ضمناً آمیخته به جزیت ویژه ماتریالیستی آن ایام بوده و به همین دلیل فکر می‌کنیم جنبه ماتریالیستی آن در درجه اول مورد عنایت طبع شما واقع شده باشد) در اروپای صنعتی ، طبعاً نمی‌تواند برای یک سازمان انقلابی مسلمان در ایران خیلی بر انگیزندگ و دارای اولویت مخصوص باشد . زیرا اگر اجازه دهید ! یک

(۱) — این کتاب گویا به تاریگی توسط رفقای اپورتونیست خوانده شده و سخت به دهانشان مزه گرده است .

سازمان به قول خود تان دارای ایدئولوژی اساساً "ایده‌آلیستی" ! اولویتهای میرم تردیگری نیز دارد ،

مثلاً "مطالعه کتاب پروفسور اوپارین که حاوی آخرین تحقیقات علمی نیز هست و شما آنرا بعد از کودتای اپورتونیستی تان همراه با برخی آثار فلسفی مائوتسه تنگ از برنامه مطالعاتی حذف کرده‌اید . . . برای برنامه" ما می‌تواند لازم تر باشد . در مورد انواع سوسیالیسم های غیر علمی که امروز هر دانشجوی معمولی علوم اجتماعی نیز می‌تواند در آن خبره باشد، کافی است به سوسیالیسم اپورتونیستی خود شما (که در نهایت چیزی جز خدمتگزاری جیره و مواجب امپریالیسم نیست) اشاره کنیم تا روش گردد که در تشخیص این گونه سوسیالیسم های قلابی نه کمبود داشتمایم و نه به خطأ رفتایم، مطلبی که مطمئناً " ط سال های سال درک آن برای شما و دست آموزاتتان ولو که کتب مربوطه را از حفظهم باشید مطمئناً " همچنان نا مفهوم خواهد ماند .

رابعاً " - یک ضرب المثل قدیمی می‌گوید : " اول برادریست را ثابت کن و بعد ادعای ارث نما " . بهترین بود که شما هم اول " نزدیکی‌های بیشتر شرایط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی [و لابد با رابطه‌ای که شما میان اقتصاد و فرهنگ قائل هستید ، نزدیکی شرایط فرهنگی را هم باید اضافه کنیم] فعلی ایران با شرایط آن روز روسیه " (یعنی دوران انقلاب سوسیالیستی اکابر) را ثابت نموده و آنگاه مطالعات مورد تقاضایتان را " که بسیار مفیدتر و ضروری تر از نوع مطالعاتی که در برنامه قرار داشت ، بوده . . . " مدعی می‌شدید ؟

اگر به زعم شما تضاد اصلی امروز جامعه ما میان کار و سرمایه است ، اگر همانطور که در مقدمه بیانیه (البته با استدلالاتی سرتا پا متناقض و بسیار سخیف که در آینده به آنها خواهیم رسید) نوشتند " پرولتاریا به نیروی تعیین کننده اصلی تولیدی و اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است (۱) " (آنهم اتفاقاً در اوائل تابستان ۵۲ که تاریخ نفوذ اپورتونیسم در سازمان ماست !) و اگر دیگر محلی برای خرده بورژوازی و به قول خود تان ایدئولوژیهای بنیابینی نظری ایدئولوژی مجاهدین در این تاریخ نیست ، (و بایستی سازمان آنها را از دستشان قاپید) و اگر . . . کنای کسانی که این تزهای اپورتونیستی را

(۱) - قسمت مربوط به وضعیت عمومی طبقه کارگر - مقدمه بیانیه .

قبول ندارند و انقلاب سوسياليستي اكثرب و على الخصوص لنين نازهه از راه رسيدهاش را کمي برای ايران زود رس می دانند ، چيست ؟ آيا آنها باید برای مبارزات ، خطمشی ، شکنیلات و حتی برنامه مطالعاتی خود از شما جواز کسب بگيرند ؟ حقیقتا "کبعضی ها چرخیدن کره زمین را هم بدون اجازه خودشان خوش ندارند . و انگهی اکنون که شما به عنوان یک مارکسیست دست به نقادی برنامه مطالعاتی سازمان مجاهدين زده‌اید و ازکمبود آثار تئوريک - ايدئولوژيك مارکسيستي (متعلق به دوران اول مارکسيسم) در آن گله داريد (و ما هم قول می دهيم که هرانتقاد واردی را که با اولويت‌های ما مطابقت داشته و سیستم خاص تربیت ايدئولوژيكی ما را که مبتنی بر حداکثر آکاهی از نظریات تمام مکاتب دیگر (وبخصوص مارکسيسم) است تكميل کند ، از شما بپذيريم) آيا اجازه می دهيد که از شما و سایر گروههای مارکسیست بپرسیم که چه مقدار مطالعات جدی تئوريک - ايدئو - لوزیک اسلامی یا تاریخ اسلام و ... امثالهم را در برنامه تعلیماتی تان گنجانده‌اید ؟ متاسفانه نمونه‌های عینی که در این مورد از شما در دست داریم ، جمع آوري مدارک ايدئولوژيك اسلامی مجاهدين به انواع حیله‌ها و دروغها از دست دوستداران و اعضاء سازمان مجاهدين و سوزاندن و از بین بردن آنها بوده است تا مبادا به قول خودتان "ایده‌آلیسم " خواننده ، " پیچیده‌تر شود !

عجبنا که مدارک ايدئولوژيكی دیگران را به شیوه ارجاعی ترین فرقه‌های تاریخ بشرمی سوزانند و بعد از دیگران گله می کنند که چرا در دوران کوتاه عضویتشان در سازمان ، فلان کتاب را در دسترس نزدیک ایشان (که هنوز به مدار مطالعه آن نرسیده بوده‌اند) قرار نداده‌اند . گویی که به یک کتابخانه عمومی آمده‌اند و نه یک سازمان انقلابی با برنامه مطالعاتی معین . جزویت سازمانی را می سوزانند که با ساخت نظری كامل و انتشار صدر توحیدی ، تمام مدارک و نظریات همه مکاتب (و به ویژه مکتب مورد ادعای کنونی ایشان) را که می توانست فراهم کند ، به سهولت در اختیار می گذاشت . سازمانی که علی رغم تمام نا مردمی هایی که در تاریخ معاصر این کشور از به اصطلاح مارکسیستها دیده شده ، به خاطر عدم تفرقه نیروها پیوسته از جنبه‌های انقلابی و بر حق مارکسيسم برای افراد و اقشار بی اطلاع مردم پرده برداشته تا فریب تبلیغات دشمن را نخورند . آیا به یاد ندارید که قبل از مجاهدين توده مسلمان این کشور و بسیاری از رهبران آنها به شما و مکتبتان چگونه می نگریستند ؟

آیا مدارک ایدئولوژیکی مجاهدین ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم پرورش می داد یا این نحوه عمل شما ؟

آفرین بر این بلند نظری و روحیه دموکراتیک و اعتقاد به نفس ایدئولوژیک ها زمشتی کاغذ نیز در هراسید ! چه می توان کرد بخشی از مدارک ما را سواک می سوزاند و بخشی را هم شما . ولی دلتنان را خوش کنید که لازد شما از موضع چپ ؟ ! سوزانده اید .

کما اینکه مجیدهای ما را هم لازد از سمت چپ هدف قرار داده و سپس سوزانده اید . با توضیحاتی که فوقا " گذشت معلوم می شود که انگیزه اصلی از نیش زدن به سازمان در مورد الجزایر یا فلسطین نه یک انتقاد سازنده بلکه دقیقا " یک الگو سازی جدید است که اساسا " نیز هدف های فرصت طلبانه ضد مذهبی دارد .

مجید در جوابیه اش به پرچم در مورد اتهام الگو سازی نوشته بود :

" اولا " ما بهیچوجه الگو سازی نمی کردیم و نمونه آنهم آموزشها و تحلیهای سازمانی است که عدتا " از شرایط ایران و عینیات اجتماعی ایران نشاء گرفته است .

ثانیا " از آن جا که سازمان قبل از شهریور ۵۰ سازمانی است که عمدۀ اعضای آن را عناصر روش‌نگر تشکیل می دهند و هنوز با توده‌های مردم پیوند و ارتباط برقرار نکرده است ، طبیعتا " دارای عناصر ذهنی می باشد که بعد از ورود به مرحله عمل سیاسی - نظامی و ارتباط با توده‌ها ، اینها نیز عینی می شوند . و یا به دلیل وضعیت خاص سازمان که قبیل ۵۰ وجود داشته ما مجبور بودیم از دستاوردهای سایر انقلابات استفاده کنیم ولی هیچ وقت این به معنی الگو سازی و کبیه برداری نبوده است .

اما همین جا بگوئیم که " پرجمدار " ما بهیچوجه خواستار نفی الگو سازی نیست .

بلکه خواستار تغییر الگو ها از فتح و الجزایر به روسيه " شوروی است آنهم روسيه ۱۹۱۷ . دلیل اين مطلب اينکه سعی می شود تمام تحولات جامعه ما با تحولات روسيه ۱۹۱۷ مقایسه شود . چه تحولات زير بنائي (مانند افزوده شدن چند ملیون کارگر در سال ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳) و چه درنتیجه آن تحولات رو بنائي (مبارزات درون حزبی لنين و مقایسه آن با مبارزه ایدئولوژیکی که پرجمدار برایه انداخته و ...) ... " (۱)

مارک " سوسیال امپریالیسم " مظہر یک الگو سازی ابلهانه دیگر چپ نمایان ما به

باورقی در صفحه بعد .

تقلید از چینی‌ها علیه اتحاد شوروی است.

مارکی که از قصادر تبلیغات رژیم نیز کاربرد وسیعی دارد و مادری خشن مسابیل بین المللی به نقد آن خواهیم پرداخت. پسروشن خواهد شد که در حالی که امریکا بیان امریکا خلق ستمده مارا بیدریخ ناراج می‌کند این مارک سفاحت بارت آنچه حدبزیان مصالح انقلابی خلق ماست. ولی گویا این روزهاد خالت در معقولات و پارا از گلیم خود در از ترکدن عادت نوبا و گان ما شده است.

همین جا خوب است به این مطلب اساسی و بسیار مهم نیز اشاره کنیم که علیرغم اینکه آپور تونیستهای چپ نما تمام ایرادات و انحرافات عناصر و جریانهای مذهبی را در کل تاریخ اسلام و هم چنین ایرادات داشته و نا داشته سازمان و اعضاء آن را به خاطر بی - اعتبار کردن اسلام، بی واسطه به ایدئولوژی سازمان و اسلام تحويل کرده و مستقیماً آن را به قلب مکتب ما فرو می‌کنند، لیکن مجید در ردیف تمام مجاهدین اصلی هرگز در مقابل

مربوط به پاورقی صفحه قبل.

(۱) - اگنون می‌توان دلیل علاوه شدید پرچمدار را به کتاب تاریخ‌ها صرحدب کمونیست شوروی بیشتر فهمید. زیرا او خود را معمولاً "در نقش قهرمان اصلی کتاب یعنی لنین می‌بیند. چه در مقاله پرچم و چه در سایر مقالات بگرات حملاتی دیده می‌شود. که به قول مجید حتی نشر آنها از لنین سرت شده. و از این مهمتر (که ضمناً "شخص یک الگو سازی بسیار مضمون کودکانه و رتیستی است) تکرار مداوم جملاتی است که علیه همه مخالفین پکار می‌رود نظیر: "اینها همان R.S. ۵ هاستند" (سوسیالیستهای انقلابی که در مقابل لنین موضع گیری کرده بودند).

"اینها همان مشتیکها هستند".
"اینها همان میستها هستند".
"ماتریالیستهای مبتذل هستند".

چه می‌توان گرد ؟ خدا کند که نه اطفال دبستانی و نه نوباتگان نا بالغ سیاسی هیچ یک محدود الگوی فربینده خاصی نه در سینما و فیلم‌های جنائی و نه در کتابهای پر ماجراهای سیاسی نشوند والا باید جرائم و جنایتهای اجتماعی و سیاسی بسیاری را انتظار داشت !

چنین شیوه‌هایی به موضع عکس العملی خود بخودی نیافتاد و حساب علتكردهای آپور-تونیستی را با خود مارکسیسم نیامیخت ، گرچه فرصت طلبان برای توجیه حقانیت خود ، افتادن مجید و سایر برادرانش را به مواضع راستگرایانه و ارتجاعی از ضدیت با مارکسیسم و مارکسیستها تا سازش با رژیم ، بسیار دوست می‌داشتند و او را در یک مرحله به عنوان دشمن اصلی تکامل سازمان (که گویا تکاملی مارکسیستی است) می‌کوبیدند ، لیکن او هرگز در دفاع از اصالح و حقانیت سنگر جهاد توحیدی اش ، در جاده مطلوب آنسها قرار نگرفت ، بنابراین علیرغم اینکه او را با مارک دگماتیست مذهبی می‌کوبیدند ، در جوابیه پوچم ضمن تاکید بر حقانیت مطلق ایدئولوژی خود نوشت :

" شما نقایص و اشتباهات ما را به ایدئولوژی مان ربط می‌دهید ولی ما هیچ وقت انحرافات شما را با مارکسیسم یکی نمی‌گیریم " .

مجید در ردیف همهٔ مجاهدان دیگر خلق ایران و آرمان اسلام ، محدودیتها و نقایص ایدئولوژیکی ماتریالیستی خود مکتب را با آن چه فرصت طلبان به نام آن و در زیر چتر آن انجام می‌دادند یکی نگرفت . زیرا اپورتونیسم یک بیماری شناخته شدهٔ مرض شناسی مارکسیستی است که آسیب شناسان اصلی آن بارها با آن قاطعانه برخورد کرده‌اند . از این رو هیچ سجاده‌اقعی مجاز نخواهد بود کهم شان فرصت طلبان ، نقایص و کمبودهای ذاتی هر مکتب را با نقایص و انحرافات پیروان آن در هم آمیزد ، از تشخیص آنها سر باز زند و چون اپورتونیستهای چپ نما به سبولعن و ضدیت با تمامی مکتب و رهبران آن بپردازد . زیرا ما باز هم به حکم حق طلبی قرآنی خود بر آن نیستیم که با کوبیدن در بست رهبران و مستولان یک جریان که در نقش سبلهای آن هستند ، تمامی جریان را بدون تمیز عناصر حق آن از باطل ، نفعی و سرکوب کنیم . زیرا به حکم جهان بینی توحیدی که نه " ذره‌ای خیر " و نه " ذره‌ای شر " در محاسبات آن گم نمی‌شود ، پایمال کردن کوچکترین حقیقی را از هیچ کس و از هیچ مکتب سرانجام جز به زیان پایمال کننده نمی‌دانیم . اگر جز این بود همانا هستی، حسابی و سمعتی و حقانیتی نمی‌داشت و حق و حقیقت سخت مجاز می‌نمود . کما این که به اعتقاد ما بهر درجه‌ای که فرصت طلبان حقیقت اسلام و حقوق مجاهدین را نادیده گرفته باشند نخست به " نفس خود ستم رواداشتمند " و توان آن را به سختی حتی در همین جهان و در برابر همین خلق پس خواهند داد .

پس به خاطر جنبه های انقلابی ضد استماری مارکسیسم روش ما ضد ابیوتونیسم است ، نه ضد مارکسیسم . ولذا نخواهیم گذاشت تا فرصت طلبان چپ نما با کشانیدن ماهیه موضع ضدیت با مارکسیسم در کلیتش ، از موضع گیری ما در قبال عناصر حق ضد استماری آن که میان تمایلات ارتقایی در خودمان خواهد بود ، دلشاد گردند و ایدئولوژی ما را در برابر جهانیان نا سالم و ارتقایی جلوه داده و با رواج آن که داروی نهایی تمام آلام بشری است مخالفت کنند .

مجاهدان الجزائر نیز به خاطر همین ترقی خواهی ها در ایام انقلابشان اعلام کرده بودند که روش آنها " ضد بلاهت و نه ضد مارکسیسم " می باشد . آنها در برابر محاکوم نمودن ترور انقلابی از جانب حزب کمونیست تجدید نظر طلب و فرصت طلب الجزائر که مرز میان ترور انقلابی را از تروریسم کور خرد بورزوای تشخیص نمی داد و در این باره به نقل قولهای بلا مورد لنین استناد می نمود صریحاً "اعلام کردن ؛ سطحی نگری منتبه به لنین را تکذیب می کنند ، نه اصول و عملکردهای انقلابی لنین را که از این برداشت های صوری دگماتیک بدور است .

حال اگر تائید حق طلبی انقلاب الجزائر در این موارد باز هم به اعتقاد فرصت طلبان ، الگو سازی است ، ما و مجید هایان پیوسته به این گونه حق طلبی های توحیدی افتخار می کنیم و در همین باره تا آن جا که سخن از دادگری و حقیقت جوئی و تکامل و تعالی اجتماعی بشری است ، به انقلاب فلسطین و به همه انقلابات خلقهای زیر سلطه "جهان درود می فرستیم .

ح : تبلیغ عمل گرایی به خاطر پائین آوردن
نقش مکتب و ایدئولوژی ، در جهت سست کردن
پایه‌های عقیدتی افراد بی اطلاع :

در این تردید نیست که "عمل" ، معیار نهایی جمیع شناختها و قطعی ترین وسیله تشخیص صحت و سقم آنهاست . همچنانکه همه علوم در جریان عمل حاصل شده‌اند ، در نهایت نیز ، بار دیگر به عمل باز می‌گردند و در خدمت آن قرار می‌گیرند ، بنحوی که ارزش هر شناخت و علمی ، نهایتاً "ذکار آئی عملی آن خلاصه می‌گردد و از روی نتایج عملی اش ارزیابی می‌شود . در همین مورد است که علی (ع) می‌گوید :

"العلم يهتف بالعمل ، فان أجايه والا ارتحل عنه" (۱) .

"علم عمل را فرا می‌خواند ، پس اگر اجابت نمود (که غنی می‌شود) والا آنرا ترک می‌گوید (و تهی از نتیجه) می‌گردد " . اما همین "عمل" اگر در یک چار چوب "نظری" ، طبقه‌بندی ، منسجم و مدون نگردد و به سطح یک تئوری و تبیین فرا گیر ارتقاء نیابد ، هیچ فایده فرا گیر و عام یا جهان شمول نخواهد داشت . چه در این صورت ، ما با توده‌ای از دریافت‌های بی پیوند حسی و غریزی که صرفاً "دارای کاربردهای خاص و کوتاه بینانه اند مواجه خواهیم بود .

بنابراین پراتیک هر چه غنی تر و گسترده‌تر باشد ، تنها در اوجکیری عقلانی - نظری خود می‌تواند افقهای بلند را نظاره کرده و با رفع مشکلات عملی موجود ، راههای جدیدی برای پیشرفت بگشاید . والا همانقدر که شناختهای اسکولاستیکی غیر متکی به تجربه و عمل ، بی بنیاد و پوشالی اند ، تجارب و عمل‌های نا مدون نیز ناقص ، یک جانبه و عاری از سمت و مضمونند ، اینجاست که مز میان بهای واقعی تجربه و عمل با عمل زدگی امپریستی که نمی‌تواند خدمتگزار واقعی علم محسوب شود ، مشخص می‌گردد ،

این مطلب در قلمرو فعالیت و مبارزه اجتماعی نیز مصادیق خاص خود را دارد .
تصورهای مهارت‌های علمی و "تخصص"‌های عرفه‌ای ، چنانچه در کادر "روابط" متكامل

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۱۲۵۶ .

اجتماعی قرار نگیرند ، برغم پیروزهایی که در یک مقطع در جریان رشد تولید مادی نصیب انسان می‌سازند ، سمت متعالی نداشته و حتی در نهایت از افزایش مادی نیز معانعت می‌کنند . (۱)

مبارزات اجتماعی نیز اگر ذر کادر یک مكتب و ایدئولوژی که ناظر بر تبیین (حتی – المقدور) واقع کرایانه‌ای از کل هستی و جامعه و انسان ... است ، صورت نگیرند ، کارآبی و برد چندانی نداشتند در دوران ما اغلب در حد پیشرفت‌های مبارزات ناسیونالیستی متوقف می‌مانند و به دستاوردهایی بیش از آن نایل نمی‌شوند . همین جاست که مزمیان یک مبارزه مکتبی و بر طبق جهان بینی خاص ، با مبارزات غیر مکتبی مشخص می‌شود ، بی‌تردید هر مبارزه ترقی خواهانه و هر عمل مبارزاتی شایسته [که بدون آن (یعنی بدون عمل صالح) غنی ترین تئوری‌ها و مرامهای اجتماعی نیز بی‌بنياد و خالی از اعتبارند] در خور بسی احترام و قدر شناسی است ، لیکن یک نهضت انقلابی ، در تعاملیت واستمرار تاریخی خود ، تنها به اتکاء یک مردم و ایدئولوژی انقلابی تحقق می‌پذیرد . زیرا حل ابیوه تضادها و مشکلات یک جریان "تاریخاً" انقلابی تنها در پرتو اصول یک ایدئولوژی "واقعاً" انقلابی امکان پذیر است . در غیر این صورت ولو که ما بتوانیم بدون اتکاء به چنین مکتبی در یک یا چند کام مبارزاتی و انجام چند عمل صالح و شایسته موفق باشیم ، بسیار بعد و بلکه محال است که در قدم‌های پیچیده تر بعدی نیز که تضادهای متعددی در برابر مان قرار می‌گیرد ، قرین توفیق گردد .

بنابراین مضافاً "بر نفس یک "عمل" یا یک سلسله عملیات ، مضمون یا سمت و جهت ایدئولوژیکی آنها نیز پیوسته باید مد نظر باشد ، به عبارت دیگر اگر بخواهیم همه جانبه نگاه کنیم ، نفس مشابه در نعوذهای مبارزاتی و عملی یک مقطع ، نباید باعث نادیده گرفتن ماهیت طولانی مدت ایدئولوژیکی آنها و یا مفامین و نیاتی که آنها در پشت خود نهفته دارند ، بشود . به همین دلیل است که سازمان‌ها و احزاب دارای ایدئولوژی مشخص ، ولو اینکه حتی در یک مرحله استراتژیک (مثل "دوران مبارزه ضد امپریا-لیستی) تمام عملیاتشان هم مورد پذیرش عناصر یا جریاناتی که ایدئولوژی آنها را تاماً

(۱) – رشد اقشار بوروکرات – تکنوکرات که معمولاً "اصول و ایدئولوژی را قدای پیشرفت‌های اقتصادی صرف می‌کنند ، از عوارض همین نحوه برخورد است .

قبول ندارند باشد ، باز هم نمی توانند آن عناصر را به عضویت تمام عیار خود بپذیرند ، زیرا وحدت سازمانی مقدمتاً " مستلزم وحدت ایدئولوژیک است . (۱) همچنین می دانیم که داشتن یک مکتب و ایدئولوژی پویا و سازنده ، بطور اجتماعی هرگز برای طبقات واپسگرا و اقشار ارتقایی مقدور نیست و چنین چیزی تنها برای نیرو های رو به رشد میسر است .

اکنون با توجه به تمام توضیحات بالا می توان به درستی فهمید که قرآن با همه تأکیداتش بر حقانیت و معیار بودن " سعی و عمل " چرا " عمل صالح " را در کادر " ایمان " مطعن نظر قرار می دهد . (۲)

چنین است که در فرهنگ قرآن ، عمل صالح در حیطه و در خدمت بالابردن و رفعت بخشیدن به سخنان و تبیینات پاکیزه ای که به جانب خدا اوج می گیرند ، واقع می شود . " لیه يَصُدُ الْكَلْمَ الطَّيِّبَ وَالْعَلَمَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ . . . " (آیه ۱۰ سوره فاطر) " کلمه طیب به جانب خدا اوج می گیرد و عمل صالح (متناسب با هر ذوران) بالا می بردش " .

با الهام از آموزش های قرآن و با انتکاء به تمام تجارب مبارزاتی پیشین بود که سازمان ماز آغاز یک کار مکتبی بر طبق اصول انقلابی ایدئولوژی اسلام و وجهه همت خود قرار داد و در تدوین شوریک آن به سختی تلاش کرد . باین ترتیب مساله ایدئولوژی و مبارزه مکتبی بعنوان اولین آموزش سازمانی ما از همان نخستین روز درس پیوسته مورد تأکید قرار می گرفت و بالاترین درصد انرژی سازمان را نیز بخود اختصاص می داد . تأکیداتی که هیچ گاه تباینی با احترام و تجلیل عمیق از نفس هر گونه عمل ترقی خواهانه و مبارزه آزادی - بخش نداشت ، چرا که خود تمامی آنها را شامل می شد .

(۱) - بدینهی است که نداشتن وحدت ایدئولوژیک مباین با برخورداری از حد اکثر هماهنگی یا وحدت جبهه ای نیست . مشروط به اینکه لااقل در عملکرد ها و خط مشی سیاسی ، هماهنگی و وحدت وجود داشته باشد .

(۲) - بعنوان نمونه : " لیس للانسان الا ما سعی " . " انى لا اغبى عمل عامل منكم من ذکر او انشى بعضكم من بعض . . . " (آخر سوره آل عمران)

لیکن به دنبال ضریب «شهریور ۵۰»، جو خود بخودی عمل کرایانه‌ای ایجاد شد که اکنون در جریان سلطهٔ اپورتونیسم بر سازمان با فرصت طلبی تمام مورد بهره برداری قرار می‌گرفت. اپورتونیستهای چپ نما در نخستین مراحل کار خود با تأکید بر اصالت مبارزه و عمل؛ منتها اصلتی که به دلیل نا دیده گرفتن یا کم بها دادن به چهار چوب ایدئولوژیکی عمل بوی نوعی پراگماتیسم (۱) مبارزاتی از آن استشمام می‌شد، عامل ایدئولوژیکی و مكتب را در ذهن افراد ساده و بی اطلاع تضعیف می‌کردند. این تضعیف در مراحل بعدی، تخریب بنای عقیدتی افراد را امکان پذیر می‌ساخت.

مثلاً "ج" یکی از مسئولین جریان اپورتونیستی مدعی بود که:

"مسائل ایدئولوژیکی دیگر پراتیک خود را برای من از دست داده است. باین مخفی که خواه نماز بخوانم یا نخوانم، هر وقت سر قرار بروم خودم را چک خواهم کرد و یا هشیار خواهم بود و... پس در این صورت ایدئولوژی چه تاءشری در حرکت من دارد؟..." که گویی پراتیک و عملکرد ایدئولوژی برای ایشان فقط در چک کردن قرار هایشان می‌باشد نمود می‌داشت! پس دیگر نبایستی جای تعجب باشد اگر (ج. س) فرد زیر مسئولیت چنین مسئولی نیز پس از کثار گذاشتن نمازش مدعی شود که:

"بجای نماز، روزی سه وعده ورزش می‌کنم!"

چنین است شیوه‌های برخورد عامیانه بسیار مضحكی که بر حسب آن امپریالیستهای اتکاء تکنولوژی پیشرفته شان با دست خیلی پرتر می‌توانند ضرورت هر گونه مكتب و طرز تفکر انقلابی را منکر شوند.

همچنین به (ح) چنین تلقین شده بود که: "وقتی برای ما مبارزه اصل است، وقتی می‌توانیم این اصول مبارزاتی را از کتب علمی و مارکسیستی استخراج کنیم، دیگر چه نیازی به قرآن خواندن داریم؟"

البته این درست است که مبارزه و عمل، پیوسته برای اسلام اصیل و مجاهدین، به مثابه یک اصل اجتناب ناپذیر بوده و می‌باشد، لیکن می‌توان باین اصل هم از بالا و از ورای یک اوج ایدئولوژیکی نگریست (و اصولاً هم باید همین کار را کرد) و هم از

(۱) - به معنی نداشتن اصول ایدئولوژیکی واقع گرایانه و از پیش مشخص و تبعیت‌از هر چه که در "عمل" سودمند باشد.

پائین و با نادیده گرفتن حیطه و چهار چوب اعتقادی ملازم با آن . یعنی همین شقی که بر خلاف سازمان و آموزش‌های قبلی آن ، اپورتونیستها در مراحل اول کار خود ، در موارد لازم به تناسب نیاز فرصت طلبانه شان ، مورد تبلیغ قرار می‌دادند ، آنها در مراحل نخست بر این بودند که چون ما (مجاهدین) با مارکسیستها خواسته‌ای ضدامپریالیستی و ضد استثماری مشترک داریم و چه بسا که در تمامی یا بخشی از عملیات این مقاطعه مشترکیم ، پس دیگر چه تفاوتی میانعنه هست ؟ باین ترتیب اصول عقیدتی خاص ما که " طبعاً " در کل و جزء مقاطعه ، آثار و کار کرد خاص خود را نیز دارند (۱) " عجالتنا " به صحنهٔ موخر ذهن رانده می‌شد تا بعداً " به کلی از ذهن خارج گردند . حال آنکه واقعیت امر این است که اشتراک در برخی یا تمام نمودهای عملی یک مقطع ، دلیل اشتراک در ماهیت ایدئولوژیکی که سرانجام (چه در حال و چه در آینده) عملکردهای متفاوت خود را به دنبال می‌آورد نیست . والا مارکسیستها نیز در دوران مبارزات ضد امپریالیستی ، سازمانهای خاص خود را با هویت ایدئولوژیکی خاصشان ترتیب نمی‌دادند و در سازمانهای ضد امپریالیست خرد بورژوا ادغام می‌شدند . كما اینکه سرد مداران جریان اپور-تونیستی به زودی علیرغم این عملکرایی‌ها ، خود نیز بطور متناقض تصريح می‌کردند که : " ... تمام کسانی که به نوعی شعور ، اندیشه ، روح ، اراده و ... طبیعتاً " بخدا مقدم بر وجود ماده اعتقاد داشته باشد ایده‌آلیست هستند ... " (۲) و آن - گاه تمام کسانی که به خدا معتقدند ، صرف نظر از هیچ تبايز اساسی بزعم ایشان ایده - آلیست نایمده شده و در برابر ماتریالیستها قرار می‌گیرند . سپس : " این دو فلسفه متضاد ، دو جهان بینی متضاد را منعکس می‌سازند که آثار و نشانه - های خود را در تمام شیوه‌های تفکر ، در اعتقادات سیاسی - اجتماعی و ... نشان می - دهند ... " (۳)

دربارهٔ این موضع گیری‌های متناقض (که در صفحات بعدی نیز با موارد آن بیشتر آشنا خواهیم شد) از این پیش تر نیز دیدیم که جریان اپورتونیستی چگونه در کام های

(۱) - مراجعت کنید به سئوالات آموزشی ، سئوال فرق‌نفری استثمار مارکسیست‌ها .

(۲) - صفحه ۱۱۶ .

(۳) - صفحه ۱۱۶ بیانیه .

بعدی پیشرفت خود هر عیب و ایراد داشته و نا داشته فردی و سازمانی را مستقیماً "به پایه‌های فلسفی ایدئولوژی سازمان تحويل می‌نمود" ، و البته اینها "تماماً" در مواردی است که قبلاً "به انحصار مختلف (منجمله با سوء استفاده از عمل گرایی) بنیان اعتقادات قبلی افراد (بخصوص افراد مبتدی و بی اطلاع) تضعیف شده باشد" ،

جالب این است که طیف سوء استفاده از اصالت عمل و عمل گرایی در مواردی آنقدر گسترده می‌شود که به هنگام عجز از پاسخ دادن به اشکالات فلسفی (البته همان فلسفایکه در صدد حقنه کردن آن به جای اصول اعتقادی قبلی سازمان بودند) نیز به چنین دستاویزهای توسل جسته و با تأکید بر عمل و میارزه ، مثلًاً "می‌گفتند" ما که روشنگر نیستیم که بحث فلسفی کنیم ، ما در عمل به مارکسیسم - لنینیسم رسیده‌ایم" . این عین جمله‌ای است که "وحید" به یکی از برادران ما به نام (ش) گفته است .

ط - قطع آموزش‌های ایدئولوژیک سازمان و جمع کردن واژ بین بودن مدارک آن :

از آغاز تأسیس سازمان در سال ۴۴ ، آموزش ایدئولوژی پیوسته در صدر برنامه تعلیماتی قرار داشت و از اولویت خدشه ناپذیری برخوردار بود . دلیل این مطلب علاوه بر نقش انگیزندۀ این آموزشها ، "پیچیدگی" سیستم ایدئولوژیکی خاص ما بود که به مثابه یک خصوصیت ویژه ، نظام اعتقادی اسلام واقعی را از سایر مکاتب ممتاز می‌کند . (۱) اگرچه در بحث حاضر ، فرصتی برای تشریح این مطلب نیست ، ولی خاطر نشان می‌کیم که در فرهنگ جامع قرآن ، هیچ جایی برای برخوردهای قائلی و ساده سازانه هاتریالیستی یا ایده‌آلیستی (رایج وجود ندارد) .

(۱) - این مطلب به تفصیل در مقاله "رهنمودهای درباره گار ایدئولوژی تشریح شده است ،

بنابراین احاطه بر فرهنگ ایدئولوژیکی اسلام ، طبعاً "مستلزم آموزش‌های عمیق تر و گستردگه تر و لذا زمان زیادتری است . چرا که در این مکتب ، نه در مواجهه با کل هستی و مساله وجود ، نه در قضایای اجتماعی و انسانی ، هرگز به برخوردهای یک بعدی رایج در تاریخ فلسفه (از قبیل آنچه ماده گرایانه یا ایده گرایانه نامیده می‌شود) بستنده‌تنهی - گردد . از این رو احراز یک موضع ایدئولوژیکی دقیقاً "رئالیستی توحیدی و کاربرد عملی آن در تمام پهنه‌های وجودی ، انسانی و اجتماعی برای اعضای سازمان ما مستلزم آموزش دراز مدتی بود که هرگونه وقfe و رکودی می‌توانست آنرا اخذ شه دار و آسیب پذیر گرداند بخصوص که در بدو تأسیس سازمان ، ما در این مسیر از میراث فوق العاده‌ناجیزی (البته در تاریخ معاصر) برخوردار بودیم و یا در بسیاری موارد (اجتماعی و سیاسی) اصولاً " میراث چندان کارآمدی نداشتیم و لذا بایستی با توجه به عواملی نظریت شست و تفرقه آراء علمی و ایدئولوژیک منتبه به اسلام (در دوران معاصر) اساساً "آموزش‌های مربوطه را از سازمان و توسط شخص مسئول دریافت کنیم . و شاید به همین دلایل بود که در نخستین مقاله سازمانی (مقاله مبارزه چیست سال ۱۳۴۴) تدوین یک فرهنگ انقلابی به مثابه یک مجموعه غنی ایدئولوژیکی اسلامی در صدر الزامات بلندمدت ماقرائگرفته بود . اما چنانکه قبل " اشاره کردیم ، ضربه در دنیا کشوریور ۵۰ نیز آثار عمل گرایانه آن ، یک رکود موضعی نسبی را در این روند باعث شد که از آن پس به دنبال سلطه‌اپور - تونیسم بر سازمان به وقفاًی مطلق و البته تحمیلی (در تمام سطوح زیر نفوذ اپور - تونیسم) تبدیل شد ، چرا که بدون قطع آموزش‌های ایدئولوژیک سازمان و حتی بدون جمع آوری و نابود کردن مدارک مربوطه (هر چند که تکمیل نا شده و نا تمام تلقی شوند) امکانی برای پیشرفت اپور - تونیسم وجود نداشت ، حتی تلاش می‌شد که نشریات قبلی سازمان نظریر " امام حسین (ع) " ، " دفاعیات " و " شناخت " ، از دست مردم و دوستداران سازمان نیز جمع آوری شود . مثلاً " به اضاء و سعیاتها گفته می‌شد که : " سازمان هرچه دفاعیات و ... داشته پخش کرده و خودش یک نسخه لازم دارد ، لذا هر کجا نسخه‌ای پیدا می - کنید " بهتر ترتیب که شده برای سازمان بیاورید ... " از مهمترین جزویت ایدئولوژیکی سازمان تنها همان یک چاپ اول (قبل از شهادت رضا) صورت گرفته بود و علیرغم تمام نیازهای مبرم چه در داخل و چه در خارج از تشکیلات ، به چاپ دیگری اقدام نشد ،

ضدیت سرد مداران جریان اپورتونیستی با تمام نشیریاتی که مطابق الگوی موردنظر آنها نبوده ، حتی تجارب انقلابی سایر خلق ها را نیز در بر می گرفت . از جمله کتاب " چهره های درخشان انقلاب الجزایر " که توسط سازمان تجدید چاپ و آماده پخش و حتی قرار بود " رضا رضائی " بر آن مقدمه ای بنویسد ، هیچوقت منتشر نگردید . حال اینکه جزوایت مزبور صحافی هم شده بود . وقتی شهید " حسن ابراری " از مسئولش علت عدم انتشار را می پرسد پاسخ می شود که ؛ " کتاب وابسته به خرد بورزوای بود ! ! ! دراین ایام بسیاری از اعضاء سازمان علیرغم اینکه مدتها از شروع آموزش شان گذشته بود ، نه " شناخت " نه " راه انبیاء " نه " امام حسین " و نه حتی " دفاعیات برادران شهید " شان را نخوانده بودند و کاه حتی از وجود برخی جزوایت نیز بی اطلاع گذاشته می شدند . بعنوان نمونه از " محسن خاموشی " نام می بریم و یا مجاهد شهید " ساسان صعمی " که قبل از دستگیری در تعاسی با یکی از برادران مجاهدش تصريح شده که هیچگونه مطالعه ای از مداران ایدئولوژیکی سازمان (که حتی در گذشته به سعیاتها نیز داده می شد) نداشته است . (۱)

و این در حالی بود که او نتا مرحله عضویت در تیم عملیاتی نیز رسیده بود .
دو عدد از جزوای قبلی سازمان که به دست افراد سازمان رسیده بود و تعداد زیادی
مایل به مطالعه آن بودند نیز جمع آوری شده و به بهانه های مختلف از دادن آنها
خود داری می کردند .
دلیل اصلی که بارها تکرار می شد به همه حال این بود : " نباید بگذاریم
ایده آلسیم پیچیده شود ، چون مبارزه با آن مشکل می شود . "
بی مناسبت نیست در ارتباط با همین گونه بر خوردها وضعیتی را که عیناً در یکی

(۱) - البته "ساسان" شهید تا آخرین روز زندگی نیز بر عقاید توحیدی پایداری نمود . در آخرین روزهای قبل از شهادت به هنگام دیدار پنهانی با یکی از برادران باز هم بر یکتاپرستی خود تأکید نمود ، این تذکر را بخصوص از این جهت آورده که بطلان دعاوی اپورتونیستی که برای موجه جلوه‌دادن اپورتو- نیستها اصرار عجیبی در مارکسیست شدن همه افراد نشان می دهند روش گردد :

از کلاسها جریان داشته بطور خلاصه از زبان یکی از اعضاء آن شاخه (ع) بشنویم :
 (کلمات و عبارات بین برانتر را ما توضیحاً افزوده‌ایم) ،
 " ... در اوآخر تابستان ۵۲ برخوردهای اپورتونيستی در کلاس ما شکل مشخص تری
 بخود گرفت . جزو (شناخت) تحت عنوانین (ایده‌آلیستی ، ناقص بودن و ...)
 کوییده شد و مطرح گردید که به جای آن " ماتریالیسم دیالکتیک " (استالین) رامیخوانیم .
 جزویه تکامل (سازمان) را با بی میلی کامل ، خواندنش را (مسئول) به خودمان واکذار
 کرد . بعذا " گفت که چیز جدیدی ندارد ، همان مطالب کتاب (از کهکشان تا انسان)
 و (اوپارین) (حیات ، منشاء و طبیعت آن) است ... "

مساله مهمی که در اینجا وجود دارد این است که ما بهبیج وجه در جریان جهت‌این
 تغییرات قرار نمی‌گرفتیم و این تغییرات به نظرمان در کادر مسائل سازمانی می‌آمد
 از مدت‌ها قبل یعنی ... تقریباً از سال ۵۱ یادم می‌آید که مساله‌ای به نام تدوین آموزش
 وجود داشت که البته در رابطه با نیازهای واقعی سازمان مطرح بود ... (بعدها) بهرام
 با سوء استفاده زیر کانه‌ای از این مساله استفاده کرد و مطرح نمود که تدوین آموزش را که
 مدت‌ها می‌گفتیم و عملی نمی‌شد ، بالاخره بجهه‌هاترتبی برایش دادند و سپس لیست یک
 سری کتاب را بیرون آورد که در میان آنها از کتابها و جزوات سابق سازمان هیچ اثری دیده
 نمی‌شد ، وقتی از او سوال شد که چرا کتابهای مذهبی (مثل کتابهای مهندس بازرگان)
 (۱) که قبلاً خوانده می‌شد وجود ندارد ، گفت که : اینها از افکار شخصی افرادی مثل
 بازرگان با آن موضع طبقاتی که دارند بیرون آمده و ما مجبور نیستیم که آنها را آموزش
 بدھیم ، در مقابل قرآن و نهج البلاغه را حاکم بر همه آموزش‌هایمان قرار می‌دهیم (البته
 این حرف او واقعیتی نداشت و این در واقع برخوردهای مرحله‌ای او بود) و بدین ترتیب
 به ذهن ما اجازه نمی‌داد که این تغییرات را بصورت یک تغییر جهت کلی ایدئولوژیک
 درک کند .

(۱) - مقصود " راه طی شده " مهندس بازرگان است که نحوه مطالعه آن در صفحات قبل
 بیان شده است

در مورد آموزش " تکامل " هم همه کتابهای قبلی حذف و به جای همه آنها کتاب " چگونه انسان غول شد " گذاشته شده بود ، ادامه این برخوردها به آنجا رسید که کم کم ابهاماتی از درون قرآن بسیرون می آورد که این ابهامات در واقع تناقضاتی بود بین مطالب قرآن و مسائل آموزشی طبقاتی ، ابتدا اینها را عنوان ابهام مطرح می ساخت و مدتی بعد شروع به تایید آنها در جهت نقد قرآن می کرد ، وقتی در کلاس با اشکالات بجهه‌ها روپر و می شد ، شروع به دفاع از نظرات خود و اینکه قرآن دارای تناقض است می نمود و وقتی احساس می کرد کار به جاهای باریک کشیده شده ، اقدام به تسکین دادن ذهنهای ما می کرد ، بدین ترتیب که می گفت : " البته اینها مسائلی است که چیزها مطرح می کنند والا " ما به وحی معتقدیم و وحی را مatriالیستها نمی توانند تبیین کنند ، اینها را مطرح می کنیم و باید روی این ابهامات کار کنیم " . ما خوشحال می شویم و " واقعا " کمی تسکین پیدا می کردیم ولی دوباره از جلسه آینده شروع به همان بحث ها می کرد و چندی بعد در مورد همان مساله وحی شروع به تحلیل مatriالیستی می نمود ، وقتی می پرسیدیم : " تو که می گفتی این مساله تحلیل مادی ندارد " می گفت : " خوب انسان تغییر می کند " . (البته باختنه) . وقتی مدتی گذشت و او ابهامات مختلف را مطرح می نمود و مامی دیدیم که اندامی هم در جواب دادن به آنها نمی کرد ، از او پرسیدیم که بالاخره این ابهامات چگونه است ، حل می شود یا نه ؟ و آیا در تمام سازمان جوانی برای آنها هست یا نه ؟ می گفت : " همه مانده‌اند ، هیچکس جوابی ندارد " می گفتیم که مگر گروهی برای کار ایدئولوژی وجود ندارد که روی این مسائل کار کند ؟ می گفت : " نه انرژی اشیو انداریم " . مدتی بعد می گفت :

" اصلا " حالا وقت کار ایدئولوژیک نیست ، تا بیایی به کار ایدئولوژی بپردازی ، از پشت می خوری و چشم را توی کمیته وا می کنی ... کم کم روی همین محور نفی کار ایدئولوژیک بیشتر پیش می رفت تا آنچا که می گفت اصلا " حالا به کار ایدئولوژیک احتیاج نداریم . کسانی که در این شرایط به بحثهای فلسفی می پردازند روشنفکرانی هستند که به مردم خیانت می کنند ... " می گفت : کسانی که واقعا " خواستار مبارزه هستند ، هی دم از ایدئولوژی نمی زنند ... ایدئولوژی کرم روشنفکر است و ... " و انواع و اقسام این حملات را به ایدئولوژی می کرد ، ... تا اینکه در جایی می گفت : " به قول یکی از بجهه‌ها ایدئولوژی ما مبارزه است ... "

و یا در جایی می گفت : " توقیل داری که امپریالیزم دشمن خلق ها است ؟ " می گفتیم : " بله " می گفت : " توقیل داری که امپریالیزم خلق های جهان را استثمار می کند ؟ " می گفتیم : " بله " می گفت : " پس باید با او مبارزه کرد دیگر چه چیزی می خواهید ؟ " در حالی که درست در همین شرائط مرتب خودش به بحث های فلسفی می پرداخت و خود شان هم در همان زمان داشتند جزوء سیز آموزش را می نوشتند ، منتها مساله این بود که بحث فلسفی در جهت خراب کردن و سست کردن (بنیاد) ایدئولوژی بجهه های سازمان اشکال نداشت . ولی کار ایدئولوژی در جهت تحکیم و اثبات آموزش های سازمان خیانت محسوب می شد ... از او می پرسیدیم که " این ابهاماتی که مطرح می کنی و مسائلی که در رابطه با آنها می گوئی یا اینکه کار ایدئولوژی نمی توانیم بکنیم ، نظرات خود توست یا نظرات سازمان ؟ " با زرنگی خاصی جواب می داد که ابهاماتی است که سازمان هم در آن گیر کده است . کسی جواب برای آنها ندارد " ، می پرسیدیم : هیچکس ؟ می گفت : " هیچکس ... "

در این مدت او با کمال زرنگی ابهامات را طرح می کرد ، در بحث ها از ابهامات و اینکه اسلام جوابگوی آنها نیست دفاع می کرد ولی طوری برخورد می کرد که نظر خودش را مشخص نکند . یکبار که طی سوالات مختلف نظر خودش بطور مشخص راجع به اسلام و اینکه آیا جوابگو هست یا نه سؤال شد ، گفت : " می خواهی از من اعضاء بگیری که مار - کسیست هستم ؟ من به هیچکس چنین امضایی نمی دهم " ... و بعد در کمال تسمخر گفت : " امام جعفر صادق گفته است که مذهب خود را برای کسی رو نکنید " . مساله ایکه بطور کلی در طول این بحث ها دیده می شد ، برخوردهای تمسخر آمیز و متنک پرانی بود ... (به قصد تخریب بنای عقیدتی) ...

در او اخر سال ۵۲ بود که بعد از مدت ها که بحث هایش را با ما کرده بود ، من حالت متفعلی پیدا کرده بودم و احساس می کردم که دیگر نمی توانم کار کنم ، در کلاس دیگر وارد بحث ها نمی شدم چون جوابی جز متنک و مسخره ... دریافت نمی کردم و قصد داشتم بگویم که من با کششهای ایدئولوژیک وارد سازمان شدم و بدون آن نمی توانم کار کنم که بهرا این موضوع را احساس کرده بود و برای اینکه برخورد مرا از قبل خنثی و جلو گیری کند ، گفت : " تو چرا موضع متفعلی گرفته ای ؟ خیلی موضع نادرستی است " که من گفتیم : " نه موضع متفعل نیست ، ولی می بینیم که صحبت به جائی نمی رسد ، بعد او گفت

که خوبست که یک فرد اپورتونیست در داخل ما بود والا" آلان دو پاپش را در یک کش می‌کرد تا مساله ایدئولوژی حل نشد از جایم تکان نمی‌خورم و کار نمی‌کنم . و با طرح این مساله در داخل کلاس من دیگر نتوانستم حرفم را بزنم . . . در همین زمانها بود که (ح) و (م) بر اثر بحثهای او در اعتقاداتشان سست شده بودند . . .

در همان وقتی که راجع به ایدئولوژی صحبتهای می‌کرد ، گفت که می‌گویند که ایدئولوژی اسلام با ارزش است ولی باید روی آن کار شود ، مثل این است که یک اسلحه به کمر داشته باشیم که در یک غلاف باشد و در غلاف قفل باشد ، بعد می‌گوییم که این اسلحه خیلی عالی ، هر تیر است و . . . ولی به چه درد امروز ما می‌خورد و وقتی دشمن حمله کند تا بیایی به قفل آن ور بر روی کشته شده‌ای ، ولی اگر یک اسلحه قراضه داشته باشی می‌توانی با آن از خودت دفاع کنی ، ما به ایدئولوژی نیاز داریم که بتواند مسائل روز ما را حل کند . مارکسیسم اینکار را می‌کند ولی اسلام نمی‌تواند " .

در مورد ایدئولوژی سازمان می‌گفت که " ایدئولوژی التقاطی بوده ، زیربنای ماتریا - لیستی داشته و رو بنای مذهبی را به آن چسبانده‌اند ، چیزی که با هزار من سریش هم نمی‌چسبد . . . دیالکتیک زیر بنای ماتریالیسم است "

در اول سال ۵۳ که قصد داشتن سازماندهی را تغییر بدنهند این تغییرات در جهت کنار هم گذاشتن عناصر تغییر ایدئولوژی داده بود . لزوم این تغییرات را تحت عنوانی مختلف و غیر واقعی مطرح می‌کرد تا منظور اصلی آنها مشخص نشود. مثلاً " تحت عنوان اینکه با افزاد دیگر و نحوه برخورد آنها هم آشنا شوید و . . . وقتی این سازماندهی را تغییر دادند مرا بطور یکجانبه تصفیه کردند ، یعنی بدون اینکه به خودم بگویند .

بهرام هفتادی یک بار با من تعاس می‌گرفت ، بدون اینکه مرا در جریان مسائل بگذارد . قصد او استفاده از امکانات از قبیل خبر گیری و تحويل گرفتن بجههای که من با آنها کار می‌کردم بود ، مثل " خاموشی " که در خرداد ۵۳ او را تحويل گرفتند ، برای اینکه من متوجه این تصفیه آنها نشوم ، بهرام گفت که فعلاً " هم تیم تو به کاری مشغول است ، تو هم امتحانات را بده که عقب نیفتد . در حالی که در مدت دانشگاه تا آنوقت نشده بود که برای امتحانات کار سازمانی را تعطیل کیم و بعد به دنبال آن مدتها مرا در همین وضع قرار دادند . یک بار که با او صحبت کردم که بالاخره کار من چه می‌شود ، گفت که :

هر چه گشتم هنوز نتوانستیم جایی برای تو در سازمان پیدا کنیم ، در حالی که قبل " می گفت که هم تیمت مشخص است ولی فعلاً "کار دارد ، بعد مرا مدتی با (ت) هم تیم گذاشت که من انتقادات او را در مورد نحوه زندگی و غیره در آورم و به او بگویم تا او هم از طریق آن انتقادات ، (ث) را بکوبد و سپس تصفیه کند ، می گفت که به او می - خواهیم بفهمایم که چرا تصفیه اش می کنیم . ولی این کار عملاً در جهت کوباندن او و خرد کردن او بود تا بعداً "هم نتواند خودش کار کند ، این روشنی بود که با هر کس که می خواستند تصفیه اش کنند انجام می دادند .

برخوردهای بهرام در مجموع طوری بود که ما فکر می کردیم تعلیمات سازمان جوابگوی ابهاماتی که او مطرح می کند نیست ، از این رو ما به فکر می افتدیم که خودمان کارکنیم و به اصطلاح تناقضات قرآن را با مسائل طبقاتی حل کنیم (من و م) من فکر می کردم که سازمان نازه با مسائل طبقاتی آشنا شده و قبلاً دید طبقاتی در سازمان نبوده است .

البته این به علت گفته ها و برخوردهای بهرام بود که می گفت : " ما قبلاً این چیزها را نمی فهمیدیم (مسائل طبقاتی را) و قشریک و دو مطرح می کردیم که اصلاً "علمی نبود . . .

خلاصه من و " م " مدتی در المعجم به دنبال این مسائل می گشتم که خوب البته بی فایده بود و سرانجام که نتیجه های نگرفتم ، بهرام گفت : من می خواستم خودتان باین ساله برسید که اینکارها فایده ای ندارد و این ابهامات حل شدنی نیست (البته این کار ما با تشویق او شروع شده بود و گویا او آگاهانه ما را به این کار تشویق کرده بود تا این نتیجه را بگیرد) .

او برای پیشبرد کار تبلیغاتی خودش از صحبت های آخوندهای راست یا ارجاعی استفاده می کرد . یادم هست که نواری را آورده بود ، می گذاشت گوش می دادیم و قسمت هایی از آن را نقد می کردیم و البته صحبت های اورا به عنوان نظریات اسلامی می گرفت و بانقد آن به اصطلاح اسلام را می کویید . من در آن موقعیت شدیداً " به دنبال روش شدن این ابهامات بودم و چون البته خود بهرام هم این پز را گرفته بود که همه به دنبال حل اینها هستند ولی فعلاً " مفری نیست و چون حل آنها را از داخل سازمان غیر ممکن جلوه داده بود و می گفت که همه در همین جا گیر کرده اند ، از این رو من به فکر حل ابهامات از راههای دیگری می افتدام . یک بار وقتی در سال ۵۳ (تابستان) چند نفر از بجهه ها از

زندان آزاد شده بودند ، به بهرام گفتم که خوبست بروم و با اینها اشکالات را مطرح کنم ، شاید اینها جوابی داشته باشند ، که به شدت ممانعت کرد ، چندی بعد خواستم پیش بعضی ... (افراد مذهبی خارج از سازمان) بروم و در جهت حل این مسائل صحبت کنم مثل ... که در این مورد موافقت کرد و حتی تشویق کرد که بروم چون می دانست که (در این مورد) ... نتیجه های به دنبال ندارد و خودش نمونه های می شود برای من و هم برای خودش که هر جا لازم دید نقل کند ...

در تابستان ۵۳ ، یک بار از بهرام پرسیدم که بالآخره وضع سازمان به کجا رسیده ؟ گفت : دارد رو براه می شود . گفتم : ایدئولوژی چطور ، کار می شود ؟ گفت : بله "مگر می شود بدون ایدئولوژی کار کرد . " روش فکر که نمی تواند بدون ایدئولوژی حرکت کند .. در حالی که چند ماه پیش از آن ایدئولوژی را محکوم می کرد و می گفت که ایدئولوژی ضرورتی ندارد و کرم روشنفکر است .

در پائیز ۵۳ ، من مقاله "برچم را در نشریه" داخلی خواندم و فهمیدم که جریانات به کجا رسیده . از طرفی از طریق (م) در جریان برخوردهایی که با مجید کرده بودند ، قرار گرفتم . در اینجا بود که حس کردم دیگر نمی توانم با آنها بکار ادامه بدهم ، ولی درست در همین نقطه بود که بهرام می خواست مرا در یک سری ارتباطات جدیدی قرار دهد که این ارتباطات نه در جهت رشد من ، بلکه در جهت حفظ و شاید سرگرم کردن من بود . شاید این برنامه در جهت این تئوری کلی آنها بود که باید از امکانات خرده بورزوایی استفاده کرد و ما را هم چون خرده بورزوایی می دانست ، می گفت : شما ها پیشتازان طبقه خودتان هستید ولی در درون سازمان نمی توانید قرار گیرید . یک بار به من "مستقیما" گفت که تو می توانی به رهبری طبقه خودت بررسی ، تا اینکه من و م "در ارتباط با مجید" قرار گرفتم . برخوردهایی که با مجید کردن خود فصل جداگانه ایست ، اما آنقدر که من به یاد دارم ، مجید دروضع نامناسبی قرار گرفته بود ، حتی امکانات مالی در اختیارش نبود ، چرا که بعضی اوقات از ما چند تومانی پول می گرفت . او را در جریان اخبار هم قرار نمی دادند . بعضی اوقات تا ساعت ۴ بعد از ظهر غذا نخورده بود . برخورد آنها ، در قرار اجرا کردن با مجید ، خرد کنند و تحقیر کننده بود و ... موارد دیگری که درست به یاد نماده و خود مجید هم درباره آنها چیزی به من نگفته بود ... " و کسی نبود که از این آقایان که خود را مارکسیست می نامیدند سوال کند که آیا بزم خود

شما " خرده بورزوایی " ، حق داشتن سازمان و مبارزه و تعلیمات و آموزش‌های خاص خود را ندارد ؟

و آیا مکر پرولتاریا (دقیقت بگوئیم پرولت نمایه‌ای چون شما) " حتماً " باستی از طریق یک سازمان به اصطلاح خرده بورزوایی رهبری خود را به منصه ظهور برساند ؟! البته جواب این سوالها در حروف و بطور لفظی (کما اینکه در سراسر بیانیه‌پورتونیستی دیده می‌شود) حسب المعمول حاضر و آماده است . " خیر " ، " تشیع انقلابی شایسته احترام است " ، " سوابق انحرافی حزب توده منفور و محکوم است " ، " مبارزین مذهبی گرامی هستند " و اینکه مجيد و پارانش " ... بی شرمانه در اینجا و آنجا در نزد ساده دلان و بی خبران حول و حوش جنبش ، اینطور وانمود می‌کردند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی شان ، به خاطر اینکه سازمان موضع مارکسیستی - لینینیستی دارد ، اما آنها معتقد به مذهب هستند - با سازمان اختلاف دارند " . (۱) کذب محض است و " دروغ شرم آور آنان را وجود بسیاری افراد صادق مذهبی که در چار چوب آزادی عقاید اصولی شان با ما همکاری دارند فاش می‌کند " . (۲)

لیکن علیرغم این جوابها ، در عمل این " آزادی عقیده " کذاei ! نباید " ایده‌آلیسم را پیچیده " تر سازد ! به مطالعه مدارک سازمانی میدان دهد و خلاصه مانع هیج عقده فرصت طلبانه و رهبری طلبانه گردد و هیچ مانع و رادع سیاسی و تشکیلاتی و عقیدتی در راه گسترش آن ایجاد کند . در آینده باز هم با شواهد و دلایل کاملاً مستند این مطالب بیشتر آشنا خواهیم شد و به زودی خواهیم دید که در بایان مرحله برخوردهای غیرمستقیم اپورتونیستی به هنگام برخوردهای مستقیم و رو در رو ، چگونه امکان هر مبارزه‌ای خارج از مدار رهبری فرصت طلبان نیز از همان به قول خودشان خرده بورزوایی که می‌توانست به رهبری طبقه خودش بر سر سلب می‌شد و مستقیماً " به همان فردی (ع) که فوقاً " از او نقل کردیم ، طی یک جلسه باز جوئی و شکنجه (۳) گفته می‌شد که :

(۱) و (۲) - صفحه ۲۵ مقدمه بیانیه .

(۳) - که بعد) " مشروح آن را خواهیم دید .

" فقط در راه داری ، یا باید "اصلًا" کار سیاسی را کنار بگذاری ، بروی دنبال زندگی و درس و مشقت ، و یا اینکه اگر می خواهی کار سیاسی بکنی باید در رابطه با سازمان مabaشد غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم با این زبان با هم صحبت نمی کنیم ، با زبان دیگری (زبان خشونت) با یکدیگر صحبت خواهیم کرد ... " والبته معلوم است رابطه با آن به اصطلاح سازمان ، مقدمتا" تسلیم در برابر اپورتونیسم است .

اگر چه فوغا" گفتیم که اپورتونیستها در حرف و صرفا" بطور لفاظانه با سخن‌سیاری از سؤالات را به گونه‌ای به اصطلاح مارکسیستی پیوسته در آستین دارند ، اما در پایان این مبحث سؤالی جلب نظر می کند که به نظر می رسد حتی آنها نیز علیرغم تمام تردستی‌های شیاد - انه اپورتونیستی جوابی برایش نداشته باشند . سوالی که کذب و سوداگرانمودن بسیاری دعاوی مططن ایدئولوژیکی آنها را با تمام اشکال گیریهای ابلهانه شان (که گویا در هیچکس هم یارای پاسخ را نمی دیدند !) روش می سازد .

سؤال این است : اگر تغییر دادن ایدئولوژی چنانکه ادعا می شود ، پرسهای طبیعی ! درون جوش ! و خلاصه ضرورت حقیقت جویانه‌ای می باشد ، اگر شعار مارکسیسم را مانند مائو به گونه یک " حقیقت علمی " (۱) که پیروانش هرگز نباید " از آتش انتقاد " (۲) بهراستند تلقی می کنید ، اگر از تشریحات و تبیینات اسلام واقعی و ایدئولوژی مجاهدین بیم و هراسی به خود راه نمی دهید ... پس دیگر چه حاجتی به جمع کردن و نابود کردن مدارک آن دارد ؟ و چه چیز شما را به زیر فشار گذاشتن اعضاء سازمان برای پذیرش ایدئولوژی جدید به انحصار طرق ، می کشاند ؟

اگر بزعم شما موضع ایدئولوژیکی سازمان ما حقیقتا" چنین بود که ! " یک استنباط یک اندیشه ، یک تجربه ، همینکه بر پایه مذهب قرار می گرفت و همینکه می خواست خود را در چنین قالبی توجیه کند ، بلا فاصله کهنه می شد . گورزادی از آب در می آمد که گوئی فقط برای مردن متولد شده است ... " (صفحه ۱۵۸ بیانیه) . پس چرا مدارک ایدئولوژیکی سازمان را از دسترس اعضاء آن دور می کردید . و از تعامن گرفتن آنها با افراد زیبده‌تر ما وحشت داشتید ؟

(۱) و (۲) - چهار رساله فلسفی مأتوتسه توئنگ ،

اگر ایدئولوژی سازمان ما و اعتقاد آن به وحی و تکامل و نفی استثمار و مبارزه و و دیالکتیک ، آنقدر ابلهانه و متناقض و آمیخته با بی وجدانی و عدم صداقت بود که شما با درک کودکانه (دقیقتر بگوییم درک مذهبی مادر بزرگها) خود در صفحات ع۵ تا ۲۰ بیانیه تان تصویر کرده‌اید ، پس چرا از پخش و نشر مدارک آنها برغم اصرار شدید تقاضا کنندگانش ممانعت می‌کردید و هنوز که هنوز است نیز جریحه دار می‌شود ؟

کدام حقیقت جوی راستین در تاریخ بشر این چنین رفتار کرده و چون شما ، اعضای سازمان را به دنبال اطلاع از هویت ایدئولوژیکی شان بی نخود سیاه فرستاده و از افکار مخالف خود تا این حد هراس داشته است ؟ و آیا جز این بوده که قبل از رهبری شما در سازمان مجاهدین قوی ترین افکار فلسفی مخالف سازمان نیز به عینه و از روی اصلیت‌ترین متون صاحبان اصلی مکتب مورد نظر آزادانه مورد بررسی قرار می‌گرفت ؟ و هرگز نیز دستور نابودی یا سوزاندن آنها داده نشد ؟

تمام این موارد به روشنی اثبات می‌کند که شما نیز در زمرة " پیامبران کاذبی که از قضا " تحری حقیقت " (۱) را نخستین اصل بیانیه خود می‌نمودند ، جز به سودای جاه و مقام نیامده و هرگز نیز یارای روپروری با ایدئولوژی سازمان ما و اسلام واقعی و اصیل رانداشته و ندارید . از قضا درست هم تشخیص داده‌اید که بایستی به قول خودتان از این نوع " پیچیده " ایده‌آلیسم ! ! حذر کرد و تنها به سان پهلوان پنجه‌ها ، دن کشیوت وارد سرزمین رمانیک ایورتونیستی با مذهب عامیانه مادر بزرگها کشتی گرفت ، پیروز شد و بادتفاخر به آسیاب دهان انداخت و حاصلش راهم " بیانیه " ساخت . مذهبی در شان تاریخی همان ماتریالیسم ارجاعی ضد خلقی که جز به یک مادیت شکمی (فویریاخ) یا زیر شکمی (فروید) ختم نمی‌شود که مارکس نیز خود ساخت برآن شوریده بود .

(۱) - اشاره به اصول بهائیت .

۵ - مطالعهٔ غیرانتقادی آثار ماتریالیستی و مارکسیستی
به منظور تغییر دادن مواضع ایدئولوژیکی افراد :

همزمان با قطع آموزش‌های ایدئولوژیک سازمان و در عرض سایر اقدامات اپورتونیستی دامنه‌داری که از این پیشتر دیدیم، مطالعهٔ آثار ماتریالیستی و مارکسیستی رواج بیشتری در داخل سازمان پیدا می‌کند. البته مطالعهٔ یک اثر ماتریالیستی یا مارکسیستی بخودی خود چیز جدید یا عجیبی برای افراد سازمان نبود. چرا که صرف نظر از بهره‌گیری از هر اثر و تجربهٔ انقلابی (سیاسی و اجتماعی)، مطالعهٔ مارکسفی مختلف‌نیز در برناههٔ آموزشی و ترسیت ایدئولوژیک سازمان از پیش وجود داشت. زیرا ما هرگز نمی‌خواستیم اسلام مان را با چشم بسته و بدون اطلاع از تمامی حرفه‌ای سایر مکاتب (و بخصوص آخرین حرفه‌ای آنها) انتخاب کرده باشیم.

اما مطالعاتی که اپورتونیستها مروج و مشوق آن بودند، این بار با تفاوت و پیوشهای متمايز می‌گشت. در حالی که از بدو تأثیر سیس سازمان هرگونه مطالعه‌ای بطور اعم (۱) و مطالعهٔ فلسفی به نحو اخص، پیوسته همراه با بحث و انتقاد و سوال و جواب و تحلیل صحت و سقم بخشش‌های مختلف آن صورت می‌گرفت. این بار اپورتونیستها در مراحل اولیه‌گار خود، بدون موضع گیری مستقیم علیه ایدئولوژی سازمان، از نقد و تحلیل مطالعات مزبور و یا ترتیب تعلیماتی آن در هر مدار مشخص آموزشی، ممانعت کردند تا هر چه سریعتر به

- (۱) - مثلاً "در مورد مطالعات سیاسی-اجتماعی، از بدو تأثیر سیس سازمان ۴ نکتهٔ اساسی ضمن رهنمودهای مطالعات و تأثیر آموزشی، مورد تأکید قرار می‌گرفت :
- ۱ - سوالات و اشکالاتی که خود خواننده در آن دارد و نبایستی از آن بسی توجه رد شود ،
 - ۲ - نقاط و نظرات درست و غلط کتاب .
 - ۳ - تحلیل گلی نقطه نظر نویسنده .
 - ۴ - تحويل و تطبیق آن با شرایط ایران والهایات و نتایجی که در این رابطه از آن می‌توان گرفت .

اهداف فرصت طلبانه خود که همان تغییر دادن مواضع ایدئولوژیک افراد سازمان است، دست یابند.

مثلاً "در گذشته کتاب "اصول مقدماتی فلسفه" رایج ترین کتاب فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک در ایران در سطح افراد مبتدی بود ، با سوال و جواب مفصل و نقد و تحلیل کامل مطالعه می شد . (۱) و یا به هنگام آموزش اصول دیالکتیک ، تعمیم مطلق گرایانه آن به کل هستی که مبین ماتریالیسم است ، "مشروحاً" ضمن سوال و جوابهای نقادی می گردید و یا کتاب "فلسفه مارکسیسم" که در گروه ایدئولوژی مفصل "نقادی و آماده پیاده شدن در سطح تمامی کادرها شده بود . کما اینکه بعداً "نیز مجاهدین اصیل در مطالعه کتبی نظری منشاء حیات (اوپارین) ، زمینه تکامل اجتماعی ، با یک روحیه توحیدی کاملاً "نقادانه برخورد می کردند ، برخوردهای که حول بیش از ۷۰ الی یکصد سوال از هر یک از این دو کتاب "کاملاً" نقاط تمايز و افتراق ما را با ماتریالیسم در همه قلمرو های وجودی و اجتماعی و انسانی حتی المقدور مشخص می نمود . البته این برخوردها چنانکه گفته مختص کتابهای ماتریالیستی نبود . در مورد نویسندهای مذهبی یا مذهبگرا (چه ایرانی و چه خارجی) نیز با همین دقت برخورد می شد . برای آن تعداد از کتابهای مهندس بازرگان مثل راه طی شده ، خدا در اجتماع و مساله وحی که مورد استفاده اعضاء جدید بود ، در چند دوره سوالات مفصلی تنظیم شده بود . هم چنین بعداً "در مورد کتاب دین و روانکاری ار یک فروم بیش از ۵۰ سوال وجود داشت . یا آثار پلانک بانقد و تحلیل مطالعه می شد .

بی شک ما در این سطور در صدد نیستیم که لیست کاملی از نقادی های خود چه در دوره ابتدائی و چه در دوره های بالاتر آموزش های سازمان ، پیرامون آثار فلسفی مختلف ارائه دهیم . اما به جرات می توانیم بعنوان یک سنت پایدار آموزشی خود برای نکته تاکید کنیم که نا آنجا که در توان داشتیم در هر زمینه ای وجوده افتراق و اشتراک خود را با مکاتب یا برداشت های غیر توحیدی جزو " و کلا " مشخص می کردیم . چه از نظر فلسفی و چه به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و ...

(۱) - حتی قلی از ضربه سال ۵۰ ، تحلیل انتقادی این کتاب در بیش از یکصد صفحه حتی آماده انتشار بود که به دست پلیس افتاد .

ولی اپورتونیستها با نادیده گرفتن این وجهه افتراق و تمايز ، در عین حال که مدارک ایدئولوژیکی سازمان را از دسترس اعضاء جدید دور می‌کردند ، بررسی غیر انتقادی مارکسیسم را به شدت در داخل سازمان رواج دادند . و طبیعی است که وقتی این آثار بدون بحث و انتقاد خوانده شود ، مقاصد فرست طلبانه را در تغییر مواضع ایدئولوژیک افراد هر چه زودتر جامه عمل می‌پوشاند ،

اگر چه سازمان و گروه ایدئولوژی آن قبل از سال ۵۰ فرست نیافت که تمام افتراقات و تعایزاتی را که فوقا " نام بردهیم تدوین کند ، ولی باز هم این قدر بود که مداوما " به دریافت‌های جامعتری که تلاشهای خستگی ناپذیری در پس خود داشتند نایل می‌شد و در مسیر درست توحیدی خود ، پر بار تر و با سرعت بیشتر از گذشته حرکت می‌نمود ،

در این میان نحوه بربخورد و مز بندی با مارکسیسم به خاطر اهمیت مساله‌جای مخصوصی دارد . چرا که اپورتونیستها در آموزش‌های خود به اعضاء جدید سازمان مانند تنها ، این مز بندی را دیگر رعایت نکرده و با مارکسیسم و مطالعات آموزشی ماتریالیستی و مارکسیستی بدون هیچ بررسی انتقادی مواجه شدند ، بلکه حتی از همان قدم های اول نیز موضع متباینی با این مز بندی ایدئولوژیکی سازمانی اتخاذ کرده و به یک کاسه‌جلوه دادن بخش علمی و فلسفی مارکسیسم در نزد اعضاء و حمله به مواضع قبلی سازمان پرداختند .

حال اینکه ما از آغاز فقط جنبه علمی مارکسیسم را مورد تائید و استفاده قرار می‌دادیم . علمی که مطابق حدیث نبوی (۱) در اقصی نقاط جهان نیز جستجویش بر مسلمانان واجب و فریضه است . بنابراین مارکسیسم برای ما از جنبه علمی وابعاد اجتماعی ضادستھاریش (تئوری ارزش اضافی) واجد ارزش و احترام بود ، همان مطلبی که در تمام آموزشها ، جزوات ، نشریات ، دفاعیات و موضع گیری های رسمی سازمان و حتی بیانیه اپورتونیستها نیز به تصویر معکس است . كما اینکه صفحه ۹۸ بیانیه در این مورد می‌گوید :

(تأکید زیر کلمات از ماست) .

" ... مارکسیسم از نظر ما (۲) (در آن موقع) دارای دو قسمت بود ، یک قسمت پایه فلسفی آن که بر اساس ماتریالیسم قرار داشت ، و قسمت دیگر شتجربیات سیاسی -

-
- (۱) - اطلب العلم ولو بالصین - طلب العلم فرضیة على كل مسلم و مسلمة .
 (۲) - كه منظور مجاهدين باشند .

اجتماعی و علمی آن ، که ما آن را حاصل شرکت در یک پروسه طولانی مبارزه توده ها و رهبری مبارزات در یکصد سال اخیر می دانستیم ، بدین ترتیب ما نا آگاهانه مارکسیسم را تکه پاره می کردیم و تصور می کردیم که پذیرش و درک مفاهیم سیاسی - اجتماعی - تجزیی مارکسیسم و همچنین قبول و درک دیالکتیک بعنوان اسلوب شناختهای علمی ، بدون اعتقاد عمیق به مبانی ماتریالیسم امکان پذیر است .

ما حتی قبول می کردیم که قبول ماتریالیزم بعنوان پایه فلسفی این مکتب بود شناسایی آنرا از جهان ، محدود به جهان فادی کرده است ! و جهان غیر مادی را نمی تواند در بر بگیرد ، از این نظر ، بخود حق می دادیم که این مقولات و دستاوردهای علمی و تئوریک (دستاوردهای انقلابی مارکسیسم) که بهر حال تاریخ و علم بر صحت آنها گواهی داده بود بر پایه دیگری غیر از ماتریالیزم ، یعنی بر پایه ای که قبول اراده حاکم بر جهان در متن آن قرار داشت ، قرار داده و مارکسیسم را به اصطلاح از بن بست ماده محدود ! برهانیم !

البته ما در همان موقع قبول داشتیم که چنین کار به اصطلاح شگرفی ! تنها در جریان یک پراتیک انقلابی امکان پذیر است . بدین جهت مدعيان بی عملی را که از سر هزار گونه وابستگی به زندگی خردگه بورزوواری ، در حالی که تا گردن در غرقاب سازشها بورزوواری حاکم فرو رفته اند ، بدون آنکه سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشند و ... غیر مسئولانه به انتقاد از مارکسیسم می برد اختند ، "شیدا" محکوم می - کردیم ، ما معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی (۱) اسلام نظری ابراز نکند که خود صادقانه در پراتیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کرده باشد ، از این جهت مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خود از مارکسیسم و موضع مرتجعین و به اصطلاح روشنفکران بی عمل اما پر حرف مذهبی و سایر ایدئولوگهای بورزوواری و خردگه بورزوواری رسم می کردیم ... "

(۱) - کلمه "حتی" که گویا اسلام و انتقاد به آن را در مرتبه پایین تراز مارکسیسم قرار می دهد ، نظر بیانیه نویس است .

سپس نویسنده بیانیه ، خود در چند سطر بعد در مورد رئوس کلی انتقادات ما به مارکسیسم توضیح می دهد که :

" این انتقادات (انتقادات نا پخته) ما به ماتریالیزم (بطور کلی بردو پایه قرار داشت . یکی مسئله حرکت لاشور و ظاهرا " بدون جهت ماده در تبیین مادی جهان بود که با افکار مذهبی ما مبنی بر غایت از پیش تعیین شده، جهان یعنی مسئله هدفدار بودن خلقت و جهان و ... تباين داشت ، دوم مسئله مسئولیت انسان بود که بزعم ما مارکسیسم نمی توانست آن را تبیین کند . در واقع این دو اشکالی که حتی ارتباطات نزدیکی با یکدیگر دارند ، شاید هسته تمام اشکالاتی باشد که متجددين مذهبی و کلیه ایده - آلیستهای اصیل (نه دو آلیستها و مقلطه کاران و سفسطه جویان پنهانه ایده آلیسم) به فلسفه مارکسیسم وارد می سازند ، و یا شاید هم بشود این قبیل اشکالاتی را که به مارکسیسم و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک وارد می شود به همین دو مسئله (یکی فلسفی یعنی غایت جهان و دیگری اجتماعی یعنی مسئله مسئولیت انسان که در عین حال در ارتباط با یکدیگر هستند) تحويل کرد ... "

ملاحظه می شود که نویسنده در ۲ صفحه بیانی هم معتقد است که مجاهدین مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خود از مارکسیسم با ایدئولوگی های بورژوازی و خوده بورژوازی رسم می کردند ، (۱) و هم معتقد است که انتقادات مجاهدین نیز در هسته ، همان اشکالات کلیه ایده آلیستهای اصیل می باشد !

البته اگر کسانی انسان را چون حیوانات مجرور و از پیش تعیین شده تصور می کنند و یا چنین می پندارند که آزادی و " اختیار " انسان ذر کادر ماتریالیسم (که محال است بتوان در آن جایی برای تبیین اراده آزاد سراغ کرد) قابل توضیح است ، باز هم ما آنها را بخود وا می گذاریم . ضمن اینکه نتایج فلسفی توحید را البتدیه در وجود و چه در انسان و چه در جامعه بطور سیستماتیک با هم مرتبط می دانیم ، سیستمی یک دست و منسجم از عقایدی که " مكتب " و کار مکتبی ما بر آن مبنی است و طبعا " قانع شدن نسبت به آن محتاج مطالعه و تفحص طولانی است .

(۱) - همان مزه های بسیار روشنی که در جریان اپورتونیستی چپ نما به عمد آموزش دادن آنها نا دیده گرفته می شود ،

اما مطلبی که درک آن دیگر به هیچ کار طولانی نیاز ندارد و فی الفور قابل فهم است تناقض گوئی‌های مکرر کودکانه ایست که بطور زنجیره‌ای در این صفحات بیانیه تکرار می‌شوند :

این دیگر واقعاً عجیب است که از یک طرف مجاهدین ، انتقادات غیر مسئول از مارکسیسم را شدیداً "محکوم می‌کردند و معتقد بوده‌اند که کسی حق ابراز نظر در مورد مارکسیسم دارد که خود صادقانه در برآتیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کند و از طرف دیگر در صفحه ۱۱۴ مجاهدین متهم می‌شوند که "برخورد غیر صادقانه‌ای با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی ... " داشته‌اند !

آخر چگونه می‌توان هم مجاهدین را تائید کننده جنبه‌های علمی مارکسیسم دانست و هم چند سطر بعد در صفحه ۱۰۱ ورود آنها را به پنهان مارکسیسم "سر شار از پیشداوری‌های غیر علمی و مخالفتها ذهنی قبلی ... " دانست ؟ چنین چیزی جز با نادیده گرفتن جاهلانه یا مزورانه تفاوت علم و فلسفه و ملاک و معیارهای هر یک ، غیر ممکن است .

طبعاً می‌توان با نظر گاههای دکماتیک صرفاً "ماتریالیستی" ، هر بر چسب طبقاتی را به وجود انداخت آنها مجاهدین در ارزیابی مارکسیسم منتب کرد ، اما چگونه می‌توان "کوشش‌های بسیار" (۱) و "تحريف" آمیز آنها را در وجود آنهاشان به تکه‌باره کردن "ناآکاهانه" مارکسیسم منتبی دانست ؟

گویی بیانیه نویس به مصدق دروغگو کم حافظه است ، فراموش کرده که چند سطر پیش (در صفحه ۹۴) چگونه خود برخورد نقادانه مستمر مجاهدین را با مارکسیسم تشریح کرده است .

او می‌نویسد : "... رهبری سازمان تصعیم گرفت در مقابل آموزش‌مندان مارکسیستی ، تقویت مبانی مذهبی کادرها را برای خنثی کردن اثرات بی ایمانی (که مارکسیسم نسبت به مذهب بوجود می‌آورد - در دستور قرار دهد . یعنی در حالی که به اصطلاح از شعرات مشیت آموزش مارکسیستی (تجربه سیاسی - تشکیلاتی ...) بهره مند می‌شود ، ازنتایج منفی آن (بی ایمانی به مذهب و ...) ! وسیله راه

(۱) - صفحه ۱۰ (بیانیه .

اداختن یک جریان منظم و مستمر انتقادی (انتقادی که خواهیم دید مشخصاً و اجباراً) از موضع خرد بورزوا ئی (جلوگیری کند؛ این امر مسلمان" قدیمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بود، اما متأسفانه این قدم برداشته شد و حرکت طبیعی و طبیعتاً" جبری که سازمان ما به سمت اتخاذ یک موضع سالم انقلابی به سمت درک صادقانه حقیقت طی می‌کرد، با این موضع دچار اختلال شد، (۱) مخصوصاً" واقعه سقوط و کناره گیری یکی از افراد مرکزی سازمان از مبارزه که قبلاً" بحث شد، تائیه دیگری بر این اقدام بشمار می‌رفت.

به این ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لینینیستی در سازمان اقدامات تدافعی علیه آن توسط خیل مقالات، بحثها و نظرات مطنطن ایده‌آلیستی آغاز شد. دوباره یک برنامه جدید "بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام" طرح ریزی شد و مجدداً مطالعات حجمی درباره تاریخ اسلام، درباره، محთای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصاً" مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلامی و تشعیی توجیه می‌شدند (مبارزات علویان، سربداران، نهضت مشروطه، جنگل و ...) که همه جا مذهب ظاهراً نقش قابل اهمیتی داشت) و هم چنین بررسی آیات قرآن و درک مفاهیم دینامیک آن، تدوین تفاسیر و کار شدید روی نهج البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی در دستور قرار گرفت. در کنار این مطالعات، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود، از این نظر که مقدمتاً معتقد بودیم اسلام نه تنها با دستاوردهای علمی و تجریبی مبایشتی ندارد، بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می‌شود که به دانش زمان و در این زمینه به علم تحولات جامعه و شناخت علمی (مارکسیسم - لینینیسم) مسلح باشیم

منتها بیانیه نویس صرف نظر از لحن مفرضانه و تمسخر بار و تعجب فرصت طلبانه اش که منهای آنها چیزی برای عرضه کردن ندارد و صرف نظر از دروغ های وقیحانه اش (کبعداً) به آنها خواهیم پرداخت) نمی‌داند که به خوبی از پس همین اعتراضات اجباری نیز پیداست که در پس آنهمه مطالعه و تلاش، ایمان مایه اسلامی حقیقی و دینا میزم آن نه مقدمتاً و ابتدا بسکن، بلکه در نقطه اوج یک پروسه، صادقانه تحقیق و انتخاب ایدئو-

(۱) - یعنی سازمان بزعم ایشان علی القا مده وارد یک پروسه عدم صداقت در برخورد با مارکسیسم شده است.

لوزی بود که در آن نه از زور و تحمل و فشار و کشtar و نه از مدرک سوزاندن و دروغ و فرصت طلبی و تناقض‌گوئی نشانی نبود، بنابراین تا آن جا که در هر مکتبی و منجمله مارکسیسم سخن از علم و دانش و درستی می‌بود . تا آنجاکه مایه وضوح نظاره گر سمت-

گیری دائمی تعامی جنبه‌های علمی و حق آن به جانب "راه انبیاء" (۱) بودیم؛ مطالعات مارکسیستی برخلاف نظر شما نه تنها عامل ایجاد بی ایمانی در مجاهدین واقعی نبود، بلکه درست به عکس وسیله‌ای برای ثبات قدم اعتقادی آنان گردید . چرا که همان طور که بارها در جزوایت سازمانی از قول قرآن استدلال شده بود : *وَيَرِى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِى إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (سیا)*

می‌بینید و خواهید دید آنان که بدیشان علم داده شده که آن چه از جانب پروردگار تکامل دهنده تو فرو فرستاده شده ، حق است و به جانب راه برتر و ستوده هدایت می‌کند .

و بر همین اساس بود که هر آن چه را در مارکسیسم علمی یافتنی از قضا برایمان ما نسبت به حقانیت و برتری "راه" مان افزود . (۲)

به همین دلیل هیچ نیازی هم نبود که در تعقیب مسیر فرصت طلبان و طی یک حرکت به اصطلاح طبیعی و طبیعتاً "اجباری" ! مدarak خاصی را از دسترس دور کنیم ، بسا از "پیچیده‌شدن" بهراسیم ، عقاید واقعی خود را عنوان نکنیم ، مز بندیهای ایدئو - لوزیک را در آموزش سازمانی رعایت نکنیم و بررسی انتقادی آثار مورد مطالعه را به فراموشی بسپاریم و

سرانجام نیز به تصفیه بیش از ۵۰٪ اعضاً یعنی بپردازیم . پس دیگر نیازی نبود که سرفردی مثل (م) که در خانه‌اش کتاب "تصویر جهان در فیزیک جدید" را دیده‌ایم فریاد بزنیم که :

(۱) - منظور گلایه‌گامهای تکاملی است که از نظرگاه فلسفی ما ، مارکس تا لنین و از لنین تا مائو و هوشی مینه به جانب تائید راه انبیاء و حقانیت قرآن پرداشته است . توضیح این مطالب در عهده بحثها و جزوایت‌ایدئولوژی است .

(۲) - این همان مطلبی است که برخی مترجمین را است نیز با تحریف و سوء تعبیر از آن بر ما ایجادت بسیاری گرفته‌اند .

"چرا این کتاب را گرفتاری؟ می‌خوانی ایده‌آلیست می‌شوی ... اگر بیکاری به مسئولت بگو برایت کار مشخص کند ... " لزومی نداشت که وقتی (ع ۱۰-ن، ن) یکی از مدارک ما را خوانده و قبل از وقت به دید گاه ما بی می‌برده با او دست به یقه شده و برخوردی با او بکنیم که به جدا شدن از سازمان منجر شود ،

اجباری نبود که وقتی مقاله، پرجم مان بdest (ع . خ) افتاده و او بی اجازه آن را خوانده و به تغییر ایدئولوژی ما بی برده و ما را مورد سؤال قرار داده است ، از کوره در برویم و فریاد بزنیم (۱) : "کی نشیره را به تو داده است خوانده‌ای؟ وقتی می‌گوئیم این جور چیزها را هر کس نباید بخواند برای همین است ... " و یا لزومی نداشت که به فرهادصفا و برادران همراحت بگوئیم : "اول مخفی بشوید ، بعد راجع به مواضع ایدئولوژیکی مان بحث خواهیم کرد " به این امید که چنانکه به (ع) گفته بودیم " ... اول آنها را مخفی و سپس برآنها غلبه کنیم " .

واقعیت دیگری را که در مورد جدا کردن بخش فلسفی و علمی مارکسیسم بایستی در همینجا به سرد مداران جریان مارکسیست شده اپورتوئیستی متذکر گردید ، این است که اگر چه مانه مارکسیست هستیم و نه مدافعان ایدئولوژیکی آن ، اما شما که ذوق اشته سنگ مارکسیسم را به سینه می‌زنید ، خوبست به خاطر داشته باشید که از قضا نام آورترین مارکسیتهاشی از جهان نیز بسیاری از شهرت و توفیق خود را مدیون یک تلقی علمی و یا بالتبه علمی و منطبق با شرایط از مارکسیسم اند ، و نه یک برخورد دگماتیک‌کشیش وار چسون شما که گناه کبیره، مجاهدین را در جدا کردن دیالکتیک از ماتریالیسم ، هرگز در بیانیه تان نبخشیده‌اید (۲) . آنها دیروز مارکسیسم را برای موفق گردانیدنش در جریان عمل ، از جانب یک " دکم " به جانب راهنمای عمل کشاندمانند . ماعو گفته است : "مارکسیسم یک دکم نیست ، بلکه یک راهنمای عمل است " جمله‌ای که در عمق خود ، به بهترین

(۱) - برخورد بهرام ،

(۲) - تا آنجا که گویی در چهار چوبیه مذهبی شما نزدیکی به شجره، ممنوعه دیالکتیک از جانب غیر ماتریالیستها که هیچ گناهی بالاتر از آن وجود ندارد ، امری سخت شیطانی و حتی تا بخشنودنی است .

صورت تلقی علمی از مارکسیسم را به معنی تاکید بر جنبه‌های بدرد بخور علمی و عملی تائید می‌کند و شاید دقیقاً " به همین خاطر باشد که نظایر دکم‌های شما را مائو شخسا " از پهنهن گاو هم بدتر " خوانده است . و شاید همین جا باشد که استالین نیز مارکسیست‌ها را دو دسته کرده است : گروه اول مارکسیست‌های صوری و تشریفاتی و گروه دوم مارکسیست‌های عمیق و واقعی . سپس در وصف گروه اول می‌گوید :

" دو گروه مارکسیست وجود دارند ، هر دو زیر درفش مارکسیسم عمل می‌کنند و خود را مارکسیست‌های تمام عیار می‌دانند ، با این حال بهیچوجه بهم شبیه نیستند . علاوه بر این ، یک دره واقعی آشنا را از هم جدا می‌کند ، زیرا شیوه‌های کار آنها ، کاملاً مخالف یکدیگر است .

گروه اول ، معمولاً " به یک قبول صوری ، به یک اعلام تشریفاتی مارکسیسم قناعت می‌کنند . چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به جوهر مارکسیسم دست یابند ، چون نمی – توانند یا نمی‌خواهند که آن را بر حقیقت تطبیق دهند ، اصول جاندار و انقلابی مارکسیسم را به فرمول های بی جان و بی معنی تبدیل می‌کنند ، فعالیت های خود را بر تجربه برآنچه کار پراتیک می‌آموزد ، مبتنی نمی‌کنند ، بلکه بر منقولات از مارکس مبتنی می‌سازند ، استنباطات و دستورات خود را از تحلیل واقعیات موجود نمی‌گیرند ، بلکه از مقایسات و مشابهات تاریخی می‌گیرند . اختلاف میان قول و فعل بیماری عمدۀ ، این گروه است " ولیو شائوچی چه خوب وصف این گروه را که گویا در حزب کمونیست چین نیز در آن ایام نفوذ کرده بودند (به دنبال نقل قول استالین) ادامه می‌دهد : (۱)

.... آنها سعی می‌کردند که با تصنع ، بعضی شیوه‌های مارکسولینین را تقلید کنند .

بعضی اصطلاحات مارکسیستی و لنینیستی را الله بختی جمع آوری می‌کردند ، خود را مارکس و لنین چین می‌دانستند ، مثل مارکس و لنین در حزب رفتار می‌کردند و از اعضاء حزب توقع داشتند همانطوریکه به مارکس و لنین احترام می‌گذارند به آنها احترام گذارند ،

(۱) - چگونه می‌توان یک گمونیست خوب بود . بخش " بگوشیم بهترین شاگردان مارکس ، لنین ، انگلش ، استالین باشیم " . ضمناً به این مطلب گه خود استالین ولیو شائوچی تا پایان حیات سیاسی خود به چه اندازه توanstند به مطالب خود وفادار بمانند ، فعلاً " کاری نداریم .

از آنها به عنوان رهبران خود ، حمایت کنند و به آنها وفادار و فداکار باشند . آنها گستاخانه خود را به رهبری منصوب کردند ، بدون اینکه در انتظار بمانند تا از طرف دیگران نامزد شوند ، مقامات مسئول را حائز شدند ، در حزب فرامینی به شیوه "شیوخ قبائل صادر کردند .

سعی کردند معلم حزب ما بشوند ، از همه چیز در حزب سوء استفاده نمودند ، خودسرانه حعله کردند ، مجازات کردند و در میان اعضاء حزب تاخت و تاز کردند ، این افراد به هیچ وجه نمی خواستند مارکسیسم - لینینیسم را " مطالعه " کنندیا به خاطر تحقیق مارکسیسم - لینینیسم بجنگند ، بلکه بیشتر اپورتونیستهای داخل حزب و دلالها ولش ولو شهای راه کمونیسم بودند

چه گوارا نیز بیش از پیش جنبه علمی مارکسیسم را مورد تاکید قرار می داد . در کتاب تضادش می نویسد که این سؤال که از او پرسیده شود آیا مارکسیست هست یا خیر ، برای او به همان اندازه معنی دارد که از یک فیزیکدان سؤال شود نیوتونیست است یا طرفدار . . اینشتین ؟ چرا که از نظر علمی و با پای پندی به پروسه تکاملی آن این سؤال دیگر بی معناست .

طبعاً " ما نمی خواهیم با این نقل قولها در عقیده مندی مارکسیستی رهبران مارکسیست به مکتب شان ، چه از نظر علمی و چه به لحاظ فلسفی ، بی مهبا تردید کنیم . بی گمان منظور آنها از این اظهارات ، ارائه یک شیوه برخورد صرفاً " عمل گرایانه یا پرآگماتیستی (منتهی از نوع انقلابی آن) نبوده است . همچنانکه نمی توان آنها را منتبه به یک قلمرو فلسفی مشخص نیز ندانست .

لیکن لااقل می توان گفت که آنها مسلمان " از دگم های ماتریالیستی بیمار گونه ای که در کشوری مانند ایران به متلاشی کردن سازمان مجاهدین منجر می شود ، میری بوده اند . اینجاست که بایستی با صداقت تمام حساب انقلابیون مارکسیست اصولی جهان را از عملکرد مارکسیست شده های فرصت طلب خودمان جدا کنیم ، و از لکه دار شدن لیاس " آنان " بر تن آلوده " اینان " مانع نمی کنیم . عمار اوزگان در برابر مارکسیستهای فرصت طلبی از همین دست (در الجزایر) شگفت آور می داند که مسلمانها بایستی به دفاع از اصول لینینیسم بپردازند ! توکوی که این زبان حال ما در وضعیت فعلی جنیش انقلابی ایران نیز هست که بایستی به ساعقه حق طلبی صادقانه مکتب خود ، نحوه بر-

خورد مارکسیسم - لینینیسم اصولی را نیز به آقایان مارکسیست شده ما حاطر نشان کنیم ،

**۲ - برخی از روش‌های مستقیمی که در جریان
تغییر دادن ایدئولوژی اعمال شده است :**

ضمن تشریح روش‌های غیر مستقیم تغییر دادن ایدئولوژی کم و بیش به بالا گرفتن این روشها و بصورت مستقیم درآمد نشان ، که در حملات بی پروای مستقیم به اساس ایدئولوژیکی سازمان تظاهر می نموده است اشاره کردیم . لیکن اشاره شخص به پارهای از روش‌های مستقیم اپورتونیستی خیانت بار نیز برای وقوف همه جانبیه بر تاریخچه این جریان ضروری است . اشاراتی که بدون آنها سیمای کریه جریان فرصل طلبانه‌ای که سازمان مجاهدین خلق ایران را در سال ۵۴ متملاشی نمود ، به خوبی شناخته نخواهد شد .

**الف - سرکوب ایدئولوژیک افراد از طریق خردکردن شخصیت آنها با
استفاده از همنوع برچسب و مارک تحت عنوان "انتقاد"**

انتقاد ادو انتقاد ادار خودکه وسیله قوام تشکیلاتی و پایداری ایدئولوژیک همه احزاب و سازمانهای انقلابی است . با این وسیله حزب یا سازمان از اشتباه و خطأ مصنون می‌ماند و یا هر چه زودتر تصحیح می‌شود . اعضای آن از گرایشات نادرست و انحرافی تزکیه‌می شوندو راه تعالی روانی و تکامل شخصیت آنها هموار می‌گردد . بدون هنگ انتقاد می‌تواند در موارد لزوم به قاطعانه ترین صورت تیز و برینده باشد و یا شکل نرم و ملایم بخود بگیرد . لیکن در هر حال بایستی همراه با حسن نیت و درمجموع سازنده باشد ، نکته دیگر ، در مشروط و مقید بودن هر انتقاد به اصول اعتقادی سازمان مورد نظر است . به این ترتیب مرز روشنی میان انتقادات سازنده و اصولی با تصفیه حسابهای فرصل طلبانه انحرافی و آنچه که در احزاب انقلابی لیبرالیسم (آزادی گری سرمایه داری) خوانده می‌شود ، کشیده می‌شود . نکته فوق ظاهرا در بیانیه ، مورد نایید پرچمداران جریان اپورتونیستی هم قرار

گرفته و در صفحه ۲۵ (زیر نویس) البته با یک کوتاه بینی ضد مذهبی چنانکه قبل " نیز اشاره کردیم می نویسد :

" بطور کلی یک انتقاد ، در چهار چوب اصول اعتقادی فرد با سازمان و گروه معنا می دهد .

از این نظر مثلاً " به یک فرد معتقد به مذهب هرگز نمی توان انتقاد کرد که چرا به فلان نیروی غیبی و یا به فرشته و جن اعتقاد داری یا بعضی احکام را بدون دلیل و مورد و نتیجه ؟ انجام می دهی ؟ چرا که این اعمال و اعتقادات مربوط به آثار تبعی و نتیجه، جبری و منطقی همان اصول اعتقادی است که جز بانفی آنها انتقادی به این نتایج و آثار نمی توان داشت . اما می شود به همین فرد انتقاد کرد که چرا در چهار چوب همان اعتقادات (صفحه ۱۱۷ بیانیه) وظایف دیگر را - از جمله مجاہدت برای ازبین بردن ظلم و نا برابری و جنگ به خاطر عدالت و ... (به همان معنا که مذهب معتقد است) انجام نمی دهد ؟ "

اما اندوهی از نمونه های عطی مستمر نشان می دهد که به اصطلاح انتقادات رایج ، در حین سلطه جریان اپورتونیستی بر سازمان از هر دو خصیصه انتقادات به موردی که فوقاً " تشریح کردیم و نیز از عقاید صوری بیانیه نویس ، عاری بوده است . ذیلاً " خواهیم دید که این آقایان از چیزی به نام " انتقاد " در درون سازمان مجاهدین خلق ایران - سازمانی با اصول اعتقادی و هویت ایدئولوژیکی اسلامی - چه سوء استفاده های فرصل طلبانه ای می کردند . چنانکه قبل " نیز اشاره کردیم ، زمانی که آنها قادر نبودند فرد مسلمان را از طریق بحثهای تئوریک زیر سلطه اپورتونیسم بکشانند (البته با همان شیوه های غیر انقلابی خاص خودشان یعنی مخفی کردن موضع خود در مراحل اول) سعی می کردند فرد مورد نظر را به تحلیل از خود بکشانند و با خرد کردن شخصیت ، او را در موضع پذیرش قرار دهند (نمونه فرد ب) در همین رابطه به گفته های یکی دونفر توجه کنیم : (۱)

(۱) - نقل قولها از (م) و (س . ش) .

" زمانی که اپورتونیستها در بحث های ایدئولوژیک قادر به پاسخگویی به مسائل نبودند به عنوانین مختلف از جمله اینکه ما روشنفکر نیستیم و بحث های فلسفی نمی کنیم و در ضمن با تکیه بر نقاط ضعف واقعی یا غیر واقعی فرد سعی می کردند او را به موضوع دفاعی کشانده و با خرد کردن وی ، او را وادار به پذیرش کنند و معمولاً "این عناصر را که حاضر نبودند زیر بار آنها بروند بالنوع اتهامات و مارکها می کوییدند و مسئولیت‌هاشان را می گرفتند ... "

" بعد از تسلط اپورتونیستها بر سازمان مسئله انتقاد از افراد به صورت یکوسیله سرکوب در آمده بود و به محض اینکه از کسی خوششان نسباً مددھبها مارکها و می زدند ... " هنگامی که (مسئول) در ضمن بحث قادر به پاسخگویی مسائل نبودمی خواست با مارک زدن به طرف مقابل او را محکوم کرده و به این ترتیب آمده پذیرش نظرات خودش سازد و نشان بدهد که علت اینکه در بحث به بن بست می رسد همین است (۱) . " .

" بطور عام برای مارکسیست کردن افراد بحث هایی شروع می کردند و وقتی طرف مقاومت می کرد انگشت روی مسائل خصلتی او می گذاشتند و سعی می کردند او را به این نتیجه برسانند که مسائل خصلتی او ریشه ایدئولوژیک دارد (منظور ایدئولوژی مجاهدین) و در این نقطه و با این فشارها مجدداً " مسائل ایدئولوژیک را مطرح می کردند که طبیعتاً با این زمینه و موضع ضعفی که فرد در آن قرار داشت نهایتاً " مجبور به تن دادن می شد ... " هم چنین (ز) می نویسد : " افرادی را که مذهبی بودند بلا تکلیف می گذاشتند ، در این وضعیت ایجاد اشکال و ابهام ایدئولوژیک می کردند و با دست گذاشتن روی نقاط ضعف و مسائل خصلتی فرد را به خود کم بینی شدیدی کشانده و نهایتاً " تصفیه می کردند (از موضع بدھکاری و ضعف) (۲) این نمونه به شکلی بود که در نشست های سه نفره در

(۱) - بدینهی است که ما نمی خواهیم انگار کنیم که در بسیاری موارد ، علمت به بن بست رسیدن بحثها ، مسائل خصلتی طرف مقابل است ، ولی آیا هر کس می تواند با استناد به این نکته موضع و دعاوی غیر واقعی و غیر اصولی خود را توجیه گند ؟ بخصوص در گادر اصول شناخته شده یک سازمان مشخص .

(۲) - داخل پرانتز را توضیحاً " ما افزودیم .

این مدت (اخير) ، برنامه اصلی انتقاد از خود بود ... ”

” ملاحظه می‌گردد که چه استفاده فرصت طلبانه‌ای از سنت انقلابی انتقاد و انتقاد از خود می‌شود ، در همین رابطه بخشی از سرگذشت یکی از برادران همراه مجید شنیدنی است :

” وحید در تماش با ما موضع خودش را روشن نکرد ، ولی در اثر پا فشاری و سؤال ما مجبور شد موضع خود و سازمان را به عنوان مارکسیست و سازمان مارکسیست اعلام کند . او در حالی که به اصطلاح مارکسیست بود ، بر خوردش با ما به عنوان ” عضو و مسئول ” و از بالا بود . او تن به بحث های ایدئولوژیک یا سیاسی نمی‌داد و می‌خواست مسئله را از طریق اثوريته (قدرت و اقتدار) تشکیلاتی (و در حقیقت خارج از اصول تشکیلات ...) حل کند . در این رابطه از یک طرف شروع به حسابرسی از مسئولیت های ما کرد که در

نهایت می‌خواست ما را به موضع انتقاد از خود بکشاند (شیوه کلاسیک) . (۱)

از طرف دیگر چون تواناییهای داشتیم ، بخصوص در رابطه با عمل و عملیات و کار تکنیکی ، می‌خواست از ما به عنوان سرباز استفاده کند ، ولی ما در مقابل حملات وی مقاومت می‌کردیم ، بخصوص که او ناشیانه به نقاط قوت ما حمله می‌کرد (کارهای عملی انجام شده توسط گروه ما) و می‌خواست از آنها اشکال بگیرد . در مورد مسئله ایدئو - لوری نیز مسئله بین پیدا کرد بطوریکه او گفت ” ما که روش‌فکر نیستیم که بحث فلسفی کیم ، ما در عمل به مارکسیسم - لنینیسم رسیده‌ایم ” .

در رابطه با کوشش وی برای کشاندن ما به موضع انتقادی ، من انتقاد از خود مفصلی نوشت و بعضی از اشتباهات خودم را در گذشته قبول کردم ولی در ریشه‌یابی مسئله علی - رغم تمايل او که می‌خواست به مسئله ایدئولوژی ربط دهم من مسئله را به ” جانیقتادن در ایدئولوژی اسلام و جذب نکردن کامل آن ” مطرح کردم که وی را عصبانی کرد سپس این برادر را حسب المعمول خلع سلاح و به کار کارگری می‌فرستند تا به اصطلاح خودشان ، خصائص خردۀ بورژوا ئی اش (یعنی ایدئولوژی سازمان) ، منتفي شده و مانند خودشان پرولتر و کارگر نمای گردد . پس از مراجعت از کارگری و حسابرسی مجدد ، برادر مزبور به توصیه مجید تضمیم نهایی را به قطع رابطه با اپورتونیستها گرفته و به مسئولش

(۱) - شیوه معمول برای مارکسیست گردن افراد مقاوم .

(وحید) می‌گوید :

"... مشاهده کردم کارگرانی که مبارز هستند عمدتاً "مذهبی‌اندومند" (اسلام) قادر به رهبری مبارزه، کارگری و نفی استثمار می‌باشد؛ به علاوه می‌خواهم رابطه‌ام را با شما قطع کنم، چون به نظر من شما با کادرها تاکتیکی برخورد می‌کنید—گندمنای جو فروش هستید—به مردم دروغ می‌گوئید، من می‌خواهم مبارزه کنم ولی شعاراقبول ندارم، اگر آنطور که شما می‌گوئید، در عمل به مارکسیسم رسیده‌اید، من هم هر وقت رسیدم دوباره نزد شما خواهم آمد، اگر خواستید بپذیرید،

وحید: تو از سازمان انرژی بوده‌ای و باید انرژی پس بدهی.

(البته انرژی را از سازمان مجاهدین برده ولی توانش را باید به اپورتونیست‌ها بپردازد) — من به آن سازمانی که از اوی انرژی گرفته‌ام انرژی پس می‌دهم، ولی شما آن سازمان نیستید.

وحید از این برخورد حسابی به دست و پا افتاده بود که مرا حفظ‌کن‌بطوریکه گفت: بیا بیشتر صحبت کنیم، شاید اشتباه از من بوده است که نتوانستهام نظرات سازمان را به طور صحیح تری برای تو مطرح کنم. من گفتم: "اتفاقاً" خیلی خوب نظرات سازمان! را مطرح کردی. من (چنین) سازمانی را قبول ندارم، تو فردی از (این) سازمان هستی، تو مطرح نیستی. وحید: "بیا برو (فلان کار) و ... فلان کار را بکن". من گفتم: دیگر من نیستم. طبق معمول افراد بایستی در موضع ضعف و انتقاد از خود قرار گرفته و آن وقت تصفیه می‌شوند یعنی در عین تصفیه شدن بدھکار هم باشند ولی من در شرایطی جدا می‌شدم که طلبکار هم بودم و به آنها مارک (انحراف) می‌زدم و این برای آنها غیر قابل تحمل بود، این بود که می‌خواست تعاس قطع نشود تا من به موضع ضعف افتاده باشم. بعد از این نشست من تعاس را با آنها قطع کردم، بعداً "بهرام به متضی گفته بسود:

"کریم سرباز فراری است و اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغز خالی می‌کردیم، .." شیوه‌های فرصت طلبانه انتقاد، به سایر موارد تشکیلاتی نیز گسترش یافته بود و از جمله در پائیز ۵۳ (م. ۰ م) با (ل) که از دانشگاه با او آشنایی های داشته تعاس می‌گیرد تا از امکانات او در دوران گشتهای پلیسی استفاده کند، (ل) وزنش سمعیاتی هایی در رابطه با سازمان داشته‌اند و (م، م) روی همین قرائن

با او تماش می‌گیرد ، پس از چند تماس گویا امکان قابل استفاده‌های نداشته و م . م (اپور-تونیست) تصمیم می‌گیرد که ارتباطاتش را ضعیف کند ، در این رابطه با (ل) بحث‌های می‌کند و از او می‌خواهد که تحلیلی از خودش بنویسد و در آن ضعف‌های خود را بیان کند (او از مارکسیست شدن آنها اطلاعی نداشت) . سپس م . م بر اساس همان تحلیل و بزرگ کردن ضعف‌ها به او ثابت می‌کند که منی تواني مبارزه کنی و مجددا "از او می‌خواهد که راجع به خودش بنویسد و سپس بعد از دریافت نوشته او که اقرار کرده بود توان کار مبارزاتی ندارد ، او را به کارگری می‌فرستد و تماش را قطع می‌کند و این درست در شرایطی است که کسانی که زمینه تسلیم به (اپور-تونیست) را داشتند ، به درجات وحیدها و خاموشی‌ها ارتقاء می‌یافتد ، یکی دیگر از اعضا سازمان ، رفتار اولیه اپور-تونیست ها را با خودش و فرد همکلاشت (که گویا در ابتدای بیشتر از او نسبت به مذهب و ابستگی و حساسیت نشان می‌داده) چنین تشریح می‌کند :

"مسئول در برخورد هایش با من و فضل الله ، از شیوه‌ای که بر از تبعیض بود استفاده می‌کرد و برخورد هایش کاملا "نا برابر بوده ، جلسات به اصطلاح عمومی استقاد می‌گذاشت . در این جلسات ، استقاداتی را که من به فضل الله می‌کرم ، بزرگ می‌کرد و با همانها اورا شدیدا "می‌کویید . ولی اگر فضل الله به من استقادی می‌کرد ، مسئول به نحوی از انجاه آنرا سعیل می‌کرد و اغلب اوقات همان استقاد را به خودا و باز می‌گرداند . مثلا " یادم هست که یک بار من چند استقاد در مورد فضل الله مطرح کردم . مسئول گوش داد و یادداشت برداشت . بعدا " نوبت فضل الله شد و او گفت من هم متقابلا "استقاداتی به او دارم ، که منظورش از استقادات متقابل این بود که مواردی که در من دیده بود ، نمونه‌هایی در مقابل نمونه‌هایی بود که من مطرح کرده بودم ، وقتی او صحبت‌هایش را کرد ، مسئول بدون توجه به استقادات او ، کلمه " متقابل " را که او بکار برده بود گرفت و او را شدیدا " زیر فشار استقاد قرار داد . خلاصه سیر این برخورد ها همیشه در همین جهت بود . موقعی که مرا با او هم تیم قرار داده بود ، به او گفته بود که این هم تیم توست ، با هم خانه بگیرید و با هم کار کنید ، ولی بجای کار کردن هر روز که می‌نشستیم جلسه استقاد برقرار بود ، تا اینکه بالاخره یک روز در یکی از همین جلسات استقاد ، فضل الله شکست و تسلیم شد و به اصطلاح ضعف‌هایش را پذیرفت و قرار شد که به کارگری برود .

بعداً که از خانه بیرون آمدیم مسئول با حالت خاصی که ناشی از نتیجه تلاش‌های شیاست، گفت: "بچه مردم پشم ریخت" . قبلًا هم وقتی می‌خواست او را به من معرفی کند، قبل از هر چیز تحلیل از خود فضل الله را به من داد که بخوانم و گفت: "به او گفتم تحلیل از خود بنویس، برداشته تجلیل از خود نوشته ...، بی خود نیست که ما اسم مستعار او را گذاشته‌ایم شیخ فضل الله" . واقعاً اسم مستعار او را شیخ فضل الله گذاشته بودند و مسئول او را به نام حضرت شیخ می‌نامید . البته این بدین علت بود که فضل الله در آن وقت مذهبی بود ، و شدیداً هم پز مذهبی می‌گرفت ، کلمه شیخ را به خاطر مذهبی بودن او و فضل الله را به خاطر اینکه کلمه فضل را در تحلیل از خودش آورده بود و به اصطلاح اظهار فضل هم کرده بود ، گذاشته بودند .

(تحقیر حتی بوسیله اسم مستعار) . یک بار هم مسئول ، تعدادی کتاب به (ج) داده بود تا به من بدهد ، برای فضل الله و (ح) . گفت این کتابها را برای کسی آورده‌ام که قرار بود وقتی پر شود ولی سوادش زیاد نشود . خود مسئول هم می‌گفت که این فرد سوادش نباید زیاد شود ، چونکه باعث زحمت ما می‌شود ولی باید جزوی نظیر عملیات توپمارو ها و ... به او بدهیم بخواند که سرش گرم باشد . البته هوا داری مسئول از نویسنده این سطور در قبال فضل الله طولی نمی‌کشد . پس از چندی که او (نویسنده سطور فوق) با مجید تماس پیدا می‌کند برخورد های مسئولین به کلی عوض می‌شود و نوبت به خود او می‌رسد . در این مورد می‌نویسد :

"من پس از صحبت‌هایی که با مجید کردم تصمیم گرفتم که روابط را با بهرام به کلی قطع کنم . از این رواز پوشش این مسئله که من دیگر انگیزه‌ای برای کارندازم استفاده کردم و در نامه‌ای برای او نوشتم که من پس از اینکه انگیزه‌های مذهبی را از دست داده‌ام دیگر نمی‌توانم کار کنم ، و نامه برای او فرستادم که البته او مدتنی نامه را بسی جواب گذاشت و پس از حدود یک ماه، یک بار مرا دید و گفت: این چه چیزهایی است که نوشتهدی

هر کس بخواند می‌گوید؛ (ع) برباده، (ع) زه زده، یعنی چه و ...

شروع به یک سری صحبت‌هایی که همه‌اش از همین سنخ و در جهت ترساندن من از عاقبت کنار کشیدن بود ، کرده می‌گفت که تو جدای از سازمان نمی‌توانی کاری بکنی ، در زندگی حل می‌شوی و ... که من گفتم نه دیگر نمی‌توانم کار کنم ، مگر نمی‌گوئید هر کس با انگیزه‌های طبقاتی اش مبارزه می‌کند ، اگر چه ظاهراً" فکر کرد که انگیزه مذهبی او

را حرکت داده ، من وضع خانوادگی و طبقاتی ام در حدی است که انگیزه مبارزه مسلحه را ندارم و ... در اینجا دوباره شروع به تهدید و تشویق کرد که می‌خواهی همه جا پخش شود که (ع) به روغن سوزی افتداده ، این همه آدم توی دانشگاه روی تو حساب می‌کنند ، همه می‌گویند (ع) واپستگی دارد و ... بیا کار کن ، خوب می‌توانی کار کنی . تو شروع به کار که بکنی مسائل حل می‌شود و ... بالاخره گفت که مسئله تو چیست ، اگر به خاطر مذهب و خدا ناراحتی ، ما به مذهب تو کاری نداریم ، تو می‌توانی نعارت را بخوانی وقتی خدای تو به ما کاری نداشته باشد ما هم به تو و خدایت کاری نداریم ... " (۱) در اینجا برادر مزبور مضمون مقاله "پرچم" را به بهرام یاد آور می‌شود . بهرام پس از عصبا نیست و ناراحتی از اینکه چرا این مقاله را بی اجازه خوانده است می‌گوید :

" ... حالا مگر چی نوشته که این طور می‌گویی . گفتم : از آن تندتر هم می‌شود نوشت ؟ معلوم است که به دنبال آن نوشته چه برخوردهایی پیش خواهد آمد . گفت : نه در این مورد اشتباه شده (البتاً این جمله را صد در صد به یاد ندارم) . این مسائل در حرف به این شکل در آمده والا" در عمل به این صورت نخواهد بود ، شما هامی توانید در حاشیه سازمان کار کنید . فقط مسئله این است که در سازمان به رهبری نمی‌توانید بررسید ... بعد از مقداری صحبت گفت : ولی مطمئن باش تو به خاطر تغییر ایدئولوژی نیست که می‌گوئی نمی‌خواهم کار کنم . تو واقعاً "بریدهای و انگیزهای برای مبارزه نداری و ... خلاصه شروع به کوبیدن کرد و بالاخره گفت : من با اینکه الان خیلی کار دارم ولی حاضرم حتی ۱۵ ساعت وقت بگذارم و به تو ثابت کنم که تو به خاطر ایدئولوژی نیست که نمی‌خواهی کار کنی ، نه تو ، بلکه کسانی که شبیه تو هستند هیچ کدام به خاطر ایدئولوژی از سازمان جدا نمی‌شوند . همیشه در این گونه موارد این مسئله را به آنها ثابت کرده‌ام . البتاً همیشه از این منطق استفاده می‌کردند که کسانی که مذهبی هستند می‌توانند با سازمان کار کنند ، ما کاری به نمای خوشنود و مذهب کسی نداریم ، که نمی‌دانم دقیقاً " در این مورد چه منظوری داشتند . (۲)

(۱) - به زودی خواهیم دید که مدتی بعد به خاطر همین خدا چه بر سر این فرد می‌آورند .

(۲) - علی القاعده نویسنده این سطور اکنون دلیل و منظور این برخوردها را در آن مراحل باید فهمیده باشد .

البته مجید در این مورد می گفت که این حرف آنها بی معنی است ، چگونه یک فرد مذهبی می تواند با آنها کار کند ، در حالی که همیشه باید از نظر ایدئولوژیک تغذیه شود کار کردن در یک سازمان تعلیم دیدن و تعلیم دادن است . . . بعد از اینکه رهمن روز بهرام کمی مرا کوبید باز از در تشویق درآمد و اینکه در این شرایط باید کار را رها کنی خودت از بین می روی ، هر کاری که خودت مایلی و می توانی بکنی بگو به تو بدھیم و خلاصه مرا در منگنه گذاشته بود که جواب بگیرد ، که من گفتم فعلاً " فکر کنم تابع صحبت کنیم و خلاصه آن روز از هم جدا شدیم . بعدها " قرار بود من به او جواب بدhem به همین جهت نامه ای نوشتم که در ضمن آن ، این مطالب آمده بود : با اعتقادی که بهتر خورد - های زیر بنایی و اصلی بودن زیر بنای داریم (مسائلی که بهرام همیشه روی آنها تکیه می کرد) و با توجه به اینکه می دانیم مسائل طبقاتی است که انگیزه های مبارزه را می تواند در یک فرد ایجاد نماید ، آیا استفاده از تهدید و تشویق نظری اینکه اگر مبارزه را کنار بگذاری همه جا می پیچد که بریده ای و . . . برای کشیدن فرد به مبارزه ، سقوط به ورطه ایدهآلیسم و اصالت دادن به رو بنا نیست ؟

... اصولاً " به نظر من وقتی که خصوصیات و خصلتهای فرد ، که در اثر زندگی گذشته او حاصل شده ، هیچگاه با عوامل رو بنایی (آکاهی ، شناخت ، اراده و . . .) حل نشود ، استقاد حرفی نیز هیچ مفهومی ندارد . هر کس خصلت غیر انقلابی در وجودش هست باید کنار برود . چون با استقاد حرفی ، چیزی حل نمی شود ، باید کنار برود تا عناصری از طبقه پرولتاپیا جانشین او گردد .

و یک سری مسائل دیگر . وقتی بهرام نامه را می گیرد به شدت عصابی می شود (۱) و بلا فاصله نامه ای در جواب برای من می نویسد و از همان طریق که من نامه را داده بودم (ج) نامه را به من می دهد ، نامه شامل مسائل مختلفی بود از جمله : جملاتی که می آید تقریباً " عین جملات خودش است که یادم مانده : " رفیق عزیز ، نامه ات

(۱) - گویا بهرام فهمیده باشد که نویسنده نامه آن سطور را با اعتقاد قلبی نوشته و خواسته است علیه آنها از یک پوشش و محمل استفاده کند . مجدداً " ضاقمی - کنیم که استفاده از این پوشش ها چه درباره مجید و چه درباره سایر برادرانش نمی تواند بلا قید و شرط و در کلیه موارد مورد تائید ما باشد ،

را خواندم ، بیش از همیشه ایمان آوردم که ایدئولوژی طبقه کارگر فقط در خدمت طبقه کارگر است ... تو با درک خوده بورزوای خودت از مارکسیسم مرا به ایده‌آلیسم متهم کردۀ‌ای ... تو انتقاد و انتقاد از خود را که بزرگترین ضامن پیروزی خلق‌های جهان مثل خلق چین است رد کردۀ‌ای .

... آری ایدئولوژی نوین سازمان ، برای ما راه گشای عمل است و برای تو هم مافع خودت را به ارمغان آورده است . تو با قرار دادن خودت در برابر ایدئولوژی نوین سازمان میخواهی واردگی و کنار کشیدن خودت را توجیه کنی و به زندگی ات بپردازی و همچون " بهیمه " المربوطه " که " همها علفها " (۱) است سرت را پائین بیندازی و به خوردن مشغول شوی ... "

خلاصه هر ضعف و نقص نا داشته و داشته افراد مقاوم فی الفور به ایدئولوژی سازمان تحويل می شد . کار این تاویل و تحويل ها چنان بالا گرفته بود که حتی خصوصیات روانی و بیو-لوزیک افراد را نیز در بر می گرفت . به عنوان نمونه (م . ک) که قبل از روده سازمان نیز فرد کند ذهن و تقریباً گیجی بود مدتها به کنکاش در " ریشه های ایدئولوژیک " این کند ذهنی و فراموشی فرستاده شده و هر چه می گفت که صادقانه می گویم که چنین ریشه های نمی پایم مسئول نمی پذیرفت و می گفت :

" در این مساله اختلاف عقیده داریم و تو با عقیده خودت است که صادقی و ..." در مورد دیگری نیز مسئول سعی داشت بعضی از ضعفهای بیولوژیک (م) را با ریشه های خصلتی و به قول خودش ایدئولوژیک بررسی کند . این تحلیل (م) را ودادشت که برای تصحیح خودش فشارهای زیادی متحمل گردد که هیچ فایده‌ای هم نداشت ، ریشه‌ای های ابله‌هاند مکانیستی که هیچ تفاوت کیفی میان مقولات بیولوژیک و روانشناسی قائل نبود و گاه در سطوح مسئولین پائین تر به اشکال بیمار گونه‌ای تظاهر می کرد . مثلاً " از برخورد (ح) با شهید منیری جاوید نام می برمی که یک بار در خیابان با هم راه می رفتند ، منیری جاوید مثل همیشه که با مسئولش محمل درست می کرده از (ح) می پرسد :

(۱) - اشاره به یکی از خطبه های تفسیر شده بوسیله سازمان در گذشته (خطبه عثمان بن حنفی) که ضمن آن حضرت علی (ع) زندگی به شیوه " چهار پایان بسته شده " را که هم آنها علفشان است رد می کند .

" مسلح هستی یا نه " تا محل جالبی درست کنند . (ح) با فریاد می گوید : " برای چه این سؤال را کردی ؟ برو بنشین ریشماش را بیرون بیاور ، ، ، " (البته گویا در آن موقع (ح) مسلح شود و شاید اگر پاسخ منفی به سؤال منیری جاوید می داد احساس کوچک شدن می کرد) براستی هر گونه ایستادگی در برابر ایورتونیستها که گویا مظاهر اعلای اصلاح و تکامل ! بودند ، نه تنها انسان را از مبارز بودن ، انقلابی بودن بلکه حتی از انسان بودن نیز خلع و به " چار پایانی بسته شده " تبدیل می نمود و در رده خد انقلابیون و خائنین شماره دار (شماره ۱ - ۲ - ۳ - ...) ، شایسته هر نوع تخفیف و تحقیر و شکجه و کشtar می کرد . و ما به یاد می آوریم که از شووینسم (افراطی گری) نژادی یاقومی و مذهبی تا کون چه جنایاتی که بر بنی نوع انسان در طول تاریخ نازل نشده است ، فاشیسم آلمان که برتری نژاد آرین را شعار خود ساخته بود از این قبیل است . یا آن به اصطلاح مسیحیون تحریف شده که افراد غیر مسیحی را شیطان می داشتند . چنانکه هنوز هم در ایتالیا رسم است که یک روستایی هنگامی که الاغ خود را کنک می زند بر سر او فریاد می زند که : " ای الاغ نا مسیحی " .

هنگامی که امریکا نیز کشف شد و سفید پوستان بر سرخ پوستان مسلط شدند این سؤال مطرح گشت که آیا سرخ پوستان نیز انسان اند ؟ در این مورد از پاپ سؤال شد پاپ پل سوم (۱۵۳۷) این رای را در مورد سرخ پوستان داد :

" آنها بشرهای طبیعی اند " ، و به دنبال فتوای خود اضافه کرد : " شرط انسان بودن مسیحی بودن است " (۱) یهود و نصاری سی بر مبنای عقاید تحریف شده انسان بهشت را صرف " بر اهل کتاب اختصاص می دارد . حال آنکه قرآن با پلندسظری نوحی دی در همان ۱۵ قرن پیش سیز این ذهنیت های فاشیستی ایدئولوژیک را محکوم می نمود و تنها عمل صالح مومنانه را معیار رستگاری قرار می داد ، " و قالوا لئن يدخل الجنة إلا من كان هودا " و نصاری تلک امامیهم قل هاتوا برهانکم ان گفتم صادقین : و گفتند که هرگز جز یهودی یا نصاری وار . سهشت نمی شود ، این آزوها و آمال ذهنی ایشان است بگواگر راست می گوئید دلیل بیاورید " . ولی تکامل یافتگان ! فرصت طلب ما ، متناسبانه بعد

از پشت کردن به قرآن، مجدداً "به همان آمال و تنگ نظری اهل کتاب قدیم دچار شدند و خاطره؛ آنها را با بیانیه‌های جدید شان زنده کردند ، اینها نیز چون آنها فکر می‌کردند با یک انگ زندیق یا کافر همه چیز را حل خواهند کرد ، برآن بودند که با یک مارک خردمند بورزوا و خائن ، حقانیتشان را برگردۀ تاریخ نیز تحمل کنند . چرا که بزعم اینان ، آنکه ابورتونیست نبود یا نمی‌توانست بشود ، هیچ نبود و حتی در انسانیت‌ش هم می‌شد شک کرد ، والا" چنین رفتارهای غیر انسانی با مجاهدین نمی‌کردند .

یک بار ، برای یکی از سرد مداران جریان ، از قول یکی از زندانیان آزاد شده (که به همکاری با جریان ابورتونیستی دعوت شده بود) نقل شد که : در این شرایط (شرایط سال ۵۳) ، در اوج شکنجه و آزاری که در زندانهای ایران نصیب زندانیان سیاسی و مجاهدین اسیر می‌شد) زندان کشیدن کار زیاد ساده‌ای نیست و زندانی آزاد شده‌ای که بدون توضیحات درباره؛ چگونگی وضع ایدئولوژی سازمان ، امر به مخفی شدن گردیده ، نمی‌تواند تن به کاری نا‌آگاهانه و دستگیری و شکنجه و زندان بعدی آن بدهد . جواب سرد مدار مزبور به ناقل مطلب این بود که : " او (زندانی آزاد شده) بی خود می‌گوید ، ما می‌گوییم (اول) بیا مخفی شو، کار کن ، بعدا" هم اگر نتوانستی کار کنی یا زندان بکشی یک مارک خائن می‌زنیم ، همه چیز حل می‌شود و به جایی برخورد نمی‌کند ... " در مورد زندانیان آزاد شده فوق الذکر ، یکی از برادران می‌نویسد :

" در سال ۵۳ که این زندانیان آزاد شدند بهرام با آنها تعاس گرفت با .م. فرهاد صفا ، ص و ط) و بدون اینکه از وضع جدید سازمان با آنها چیزی بگوید ، آنها را آماده مخفی شدن می‌کرد . مجید می‌گفت که اینها (بهرام و ...) می‌خواهند تغییر ایدئو - لوژی را اعلام کنند ولی می‌ترسند که پجمه‌هایی که از زندان آزاد شده‌اند دور هم جمع شوند و کار دستشان بدهند ، لذا می‌خواهند ابتدا آنها را مخفی کنند و سپس جریان تغییر ایدئولوژی را برای آنها بگویند ، یک بار در اوآخر تابستان ۵۳ ، صحبت از چه‌ها - سی که از زندان آزاد شده‌اند بود ، به بهرام گفتم که اینها مذهبی هستند و فکر می‌کنی که با این ابهامات و ... چه برخوردی می‌کنند؟ گفت : آنها را مخفی می‌کنیم و سپس بر آنها غلبه می‌کیم .

گفت : م . را می‌شناسم می‌دانم که موضع کیری خواهد کرد ولی او را مخفی می‌کنیم و از چند طرف دورش را می‌گیریم و بحث می‌کنیم تا بیذیرد ... خلاصه در زمستان ۵۳

مجید با این بچه‌ها تماس می‌گیرد و جریان را برایشان مطرح می‌کند؛ حتی مقاله پرچم را می‌دهد تا آنها بخوانند، بعد به آنها می‌گوید که راجع به این مسائل با بهرام چیزی نگوئید، زیرا ممکن است حدس برزنند که این مسائل را من برای شما گفتمام و برای من تصعیمات ناجوری بگیرند، اگر خواستید مخفی نشوید برای مخفی نشدن‌تان محظهایی درست کنید و این محظه را به آنها بگوئید که در بین این بچه‌ها فقط فرهاد (۱) این مسئله را رعایت می‌کند و وقتی بهرام می‌پرسد که چرا نمی‌خواهی مخفی شوی می‌گوید: من مادر پیری دارم که تنها مرا دارد و وضع خاصی دارد، لذا باید پیش او باشم و ... که بهرام می‌گوید: خوب حالا می‌توانم بگویم که فرهاد هم وابستگی دارد و غیر قاطع است و ... فرهاد پس از اینکه مسائل تغییر ایدئولوژی و مقاله پرچم برای او مطرح شد و یک بار هم مجید را دید و در رابطه با اقرار گرفت، یک بار می‌گفت که اینها باید نام خودشان را عوض کنند ... و یک بار هم پس از اینکه مجید و مرتضی را زده بودند و مرا گرفته بودند، فرهاد را دیدم و جریان را برای او تعریف کردم، او از من پرسید که این دونفر را آزاد کردند یا نه؟ او هم فکر می‌کرد که مجید و مرتضی را گرفته و درخانه‌تیمی نگه داشته‌اند. او گفت که باید این مسائل را افشا کرد، گفت که فردا من قراری دارم (فکر می‌کنم با بهرام و اینها بود) و به آنها می‌گویم که اگر این دونفر را تا آخر هفته آزاد نکنید ما جریان را افشا می‌کنیم مثلاً "به آقای طالقانی می‌گوییم، در محیط دانشگاه پخش می‌کنیم و ..." بعد گفت که بی خود محبت و مرتضی گذاشتند که مسئله را بهرام و اینها بفهمند، آنها سیاستی می‌فهمیدند و ... اما پس از دستگیری و در "کمیته" بود که کار این مارک زدن‌ها به اوج خود رسید. شماری از دست آموزان اصلاح شده و ارتقاء مقام یافته، نظریر "وحید" ها که زدن ردیلانه ترین بر چسب ها را از درون دار و دسته اپورتونیستی به عنوان آخرین حریبه علیه اعتناء مقاوم سازمان بهارت برده بودند، به تشویق و ترغیب

(۱) - شهید فرهاد صفا استعداد بسیار ارزش‌های بود که در آسفند ۱۴۰۵ حقیقتاً "پرپرش" این هم یکی دیگر از ضایعات جریان اپورتونیستی که اگر وضع سازمان به آن صورت در نیامده بود، این استعدادات در بحبوحه در بدري و آوارگي به سادگي نابود نمی‌شدند.

شکجه گران ساواک تصفیه حسابهای به اصطلاح ایدئولوژیک سازمانی را تا عمق مسائل و روابط زندگی شخصی نیز پیش برده و از هیچ مارک رذیلانهای در این رابطه فروگزارنکردند آخر شکجه گران و دستگاه شلیفاتی شاه هرزو و جنایتکار برای بی اعتبار کردن انقلابیون مسلمان این میهن در پیشگاه خلق مسلمان به چنین بر چسب هایی نیاز مبرم داشت . پس وقتی فرصت طلبان تکامل یافته دیروز و همکاران امروز ساواک حاضر بودند در مقابل جایی نرم تر و گرمتر و یا چائی پر رنگ تر و میوه‌ای یا ظرف عسلی از این مارکها تقدیم کنند چرا که ساواک از چنین عسل و میوه‌ای در حقشان دریغ کند ؟ آخر باین بر چسب های بخوبی می شد با احساسات و عواطف مشتشی مردان و زنان پاک ل و صمیعی که در زیر شاق ترین شکجه‌ها کمر خم نکرده بودند ، بازی کرد . در اثر همین بازی‌ها که ابتدا " از درون جریان اپورتونیستی آغاز شده بود در یک مورد در کمیته کار به خودکشی یکی از سپاهیانهای سازمان که طاقت تحمل چنان مارک هایی را نداشت کشید شکجه گران بدترین نوع بازی با عواطف و شخصیت انقلابیون مسلمان را با همکاری "اصلاح شدگان" ! تو ما " تجربه می کردند .

به راستی هم از دست آموزان اصلاح شده جریان اپورتونیستی با همه پوجی‌ها وی انگیزگی- هایی که ارمنان آورده بود بیش از این انتظار نمی‌رفت ، زیرا اکنون دیگر هیچ اثر و نشان انقلابی از ایدئولوژی و سازمان گذشته در وجود این افراد یافت نمی شد ، مجموعه افرادی که به مثابه یک جریان (و نه نمونه‌های پراکنده) در مکتب فرصت طلبی تعلیم دیده و به تمام عوارض و نتایج انحرافی آن بالغ شده بودند . یکبار و وقتی فرد هم تیم " خلیل فقیه دزفولی " (یک به اصطلاح مارکسیست شده دیگر که جریان " اصلاح " ! نژادی را از سرگردانده بود) به او گفت که : درست است که ما روزه را قبول نداریم ولی به خاطر سازندگی اش و به خاطر مردم ، ما هم تا شب در روزهای ماه رمضان چیزی نخوریم ، " خلیل " (که بعداً " از تلویزیون و همکاری با اکبیهای کمیته سر در آورد) پاسخ داده بود : " نه ! برای اینکه آثار ایدئولوژی گذشته به کلی محو شود ، باید خورد حتی در ملا " عام هم باید خورد " ، و اکنون در شکجه کاه کمیته بود که " خلیل " و نظایرش دست در دست شکجه گران به محو تمام و کمال آثار گذشته نایل می شدند .

" حتی در ملا " عام " یعنی در دادگاهها و مصاحبه‌های تلویزیونی پیاوی که باز هم به مثابه یک جریان ماهیت اصلاحات ! اپورتونیستی را در مورد تعداد کثیری از دست آموزان

و ناء‌نیز پذیر فتگان بر ملا می‌کرد ، آیا از چنان برخوردهای غیر مردمی بیمارگونه باست
انقلابی روزه نتایج ضد مردمی این چنین انتظار نمی‌رفت ؟
اگر به داخل سازمان برگردیم ، شاهد ما نوعی پاسیویسم و خنثی شدن مبارزاتی و نیز
نوعی لیبرالیسم تشکیلاتی است که در حادترین صور خود ، به دنبال چنان برخوردهای
شخصیت کش انتقادی و آن نحوه تغییر دادن ایدئولوژی ، باز هم به مشابه یک جریان ،
سطوح زیادی از اعضاء ضعیفتر سازمان را فرا گرفته بود ، همان جریانی که در حکم یک
تهدید تشکیلاتی در مقاله پرچم نیز تحت عنوان سومین گرایش خطربناک مورد بحث واقع
شده و در موردش چنین آمده بود : (۱) " گرایش سوم کسانی بودند که انگیزه‌های روبنایی
آنها را به مبارزه کشیده بود اینها کسانی بودند که انگیزه‌های خردبوزروایی باعث حرکت
آنها شده بود ، اما اکنون که با سخت تر شدن شرایط آنها انگیزه‌های خود را از دست
داده بودند ، این ضعف انگیزه بصورت " پاسیویسم تشکیلاتی " خود نمایی می‌کرد ،
" اینها انتقادی نمی‌کردند تا انتقادی نشوند " از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی می‌
کردند ، " با مسئولیتها برخورد جدی و فعل نمی‌کردند " ، " با ضعف‌های خود سازش
می‌کردند " ، " در این راه حتی به توجیه کاری و مواضع عدم صداقت نیز سقوط می –
کردند " ، به عنوان مثال فردی از این جریان که مسئولیتی در یک شهرستان را به‌موی
پیشنهاد کرده بودند با انواع توجیهات از قبول آن خودداری می‌کرد و آخر الامر حتی
مسائل امنیتی را مطرح می‌کرد که اگر من به فلان شهرستان بروم اطلاعاتم زیاد می‌شود .
اینها همان " ماتریالیست‌های مبتذلی بودند که حداکثر وقایع را تفسیر می‌کردند ولی از
تغییر خبری نبود ... " در صفحات گذشته نیز دیدیم که " مجید " چگونه در جوابیه –
اش به " پرچم " خود پرچمدار و دار و دسته‌اش و شیوه‌های اپورتونیستی آنها را در تغییر
ایدئولوژی عامل جریان پوچی ای شمرده بود ، که اکنون از آن زبان به انتقادگشوده بودند
با توجه به اینکه تغییر (و جراحی) ایدئولوژیک در شمار پیچیده‌ترین تغییرات و جراحی –
های روانی است " چگونه می‌شد از کسانی که شکسته بندی هم نمی‌دانستند انتظار داشت
که حتی جراحی فرصت طلبانه ایدئولوژیک مورد نظر خودشان را نیز که باز هم متضمن

(۱) – نقل قول صد درصد از روی متن نیست و اساساً " با استفاده از محققظات نوشته
می‌شود ، لیکن مضمون آن صد درصد صحیح و دقیق است .

تغییض قلب و مغز اعتقادی انسان است به درستی به پایان برند ؟ و فرد زیر تبعیج جراحی خود را بعد از آن " عمل " اپورتونیستی دچار انحلال و عدم تعادل ایدئولوژیک نساخته و به نفع رژیم مسخ و فلنج نسازند ؟ و چه نیروهایی که هم در داخل سازمان و هم در میان اقشار وسیع طرفدارانش به دنبال چنین علکرد خائناتهای دچار شوک و پوچی مبارزاتی نشدند ؟ درباره آن فردی که اکنون به گفته پرجمدار به " ماتریالیست مبتدلی " تبدیل شده و از پذیرش مسئولیت شهرستان ابا می کرد (م . ی) نیز نقل می شود که علیرغم موضع بالای مسئولیتش در گذشته ، در توجیه اتفاقاً و کثار کشیدن خود گفته بود :

" حالا که خدا نیست و قیامتی وجود ندارد ، برای من فرقی ندارد که بعد از مرگم در قلب توده ها جا داشته باشم و یا در زباله دان تاریخ " .

بديهی است که ما با الهام از اين جمله امام حسین که " اگر دين نداريد لااقل آزاده باشيد " اين نحوه برخورد را محکوم می کنیم و برآئیم که عدم اعتقاد به خدا و قیامت به هیچ وجه نبایستی مانع مبارزه به خاطر آزادگی و حریت انسانی گشته و قلب توده ها را با زیاله دان تاریخ در نزد افراد یکسان جلوه دهد . لیکن اگر اپورتونیستها خود در بیانیه شان از هر کس در قادر اعتقاد اش انتظار عمل دارند ، پس چگونه می توان در این مورد ، تماماً ، فردی را که در خارج از مواضع توحیدی (که متضمن اعتقاد به هدفداری و مصنفوں داری جهان و مسئولیت ذاتی نوع انسان است) توجیهی برای مبارزه اش در يك هستی بدون مقصود و معنا نمی یابد ، نکوهش نمود ؟

آیا خیلی دور از انتظار است که چنین افرادی پا به پای پوچ داشتن تعامی هستی و بی معنی بودن جهان و کور بودن تکامل آن ، از تردیان تکامل و مبارزه نیز گام به گام سرول کرده و پوچ گرا و حشی گردند ؟ پس عجب نیست که افراد زیر سلطه ، به خاطر آن شوههای محرث و غیر سازنده استقادی (به علت وحشی که از آن سوء استقادات داشتند) دست به توحید کاری زنند و به موضع عدم صداقت و برخوردهای لیبرالیستی بینند . ریبا ره آورد جهان استقادانی دیگر به یگانگی و یکنکی و صفا و صمیمت تکبلاستی بلکه از خود بیگانشی و رسید لیبرالیسم بود .

به عنوان مونه ارجیریان دستگیری (م . س) می توان نام برد کهوقنی در خیابان دستگیر می شود برادرش که او هم عصو سازمان بود مانده بود که چه کار کرد ؟ مخفی شود یا به خانه برود ؟

فکر کرده بود که اگر شب بد خانه نزود ممکن است (م) را در رابطه با یک مسئله عادی گرفته باشند یا فقط به او مظنون شده باشند و در نتیجه وقتی به خانه نزود باعث شود که حساسیت پلیس تحریک شود و سازمان بگوید که چرا چب روی کردی و اگر به خانه برود ممکن است (م) فی الواقع لورفته باشد و بیایند اور ادر خانه دستگیر کنند و آن وقت در سازمان بگویند که محافظه کاری کردہ‌ای ، سرانجام با محاسبه اینکه : " خانه را به شکل معمولی گشته‌اند وحتماً " مسئله‌ای نیست " ، شب به خانه می‌رود او خود بعداً در این مورد گفت : " برای آن یک شب پدرم را در آوردند " و به قول خودش " از دماغم در آوردند " . حال اینکه مدتی بعد مسئول به همین نمونه استناد کرده و گفت (ح) (فردی که شب را به خانه رفته بود) ریشه مسئله را که وابستگی به خانواده بود در آورد ، اینجا معلوم شد که (ح) فی الواقع به چنین نتیجه‌ای نرسیده و از قضا در او چنین وا - بستگی هم وجود نداشت بلکه فقط می‌خواست کاری کند که به او استقادی وارد نشود ، زیرا کاملاً " سیستم استقادی بصورتی در آمده بود که اگر مثلًا" کاری را انجام نمیدادی ریشه محافظه کاری از آن بیرون می‌آمد و اگر آن کار را انجام می‌دادی می‌گفتند این کار را برای این کرده است که نگویند محافظه کار هستی ، نمونه دیگر ، مربوط به (ل . ز) است که بیانیه از او تحت عنوان خائن شماره ۴ نام برده است . به عقیده " مجید " به خاطر همان شیوه‌های استقادی فرصل طلبانه ، این خواهر مستند نیز دچار تردید و ضعف انگیزه شده بود ، خواهri که از قضا در دوران تصفیه ، " مجید " نیز با او تماس داشت و از ارتباطات " مجید " با برادرانش اطلاع یافته بود . (ل) به " مجید " گفته بود : " من باید تماسهای تو را به " بهرام " گزارش کنم چون اگر شما ۱ مجاهدین حاکم شوید که بهر حال مرا تصفیه می‌کنید چون می‌دانید که به درد کار نمی‌خورم ، اگر آنها (اپور - توبیستها) حاکم شوند ، بعداً " پدرم را در می‌آورند که چرا گزارش ندادی ، ، ، " نمونه بارزی از لیبرالیسم و به قول خود " مجید " : " حاکمیت انگیزه‌های فردی ، که جریان اپورتونیستی آنرا به ظهور رسانده بود " ، و سرانجام نیز چنانکه در آینده خواهیم دید گزارش او بود که منجر به تصعیم نهایی در مورد به قتل رساندن " مجید " گردید .

ب - گرفتن مسئولیتهاي افراد مقاوم ،
 خلع سلاح و قطع ارتباط آنها با يكديگر ،
 فرستادن شان به کارگري ، مضافا " بر عدم احساس
 کمترین مسئولیت ايمني در برابر آنها :

"قبلابه نقل و انتقالات تشکيلاتي که طی آنها بيش از پيش برای رشد اپورتونيسم زمينه مهيا می شد اشاره کردیم سپس در مراحل بعدی سلطه، اپورتونيسم بر سازمان ، مضمون فرصت طلبانه، این تحولات درونی تدریجا " به ظهور می رسید .
 تسليم شدگان مورد لطف و محبت قرار گرفته و مسئولیتهاي بالاتری احراز می کردند در حالی که افراد مقاوم با صرف نظر از صلاحیت و سابقه کارشان ، به روزگار بدی دچار می شدند ، مگر اينکه در میانه راه مقاومت ، آنها هم می شکستند و تسليم می شدند ، در اين باره يكی از برادران می نويسد :

"... نکته قابل توجه اينکه برخلاف کسی که در مواضع باقی می ماند ، کسی که مواضع را تغییر می داد ، نحوه برخورد با او كيفيتا " تفاوت می کرد . همان کسی که در موضع (ايغلولوزيک) قبلی بصورت آدم مسئله داري تلقی می شد که حتى مواضع مبارزاتي اش نيز قابل تردید بود ، بعدا " بصورت يك عنصر انقلابي قابل اعتماد و مسئله حل کن (نمونه فرد B پس از مارکسيست شدن) در می آمد " ، آنگاه چنین فردي " مسئولیتهاي بزرگ ديگري " (۱) را نيز " صبورانه و با صداقتی بي نظير " (۲) به عهده می گرفت ، در پایان مقاله، " پرچم " که مواضع اپورتونيسیتی به اصطلاح مارکسیستی را در داخل سازمان علني می نمود و " سرکوب دکماتیسم مذهبی " را بعنوان تهدید اصلی مرحله کونی رشد سازمان ، در دستور کار قرار می داد ، چنین آمده بود که :
 در برخورد با عناصر اين جريان (دکماتیسم مذهبی) عناصر صادق را از نيمه صادق و اين هر دو را از نا صادق جدا سازيم و با هر کدام برخورد های متناسب داشته باشيم . عناصر به اصطلاح " نا صادق " و " نيمه صادق " از نظر اپورتونيستها ، همان

(۱) و (۲) - اشاره به مندرجات صفحه ۸ بیانیه ،

مجاهدین مقاوم یا بالتبه مقاوم بودند که در صفحه ۲۱ بیانیه راجع به مقاومت آنها چنین می‌خوانیم :

"...اما از یک طرف به دلیل امکان بالقوه گسترش و رشد این مقاومتها و از طرف دیگر به دلیل ماهیت مقاومت آنها که بهمان میزان مقاومت و پایداری میکربهای خانگی پایدار و مقاوم بودند، مسئله (تغییر ایدئولوژی) را قابل اهمیت می‌یافست. همانطوریکه قبل "گفتیم، بر بسیاری از این مواضع انحرافی، از این مقاومتها و پایداریهای ارتقایی، با اتخاذ یک سیاست پر حوصله، دراز مدت زیر بنای اصلاح و آموزش که البته به تناسب مورد خود باید شکل مقتضی و لازم را پیدا می‌کرد، پیروز شدیم ...".

و آنگاه در زیر نویس همین صفحه راجع باین اشکال "مقتضی و لازم" توضیح میدهد که : "شیوه‌های ما در این موارد عبارت بود از : شیوهٔ بحث و اقتاع طی دوره‌های متوالی توضیح و آموزش همراه با جمع‌بندی انتقادات خود فرد، و یا انتقادات مربوط به گذشته سازمان که به کمک مسئول، اما عمدتاً "بوسیلهٔ خود فرد، صورت می‌گرفت. کشف علل و ریشه‌های آن و پیدا کردن راههای مقابله با آن، نقد ایده‌آلیسم سیاسی-تشکیلاتی و فلسفی گذشته سازمان و نشان دادن اثرات منفی آن در موارد خاص، طی دوره‌هایی از زندگی و کار سخت توده‌ای همراه با تحلیه‌های مشخص از وضع زندگی مردم، دردها و نیازهای آنها، مسائل و انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک آنها و... (۱)" . شاید اگر کسی از تحولات درونی سازمان مجاهدین اطلاع نداشته باشد از این عبارت پردازیها اغوا شود، ولی واقعیت این بود که "برخوردهای متناسب" با تمام اشکال "مقتضی و لازم" ...، عمیقاً با فرصت طلبی و شیوه‌های ضد دمکراتیک فاشیستی آمیخته بود. اپورتونیستها نه تنها هیچ اطلاعات و خبری از مسائل درونی سازمان به مجاهدین مغضوب که همان صاحبان واقعی سازمان بودند نمی‌دادند (نمونه‌مع. و نمونهٔ برادران خارج از کشور و نمونهٔ مجاهدین اسیر)، بلکه آنها از تعامل مسئولیت‌ها- بشان نیز خلع ید می‌نمودند، باز هم بعنوان نمونه از مسئولیت نشریه امنیتی سازمان می‌توان نام برد که تنظیم آن ناپائیز ۵۳ بعده‌هه "مجید" بود و روی جلد آن نیز

پاورقی در صفحه بعد :

جهنمی از نهجه البلاعه را می‌گذاشت. لیکن پس از آن مسئولیت آن از "مجید" گرفته شد و سپس گویا یک شماره بیشتر نیز در نیامد که گفته می‌شد آنهم بیشتر به خاطر این بوده که کسی خلا، رفتن "مجید" را احساس نکند و تازه در همان یک شماره نیز وضع "مجید" (مسئول قبلی نشریه) تحلیل شد و در کتاب سایر اتهامات چنین عنوان شده بود که: اومیخواست چوب‌لای چرخ عظیم تاریخ (که همان سلطه‌اپورتونیسم بر سازمان باشد) بگذار و جلوی این مسیر تکاملی را بگیرد. سپس عناصر مقاوم را به بهانه‌های مختلف از یکدیگر جدا و در گوش و کنار سازمان پراکنده می‌کردند تا در فقدان هرگونه تعاس آنها با یکدیگر "امکان بالقوه گسترش" مقاومتها به فعل تبدیل نشود و "چرخ‌های کریه اپورتونیسم" از چرخش باز نایست.

یکی از خواهران که حاضر به تغییر موضع ایدئولوژیک خود و اتخاذ آن مواضع صادقانه‌ای کذاشی نبود به بهانه کار در خارج از کشور، به خارج تبعید گردید. تبعیدی که به مرگ او در همانجا منتهی شد. یک "شیوه مناسب و مقتضی" دیگر در قبال افراد مقاوم و به قول خودشان ناصادق یا نیمه‌صادق خلع سلاح آنها بود که علیرغم مواضع گاه

مربوط به پاورقی صفحه قبل.

(۱) - به راستی چه کلمات شیرینی است: "زندگی مردم، دردها و نیازهای آنها، مسائل و انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک آنها و ... همان مردمی که فرست طلبان چپ نما خائنانه به مبارزه آنها و سازمان پیشنازشان (مجاهدین) از پشت خنجر زدند. کلماتی که فقط در آن سوی مرزهای ما می‌تواند مشتی روشنفکر نمای جدا از مردم و فارغ از درد و نیاز آنان را که در بی خبری مطلق از نیازها و انگیزه‌های ایدئولوژیکی این خلق مجاهد بسر می‌برند، اغوا گندوایا از همین قبیل روشنفکر نمایان داخلی را که به فریب دادن خودشان نیز که در تادیده گرفتن تاریخی و مستمر واقعیات این میهن جلوه می‌گند، متعاد شده‌اند. واقعاً "که وقاحت زیادی می‌خواهد که هم منزه ترین عقاید و سمبلهای انقلابی مردمی را در بیانیه مان ردیلانه به تمسخر بگیریم و در عین حال با آنها آشناشی و همدردی نشان بدھیم، به نظر می‌رسد که گوشه‌های این بیانیه از قضا ریشهای خیلی پنهنی هم دارند،

بالا و حساسشان (که حتی ملازم با حمل سلاح بود) به اشکال مختلف صورت میگرفت. در مورد "مجید" با صراحت و شقاوت، در مورد (س.) بخاطر موضع گیری و مسئله‌دار بودنش (مسئله‌ایدئولوژی)، درمورد "مرتضی" (صدیقه) هم از آنجاکه بعلت ترور ماور پاسگاه هاشمی توسط او، به هیچ وجه نمیشد صراحتاً خلع سلاح نمود با حقه و تزویر به این معنی که در خیابان با وی قرار گذاشتند تا مسئول را ببینند، مسئول بمحض دیدن او میگوید: "اسلحة‌های اسلامی را بدء، الان لازم داریم، بعداً از انبار می‌آورم و بتوجهیدم..." و به این ترتیب اسلحه را از او میگیرند^(۱) و بعد هم او را به کارگری میفرستند. موارد دیگری هم از این گونه خلع سلاح‌های ناجوانمردانه، که البته به دنبال انتقامات و اتهامات ناجوانمردانه‌تری صورت میگرفت، وجود دارد، به دنبال خلع سلاح معمولاً دوره کارگری آغاز میشد، البته بسیاری نیز بدون این که به مرحله حمل سلاح و خلع سلاح اپورتونیستی پس از آن رسیده باشند، به کارگری فرستاده میشند، این کارگری فرستادن‌ها نیز، صرف‌نظر از موارد متعددی که صرفاً بمنظور دست بسر کردن و مشغول‌داشتن فرد اعمال میشد، توجیه اصلاح‌گرانه جالبی دارد. قبل از سال ۱۲۵۵ در سازمان سنتی وجود داشت که بر حسب آن میباشیست افراد مبتدی لاقل هفت‌های یکبار به جامعه گردی و گردش در نقاط مختلف شهر (و به ویژه جنوب شهر) بپردازند تاقدی از نزدیک با دردها و مسائل مردم آشنا شوند. آنگاه در مواردی هم برای آشنازی بیشتر با مشقت‌ها و محرومیت‌های اقشار مستضعف و همچنین برای چشیدن مزه‌کارهای سنگین یدی، عناصر روشنفکر به تناسب، هر مورد، مدتی را در جنوب شهر یا کارخانه‌ها و به کاری میبرداختند. لیکن اپورتونیست‌ها با این سنت، مضمون فرصت‌طلبی‌ایدئولوژیکی

۱- چند بار هم که بعد از مرتضی تقاضای اسلحه میکند، مسئول بهانه‌می‌ورد و سرانجام هم چند اسلحه قراضه را به او نشان داده و با بی‌خیالی میگوید از یکی از همین‌ها استفاده کن! جالب این است که یک ماه بعد وقتی "مرتضی" (قبل از قطع رابطه صریح و نهائی) به توصیه "مجید" موضع مخالف فعل خود را با اپورتونیست‌ها مصلحتاً "نرم میکند، بلاfacile اسلحه اصلی نورا به او تحويل میدهد و سپس مقدمات استفاده از او در طرح "زنده پور" نیز فراهم میشود،

جدیدی بمعنای خاص فلسفی آن دادند (سمنظورنگی اسلام و جایگزین ساختن ماتریالیسم) . گرچه ما در این مسیر، توجیه دقیق تئوریک خود آنها را بطور جزئی، از این اقدام اصلاح گرانه شان نمیدانیم ، ولی تا آنجا که " کارگری فرستادن " در جهت ماتریالیست نمودن افراد و یا به گفته خودشان در جهت " نقد ایده‌آلیسم فلسفی سازمان " است، علی القاعده براین فرضیه باید متنکی باشد که :

چون افکار و اعتقادات روینانی انسان تابع بلافصل مبانی (زیربنایی) تولیدی و سرانجام ابزاری است، و چون عملکرد و تولید پرولتری لاجرم باید به عقاید ماتریالیستی منجر شود ، پس کارگری فرستادن به ریختن خصائص و عقاید خوده بورژوازی و از جمله اسلام خواهد انجامید

صرفنظر از یکجانبگی ابزار گرایانه هسته اصلی این تئوری (۱) که در اساس، مبتنی بر بینش ماتریالیستی ، موجودیت مستقلی برای عنصر ایدئولوژیک بهیچوجه قائل نبوده و در نهایت آن را صرفا " معلول بلافصل عنصر مادی تولیدی می‌شمارد، برداشت عامیانه و مکانیکی اپورتونیست‌ها (از این تئوری) واقعاً آن را به سطح فوق العاده بایینی تنزل داده است . زیرا برداشت اپورتونیست‌ها از آن به قدری عامیانه و مکانیکی است که بی‌تردد هر مارکسیست آگاه و مومن به تئوری اصلی را نیز از فرط ابتدال و کودکانه بودنش به خنده می‌اندازد . چرا که از این برداشت عملکرد طبقاتی - تاریخی دراز مدت و جامعه شناسانه تئوری اصلی (۲) ، با عملکرد فردی و روان شناسانه آن در کوتاه مدت ، مشخصا

۱ - منظور ماتریالیسم تاریخی است . تشریح این یکجانبگی در عهده بحث ایدئولوژی است .

۲ - توضیحاً متذکر می‌گردیم که تئوری اصلی ، منهای مطلق گویند ماتریالیستی یکجانبه‌ای که فوقاً " گفتیم ، تا آنجا که به رابطه متقابل " مبانی " تولیدی مادی و اقتصادی با " شرایط " فرهنگی و عقیدتی مربوط می‌شود ، حاوی بخش کاملاً درستی در سنجش یک طیقه در مجموع نیز هست . این تذکر را ، که شرح دقیق آن باز هم در عهده بحث ایدئولوژی است ، از این روآوردهیم که انتقاد ما از ماتریالیسم تاریخی باتفاقاتی که معمولاً توسط ایدئولوگهای سنتی بورژوازی و خرد بورژوازی از موضع راست و عقب مانده‌تر نسبت به مارکسیسم صورت می‌گیرد ، یکی دانسته نشود ،

مشتبه و یکی گرفته شده است ، مگر این که ما بخواهیم به همان مشابهت‌های کلی فرد با طبقه اکتفا کرده و فراموش کیم که تئوری اصلی در تعاملیت ، ناظر به رابطه روپرتابی زیربنایی یک " طبقه در مجموع " است .

وانگیز مطابق همان تئوری مارکسیستی نیز ، رابطه ابزار و نحوه تولید با عقاید و ایدئولوژی ، یک رابطه ساده مکانیکی و ماضینی نیست که به مجرد اتخاذ یک شیوه تولید ؛ عقاید و ایدئولوژی متناسب با آن نیز فی الفور و خلاصه در کوتاه مدت ، حاصل گردد .

شاید یادآوری تأکید مارکس بر ارجحیت روابط و مناسباتی که تولید و کار در کادر آنها صورت میگیرد ، نسبت به نقش خود کار و ابزار ، (۱) بتواند ابتدا درک کودکانه اپورتونیست‌ها را از رابطه کار و ایدئولوژی آشکار کند . براستی هم اگر نقش خود کار و ابزار از اهمیت مطلق برخوردار بود ، پس کارگران آمریکائی اکنون باید هریک نمونه‌های اعلای پرولتاپیای میبودند ، اینجاست که در رابطه با آنکونه کارگری فرستادن‌های اپورتونیستی ، این سوال پیش می‌آید که در متن چه مناسبات و روابطی افراد مزبور به کارگری فرستاده شده و یا کارگری داده‌اند ؟

در همین جاست که " مجید " را بیاد می‌آوریم ، وقتی که به هنگام رد مسئولیت شاخه اصفهان به برادرانش گفته بود :

" اگر آدم ، با تشکیلاتی باشد که با آن وحدت ایدئولوژیک داشته باشد ، آن وقت ساده‌ترین کار را هم ، مثل کوبیدن میخ به دیوار ، به او بگویند انجام بده ، خوشحال است چون میداند حین کوبیدن میخ در جهت آرمانش حرکت میکند . ولی اگر مهمترین و بالاترین مسئولیت‌ها را در جریانی که خود با آن وحدت ندارد پیشنهاد کنند ، انسان نعیت‌وارد بخوبی آن را انجام دهد ، (و در کادر آن مناسبات ، تکامل بیابد و با خود به وحدت برسد) ."

براستی هم چطور میشد انتظار داشت که " مجید "‌ها ، " صمدیه "‌ها و شهدای با فضیلت دیگری چون " حسن ابراری " ، پس از خلع مسئولیت با خلم سلاح در جریان چنان مناسبات و کارگری‌هایی ، با آنها که اکنون در سازمانشان سخت بیگانه بودند ،

(۱) - البته به اعتقاد ما چنین تأکیداتی با لذات با ماتریالیسم در تعارضند ،

یگانه شده و از کاری دی خود احساس شادمانی ولذت کنند؟

جالب این بود که وقتی برخی افراد مقاوم از آن کارگری های کذاشی، بدون خرد شدن در برابر فشار اپورتونیسم باز میگشتد (چنانکه در گذشته به یک نعونه آن اشاره کردیم) ، از آنجا که تغییرات اپورتونیستی در آنها حادث نشده بود و از آنجا که در شناسائی دردها، نیازها، و انگیزه های ایدئولوژیک واقعی خلق شان، باز هم به اپورتونیست ها و رسالت کاذب و فرصت طلبانه تغییر ایدئولوژی آنها جواب ردمیدادند، بیش از پیش در معرض اتهام عدم صداقت و اصلاح ناپذیری ! که از "ذنوب لا یغفر" بود، قرار میگرفتند. زیرا آنها، علیرغم تمام اشکال و شیوه های "مقتضی ولازم"، شیوه هایی که در آینده اوج گیری باز هم پلیدانه تر آنها را خواهیم دید، باز هم "اقناع" نشده و با اپورتونیسم از در سازش در نمیآمدند. نکته مهمتر این که در جریان تحولات اپورتونیسم داخل سازمان و بروسه خلع مسئولیت و بکارگری فرستادن، کمتر موردی بود که در آن احساس مسئولیت لازم نسبت به اینستی و حفاظت افراد غضوب از چنگال پلیس، رعایت شده اند، بنحوی که گاه ساده ترین رعایت های معمول امنیتی نیز در حق آنان دریغ میشد، گوشی که سرنوشت آنها هیچ بهاءی نداشت و یا از افتادنشان به چنگال پلیس باکی نبود. یکی از برادران در این رابطه مینویسد:

"(مسئول) مشخصاً" در برابر حفظ و سلامت ما احساس مسئولیت چندانی نمیگرد، بطوریکه در حالیکه اسلحه ما را گرفته بود، میخواست برای انجام چنین شناسائی ها و تدارکات عمل از ما استفاده کند و درنتیجه بدون حفاظت لازم ماراجای خطرناک میفرستاد. "برادر دیگری مینویسد: "... در برخورد با عناصری که مواضع ایدئولوژیک (قبلی) خود را حفظ کرده بودند، آنها را علیرغم مواضع بالایشان در سازمان، خلع سلاح میگردند و حتی مأموریت های خطرناک را که امکان دستگیری و لورفت داشت، به عهده آنها میگذاشتند و بدون احساس مسئولیت آنان را دم تیغ پلیس میدادند، مأموریت هایی که قبلاً مشخص شده بود که خطرات امنیتی دارد. با این حال بدون اسلحه افراد را برای اجرای آن میفرستادند. "

برادر دیگری در رابطه با "مجید" و "صدیقه" مینویسد:

".....؛ یک بار مجید را سر قرار، سه هفته علاف میکنند و آخر سر هم فرد پائین تری را سر قرار میفرستند. مجید به او میگوید که چرا در این سه هفته به سر قرار

نیامدید، که طرف میگوید: خوب دیگر، وقتی بعضی از بچهها (اشاره به خود مجید) کار را ول کرده، راحت به گوشماهی رفته‌اند، کارها روی شانه چند نفر انباشته شده و وقت کم گیر می‌آید.

قابل توجه است که در این مدت (وقتی مجید به کارگری رفته بود) به او گفته بودند که باید هر روز علامت (سلامتی) بزنی، ولی خود آنها هر وقت مایل بودند علامتها را چک میکردند و تازه اورا در جریان اخبار هم قرار نمیدادند و خلاصه با او برخورد های تحریرآمیز میکردند

" چون خانه خیابان ت . جای خوبی بود ، (اپورتونیستها) با هر کس میخواستند صحبت کنند او را به آنجا می‌آوردند ، و حتی شده بود که حدود ۱۵ نفر، آن خانه را که به اصطلاح خانه امنیتی " من " و " مرتضی " (صمدیه) و " مجید " بود ، بلد بودند. یک بار در جواب اعتراض " مرتضی " به این مسئله ، گفته بودند علامت سلامتی که " من " میزنم ، علامت سلامتی همه افرادی است که اینجا را میدانند (بی توجهی به مسائل امنیتی کسانی که در ارتباط فعال با خودشان نبودند)"

حال این که رفتار " مجید " ، با بلند نظری توحیدی و وظیفه شناسی یک مجاهد واقعی ، هرگز چنین نبود . او هیچ وقت احساس مسئولیت انقلابی خودرا در حفاظت تمام میازیز از چنگال دشمن از دست نداد . به عنوان نمونه ، یکبار تعدادی از افراد گشده مارکسیست را در خیابان پیدا کرد و از آنجا که امکان داشت در فقدان ارتباط با سایر شاخه‌ها مسئله‌ای برای ایشان ایجاد شود ، علیرغم تمام ناراحتی‌هایی که به اصطلاح مارکسیست شده‌ها و جریانشان برایش فراهم کرده بودند ، در صدد مرتبط ساختن آنها برآمد .

يا وقتی میخواست یکی از برادران خود را (در زمان مناسب) بکلی از اپورتونیستها جدا سازد ، حتما او را مواظیت میکرد که برود و با ذکر دلائل جدائی ، قطع ارتباط خود را به آنها اطلاع دهد . (۱) وقتی از او میپرسیدند این اطلاع دادنها چه ضرورتی دارد؟ جواب میداد که باید کاری کرد که سیست آنها (اپورتونیستها) ضربه (پلیسی) بخورد . لذا در شرایطی که کافی بود هر یک از افراد یک بار در سر قرار حاضر نشوند تا طرف

پاورقی در صفحه بعد .

مقابل مجبور به تخلیه خانه‌های متعدد و قطع بسیاری از ارتباطات گردد، "مجید" برادران خود را مکلف می‌ساخت که پس از مطلع کردن آنها (اپورتونیست‌ها) از وضعیت خودشان (ونه بدون خبر) جدا گردند. زیرا قطع ارتباطات و تخلیه عجولانه خانه‌ها، طبعاً "احتلالات ضربه‌ها را بالا خواهد برد،

ج - استفاده بی حد و مرز از دروغ و ریا به منظور پیش بردن جریان اپورتونیستی تغییر ایدئولوژی :

اپورتونیست‌ها همه جا در بیانیه‌شان دم از صداقت و حقیقت میزند و پیوسته صداقت و حقیقت جوشی خود را به عنوان یک نقطه قوت مهم چه در مقابل بینانگاران و مسئولان اولیه سازمان مجاهدین و چه در برابر برادران مجاهد مقاوم (در مقابل جریان اپورتونیستی) به رخ می‌کشند، چنانکه در گذشته دیدیم (و در اینجا نیز ناگزیر به آن اشاره می‌کنیم) به زعم آنان، هر کس (و به ویژه هر مسئول سازمانی) که در گذشته وحال

مربوط به پاورقی صفحه قبل.

- ۱- از جمله آخرین حضور "صدمیه" بر سر قوار اپورتونیست‌ها گه منجریه مجروح شدن او توسط اپورتونیست‌ها و سپس دستگیریش شد، در همین رابطه و به توصیه مجید بود، او میخواست قطع ارتباط شهائی خود را به آنها اطلاع دهد، درحالیکه چند ساعت قبل از ترور "صدمیه"، خود "مجید" نیز به دست آنها بشهادت رسیده بود، البته قبل توجه است که مجید نیز مثل هر انقلابی و هر مبارز صدیق دیگر، از پیش هیچ احتمال جدی برای این قتل‌های شقاوت بار قائل نبوده است.

در داخل این سازمان ایدئولوژی اسلامی خود را رها نکرده و به خداوندان اپورتونیسم و رسولان صادق آنها نگرویده؛ پاناصادق و منکرحقیقت و یا بی استعدادو "تنک مایه" (۱) بوده است، زیرا تائید بخش علمی مارکسیسم و رد بخش ماتریالیستی فلسفی آن، بوسیله مجاهدین " مسلماً چیز دیگری جز گریز غیر صادقانه از ضروریات گریز ناپذیر یک مبارزه انقلابی " (۲) نبوده است. کما این که شعار جامعه توحیدی و بی طبقه مجاهدین نیز حقیقت نمیتوانست شعار حقیقت جویانه و صادقانه‌ای برای خلق ماباشد (۳) و به همین دلیل جز بکار "اغواگری‌های ضد علمی نمیخورد" (۴)، در جزوء شناخت نیز "نمونه‌های بارز چنین شوه برخورد غیر صادقانه‌ای با قضایای فلسفه علمی و مقاهم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی بخوبی مشاهده میشود". (۵) اگر باز هم این نقطه نظرهای اپورتونیستی را ادامه دهیم خواهیم دید که بزعم اپورتونیست‌ها: بدلیل همین بی صداقتی است که مجاهدین نمیتوانند "وضع ناسالم خود را بنفع اعتقادات سالم - انقلابی - یعنی ایدئولوژی پرولتاپیا - ترک گویند" (۶) و ماتریالیست شوند. چرا که این "مستلزم داشتن مواضع عمیقاً صادقانه، داشتن آمادگی بسیار برای درک و پاسخ به اساسی‌ترین منافع زحمتکش ترین اقشار جامعه در هر لحظه و ..." (۷) میباشد.

۱- اشاره به صفحه ۱۱۸ بیانیه

- ۲- ص ۵۳ بیانیه: " تنها وارد گردن عناصر مشخص از فلسفه و اندیشه علمی، از تجربه و تئوری مارکسیسم لنینیسم در یک ایدئولوژی اساساً ایده‌آلیستی مسلماً" چیز دیگری نبود جز گریز غیر صادقانه از ضروریات گریز ناپذیر یک مبارزه انقلابی"
- ۳- صفحه ۷۷ بیانیه
- ۴- صفحه ۷۸ بیانیه
- ۵- صفحه ۱۱۵ بیانیه
- ۶- صفحه ۱۱۱ بیانیه
- ۷- صفحه ۱۱۵ بیانیه

تا، کندن و جدا شدن از عقاید ایده‌آلیستی امکان پذیر گردد، عقاید ایده‌آلیستی که پایگاهشان در مورد نظائر مجاهدین " دیگر در اشکال ساده منافع یک زندگی تسلیم طلبانه و یا حتی زندگی خورده بورزویار معمول در جامعه خلاصه نمی‌شود، بلکه منافع پیچیده دیگری که البته باز هم از انواع گرایشات و منافع ناسالم فردی منتهی در اشکال پنهان تر و به همان اندازه عمیق‌تر (شخصیت پرسنی ، قهرمان سازی ، گروهبرستی و اقتاع‌تمایلات کوناگون گروهی و فردی ، رهبری طلبی ، ماجراجویی‌های نظامی یا سارش کاری‌های سیاسی و . . .) سرچشم‌می‌گیرند زیرینای آنرا تشکیل میدهند " (۱)

چنین است که باز هم به زعم اپورتونیست‌ها " بسیار دیده شده است که افراد یا گروههای (نظیر مجاهدین) (۲) حتی با این که در جریان مبارزه انقلابی شرایط مناسبی برای درک حقایق ماتریالیستی جهان برایشان فراهم شده، اما به دلیل وابستگی‌های عمیق که گرایشات ناسالم ایده‌آلیستی خود داشته‌اند، و در واقع این گرایشات ایده‌آلیستی یعنی اعتقاد به فلاں مذهب یا عقیده برای آنها، منافع تشبیث شده فردی یا گروهی بر می‌آورد، حاضر نشده‌اند درک کودکانه‌ای از " حقیقت " را قبول نمایند. (۳)

ما در آینده به مبانی چنین درک کودکانه‌ای از " حقیقت جوئی و صداقت " اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در سطور فوق، درک مارکسیستی از " صداقت " که در (قلمرو این ایدئولوژی) و در مورد بالا امری نسی و محدود بوجودان (ناخودآگاه) طبقاتی است، چگونه مثله شده و با تحويل به خودآگاهی فردی یا گروهی بصورت مضمکی درآمده است، همچنین باز هم خواهیم دید که " عدم صداقت و ضدیت با حقیقت " مورد نظر پرچمداران فقط به مجاهدین محدود نشده بلکه در رابطه با نیروهای مارکسیست نیز آنان کسی جز خودشان را صادق و حقیقت‌جو بدانسته و خلاصه فرمولشان در این‌مورد این است که .

" با صداقت و حقیقت یعنی " من " و فقط " من " و در همینجاست که سردمداران

(۱) - صفحه ۸ ، مقدمه بیانیه

(۲) - صفحه ۱۰ ، مقدمه بیانیه

(۳) - صفحه ۱۱ ، مقدمه بیانیه

خود و دار و دسته شان، با رضایت نفس تمام به پاک باختگانی دارای " صادقیتی بی نظری" (۱) تبدیل میشوند ا که در جریان " ده سال تجربه کار مخفی - سیاسی " (۲) که البته منظورشان کار و تجربه سازمان مجاهدین است که اساساً " ربطی به صاحبان بیانیه ندارد ! و در " جریان صادقانه ترین کوشش ها برای حل اساسی ترین مسائل انقلاب به حقیقت مارکسیسم - لنینیسم " ، نائل آمده‌اند . (۳)

صدیقان و حقیقت‌جویانی دو آتشه و کاملاً برشده ا که " اگر تنها پژواک صدای حقیقت جویانه‌شان " (۴) جوابشان باشد باز هم " با بانگی رسا چنین حقیقتی را اعلام " خواهند نمود و حتی حاضرند بخاطر آن ، مانند امیلیانو جورданو (داشمند ایتالیائی) زنده در آتش بسوزند ، " (۵)

اگر کسی فکر میکند که رفای اپورتونیست بسادگی به چنین " نقطه‌ای " از صداقت و حقیقت‌جوئی رسیده‌اند سخت در اشتباه است . بهتر است مطلب را از زبان فروتنانه خود شان بشنویم :

" این بررسی نشان میدهد که چگونه ما با قدم‌های کوچک خود ، با تجربه محدود سیاسی - تشکیلاتی روزمره خود در پراتیک انقلابی جامعه‌مان ، تنها به این دلیل که حاضر بودیم هر لحظه ، اساسی ترین منافع خلق را برگرایشات عاطفی و منافع محدود فردی و گروهی ترجیح داده با صداقت انقلابی بدان پاسخ گوئیم و به این حقیقت عظیم و جهانی رهنمون شویم . البته این حقیقت برای ما آسان بدت نیاده است ، با نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه ، نه در اثر توصیه‌های این فرد ، یا گرایش آن فرد و نه تحت تاثیر احساسات و عواطف بلکه با عبور از کوره گذاران ده سال کار انقلابی ، با فدا کردن بهترین جوانان رزمده‌ای که با نثار خون خویش راه رهائی خلق را روشن ساختند (که البته باز هم تا آنجا که منظور شهادی مجاهد هستند ، یعنی به قول

(۱) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

(۲) - داخل پرانتز را توضیحاً " افزوده‌ایم .

(۳) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

(۴) - صفحه ۱۳ بیانیه

(۵) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

خودشان همان "تنک مایکان" و "ناصدقان" و "اغواگران" و ... ابداً ربطی به این آقایان ندارد) و با عبور از راههای پر پیچ و خم ده سال مبارزه بی امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات به این نقطه رسیده‌ایم ... "(۱)

اما اگر بخواهیم عملاً "در صحت و سقم این عبارت پردازی مشتقانه نسبت به حق و حقیقت و صفات تحقیق کنیم آن وقت رفقاً به موجودات جدیدی تبدیل می‌شوند. کافی است به روشهای نوشاندن این جام حقیقت و جرعه صفات به دیگران، در داخل سازمان مجاهدهن خلق ایران نگاه سریعی بیندازیم. نگاهی که لاجرم نشانه بدستی‌های اپورتونیستی را از کله آقایان خواهد پراند و چهره کریه اپورتونیسم را با تمام دروغ - پردازی‌های وقیحانه‌اش آشکار خواهد نمود.

(لنین در موردی راجع به عده‌ای توشته است: (۲)

"... برای فریب خلق همواره هرگونه شعاری را که خواسته باشد داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در این است که صدقانه بودن آنان تحقیق گردد. گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت پردازی ایدئالیستی شیادانه قناعت نگردد". پس چه اشکالی دارد که ما نیز گفتار اپورتونیست‌های چپ نما را با کردارشان مقابله کنیم؟

آنها در عمل علیرغم تعامی دعاوی حقیقت‌جویانه و صدقانه، بطور بی حد و مرز از دروغ و ریا به منظور پیش بردن جریان اپورتونیستی استفاده می‌کردند. همین آقایان که اکنون در بیانیه‌شان حاضرند در راه حقیقت زنده بسویند و تنها به شنیدن پژواک صدای خود قانعند اتا مدت‌های مديدة برای همه اعضاء پائین تر سازمان یا طرفداران آن از بیان حقیقتی اکه به آن رسیده بودند سر باز میزدند و خود را مسلمان جلوه میدادند. بطوری که اولین درس مکتب اپورتونیسم، آموختن "ضرورت دروغ گفتن در مورد ایدئولوژی خود" بخاطر سوء استفاده از اعتماد و امکانات دیگران بود. متأسفانه کسی که شخصاً و به چشم خود دست پروردگان ایدئولوژی فرست طلبی را ندیده (نظایر ه. ی) یا (ط.) و از نزدیک با آنان صحبت نکرده باشد نمیتواند عمق

(۱) - اشاره به صفحه ۸ مقدمه بیانیه

(۲) - نقل از صفحه ۱۰ مقدمه بیانیه

این دروغ گوئی‌ها را که در یک مقطع در تعامی افراد و وابستگان این جریان از صدر تا ذیل "شرطی" شده بود، تماماً دریابد. آری اپورتونیسم بطور سیستماتیک همه مدافعان و وابستگانش را به موضع دروغ و ریا میکشاند. اگر جز این بود ما سرد DARANSH را به خیانت متهم نمیکردیم.

مثلاً "چنانکه در صفحات آینده بطور مشروح خواهیم دید از جمله اتهامات (ع.) در یک جلسه بازجویی و شکنجه (واحیاناً "کشن") که اپورتونیست‌ها برای او ترتیب داده بودند یکی هم این بود که :

"چرا پشت سازمان بدگوئی میکنی و میگوئی مارکسیست شده‌اند؟"

زیرا در آن موقع سرد DARANSH خوش نداشتند که طرفداران سازمان از حقیقتی! که اکنون اپورتونیست‌ها این سان خود را تشنه کام آن شان میدهند، مطلع شده و تا هنوز دیر نشده و آنکش نشان دهد همین برادر مینویسد :

"یک بار (قبل از اعلام مواضع اپورتونیستی که دیگر کار از کار گذشته بود) به "بهرام" گفت که مردم این سازمان را به عنوان یک سازمان مذهبی میشانند و بهمین دلیل هم به آن اعتماد دارند به مردم نمیشود دروغ گفت، باید به آنها گفت که وضع سازمان چه شده او گفت: "مگر خل هستیم که به مردم (حقیقت را) بگوئیم ."
همین "بهرام" بود که در مواردی برای فریقتن اعضاء نماز میخواند ، اپورتونیست‌ها عموماً برای جذب افراد مذهبی واستفاده از امکاناتشان به یک نوع ریاکاری مذهبی دست میزدند. "وحید" تا این اواخر در مقابل بسیاری از اعضاء که هنوز مذهبی بودند موضع مذهبی میگرفت .

یک شاهد عینی نیز درباره اپورتونیست‌ها میگوید :

".... تا مدتی تظاهر به مذهبی بودن میکردند و بدین وسیله اعتماد افراد را جلب میکردند، بعدها هم که تغییر ایدئولوژی مشخص شده بود چنان وانمود میکردند که مرکزیت و تمام سازمان تغییر کرده‌اند و این افراد پائین هستند که مذهبی مانده‌اند...."

در همین رابطه، مکالمه سراسر دروغ یکی از مسئولین جریان با یکی از اعضاء نیز جالب توجه است: مسئول تلاش دارد که به برادر ما بقولاند که همه در سازمان مارکسیست شده‌اند و فقط همین یک نفر است که نمیفهمد:

"مسئول : آیا تنها تو یک نفر میفهمی و هیچ کس دیگر در سازمان نمیفهمد ؟"
 (با توجه به اطلاعاتی که داشتم و میدانستم که دروغ میگوید) گفتم : بله هیچ اشکالی ندارد . . . آیا هیچ کس دیگر (در موضع پا فشاری روی ایدئولوژی اسلامی ازمان) نیست ؟

مسئول : نه !

پرسیدم : "مجید" چه ؟ چکار میکند ؟

مسئول : او دارد فعالانه مبارزه میکند . فکر میکنی کسی از این وضع اطلاع ندارد . آقای . . . (یکی از مراجع بنام) هم خبر دارد و تائید میکند . آقای . . . گفته است : بروید هر کار میخواهید بکنید مهم این است که مبارزه کنید . حتی زندان هم مارا تائید میکند . (۱)

در این رابطه باز هم پرادری مینویسد :

" . . . یکی از شیوه هایی که اپورتونیست ها افراد مسلمان را برای مارکسیت شدن تحت فشار قرار میدادند ، بدین نحو بود که برای این که فرد احساس تنهایی بکند به او میگفتند : همه قبول کرده اند فقط تویی که مارکسیست نشده ای ! دکتر شریعتی هم نمار نمیخواند ، در زندان همه مارکسیست شده اند (یعنی تو از همه آنها بیشتر میفهمی ؟) حتی به یک نفر هم گفته بودند که آقای طالقانی هم مارکسیست شده ای "

نمونه بسیار صادقانه ا دیگر مصاحبه متعلق به خود پرچمدار است که گویا خیلی به مورد سوال خبرنگاران قرار گرفتن ، ذیعلاوه بوده ولی چون خبرنگاری سراغ ایشان نیامده بود رحمت مراجعه خبرنگاران موهوم را کم کرده و شخصا " نواری را پر میکند . نواری که خلاصه شده آن سه ساعت طول میکشد و با صدای مختلطی از ایشان سوال میشد . آنگاه این نوار به خارج فرستاده شد تا به توصیه خودش حتی المقدور بعنوان " مصاحبه " خبرنگاران با ایشان (که البته سوالاتش باید به انگلیسی ترجمه میشد) از رادیو (۲)

۱ - این هم یک دروغ رذیلانه دیگر علیه مجاهدین دلیری که به قاطعانه ترین صورت پرچم مبارزه علیه اپورتونیسم را با پا فشاری اکید روی مواضع اسلامی خود بلند کردند .

۲ - رادیو میهن پرستان .

پخش شود . آخر چه اشکالی دارد که وقتی به مورد مصاحبه قرار گرفتن علاقه دارد حال کسی به سراغش نمی‌آید ، خودش برای خودش مصاحبه ترتیب دهد ! از موضع رهبر جنبش ایران به سوالات پاسخ دهد و با آب و تاب نیز جریان فرار خود از زندان را تشریح کند .

در مورد "مجید" و قتل‌های فاشیستی اپورتونیست‌ها نیز چنان‌که قبل " دیدیم دروغ‌های رذیلانه زیادی سر هم بندی می‌شد ، در همین مورد شهید " ساسان صمیمی " قبل از شهادتش می‌گفت : " به من هم که به نحوی از جریان اطلاع داشتم ، قضیه را گفتند که اینها (مجید و یارانش) سه نفر بودند و افراد را نسبت به بمبارزه بدین می‌کردند " (۱)

همچنین در صفحه ۱۴۳ بیانیه راجع به " مجید " چنین می‌خوانیم :

" ... او در اوائل سال ۱۳۴۸ به سازمان پذیرفته شد . اما از همان ابتدا با نوعی ارزوا طلبی فرد گرایانه از فعالیت‌های جمعی کناره گیری می‌کرد . به همین دلیل با آن که پیشرفت‌های زیادی در زمینه کارهای درسی (که متضمن فعالیت و انگیزه‌های فردی در چنین سیستم آموزشی است) داشت ، اما در کارهای تشکیلاتی چندان پیشرفت نمی‌نمود .

۱ - چنان‌که قبل هم دیدیم عین این مضمون در صفحه ۲۶ بیانیه نیز وجود دارد ، آنجا که می‌گفت " او (مجید) با عده زیادی از عناصر حاشیه‌ای و ساده دلان تازه گارتر تماس می‌گرفت . اما فقط برای آن که آنها را نسبت به بمبارزه منزجر ساخته وازاًین طریق آنان را زهمگاری و پشتیبانی سازمان (که منظورشان همان اپورتونیست‌ها هستند) باز دارد . او حتی گسانی را که می‌خواستند فعالیت انقلابی خود را تشدید کنند با توصیه‌های ناممید گشته و منفی خود از دامان انقلاب (که الیمه در شخص بیانیه نویس و شرکاء مغلوب است !) پراکنده می‌ساخت "

" ... این افراد امروز بیشترانه در اینجا و آنجا ... اینظرور و آنmod می‌گشند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی‌شان - به خاطر این که سازمان موضع مارکسیست - لئینیست دارد - اما آنان معتقد به مذهب هستند - با سازمان اختلاف دارند "

توجه : توضیحات داخل پرانتز را ما افزوده‌ایم .

بطوریکه قراردادار فعالیت های کاملا حرفاای خارج شده و با فارغ التحصیل شدن از دانشگاه و گرفتن شغل به فعالیت های پشت جبهه ای تهیه امکانات بیزدارد . بهمن دلیل در سال ۱۳۴۹ ، بعد از تمام کردن دوره مربوط در دانشگاه به استخدام شرکت بر ق منطقه ای در میآید و تا آبان ۱۳۵۰ که از طرف پلیس شناخته میشود ، در همین شرکت مشغول بکار میشود .

بعد از آن طی یک دوره یک ساله کار نظامی در سازمان موضع منفعی اتخاذ میکند و عمل در موضع بی مسئولیتی قرار داده میشود . بعد از گذراندن دوره انتقادی در اواخر سال ۱۳۵۲ و اوائل سال ۱۳۵۳ ، آمادگی ای از خود نشان میدهد لذابها و مسئولیت های اوکذار میشود . بعد از بهار ۱۳۵۲ ، این مسئولیت ها افزایش می یابند

"واقعا" که وقاحت اپورتونیستی و دروغ پردازی اش حد و مرزی نمی شناسد . همه مسئولین "مجید" و همه کسانی که با او از نزدیک تعاشر داشته اند گواهی میدهند که هرگز چنین نبوده که "مجید" در درس های دانشکده پیشرفته داشته باشد ، ولی در کارهای تشکیلاتی چندان پیشرفته نداشته باشد . "مجید" هرگز از فعالیت های حرفاای خارج نشده و هیچ وقت هم به فعالیت های پشت جبهه ای نرفته است و این تنها یک اتهام فرصل طلبانه ای است که پرچمدار دریده و وقیع علم میکند .

استخدام "مجید" در شرکت بر ق منطقه ای نیز صحت ندارد . بلکه "مجید" دوره خدمت وظیفه افسری خود را در آنجا میگذراند و البته قرار بود (البته بدستور سازمان) تا قبل از شروع عمل در همانجا به کار اشتغال داشته باشد (کما این که شهید "سعید محسن" نیز در وزارت کشور به کار اشتغال داشت) . اتخاذ موضع انفعالي از جانب مجید و قرار گرفتنش در موضع بی مسئولیتی نیز یک دروغ رذیلانه دیگر است ، زیرا مجید بعد از شهریور ۱۳۵۵ تا هنگام دستگیری شهید "کاظم ذوالانتوار" (عضو مرکزیت بعد از سال ۱۳۵۵) فرد جانشین و معاون او بود و کمی بعد از دستگیری ، این شهید والامقام در اوائل پائیز ۱۳۵۱ بجای او وارد مرکزیت سازمان شد . ورود او به مرکزیت نیز سرگم ورود پرچمدار صرفا از موضع صلاحیت بوده و هیچ وقت هم "رضا رضائی" (که به دلایل تعییلات روشنگر مآبانه پرچمدار ، با قرار گرفتن او در موضع بالاتری مخالفت میکرد) در صلاحیت او تردید نکرده بود .

حال چطور امکان دارد فرد منفعی که نازه " در اوائل سال ۱۳۵۲ آمادگی ای از خود نشان میدهد " و " مسئولیت هایی " به او واکذار میشود از شش ماه قبل در مرکزیت باشد ؟ معلوم نیست .

اگر این صفحات گنجایش داشت لیست دور و درازی از انبیه دروغ هایی که در نهایت فرومایگی فرصت طلبانه در این بیانیه سر هم بندی شده است، فراهم میکردم و مهم تر از این، تناقضات این دروغ ها را با مطالب خود بیانیه نیز نشان میدادیم ولی افسوس که لزوم رعایت اختصار، ذکر بیش از یکی دو معونه را ناممکن میسازد :

" نمونه شکست برنامه تعلیماتی سه سال اول فعالیت سازمان (سال ۴۷ تا ۴۴) "

از آنجا که اپورتونیست ها برای توجیه متلاشی کردن خیانت بار سازمان محتاج دلیل تراشی هستند و از آنجا که برای طبیعی و موجه جلوه دادن بلاهایی که به سر سازمان آورده اند نیازمند محکوم کردن ایدئولوژی اسلامی سازمان، که گویا پیشرفت آن را با بن بست قرین میکرد، میباشدند، پس ضمناً " بایستی در تحلیل گذشته سازمان به بن بست تراشی های در جریان کارها و پیشرفت سازمان بپردازنند، تا بر مبنای آنها ضرورت تغییرات اپورتونیستی توصیه گردد . در غیر این صورت چگونه میتوان موجودیت اپورتونیسم، این طفل نامشروع را در درون خانواده تشکیلاتی ما، بدون هیچ اصل و نسبی، پذیرا شد و آن را محکوم ننمود . (۱)

به ویژه که هویت اسلامی این تشکیلات در سال های قبل از سلطنه اپورتونیسم بر آن (چنان که در گذشته به نقل از خود بیانیه دیدیم)، روز به روز به انتکاء تمام آموزش های نشریات، مطالعات، تحلیل ها و نیز مدافعت اعضایش چشمگیر تر و مشخص تر شده باشد . تشخیص مداوماً " بارز شونده ای که هیچ محلی برای تردید در ماهیت توحیدی ایدئولوژی آن که بتواند مورد سوء استفاده و سوء تفاهم قرار گیرد، باقی نمیگذارد .

اینچاست که بیانیه اپورتونیستی برغم تمام تعاریفی که در گوش و کار از برنامدها

۱ - منظور، تراشیدن بن بست هایی مجعلو در جریان پیشرفت سازمان است ثا بعد) بتوان این بن بست های ناگشودنی را به ایدئولوژی سازمان مرتبط ساخت و ضرورت تغییر آن را نتیجه گرفت .

و مطالعات سازمان و تعاریف کیفی آن با سازمان‌های خرده بورژوازی مذهبی میکند، در تحلیل برنامه آموزشی ۳ ساله اول سازمان (۴۷-۴۴) ناگریر دست به "بنبست تراشی" میزند. تحت عنوان "بروز تناقضات ایدئولوژیک در برنامه آموزشی سازمان" از صفحه ۸۱ به بعد چنین میخوانیم:

"بعداز سه سال کار با آنکه حجم عظیمی از مطالعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته بود و با آن که برخی استنباطات مربوط به مبارزات گذشته جمع‌بندی شده و رهنمودهایی برای ادامه کار مخفی سازمانی بدست آمده بود، اما، رهبری سازمان در تحلیلی که از سه سال کار گذشته به عمل آورده بود اعلام میداشت که در رسیدن به یکی از اصلی‌ترین هدف‌های مرحله‌ای، یعنی کسب بینش علمی و قدرت تحلیل علمی از طرف کادرها به موفقیت نرسیده است.

شکی نبود که چنین عدم موفقیتی واقعیت داشت، تظاهرات بارزی از ناتوانی سیاسی کادرها از عدم قدرت تحلیل علمی آنها از شرایط اجتماعی، از عدم کارآئی آنها در اجرای مسئولیت‌های درون تشکیلاتی و دیده میشد که جای هیچ‌گونه تردیدی در این باره باقی نمیگذاشت. از این قرار مسئله بر سر این نبود که تنها به شکست چنین هدفی در برنامه مرحله‌ای اعتراف کنیم بلکه مسئله اساسی در آنجا بود که علت اصلی این شکست چه میتواند باشد؟

آیا این بی‌استعدادی و یا آموزش ناپذیری رفقای سازمانی بود که آنها را از رسیدن به چنین هدف‌هایی بازداشتند بود، آیا این نواقص و نارسائی‌های وسائل و شیوه‌های آموزشی و کمبود هدف‌های آموزشی و کمبود امکانات سازمانی بود که موجب چنین شکستی میشد ا و یا این که اشکال اساسی از جایی دیگر، از محتوى و مضمون همین آموزش‌وتیجتا از محتوى و مضمون ایدئولوژی حاکم بر سازمان سرچشمه میگرفت.

"متاسفانه گزارش مزبور صحبتی در این باره نمیکند و علت اصلی این شکست را دقیقاً" روش نمینماید بلکه تنها به توصیه‌های تربیتی و سازمانی به رفقا و تغییر برخی از محتوا و مواد آموزشی بستنده میکند و تحلیل بی‌کیفر این قضیه که میتوانست بسرعت به بی‌بردن علل اصلی این شکست یعنی محتوا و مضمون اساسی آموزشی و وجود پایه‌ای مشخص ایده آلیستی در آن منجر شود بعده تعویق میافتند."

ملاحظه میشود که صحبت از "شکست" و بنبست در برنامه تعلیماتی سازمان است

که " متسافنه ا " در تحلیلی که سازمان از آن به عمل آورده بجای یافتن و نفو ریشه اصلی که همان ایدئولوژی سازمان باشد به تغییر برخی از محتوا و مواد آموزشی (علل فرعی) بسته شده است . حال ببینیم که حقیقت مطلب چه بوده است .

اولاً " - گزارش و تحلیلی که از آن صحبت میشود گزارش ۲ سال (و نه سه سال) کار سازمان (۴۴ تا ۴۶) است که در پائیز ۱۳۴۶ نظر خواهی های اولیه آن از همه اعضا جمع آوری شد و سپس جمع بندی نهایی آن حدود یک سال طول کشید و سرانجام در پائیز ۴۷ برای پخش در درون سازمان آماده شده است .

ثانیاً " - در این گزارش صرف نظر از تمام انتقادات مشکافه های که به سازمان و کل اعضاء و برنامه های آن وارد بود هیچ سخنی از عدم موفقیت یا شکست برنامه تعلیماتی نیست و از قضا دقیقاً " از مجموع کار سازمانی طی این مدت قاطعانه ابزار رضایت و خرسندی شده است . (۱)

ثالثاً " - با توجه به این که کار اصلی سازمان طی ۳ سال مورد بحث " مطالعه و خود سازی " و کسب صلاحیت ایدئولوژیک و سیاسی به منظور طرح استراتژی (۲) و با توجه به این که خود بیانیه در صفحه ۵۵ برادران اولیه سازمان ما را در شمار اعضاء جوان نهضت " صادق ترین و انقلابی ترین عناصر باقی مانده آن " (۳) میداند . پس چگونه

۱ - حتی از بنیان گزاران اثکشت شمار و " اندک " سازمان نیز در این گزارش تجلیل شده است .

۲ - دلیلش هم همان چند سطر آخر مقاله مبارزه چیست ؟ (به تاریخ سال ۱۳۴۴) که بیانیه خود آن را عینتا در صفحه ۶۹ نقل میکند : "... نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه میدانیم و از این جهت برنامه خود سازی را در این مرحله از تاریخ ، یک عمل مترقیانه و انقلابی میدانیم بشرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا ننماید که آن وقت عمل مرتجلانه و مضر و بخصوص باز دارنده خواهد بود ما هیچ شروعی جز این (مطالعه و کار خود سازی برای تدوین تئوری) برای خود نمیدانیم . "

۳ - به تناقض این عناوین با مارک های گذشته علیه سازمان و بنیان گزاری آن توجه کنید .

میتوان پذیرفت که سازمان علیرغم شکست در اصلی ترین کار قدم اولش (یعنی مطالعه و آموزش آنها در ۳ سال مورد بحث) وارد مرحله بحث استراتژی بشود ؟ (۱) پس فرضیه شکست در برنامه تعلیماتی و بن بست تراشی مربوطه و همه صغرا و کبراهای نتایجی که فوقا " بطور فرصت طلبانه ای بدست آمده است مطلقاً " موهوم است چرا که به هیچ وجه منطقی نیست که سازمان بدون توفیق (لائق نسبی) در امر تعلیمات که مضمون اصلی کارش طی سه سال اول است ، تمام حرفهای گذشته خود را زیر پا گذاشته و به مرحله جدیدی (که همان طرح استراتژی و تدارک عمل باشد وارد شود) . از همه جالب تر ، دم خرسی است که در صفحه ۲۲ از لای قبای اپورتونیستی بیانیه نویس بیرون زده ، به این معنی که در مرحله بندی دوران های کار سازمان صریحاً دوران ما بین سالهای ۴۴ تا ۴۷ را یک " دوره فراز " میخواند ، آخر چطورمیشود که حاصل کار یک دوره ، عدم موفقیت و شکست باشد و هم توسط خود اپورتونیست هانیز در ردیف دوره های فرازمند و رو به بالای حیات سازمان محسوب شود ؟

رابعاً — از آن فرض موهوم " شکست " موهوم تر ، تحويل مجدداً کودکانه و بلا واسطه آن شکست فرضی به مضمون ایدئولوژی حاکم بر سازمان (یعنی اسلام) است که فقط از غرور جوانی (یا بهتر بگوئیم بی مایگی کودکی) یک نوبالغ تازه مارکسیست خبر میدهد که هیچ نامل فکوهانه ای را در فروکردن مستقیم باسمه ای هر چیز به شکم " زیر بنا " (در جامعه) و یا به قلب " ماده و ایده " (در فلسفه) جایز نمیداند و در این باسمه کاری مغورانه به هیچ کس هم امان نمیدهد ا روشی که بر حسب آن ما نیز مجاز بودیم تمام عقونت جریان اپورتونیستی را با همه خوش خدمتی های بی کرانش به ارجاع و امیریالیسم ، به حساب مارکسیسم — لنینیسم بگذاریم و تقصی آن را از مارکسیست ها پس بگیریم . روشی سخت بلاهت بار ... فرست طلبانه و عامیانه که حتی حرفهای حق مان را هم در قبال مارکسیسم و ماتریالیسم مخدوش و مبتذل میکرد .

۱ - این بحث ها برخلاف آنچه صفحه ۸۸ بیانیه میگوید نه در سال ۴۸ بلکه از پائیز ۴۷ مطرح شده و سپس در سطح ۱۶ تن از افراد منتخب (و نه آنطور که بیانیه نویس میگوید ، فقط افراد مرکزیت) از آغاز زمستان ۴۷ به طرح رسیزی ، بحث و جمع بندی گذشتند .

"خامساً" – جالب این است که بیانیه نویس برای ترمیم آثار دروغ اول بلا فاصله بعد از ابراز تأسف از این که چرا به علت اصلی (ایدئولوژیکی) بنبست تعلیماتی در همان سال ۱۳۴۷ بی برده نشد، ناشیانه به دروغ بزرگ دیگری متول میشود و میگوید:

"در همین اوقات بود که کم کم موج های تازه‌ای از فشار در جهت نزدیکی بیشتر فکری با فلسفه علمی و نزدیکی عملی با عناصر و با گروههای مارکسیست – لینینیست از طرف برخی کادرهای جوانتر سازمانی که مسیر حرکتهای روبه رشد اجتماعی را (هر چند به طور خود بخودی) بطور فعالتر در داخل سازمان منعکس می‌ساختند، آغاز شده اما این حرکت و این موج جدید که بدلیل نتایج بلا فاصله مفیدش در حل مسائل و مشکلات سیاسی – تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود از یک طرف با مقاومت برخی از عناصر سلطنتی رهبری روبرو شد " .

تا آنجا که ما به یقین میدانیم و در آغاز این فصل نیز اول از همه چیز از آن یاد کردیم ما جز در سال ۴۷ بیش از یک پیشنهاد (ردشده) راجع به " نزدیکی بیشتر با مارکسیستها " (۱) نداشتیم . لذا چه خوب بود اگر یکی از این موجهای " با سرعت شروع به گسترش " را رحمت‌کشیده و نام میردند. یا فقط یکی از آن " نتایج بلا فاصله مفید " این موج رو به گسترش ذر حل مسائل سیاسی و تشکیلاتی را بمانیز می‌شاندند.

رحمتی بی حاصل که جز نشان فرصت‌طلبی بی حد و مرز بزرگ کردن و اگراندیسمان هر چه مورد نیاز اپورتوئیسم است و نیز کوچک کردن تمام چیزهای بزرگی که اپورتوئیسم تاب دیدن آنها را ندارد (۲) به جایی نخواهد انجامید . جایی که باز هم باید گفت: " پس وای بحال واقعیت ! " (که با توجیهات اپورتوئیستی سازگار نیست) . می‌گویند قربانیه ته چاه فکر می‌کند آستان هفغان است که خودش می‌بیند . متسافانه بعضی‌ها همین کار را که در عداد کاه کردن کوه و کوه کردن کاه (آن هم کاه موهوم و خیالی) است در سطح زمین (و نه در ته چاه) انجام میدهند !

ولی چه می‌توان کرد هنوز این دروغ دوم بعد از آن دروغ اول اثبات نشده نوبت

۱ - چنانگه دیدیم همان پیشنهاد رد شده عضویتی عناصر مارکسیست بود .

۲ - از جمله تشخیصی هوتیت ایدئولوژیکی اسلامی سازمان .

به دروغ شاخدار سوم میرسد .

" عناصر مسلط رهبری " ! که لابد در برابر عناصر زیر سلطه قرار داشته اند . بعد هم چند سطر پائین تر در صفحه ۸۲ " رهبری و بخش حاکم شدیدا " مذهبی آن (که لابد در برابر بخش محکوم شدیدا " غیر مذهبی قرار داشته) رجعتی دوباره بکار عقیقت روی مبانی اسلام و " تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " را پیشنهاد و به کرسی مینهادند .

حالا چه کسانی حاکم و چه کسانی محکوم ، چه کسانی مسلط و چه کسانی زیر سلطه بودند . (البته اگر این کلمات یعنی افراد حاکم و محکوم معنی دقیق دارند ، والا معلوم است که افراد رهبری هیچ سازمانی در جهان عیناً از جهت قدرت حل مسائل و آکاهی و نقاط قوت و ضعف و کلیشه یکدیگر نیستند) دیگر معلوم بیست ! (و تا ابد هم معلوم نخواهد شد .

آخر وقتی صحبت از بخش حاکم و محکوم و (یا چنانچه بزودی در صفحه ۱۱۸ بیانیه هم خواهیم دید) " جناح حاکم " و جناح محکوم میشود ، با یاد یکنون صفات بندی مشخصی بر سر پارهای از مسائل و خطوط سیاسی - ایدئولوژیک سازمان ارائه گردد .

جناح بندی و صفت بندی ای که هیچگاه در داخل مرکزیت مجاهدین (از آغاز تاسیس تا قبل از نفوذ اپورتونیسم) موجود نبوده و در اکثریت قریب به اتفاق موارد و خطوط سیاسی - ایدئولوژیکی و تشکیلاتی اتفاق نظر کامل وجود داشته است . (به ویژه قبل از سال ۵۰) . مگر اینکه حسب المعمول برای ارضاء نیاز فرصل طلبانه مان که مستلزم خلق پیشینه و سابقان برای توجیه شقه و ملاشی کردن بعدی سازمان توسط خودمان است مجازاً چنین " سابقهای " را در ذهنیت خود خلق کرده و به خورد اعضاء و خوانندگان ساده و بی اطلاع بیانیه مان بدھیم . یا اینکه حسب المعمول که از کاهی (آنsem موهوم) ابتدا کوهی ساخته و سپس برای عبور جریان - اپورتونیسی از میان آن ، به حفترتونهای استدلالی فوق العاده متناقض بپردازیم . به این معنی که تفاوت های جزئی و اندک اعضاء و مرکزیت را (که مطابق درک کلیشه ای ما هرگز نباید وجود میداشت) اگراندیسمن نموده و به جناح بندی و جناح حاکم و محکوم تبدیل کنیم . روشنی که بر حسب آن هر کشیشی میتواند به سادگی اختلافات بسیار چشمگیرتر کمیته مرکزی احزاب کمونیست جهان (مثلاً کمیته مرکزی حزب کموتیست شوروی در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ به

رهبری نین که بر سر مسئله مهمی مثل صلح برس ت لیتوفسک ۷ نفر " موافق صلح در برابر ع نفر " مخالف صلح " قرار داشتند) را نشانی از بن بست در کل ایدئولوژی آنها (یعنی مارکسیسم) شمرده ، و براین اساس آنها را به کلیسا و " اعتراف به کناه " و شنیدن موعظه مسیحیت انحرافی فرا بخواند .

سادسا — میبینیم که نوشندگان ریاضی اکسیر حقیقت جوئی ! باز هم هنوز ادعای دروغین آخرشان (همان دروغ نوع سوم : مساله جناح حاکم و محکوم اثبات نشده به دروغ چهارمی توسل جسته و پس از ذکر واقعه تصفیه یکی از افراد مرکزیت (که فی الواقع در پایان ۴۷ و آغاز ۴۸ اتفاق افتاد) رهبری را متهم ساخته اند که هم بدليل شکست برنامه تعلیماتی و هم بدليل تحلیل غلط روئنایی که از رفتن آن فرد مرکزی صورت داده . (۱) سرانجام " رجعتی دوباره ... " کار ایدئولوژی و تدوین آن را پیش کشیده است زیرا باید زعم ابورتونیستها :

(۱) - تحلیلی که در آن موقع از این فرد صورت گرفت مبتنى بر " ضعف ایدئولوژی و انتگیزه های ایدئولوژیک " بود که بی توجیه او بکار نظری ایدئولوژی نیز نشانه ای برآثاید آن بود حال اینکه به نظر بیانیه نویس دلیل گنارکشیدن این فردنه ضعفهای ایدئولوژیک بلکه وابستگیهای طبقاتی ! بوده است . همان وابستگیهای طبقاتی که ما (مجاهدین) نمیتوانسته ایم به علت ایدئولوژی اسلامی مان که گویادرگ مجردی از ایدئولوژی ، جدائی از زندگانی روزمره به مامیدهد ! آنها بر درستی تشخیص دهیم ! (دلیل دیگری بر محکومیت ایدئولوژی سازمان) .

در این مورد در صفحه ۸۵ بیانیه ضمن سایر قلم فرسائیه ها در این باره میافزاید :

" امامضمون این نارسانیهای وضعهای (فرد مزبور) مسلمان چیزی نبوده که مادر آن موقع تحت عنوان نداشتند ایمان و انتگیزه مذهبی (این کلمات را عدم تأثیج ای ضعف ایدئولوژیک که مسئولین سازمان میگفتند برای لوٹ گردن مطلب بکار میبرد) مشخص میکردیم ، این ضعفهای دقیقا در ابطه با وابستگیهای طبقاتی او و ماهیت خدمت ودهای فردی و فرصت طلبانه انتگیزه های اوازپیوستن اولیه به مبارزه معنی میدارد قابل ذکر است که افراد مرکزی سازمان و تعدادی از مسئولین عمدت در همان سال ۵۵ در



"بهر حال این واقعه (کنارکشیدن فرد مزکوی) نیز در کنار مسائل و وقایع دیگری که در گوش و کنار سازمان وجود داشت (مثلا همان مساله عدم موفقیت در برنامه آموزشی) نه تنها نتوانست مفهوم ایدئولوژی را بعنوان یک امر صرفاً روپرایی وابسته به زندگی (۱) و حیات مادی و طبقاتی (ونه یک امر مطلق ماوراء الطبیعه) برای ما روش نماید. و نه تنها نتوانست توجه ما را بجای پرداختن به علل جزئی به اساس و محتوای آموزشی و ایدئولوژی سازمان جلب کند (کویا قرار بوده است تحلیل دقیق و صدرصد واقعیت‌انه این واقعه (کنارگیری) به تغییر ایدئولوژی بیانجامد! بجه دلیل و باکدام ارتباط معلوم

دبالة پاورقی ارصفه قبل

از یادی مجدد شان نسبت به تحلیل سال ۴۸ از این قضیه (کنارگشیدن فرد مذکور) به این نتیجه رسیده بودند که در تحلیل سال ۴۸ به جنبه‌های نظری ضعف ایدئولوژیکی فرد مزکوی تصفیه شده پر بها داده‌اند.

اکنون ببینید که پرچمدار بیانیه‌نویس (پورتونیستها) چگونه از این مطلب سوءاستفاده کرده و باز هم حسب (المعمول هر ایجاد و اشغال دانسته و نادانسته افراد و مسئولین را (که تازه خود آنها با صداقت تمام موفق به پیدا کردن آن شده‌اند) به مثابه یک کشف جدید از مواضع عدم صداقت گام بطور باسمه‌ای به قلب ایدئولوژی سازمان فرو می‌کند درست مثل اینکه ما بخواهیم اشغالات و فرصت‌طلبی‌های ایشان را مستقیماً و در تما می‌شان از دل مارکسیسم بیرون بکشیم.

(چون در گذشته از نقایص و اشغالات مربوط به خود ایدئولوژی، و اشغالات مربوط به گروندگان هر ایدئولوژی و رابطه محدودیت‌های خود ایدئولوژی با نظریه‌های فردی و گروهی صحبت کرده‌ایم، لذا دیگر در اینجا لزومی به تشریح مطلب نمی‌بینیم).
(۱) - باز هم اینکه چه کسی اسلام را از حیات و زندگی عینی جدا کرده معلوم نیست! مگر اینکه منظور این باشد که چرا به شیوه تحلیل ماتریالیستی، اسلام را بمنزله یک امر روبشی مخلوق فقودالیته یا سوداگری رو به رشد یا بقول انگلیس "عکس العمل ساکنان شهرها علیه بدويها . . . نمیدانیم!

نیست !) بلکه علا از همین هنگام (اوایل ۴۸) پایه‌های ایده‌آلیستی که میرفت مورد تردید قرار بگیرد (۱) با حرکت جدیدی که از راس تقویت میشد رو به استحکام بیشتر میرفت ، بیان تئوریک پیدا کرد و بمروز متون و مقالاتی مدون و منسجم شد . . . و آنگاه در صفحه ۱۹۴ ادامه میدهد :

" این امر (که ذیلا " خواهیم دید منظور تاسیس گروه ایدئولوژی به منظور تدوین ایدئولوژی است) مسلماً قدمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بوده است . اما متأسفانه این قدم برداشته شد و حرکت طبیعی و طبیعتاً " جبری‌ای که سازمان ما به سمت درک اتخاذ یک موضع سالم انقلابی ، به سمت صادقانه حقیقت طی میکرد با این موضع جدید دچار اختلال شد . مخصوصاً واقعه سقوط و کناره‌گیری یکی از افراد مرکزی سازمان ، از مبارزه که قبلاً بحث شد تا بید دیگری براین اقدام بشمار رفت ، " به این ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان اقدامات تدافعی علیه‌آن توسط خیل مقالات ، بحث‌ها و نظرات مطنطن ایده‌آلیستی آغاز شد " .

ملاحظه میشود که بیانیه‌نویس مقدمتا از قبول " استحکام بیشتر . . . " پایه‌های ایدئولوژیک سازمان در سال ۴۸ ناگزیر شده است ، منتهی چون این استحکام با همان قرار (تردیدات واهی اپورتونیستی در ایدئولوژی سازمان و معان حرکت باصطلاح طبیعی فرصت طلبانه مورد نظر ایشان متفاوض است ، آن (استحکام) را بطور قلابی بر عدم توانائی در تحلیل ماتریالیستی اشکالاتی نظری شکست (موهم) برنامه تعلیماتی و کناره‌گیری آن فرد مرکزی مرتبط میکند !)

یک نوع عدم توانائی در تحلیل واقعیات که بمعایله یک سد ایده‌آلیستی راه را بر واقعیات و اجبارات طبیعی و طبیعتاً جبری و سرسخت (همان ضرورت اپورتونیستی و منظور

(۱) - از آنجا که دیدیم هیچ دلیل واقعی و عینی در اینکه پایه‌های ایدئولوژی سازمان مورد تردید قرار گرفته باشد (علیرغم آنکه بن بست تراشی اپورتونیستی) وجود نداشت . پس صادقانه‌تر این بودگه ایشان مینوشتند : پایه‌های ایده‌آلیستی (که فقط به نظر ایشان) قرار بوده مورد تردید قرار بگیرد !

همان ماتریالیست شدن مجاهدین) با استحکام تمام بسته است اما (۱) ازاین نظر میگوئیم رابطه‌ای که فوقاً قائل میگردد قلابی است، که منظور از این "رجعت و ...، حرکت جدیدی که از راس تقویت میشد و ...، قدمی به عقب و ...، تدوین ایدئولوژی در حقیقت تاسیس گروه ایدئولوژی است.

گروهی که بیانیه‌نویس علیرغم طعن و لعنهای مداوم به "خیل مقالات ایدئولوژیک" آن عمد ا)" درسراسر بیانیه‌هیچ وقت بنام از آن یاد نمیکند. زیرا :
تاسیس این گروه در فروردین سال ۴۷ یعنی ۶ ماه قبل از طرح مساله ضرورت بحث استراتژی برای نخستین بار در سطح مرکزیت سازمان (و در حالی که هنوز دوران اول سه ساله کار سازمان پایان نیافته است) صورت گرفته است.

همچنین ملاحظه میگردد که تاسیس این گروه یک سال قبل از تصفیه آن عضو مرکزی مورد نظر ایشان بوده و علیهذا هیچ ارتباطی با آن ندارد از اینرو سخت با تاریخ نگاری ابورتونیستی در تناقض است . بنابراین پرده برداشتن از نام این گروه و تاریخ تاسیس آن از آنجا که مشت اپورتونیسم و مقدمه چینیهای فرست طلبانه را باز میکند ، ابداً "در بیانیه " به صلاح " و حقیقت جویانه ا تشخیص داده نشده است . و انگهی تصمیم‌گیری در مورد تاسیس این گروه بدنبال ارزیابی نیازمندیهای ایدئولوژیکی سازمان در پایان سال ۴۶ و به اتفاق آراء در هنگامی صورت گرفته که مرکزیت سازمان بیش از سه نفر نبوده‌اند ولذا مضافاً بر سایر دلایل ، هیچ جناح حاکم و محکومی هم ابداً در کار نبوده است.

اکنون بنظر میرسد که برای احتراز از گیجی ناشی از تعقیب این سری دروغ های زنجیره‌ای صادقه ! و حقیقت‌جویانه ! که در هر قدم با تقلب در تاریخ حوادث و وقایی که اتفاق افتاده اند نیز همراه است ، بهتر است بررسی این نمونه را در همین جا خاتمه داده و به نوع و دیگری پیردادیم .

فقط از قول مأو بمرفقای ابورتونیست (البته اگر همچنان خودرا دوآتشه مارکسیست میدانند !) خاطر نشان میکنیم . شما باید مطمئن باشید که :

(۱) — واقعاً "که سدهای "ایده‌های " چه قدرتی بر اجرارات سر سخت طبیعی در این بیانیه پیدا می‌کند .

" کسب پیروزی در این جهان بدون موضعگیری صادقانه غیر ممکن است " .

" پایان یافتن کار تدوین ایدئولوژی "

کسی که تناقضی را با خود حمل میکند نمیتواند تا به آخر آنرا در جیب نگه دارد و ناجار است آنرا در نقطه‌های بروزمن فرو گذارد. این داستان ابورتونیستهای ماست . پس از تشخیص کاذب آنهمه تناقض در کار و ایدئولوژی و تعلیمات سازمان که به بروز بن‌بستها و شکست‌های جدی ! باید بیانجامد ، ببینیم کار تدوین ایدئولوژی در سازمان بزعغم پرچمداران به کجا منتهی شده است . کاری که با آن " حجم عظیم " طبعاً نمیتوانست با آنهمه تناقض ، الى غیر النهاية ادامه باید در صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ بیانیه چنین میخوانیم :

" مخصوصاً در اواخر سال ۴۸ ، کوشش‌های مجدد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی که از جزو شناخت و تکامل آغاز شده و به رساله راه انبیاء رسیده بود ، مواجه با بن‌بست‌های جدیدی گردید . در این زمان از یکطرف بامعیارها و اصول ایدئولوژیک مذهبی مسائل اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی موجود قابل تبیین نبود . بدینجهت نیاز به مطالعه و استفاده از متون مارکسیسم هر لحظه ضرورت پیشتر پیدا میکرد و از طرف دیگر رهبری موجود ، یعنی جناح حاکم آن حاضر نبود و یا نتوانسته بود ریشه اشکالات ، ابهامات و نارسانیهای داعماً فزاینده و تمام نشدنی سیاسی استراتژیک را در پایه‌های ضعیف ، نارسا و محدود ایدئولوژیک جستجو کند ، لذا مطرح شد که کار " تدوین ایدئولوژی " در این مرحله به پایان رسیده و تکامل بعدی آن موکول به شرکت در جریان عمل خواهد بود ، از همین‌جا تدارک عملی کار مسلحه در دستور قرار گرفت .

هسته اصلی این نظریه که تکامل و پالایش هر تفکری موکول به شرکت در پراتیک انقلابی است . اساساً درست است اما با توجه به پراتیک بسیار غنی و گسترده‌ای که ما از سال ۴۶ به بعد گذرانده بودیم و با توجه به تجربیات بسیار گرانبهائی که از مبارزات سالهای قبل در مقابل ما قرارداداشت علی القاعدۀ میباشد در همان‌هنگام دریک جمع‌بندی

از نظرات سیاسی - تشکیلاتی سازمان و ضعفها و نارسائی‌های آن یک مرحله جدید از پالایش و تصحیح پایه‌های ایدئولوژیک آن آغاز می‌شد، امری که به هیچ وجه نمی‌توانست، با آغاز عمل مسلحه نیز در تفad باشد.

موکول کردن پیشرفت‌های تئوری و ایدئولوژی سازمان به یک مرحله عمل مستقیم، در جاییکه عناصر لازم در یک پراگاتیسم کوتاه نظر و حشت خورده بورژوازی از بعضی اصول اعتقادات قبلی ما که محتلا هر نتیجه‌گیری نوین تئوریک ممکن بود بوجود آورد. قابل تغییر نبود، چه درک از همین مرحله‌آتی عمل نیز مسلما از اشتباهات اصولی و نارسائی‌های موجود در بطن تفکر ما بر کار بماند "واما حقیقت :

اولا - هیچگاه پایان کار "تدوین ایدئولوژی" در هیچ مرحله‌ای در سازمان ما عنوان و مطرح نگردیده است. کارگروه ایدئولوژی (تاسیس فروردین ۴۷) بطوری بی وقفه و پیگیر تا روز قبل از دستگیری آخرین فرد دستگیر شده آن (یعنی شهید حنیف‌زاد) در او اخر مهر سال ۵۵ ادامه داشت. شاهد این مطلب، جزو جدید شناخت و تکامل بوسیله شهید حنیف‌زاد در سال ۵۵ و تحریر جزوء مقدمه مطالعات مارکسیستی یا دینامیزم قرآن در سال ۴۹ و ۵۰ پایان یافتن کتاب امام حسین در تیر ۴۹ و تدوین نقدی بر اصول مقدماتی فلسفه در مرداد سال ۵۵ امثال‌هم است . بخصوص کتاب چهارم ایدئولوژی تا قبل از دستگیری‌های شهریور موضوع بحث و نقد و در حال تکمیل بود، بنابراین اعلام پایان کار "تدوین ایدئولوژی ..." جز در بیانیه‌پورتونیستی آنهم برای سرپوش گذاشتن بر تناقضاتی که از آن دروغ گفتن‌های زنجیره‌ای ناشی نمی‌شود، موردی ندارد. چرا که اگر پرچمدار یک چنین "پایان" فرضی قائل نمی‌شد، همه بن‌بست‌ها و شکست‌ها و تناقضات ادعایی اش در کار سازمان و ایدئولوژی آن بلانتیجه و بلا اثر می‌ماند.

(چرا که یک کار ایدئولوژیک متناقض نمی‌تواند همچنان تا نهایت آنهم در جریان مستمر برخورد با مسائل پیچیده سیاسی و اقتصادی روز ... ادامه یابد) و علیه‌هذا تغییر فرصت طلبانه ایدئولوژی بدون مقدمه و صفری و کبری می‌ماند .

ملاحظه می‌گردد که این ما (مجاھدین) نبودیم که سرانجام کار متناقض ایدئولوژی خود را " فروگذاشته " و اعلام ختم کردیم، بلکه این اپورتونیسم است که پس از انبوهی از بن‌بست تراشی و تناقض پایی‌های موهوم و سراپا دروغ، امر متناقض گیری را " فروگذاشته "

و ضرورتا با توصل به دروغ بزرگتری ، بطور مجازی به کار ایدئولوژی ما در آخر سال ۴۸ پایان " میبخشد " !

ثانیاً - مربوط کردن رندانه، در دستور قرار گرفتن تدارک عملی کار مسلحانه (که از پائیز سال ۴۸ بدنبال بیان یافتن بحث های استراتژی آغاز شده است) با " بن بست کار ایدئولوژی " دروغ شرم آوری است . خیر . از همین جا " (یعنی بعد از اعلام خاتمه کار ایدئولوژی و موكول کردن تکامل بعدی آن به جریان عمل) نبود که تدارک عملی کار مسلحانه آغاز شد ، زیرا اصولا " خاتمه ای " جز در قادر ذهنیت رذیلانه اپورتونیستی فرست طلبان در کار نبوده است . مشخص ترین دلیل قاطع این مطلب نیز مندرجات من ۸۷ و ۸۸ همین بیانیه است که باز هم به مصدق دروغگو کم حافظه است ، در بررسی " دوران دوم (فعالیت سازمان) اواخر سال ۴۷ " ابتدا سرتیفیکات زیر را آورده :

- آغاز شکوفایی جنبش نوین روشنگری
- دوران رشد و گسترش سازمان
- تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام
- آمادگی برای عمل مسلحانه "

و سپس بعد از اشاره به شرایط شکوفایی جنبش نوین روشنگری معتقد به مشی مسلحانه در ایران (از جمله تاثیر امواج انقلاب فلسطین) یکی از " انعکاس " های این شرایط را در داخل سازمان عبارت میداند از :

" تشخیص آمادگی شرایط برای عمل و نتیجتاً " ضرورت یک برنامه مشخص استراتژیک در ابتدای همین سال (سال ۱۳۴۸) طی نشست های متوالی که جمع مرکزی سازمان در تبریز تشکیل داد ، خطوط اصلی کار آینده یعنی شروع مبارزه مسلحانه (و آغاز عملیات مسلحانه شهری) و مرحله مقدماتی آن یعنی تدارک عملی مبارزه مسلحانه طرح ریزی شد ". (۱)

۱ - خاطرنشان میکنیم که جمع مرکزی سازمان جزو یک جلسه آن هم در پائیز ۱۳۴۷ به منظور تصمیم گیری در مورد ورود به مرحله بحث استراتژی (آن هم فقط در سطح مسئولین و کادرهای بالای سازمان) نداشته است . بقیه طراحی ها با شرکت همان مسئولین (جمیع ۱۶ نفر) در ضمن بحث های جمعی که از زمستان ۱۳۴۷ آغاز شده و تا پائیز ۱۳۴۸ ادامه داشته انجام میگیرد .

ملحوظه میگردد که بیانیه نویس فوصل طلب که در آنجا بر حسب منافع خود تدارک عملی کار مسلحane را به پایان کار ایدئولوژی مربوط مینمود، در اینجا صریحاً اقرار دارد که تدارک عمل مسلحane به دنبال تشخیص آمادگی شرایط بعمل آمد است. البته در اینجا نیز آمادگی نسبی شرایط درونی سازمان را (مطابق مدلول همان مقاله مبارزه چیست؟ در سال ۱۳۴۴ که پس از خاتمه دوران اول کار سازمان، ورود به مرحله بحث‌های استراتژیک و تدارک عملی به خاطر آن را پیش بینی کرده بود،) که برای سازمان عامل اصلی ورود به این بحث‌ها بود از قلم انداخته است. مضافاً "بر این که تاریخ تصعیم گیری در مورد ورود به بحث‌های استراتژی را نیز از پائیز ۴۷ به اوائل ۴۸ رسانده و تازه فقط این طراحی را به مرکزیت نسبت داده است . . . البته همان مرکزیتی که به زعم بیانیه نویس در صفحه ۱۱۹ به دلیل بن بست‌های ایدئولوژیک و "از همین جا" تدارک عملی کار مسلحane را به دنبال اعلام خاتمه کار ایدئولوژی در دستور روز سازمان قرار میدهد!

ثالثاً - بیانیه نویس به "کوشش‌های مجرد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی . . ." اشاره دارد. این هم یک دروغ و یک تناقض دیگر.

دروغ به این دلیل که سازمان ما همیشه کوشش‌های مجرد و ذهنی و دور از عمل را پیرامون ایدئولوژی اسلام محاکوم کرده و به قول خود ایشان در صفحه ۹۸ بیانیه پیوسته معتقد بودیم که : "... . . . چنین کار شکری! تنها در جریان یک پراتیک انقلابی امکان پذیر است . . . بدین جهت مدعیان بی عملی را که از سر هزار گونه‌وابستگی بهزندگی خرد بورزوایی، در حالی که تا گردن در غرقاب سازش با بورزوای حاکم فرو رفته‌اند، بدون آن که سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشد و غیرمسئله‌انه به انتقاد از مارکسیسم میپردازند شدیداً" محاکوم میکردیم . ما (که البته منظور شان مجاهدین هستند) معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی اسلام نظری ابراز کند که خود صادقانه در پراتیک انقلابی جامعه شرکت کرده باشد .

تناقض به این دلیل که باز هم خود ایشان (در ص ۱۱۹) چند سطر پائین تراز محاکوم کردن "کوشش‌های مجرد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی" سازمان "... . . . به پراتیک بسیار غنی و گستردگی که ما از سال ۴۶ به بعد گذرانده‌بودیم توجه میدهند . . . پس دیگر چگونه میتوان علیرغم "پراتیک بسیار غنی" که مدعی

فرصت طلب خود بدلن اقرار میکند و علیرغم مسئولیت صادقانه‌ای که باز هم بقول خود مدعی در انتقاد از مارکسیسم احساس میکرده‌ایم ... کوشش‌های ایدئولوژیکی " مجرد " خواند! ۱۹

رابعه " ما مدعی نیستیم که در مسائل سیاسی - استراتژیک خود مطلقاً " هیچ " اشکال، ابهام، یا نارسائی " نداریم و نداشته‌ایم (۱) ولی مدعی هستیم که لاقل در فروکردن باسمه‌ای اشتغالات و نارسائی‌ها به شکم ایدئولوژی و زیربنا و ماده و اشکالات شما را نداریم زیرا در غیر این صورت چنان که بارها گفته‌ایم بایستی تمام رذیلت‌های خائنانه و عغونت بار همراه با ضرورت تراشی چپ‌طنیانه شما و خوش خدمتی اثان را به رژیم و ساوک (با متلاشی کردن مجاهدین) بحساب مارکسیسم و مارکسیستها می‌گذاشتم .

براستی مجید درباره شما چه خوب گفته بود که " شما به خاطر غرور و خودخواهی تا آنجا پیش رفته‌اید که نظرات شخصی خود را به عنوان جبر تاریخ و ضرورت‌های عینی و دانسته‌اید و میخواهید دیگران کورکورانه آن را اطاعت کنند اگر طنین کلمه " ضرورت " یا " جبر " به شما خوش‌آمده مارا با ضرورت - بازی و جبریات شما کاری نیست ، اگر می‌واقع جامعه و تاریخ ضرورت‌ها و اجرایی دارند خود پاسخ ضرورت‌بازی شما را خواهند داد .

ولی اگر به خدا ایمان ندارید، به همان ضرورت‌ها سوگندان میدهیم که کلمات حقیقت و صداقت را اینقدر لوث و خوار و تهی از مضمون نکنید . بشریت برای مفهوم - بخشیدن به این کلمات قربانی‌ها و رنج‌های بسیاری متحمل گردیده است . این کلمات تبلور وجودان‌های بیدار و منزه است .
و به همین دلیل ما :

خامسا" - سنجش این نکته را که " پراگماتیسم تنگ نظرانه "ای که مجاهدین را با آن وصف کرده‌اید، حقیقت دارد یا نه، به وجودان‌های منزه خلق و انقلابیون صدیق این میهن و امیگذاریم ، بی کمان آنها روزی با مقابله " گفتار و کردار " نظر خواهند داد که آیا این صفت از آن مجاهدین است که علیرغم تمام مصالح عملی و پراگماتیستی خود

(۱) - اگر شما از چنین نارسائی‌هایی بروی هستید خوشا به حالتان !

در موضع دفاع از حقانیت جنبه‌های (صرفاً) علمی مارکسیسم بلند نظرانه ایستادگی کردند (۱) ؟ یا از آن فرصت طلبان ریاکاری که به خاطر منافع عملی تنگین خود ، آزمدنه‌انه جاه طلبی تزویر آمیزان را با متلاشی کردن سازمان پیشتر این مردم ارضاء نمودند ؟

آنکه پاسخ خلق به این سوال وسنجش روش خواهد نمود که آیا حقیقتاً صداقت وحقیقت جوئی واصلاح تکاملی " در کار تغییر موضع ایدئولوژیک شما بوده است یا سراسر غرقه در قهر او ضد تکامل و در رنج وریا بوده اید .

ما فقط همراه با قرآن تکرار می‌کنیم که : *قدتبین الرشد من الغی* (بقره) ... همانکه (معیارهای تکاملی از ضد تکامل بشناخته و تبیین شده است .) تکرار می‌کنیم که *بِشَّرِ الظَّيْنَ أَمْنَوْا أَن لَّهُمْ قَدْ صَدَقَ عَنْدَ رَبِّهِمْ* (یونس) " بشارت ده گروندگان را که همانابرای ایشان است قدم صداقت و درستی نزد پروردگارشان " تکرار می‌کنیم که . *فَلَيَعْلَمُنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمُنَّ الظَّالِمِينَ* (عنكبوت)

" پس بتحقیق خدا مشخص کند آنان را که صدق ورزیدند و به تحقیق مشخص کنند رو غکویان را " .

۱ - و به همین دلیل بود که ما هرگز حساب دست پرورده‌گان و شاگردان مکتب فرصت طلبی را (علی رغم تمام فشارهای خود کنندگانی که از جمیع جهات تحصل کردیم) با مارکسیست‌های اصولی مخلوط ننمودیم . اگرچه این شاگردان دروغگویی رود روبه راحتی گاه از اساتید و سطوح بالاتر شان نیز سبق می‌ربودند و حتی از رندی آنان در پیچیده دروغ گفتن نیز برخوردار نبودند .

د - جاسوسی ، تهدید ، شکنجه و کشتار به منزله آخرین کلام در پروسه تکاملی اصلاح و آموزش و اقناع اپورتونیستی به منظور " سرکوب " مجاهدین مقاوم :

در صفحات گذشته با برخی از آن روش های " مقتضی و لازم " (۱) " بحث و اقنان " (۲) اپورتونیستی آشنا شدیم . و دیدیم که خلع مسئولیت ، خلع سلاح و به کارگری فرستادن در جهت اقنان اپورتونیستی ناچه حد لازم و البته " طبیعی " بوده است . متأسفانه این قانع کردن ها بنا بر طبیعت اپورتونیسم به همین جا خاتمه نمی یابد ، زیرا باز هم ، بهر حال تعدادی مجاهد " مقاوم " سنگرهای عقیدتی خود را رها نمیکنند . اینجاست که به قول خود پرجم دار " به دلیل امکان بالقوه گسترش و رشد این مقاومت ها ... " (۳) باید به حال این عناصر " نا صادق " که اکنون هم از " نیمه صادق " (۴) و تمام " صادق " های تسلیم شده کاملاً ممتاز گشته اند ، فکر دیگری نمود و به مسئله آنها پاسخی دیگر داد . این پاسخ بهوضوح در همان مقاله پرچم توسط پرچمدار ، در آنجا که رهنمود جدا کردن عناصر " نیمه صادق " از " صادق " (که اختصار تسلیم هر دو میروند) و این هر دو را از ناصادقان میدهد ، داده شده است : " سرکوب ". بنابراین چاره ای جز " سرکوب " دگماتیستهای مذهبی ، آنان که به هیچ جزوی از ایدئولوژی خود دست برنمیدارند ، آنان که میتوانند باقی نمیمانند . چرا که اگر آنان مجاهدین خلق ایران رضا نمیدهند و سازش نمیکنند ، باقی نمیمانند . سرکوب نگردد ، حقیقتاً هم " امکان بالقوه گسترش و رشد " شان خیلی زیاد است و در این صورت دیگر جایی برای فرست طلبی و چپ نمایی های بیولتر مآبانه و ارضاء عقده های رهبری طلبی در داخل سازمان بجا نخواهد ماند . لذا به خاطر این است که

- ۱ - اشاره به صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .
- ۲ - اشاره به صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .
- ۳ - نقل از صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .
- ۴ - منظور تغییر ایدئولوژی است .

از این پس ابورتونیسم به دنبال قدرت، به دنبال همان مصالح و منافع تنگ نظرانه عملی (که رهبری اصیل مجاهدین را بدان متصف مینمود) گام به گام در مسیر شهوت و جنون رهبری خود بعضی از تجارب فاشیستی را مجدداً "می‌آماید و آنها را در داخل سازمان مجاهدین و بر سر اعضای مقاوم آن متنهی از موضعی به ظاهر چپ، شکار می‌کند.

ابورتونیست‌ها افرادی را که از نظر ایدئولوژیک کاملاً "به تسلیم‌شان مطمئن نبودند یا آنها را که در برابر شان مقاومت کرده بودند، تحت کنترل می‌گرفتند یا برابر آنها جاسوس می‌گماشتند. حسب‌المعمول در این کنترل‌ها این‌عنی افراد مغضوب تحت نظر به هیچ وجه رعایت نمی‌شد. شهید با فضیلت "حسن ابراری" می‌گفت که از دوران تبعیدش به کارخانه (برای کارگری دادن) آن قدر برای اطمینان از حضور او در کارخانه مجبور به آنجا تلفن می‌کردند که صاحب کارخانه بشدت مشکوک شده بود. زیرا آنها می‌ترسیدند که نکند شهید حسن ابراری نیز مانند مجید کارگری را بهانه فعالیت‌های مجاهدی خود به منظور گرد آوردن سایر مجاهدان واقعی قرار داده باشد.

برای برخورد با مجید، در دوران آوارگی و تصفیه، همسرش (ل. ل.) را گمارده بودند. (ل. ل.) که از مستعد ترین خواهان ارزشمند ما بود، اکنون تحت فشارهای ابورتونیستی دچار تزلزل و تردید (مبارزاتی) شده و به همین دلیل قرار بود که او نیز مطابق همان راه حل‌های کلیشه‌ای به کارگری برود. لیکن مجید به نقایص (ل. ل.) از دیدگاه دیگری مینگریست. به اعتقاد او همچنان که این ضعف‌ها تحت تاثیر فشارهای ابورتونیستی فعال شده بودند می‌توانستند گام به گام نیز با رفع فشارها مهار و کنترل گرددند و سپس در یک جریان انقلابی خود بازاری بکلی مرتفع شوند.

از سوی دیگر (ل. ل.) در جریان زندگی مشکوک با مجید (از آنجا که به کارگری نعیرفت یا گاه اسلحه می‌بست و ... تماس‌هایی می‌گرفت) . متوجه شده بود که مجید دست اندر کار احیاء مجاهدین است، و به همین دلیل نیز چندین بار در قبال ابورتونیست‌ها که از اشتغالات مجید می‌ترسیدند کارگری رفتن او را تائید کرده، و تعایلاتی نیز به همگامی با مجید و دخول در سلک یاران او نشان داده بود، امام مجید که اصولی متفق و خدشنا بدیراہنگی کارش بیود، نمی‌توانست قبل از حصول اطمینان قطعی از هر تصفیه مبارزاتی و ایدئولوژیک، او (همسرش) را نیز در جریان خود بپذیرد.

به همین دلیل یک روز استقاداتی را که متوجه (ل.) بود صادقانه و صریح به او گفته و در پایان استدلال نمود که : " ما (مجاهدین) کانون مخالفین نیستیم که هو کس با آنها (اپورتونیست‌ها) تضاد داشته باشد ، با ما در وحدت قرار بگیرد " ما برای خود ضوابط و اصولی برای پذیرش افراد داریم و ... تضاد با جریان مارکسیستی دلیل بروحت بامانع شود " .

و آنگاه براین اساس پذیرش (ل.) را موكول به رفع نقایص مزبور وی داشت . اما اپورتونیسم نه تنها فرصت رفع نقایص را به (ل.) نمیداد بلکه او را برای گزارش کردن اشتغالات هفسرش (مجید) بیش از پیش تحت فشار می‌گذاشت ، تا آنجا که (ل.) به شدت در بن بست قرار گرفت . آخر او را نه توان آن بود که قاطعانه جانب مجید را بگیرد و در برابر فشارهای اپورتونیسم ایستادگی ورزد و نه میتوانست اصالت مجید را بالکل نادیده بگیرد و با اپورتونیست‌ها کاملاً " به یک راه رود . این بود که سرانجام در حالی که به غایت آزرده بود بن بست خویش را با مجید مطرح ساخت و حتی مساله خودکشی را در مورد خودش پیش کشید . مجید او را از این افکار پوج گرایانه برحدز داشت و حتی برای خارج کردن دختر بیچاره از بن بست او را چنانچه بخواهد به گزارش کردن اشتغالات واقعی خویش (مجید) در جهت احیاء مجاهدین مجاز ساخت . البته مجید فکر میکرد با برادرانش به نقطه‌ای رسیده‌اند که اکنون میتوانند موضع ضد اپورتونیستی خویش را در داخل سازمان علنی کنند ، هرگز گمان نمی‌برد که بدبنال گزارش (ل.) با چنان واکنش شقاوت باری روپرتو شده و به شهادت برسد .

جالب است که (ل.) در سرآغاز گزارش خود که از ارتباط پنهانی مجید و سایر مجاهدین پرده برمیدارد یعنی همان گزارشی که منجر به تصعیم کیری نهائی در مورد بقتل رسانیدن مجید گردید ، ابتدا خاطر نشان نموده بود که : من این نوشتم را به توصیه مجید مینویسم و حتی در تنظیم آن به من کمک کرده است . (۱)

۱ - مقایسه شود با مندرجات صفحات ۲۶ - ۲۶ بیانیه بخصوص آنجا که مینویسد " او (مجید) بالآخره بعد از چهار ماه توطئه خائنانه علیه سازمان موفق میشود دونفر را که یکی از آنها بطور کامل از سازمان اخراج شده بود (خائن ادامه‌پروری در صفحه بعد

به هر حال ۵ روز بعد از گزارش (ل.) بود که مجید و (ل.) با هم بر سر قراری که آخرین قرار مجید بود رفتند. در آغاز (اپورتونیست‌ها) (ل.) را از مجید جدا کرده و بر سر قراری دیگر فرستادند و مجید را به قتل‌گاه کشاندند و سپس جسدش را نیز در بیابان به آتش کشیدند. (ل.) دیگر مجید را هرگز ندید. اگرچه میکویند آرزوی دیدار را تا پایان حیات خودش همچنان بر دل داشت و پس از اطلاع از شهادت مجید نیز سخت گریسته و این قتل ناجوانمردانه را پیوسته یک "فاجعه" تلقی می‌نمود.

همچنین از قول او نقل می‌کنند که وقتی اپورتونیست‌ها وحید را در زیر بازجویی "دز تبخیر ناپذیر" تلقی کرده و صدمیه را به خیانت متهم می‌کنند، گفت "از کجا که وحید خیانت نمی‌کند؟" واستدلال کرده بود که مجید از پیش به او گفته است که وحید آدم بی‌انگیزه‌ای است.

دبیاله پاورقی صفحه قبل.

شماره ۳) (همان برادری که علیرغم تشیبات مذبوحانه وحید چنانکه در صفحات پیش دیدیم هیچگونه هملکاری با اپورتونیست‌ها را نپذیرفته و با آنها قطع رابطه نمود) و دیگری را که مراحل انتقادی خود را میگذراند (خائن شماره ۲) (منظور صدمیه است) و یک نفر دیگر را بطور بینابینی (بنام مستعار ۴.۲) (که مظور همان (ل.) است) با خود همراه سازد...."

"بهرحال آنها نمیتوانستند برای مدت طولانی از پشت به ما خنجر بزنند. مج آنها بزودی گرفته شد و راز خیانت‌های ۴ ماهه آنان از پرده بیرون افتاد از طرف سازمان (اپورتونیست‌ها) خائن شماره ۱ و خائن شماره ۲ محکوم بهاعدام شدند. با اعدام خائن شماره ۱ (مجید) او به سزای خیانت‌هایش رسید. در حالی که خائن شماره ۲ توانست از مهله‌که جان سالم بدر برد، اما به چنگ پلیس افتاد. او نه تنها تمام اطلاعاتش را در اختیار پلیس گذاشت بلکه وقتی یک پلیس از عناصر تصفیه شده گروه که به همین دلیل به کارگری فرستاده شده بود دستگیر شد (خائن خود فروش خلیل دزفولی) (منظور همان فرد اصلاح شده و به اصلاح مارکسیست شده سابق) . جمع دونفری آنها (یعنی صدمیه و دزفولی) یک واحد پلیسی کارآمدی را برای سازمان امنیت شاه بوجود آورد...."

همان بی انگیزه‌گی‌های پوچ کننده‌ای که در زمرة متكلمانترین محصولات اپورتونیستی سرانجام یا به همکاری با ساواک (نمونه م.ت) یا مصاحبه‌های تسلیم طلبانه و خیانت‌بار تلویزیونی انجامید (نمونه خلیل دزفولی، فریبیرز لباف نژاد و یا علاف زاده). در مسیر همین امواج پوچ کننده بود که (خ.ت) (ملوکسیست‌شده) نیز خانه تیمی را رها کرده، راهی خدمت سربازی شد، و ضمن نامه‌ای که از خود بجاگذاشت (بالصراحت یا تلویحی) اعلام نمود که دیگر اهل ادامه کار نیست.

مدد گرفتن از تهدید نیز در جریان اقنان ای اپورتونیستی کار رایجی بود، نخستین بار این مجید بود که از جانب پرچمدار به "خشونت انقلابی" تهدید شده بود. بعد از آین روش در مورد افراد پوچ شده یا رو به پوچی خود جریان اپورتونیستی نیز به منظور قابع اکردن آنها به ادامه مبارزه، نیز به کار گرفته شد. مثلاً در مورد (خ.ه) که قرار بود برای سرگرمی و مشغولیت غلا "به سربازی بروند، در حالی که او علیرغم اقنان ابرای رفتن به سربازی مخفیانه در دانشگاه ثبت نام کرده بود. سپس مسئولش (ع.ز) از این مطلب مطلع می‌شد و در خیابانهای نزدیک خارج شهر او را تهدید می‌کند که "ما دارای خشونت انقلابی هم هستیم و هر کس کنار بکشد با ما طرف است . . .".

یک روش دیگر اقنان و جذب افراد که البته کمی پیچیده‌تر ولی آمیخته با وحشت و تهدید زیاد بود، و ادار کردن آنها به مخفی شدن به انحصار طرق مزورانه بود. زیرا در شرایط زندگی مخفی و قطع ارتباط فرد با مجاهدین واقعی، بهتر می‌شد او را با روش‌های "مقتضی و لازم" نسبت به اپورتونیسم "قانع" نمود. منجمله برای جذب و مخفی کردن شهید منیری جاوید مخصوصاً "برای استفاده از توانایی‌های تکنیکی که داشت (و آنها شدیداً به آن محتاج بودند) تصمیم این شد که در موقعی که وی در خانه نیست، به عنوان مأمورین کیته به منزل وی ریخته و با برهم زدن آن چنین واسود کنند که در معرض پیگرد و دستگیری است ولذا باید مخفی شود.

و اما در مورد کاملترین نمونه همراه با شکجه اقنان اپورتونیستی بهتر است این سه‌وجه را بطور حلاصه شده از ریاض برادری که خود موضوع تهدید و شکجه بوده است، شویم. قسمت اصلی این جریان در روز ۱۸ اردیبهشت ۵۴ یعنی تنها دو روز بعد از کشن محبی صورت گرفته است:

" . . . در پائیز ۵۳ بهرام دواسلحه کمری و یک نارنجک و تعدادی فشنگ را به

من داد تا نگهداری کنم ، من هم آنها را پیش (ر.) گذاشتم و او آنها را در یک جاسازی حفظ میکرد .

البته وقتی با مجید تماس داشتیم ، مجید گفت که اینها را نمیخواهد به بهرام برگردانی ، پیش خودت نگهدار . تا این که در اسفند ماه یک بار (ایورتوتیست‌ها) (ح.) را به دنبال آنها فرستادند که با مجید صحبت کردم . گفت ببر بده (مثل اینکه میدانست برای یک مصرف عملیاتی میخواهند) ولی اتفاقا " به علت این که دست (ر.) در کارگاه داشکده شکسته بود و بیرون آوردن آنها از جاسازی کار داشت ، گفتم فردا حاضر نمیشود ، پس فردا تلفن بزن ، خوب بود چند روز قبل اطلاع میدادی و ... او اصرار داشت که فوری احتیاج داریم ، که من گفتم فردا تلفن بزن و خودم هم رفتم که به هر وسیله‌ای شده آن را حاضر کنم ، ولی بعدا " دیگر خود آنها تلفن نزدند و با من تعاس نگرفتند

این جریان گذشت تا این که وقتی در اردیبهشت ۱۳۵۴ جریان ارتباطات مجید برای آنها روشن شد ، آنها به انبار اسلحه که پیش سیف‌الله بوده سر میزند و میبینند که اسلحه‌ها را مرتضی صدیقه برده است احتمال میدهند که من هم در ارتباط با مجید و مرتضی (در این کار) باشم . به خصوص که سابقه اسفند گذشته که اسلحه‌ها زود آماده نشده بود هم وجود داشت ، و احتفالا " میخواهم اسلحه‌ها را به آنها (دیگر) ندهم .

آنها برای برخورد با این جریان شکل گرفته (مجاهدین) نقشه‌هایی میکشند که کشن مجید و مرتضی و دستگیر کردن من و پیدا کردن اطلاعات لازم از این طریق بوده است . (چون من علی‌نی بودم ، آنها فکر کرده بودند که میتوانند به نام و تحت عنوان پلیس مرا بگیرند و اقدام به گرفتن اطلاعات تعایند و در ضمن اسلحه‌ها را نیز از من بگیرند) آنها پس از اینکه انبار (۱) اسلحه‌ای که پیش سیف‌الله توسط مرتضی تخلیه شده است ، رای گرفتن اسلحه‌هایی که پیش من بوده است تصمیم میگیرند که بدون اینکه به من بگویید به کسانی که من اسلحه‌ها را پیش آنها گذاشتم مراجعه کنند و اسلحه‌ها را

۱ - درمورد این انبار و محتوای آن و بزرگ‌نمایی که در بیان نهاده شده در مباحث پیش توضیح دادیم .

از آنها بگیرند. در مورد کسانی که من اسلحه‌ها را پیش آنها گذاشته بودم، فقط بهرام اطلاعاتی در این حد داشت که دو نفر هستند، که هر دو نفر از همکلاسان من در دبیرستان هستند (ر. و ن. ۰) و میدانست که این دو نفر با هم هستند، البته او فکر میکرد که اسلحه‌ها پیش (ن. ۰) باشند.

البته راجع به رابطه خودم با (ر. و ن. ۰) باید بگویم که به خاطر اینکه شناسائی پیدا نکنند مبنی بر اینکه من با سازمان ارتباط دارم، انرژی زیادی گذاشته بودیم، مثلاً "همیشه اعلامیه‌ها را با زحمت زیاد بطور غیر مستقیم به خانه‌های آنها می‌انداختم ...". که البته این کار با نظر خود بهرام بود، چون من علی‌بودم و صلاح نبود که آن بجهه‌ها شناخت زیادی از من پیدا نکند. از طرف دیگر چون (ح. و م. و ک. ۰) از طریق دبیرستان (ر. و ن. ۰) را می‌شناختند، باز به گفته بهرام انرژی زیادی گذاشته بودیم که سه نفر اول از ارتباطات من با (ن. و ر. ۰) با خبر نشوند. ولی در اینجا که بهرام قصد میکند که مستقیماً "به سراغ اسلحه‌ها برود، تمام این موارد را زیر پا می‌گذارد و این یک نعونه از نعونه‌های فراوانی است که آنها (ایورتونیست‌ها) کوچکترین ارزشی برای مسائل امنیتی افرادی که با خودشان نیستند قائل نمی‌شوند. رفتن آنها به سراغ (ن. و ر. ۰) به این ترتیب بود که بهرام نشانی را که داشت در اختیار (ح. ۰) می‌گذارد و او بلا فاصله می‌فهمد که این دو نفر (ن. و ر. ۰) هستند. (ح. ۰) در این وقت مخفی بود و (ن. و ر. ۰) از این موضوع اطلاع داشتند و بهرام (ح. ۰) را پیش (ن. ۰) می‌فرستد و او (ن. ۰) را می‌بینند و سلام و علیک می‌کند، ماشین آنها را می‌بینید و می‌گوید "قدر ما با این ماشین بارکشی کردم". (ماشین را گاهی من به عنوان کارکرد و ... از (ن. ۰) می‌گرفتم و او نمیدانست که چه استفاده‌هایی از آن می‌شود). بس از کمی صحبت اشاره‌ای به مسائل طبقاتی میکند که هرگز در حد طبقداش مازره نکد، فاسد می‌سند و ... سپس می‌گوید آمدہ‌ام امنیتی فلانی را که پیش تو اس سگرم (۱). که (ن. ۰) می‌گوید فلانی چیزی پیش من ندارد. (ح. ۰) می‌گوید بعضی جه که جیزی پیش تو ندارد اگر جیزی نبود که من نعیاًدم. در مراجعته بعدی باز هم (ن. ۰) می‌گوید که پیش من نیست. (ح. ۰)

۱ - در اینجا می‌گوید که چون فوری به آن احتیاج داشتم و نتوانسته‌ایم با فلانی تماس بگیریم ما پیش تو آمدہ‌ایم تا مستقیماً "مستقیماً" بگیریم.

میگوید پس حتی "پیش (ر.) است و آدرس خانه (ر.) را به زور از اومیکرید و یک قرار هم با (ن.) میگذارد که او بسته را برای او ببرد . (در حالی که واقعاً هم اسلحه نزد (ن.) نبود) . پس از این برخورد آنها بدون مراجعه به (ر.) (۱) تصور میکنند که من اسلحه‌ها را به جای دیگر منتقل کرده‌ام . نتیجه این برخوردهای آنها شناساندن من به (ن. ور.) و شناساندن (ن. ور.) به (ح.) بوده است .

پس از این جریان بود که آنها تصمیم به گرفتن من میکنند ، که این کار دوروز پس از جریان زدن مجید و مرتضی صورت میگیرد . مسئله این بوده که آنها این واخر مرا از طریق محسن خاموشی و (د.) تحت نظر قرار داده بودند که من هم البته با (د.) صحبت‌هایی کرده بودم و بطور غیر مستقیم راجع به جریانات سازمان چیزهایی گفته‌بودم که شاید آنها (اپورتونیست‌ها) این مسائل را متوجه شده بودند ، و صحبت‌ها را شنیده بودند ، از طرفی فهمیده بودند که کسانی ، با افرادی که از زندان آزاد شده‌اند ، تعاس گرفته و جریانات سازمان را به آنها گفته‌اند و حدس زده بودند که من با این افراد تعاس گرفته‌ام . خلاصه این مسائل هم برای آنها جمع شده بود . مسئله دیگری که بد نیست پیش از شرح چگونگی دستگیر شدن خودم به وسیله آنها بگوییم این است که خاموشی را طوری به بهرام معرفی کرده بودیم که حس نکند من او را معرفی کرده‌ام (یعنی بطور غیر مستقیم) و او از وضع من و این که چه ارتباطاتی و درجه‌حددارم ، هیچ اطلاعی نداشت ولی آنها او را در جریان تعام کارهای من ، حتی مسائل خیلی ریز گذاشته بودند . او هم در دانشکده جریانات مرا دنبال میکرد و شروع کرده بود پشت سر من پیش بجهه‌های دانشکده صحبت‌هایی کردن . مثلاً به (ع.) و یکی دیگر از بجهه‌های دانشکده جیزه‌ای گفته بود که مثلاً " بعضی افراد هستند که دیگر اهل کار نیستند هر یک بعمرحله‌ای میرسد که میبرند و باید یک لگد (به) این جور افراد زد و کارشان انداخت تا از سر راه کار بروند و حتی در مردمی از من و (ص.) هم اسم بردۀ بود .

بعد راجع به بعضی از کتاب‌هایی که در کتابخانه گذاشته بودیم نظیر کتابهای ... و حرف‌هایی زده بود که البته این حرف‌ها روی بجهه‌های دانشکده ناشناسی

۱ - بعداً " بهرام گفته بود که (ابتدا) قصد داشتمند تحت عنوان ساواکی به خانه (ر.) ریخته و او را برای گرفتن اسلحه تحت فشار بگذارند .

نیز گذاشته بود و در این اواخر نحوه برخوردهای آنها با من تغییر گرده بود. او سعی داشت در دانشکده جریانی علیه من راه بیاندارد و سپس از درون آن عضوگیری کند. مثلاً "عضوگیری (م. ر.) را درست از همن طریق انجام داده بود. از طرفی قصد دیگرش ایزوله کردن من در دانشکده بود که راحت بتواند با بچه‌ها برخورد کند، علاوه بر اینها فکر میکنم که این برخوردهای خاموشی عملی کردن همان تهدیدهای بهرام بود که میگفت "همه جا میبیچد که فلانی بربیده و ... از طرفی بعداً" از صحبت‌های خود بهرام چنین معلوم شد که از بودن من در دانشکده و کلاً در آن محیط شدیداً ناراحت است و هر طور شده سعی دارد مرا از محیط دانشکده جدا سازد

و اما برنامه‌ای که آنها برای دستگیری من طرح ریزی میکنند بدین صورت بوده است که آنها اطلاع داشتند که من صبح زود با موتور برای رفتن به زمین ورزش از خانه خارج میشوم. طبق آنچه که بهرام بعداً تعریف کرد، آنها میخواستند در مسیر من گمین کنند و سپس با ماشین جلوی من بپیچند و همان جا به عنوان گشتشی ساواک مرا دستگیر کنند. بعد فکر میکنند که ممکن است من مسیرهای مختلفی را انتخاب کنم و خلاصه آنها موفق به این کار نشوند لذا تصمیم میگیرند در کنار در خانه بایستند و وقتی من خارج شدم تحت عنوان پلیس، دستگیرم کنند.

صبح زود آنها با پیکان سفید رنگ با ۴ سرنشین (با اصطلاح مثل گشته‌های ساواک) به جلو خانه ما می‌آیند. پیکان را آن طرف خیابان پارک میکنند، یک نفر از آنها پشت فرمان میماند، دو نفر آنها در کنار در خانه ما به انتظار می‌ایستند، یک نفر آنها هم در کار در دیگر خانه می‌ایستد، آن دو نفر یک عینک دودی هم که در کف شیشه‌ها یعنی کاغذ سیاه چسبانده بودند و یک کش هم به دسته‌های عینک بسته بودند با خود داشتند تا بلافاصله پس از این که مرا گرفتند، عینک را به چشم من بزنند تا قیافه‌های آنها را هم بینم.

صبح زود پیش از من یکی از افراد خانه‌مان میخواست از خانه خارج شود که میبیند دونفر در کنار در خانه ایستاده‌اند و یکی از آنها عینک دودی سه دست دارد، نک میکند و به داخل خانه بر میگردد و به من میگوید که با چنین چیزی رو برو شده، با او میگویم که از در دیگر خانه سریون بروم، که میبیند آنها یک نفر ایستاده است که بداخل خانه سرمهگردد.

من شوارم را پوشیدم که بروم بینم چه خبر است که یک مرتبه دیدم دو نفر وارد خانه شدند (که آنها را بعداً "فهمیدم وحید و طاهر رحیمی بوده‌اند) یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت "آقای فلانی یک بازجویی مختصر در رابطه با مسائل دانشجویی است" و عینک را به چشم من زد، چون آنها بی‌ها وارد خانه شده بودند، مادرم هم آنجا ایستاده بود، که ناگهان فریاد زد: آقا چکار میکنید و من که دم در خانه بودم، وارد کوچه شدم، چون شک زیادی داشتم آنها پلیس باشد در کوچه عینکرا از چشم انداختم و گفتم آقا کارتان را نشان دهید که یک مشت محکم به پشت گردنم زدن و شروع به فحاشی (به اصطلاح مثل ساواک‌ها) کردند و میخواستند مرا بهزور بطرف ماشین ببرند، آنها میکشیدند و فکر میکردند دعوایمان شده معکن بود دخالت کنند. من یک مرتبه احساس کردم که اوضاع ناجور است و خلاصه گفتم که می‌ایم که رفقیم و سوار ماشین شدیم. مرا در صندلی عقب، روی کف ماشین نشاندند که از سیرون معلوم نباشد و یک بارانی روی سرم کشیدند ا البته از جمع شدن مردم وحشت کرده بودند چون که موقع حرکت اتوسیل نزدیک بود یکی از افرادشان را جاگذارند که با مشت روی صندوق عقب کوبید تا نگه داشتند و او سوار شد، در بین راه فیلم‌های می‌آمدند که خود را به عنوان پلیس جلوه دهند. مثلاً "یکی شان میگفت با بی‌سیم به پایکاه شعاره ۴ اطلاع بده، بکو الان می‌آوریمش و که البته من فهمیده بودم که اینها پلیس نیستند. چون طرزکار پلیس به این شکل نیست و رفتارش مشخص است.

پس از طی سیری، اتوسیل آنها متوقف شد و مرا به داخل خانه‌ای برندند، وارد یک اطاق بزرگ شدیم که در انتهای آن اطاق کوچکتری به وسیله یک دیوار چوبی از آن جدا می‌شد. مرا به آن اطاق کوچک سلول مانند برندند و روی یک صندلی نشاندند، پاها می‌را به پایه‌های صندلی بستند و دستهایم را از پشت دستبند زدند (دستبندهای قدیمی شهریانی که آهنی و سنگین است). عینک هنوز به چشم من بود. دور آنرا پیبه‌گداشتند که جائی را نبینم، یک رادیو آورده و صدای آن را تا آخر بلند کردند و در کار من گذاشتند که اگر صدایی کردم، صدایم سیرون سرود (آن طور که بعداً "فهمیدم و منیزه اشرف زاده نیز بعدها گفت، لای دررهای دیوار تخته‌ای را نیز پنه گداشته بودند تا صدا سیرون سرود. همچنین جلوی در آن، دو تا پتو روی هم آویزان کرده بودند که السه

این طور که از این تدارکات معلوم نمیشود و آن طور که خود ظاهر رحیمی در کمیته میگفت برنامه کتک و بازجوئی و کشف روابط نیز در کار بوده است . مرا یک ساعت در این حالت رها کردند ، موقعی که مرا به صندلی میبستند باز هم فیلم میآمدند ، یکی بدیگری میگفت به " آقا " خبر داده ای ، بعد به من میگفت صبر کن ، بگذار آقای دکتر بیآید ، آن وقت میفهمی و بعد از یک ساعت که من در همان حال بودم و کم کم دستهایم درد گرفته بود ، در این فاصله از پشت دیوار چوبی صدای آنها میآمد که میخندیدند ، حرف میزدند و صبحانه میخوردند ، پس از یک ساعت داد زدم که چه خبر است ؟ کجاید ؟ که یکمرتبه وارد اطاق شدند و صندلی را هل دادند و تا نزدیک دیوار جلو بردن بطوریکه روی من بدیوار بود ، در این وقت بهرام عینک را از چشم من برداشت و گفت حالا ما را شناختی ؟

گفتم قبلاً " شناخته بودم .

گفت بینن چکار کرده ای که یک سازمان انقلابی باید ترا دستگیر کند .

گفتم چکار کرده ام ؟

گفت چرا سر قرارهایت حاضر نمیشوی ؟

گفتم کدام قرارها ؟ (چون نشده بود که بیخودی سر قرار حاضر نشوم ، البته نا

وقتی قرار داشتیم .)

گفت فلان روز تلفن زدم به خانه‌تان ، برادرت گفت گوشی خدمتمن و ده دقیقه مرا در تلفن عمومی معطل کرد ، چه هدفی داشتید ، چرا وقتی آمدند اسلحه‌ها را بگیرند ندادی ؟ میدانی با این کارت چه کردی ؟ ترور را سه روز به عقب انداختی .

در اینجا " وحید " که پشت سر من ایستاده بود ، وارد بار جوئی شده با لحن تندي گفت ممکن بود عمل باشکست مواجه شود . خلاصه یکی این میگفت یکی آن " بهرام " از جلو و " وحید " از پشت سر .

بهرام گفت موضع سکتاریستی گرفتاراند اگر این ۴ نفر که در این شرایط امیستی خطربناک صبح زود در خانه شما آمدند و ضربه میخوردند ، چه میکردی ؟

گفتم مگر من گفته بودم این کار را بکنید ؟

گفت تو مجبور مان کردی .

گفتم یعنی چه ؟ اصلاً " چه شده است ؟ فکر نمیکنید که اشتباه کرده اید ؟ که در اینجا گفت اسلحه را به کی دادی ؟

گفتم به چه کسی میخواستی بدhem ؟ سر جایشان است، بروید و بردارید، میشداين موضوع را بدون این کارها از من بپرسید ، قرار بگذارید با هم صحبت کنیم .

بعد گفت ما از کجا میدانستیم ؟

گفتم اگر بگوئیم ممکن است اسلحهها را برداری و فرار کنی ، حالاهم که طوری نشده، فوتش می فهمیم که اشتباه کردہ ایم رابطه ما مثل اولش میشود . چیزی پیش نمیآید . در اینجا وحید از پشت سر گفت اعاده حیثیت میشود ، همان طور که از (ف .) (در روسیه) هم اعاده حیثیت شد (که الان نامی را که آورد بیاد ندارم) . من در حالی که خیلی تراحت بودم گفتم نمیدانم گریه کنم یا بخندم که گفت باید گریه کنی .

گفتم آره ، برای سرنوشت مردم بیچاره .

بعد گفت تو قرار نداشته‌ای ؟

گفتم چه قراری ؟ مگر نمیدانی مدتی است با هم رابطه نداریم ؟

گفت نه، منظورم با شخص دیگری است .

گفتم نه ، چه شخصی ؟

گفت اسلحهها را قرار نبود به کسی بدھی ؟

گفتم نه .

گفت چرا پشت سازمان بدگوئی میکنی ، میگوئی مارکسیست شده‌اند و

گفتم به چه کسی گفتم؟ به هر کس بگوییم سازمان مارکسیست شده میگوید معلوم

است خودت رابطه داری . من اینقدر مسئله امنیتی را تشخیص نمیدهم ؟

گفت تو، به (د) چیزی گفته‌ای ، او هم به " خاموشی " گفته ، خاموشی هم به ما

گفته است (که البته این را برای این گفته بود که رابطه (د) با سازمان را

درک نکم) .

سپس گفت حالا دستهایش را باز کنید که خسته نشود .

گفتم نمیخواهد ، بگذارید باشد ، میخواهم یادم نرود . دستها و پاهایم را از

صندلی باز کردنند . بعد دوباره پرسید با هیچ کس تعاس نداشتی ؟

گفتم خوب ، اگر اعتماد ندازید ، بزنید تا یقین کنید !

در اینجا بود که حالت عصبانی به خود گرفت و گفت یعنی میگوئی ما هم مثل

ساواکی‌ها هستیم؟

گفتم فعلاً "این کارتان که شبیه کار آنهاست.

گفت نه ما به عکس ساواکی‌ها عمل میکنیم . اول اعتماد میکنیم ، ولی اگر بعداً فهمیدیم دروغ گفته‌ای ، آن وقت به شکل دیگری با هم برخورد میکنیم . از اینجا کمک نوع برخورد عوض شد ، به "وحید" رو کرد و گفت من گفتم که فلاانی بجه عاقلی است واز این برخوردها نمیکند . سپس به من گفت بجه‌ها گفته بودند که به شکل پلیس با برخورد کنیم و به او بلوف بزنیم که میدانیم که دو تا اسلحه و یک نارنجک پیش توست (البته در اینجا نگفت که قصد کنک زدن داشتیم یا نه ، ولی خوب بازجویی پلیسی که بدون کنک نمیشود ، حرف‌های "ظاهر رحیمی" در کمیته هم همین مسئله را نشان میدهد) . ولی من به آنها گفتم فلاانی را می‌شناسم ، اگر به ما نخواهد بگوید ، به پلیس هم نمیگوید . بنشین روی زمین خسته نشوی . و "وحید" هم در اینجا بیرون رفت .

سپس گفت این زخم مده دارد ، صحنه هم نخورده ، برایش صحنه بیا ورید .

سپس صحنه آورده‌اند (البته این مسائل جزئی است ولی من آن صحنه و نهاری را که آنجا دیدم به هیچ وجه به یک خانه تبعی نمیخورد) هر چه اصرار کرد من نخوردم .

گفت بخور ، حالا که دیبا آخر نشده ، زمین که به آسمان نرفته ، تو که نمیدانی جه کار کرده‌اند . اثبات اسلحه را خالی کرده‌اند ، برده‌اند ، کاری کرده‌اند که تمام وقتان را در این روزها روی این کار بگذاریم .

گفتم درست بود که (ج .) را پیش آن بجه‌ها (ن . و . د .) بفرستید که همه ما را

به هم لو بدهد؟

گفت با آن چیزهایی که دیده بودیم چاره‌ای نداشتیم . ما برای یکی از این اسلحه‌ها تا به حال دو شهید داده‌ایم . "بهشتی" و "عالیزاده" (۱) اما نازه میخواستیم مثل کمیته‌ها بریزیم خانه (ر .) خانه‌شان را بگردیم و او را مجبور کنیم که جای اسلحه‌ها را بگوید .

گفتم حالا چطور میگوئی طوری نشده ، من پیش آنها لو رفته‌ام ، تمام محل دیده‌اند که مرا ساواک گرفته ، این خبر به احتمال قوى به گوش ساواک هم میرسد . من چگونه به

۱ - که البته منظورشان دوشهید مجاهد است که مجاهدین آنها را داده‌اند (در سال ۵۱).

خانه بروم و زندگی کنم (که اتفاقاً "علاوه بر این که در تمام محل پیجیده بود، در دانشکده هم پخش شده بود که فلانی را در حال کنک و درگیری دستگیر کرده‌اند و بچه‌های دانشکده میخواسته‌اند به اطاق رئیس بروند و بگویند چرا او را گرفته‌اند). بهرام گفت نه هیچ طوری نشده. در عرض یک هفته همه این مسائل حل می‌شود. گفتم این چهار نفر که خانه و اسم مرا یاد گرفته‌اند چه؟ من از کجا بدانم دستگیر شده‌اند یا نه؟

گفت در این مورد خاطر جمع باش، آنها در سطحی نیستند که حرف بزنند. اگرمن حرفی بزنم، آنها هم حرف می‌زنند (۱)

بعد صحبت‌های زیادی کرد که با تهدید و تحریر و تشویق توان بود. مثلاً گفت چرا حالا بعد از ۴ سال کار وقتی سازمان بتواحتیاج دارد میخواهی خودت را کنار بکشی. (ح. ۰) از تو بیشتر نبود که کمتر بود، حالا کلی کار و مسئولیت به عهده دارد. همین رفیق هم تیمت باید بی‌آید اینجا آدرس تو را بدده براتی دستگیر کردن تو. تو خوب میتوانی کار کنی. بیا در یک خانه تیمی خوب میگذاریم با یک خوب کار کن. چه میخواهی؟ میخواهی "خاموشی" را بگذاریم خودت با او کار کنی؟ (باتوجه باینکه در آن زمان "خاموشی" در تشکیلات آنها آن موضع بالا را داشته نمیدانم منظورش از این حرف چه بود؟)

من در جواب گفتم همان طور که برایت نوشتمن من هرگز اهل کار نمی‌شم و که در اینجا باز لحن تهدید آمیز به خود گرفت که خلاصه تو هر چه داری از سازمان داری (۲) حالا نمیتوانی در رابطه‌ای غیر از سازمان کار کنی. ما که می‌سینیم به ما میرسی می‌گوئی نمیخواهم کار کنم ولی در دانشکده به بچه‌های دیگر که میرسی فعالی و میخواهی که کار کنی. خلاصه بگویم، تو فقط دوراه داری، یا باید اصلاً "کار سیاسی را کنار بگذاری بروی دنبال زندگی و درس و عشقت یا این که اگر میخواهی کارسیاسی بکنی باید در رابطه با سازمان باشد. غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم، با این زبان با

- ۱ - و دیدیم برحی از این ۴ نفر در گمیته چه حرف‌ها گه نزدند.
- ۲ - گه البته باز هم منظورشان سازمان مجاهدین است و گویا امر بر خودشان هم مشتبه شده.

هم صحبت نمیکیم ، با زبان دیگری با هم صحبت خواهیم کرد ، نمیخواهد توی آن داشکده خراب شده بروی و شروع به فشار آوردن روی این زمینه کرد که من گفتم نمیخواهم مخفی شوم .

بعد گفت خلاصه حواست باشد . مبارزه زندگی ماست و ما به سادگی از این برخوردها نمیگذریم . بچههای سازمان کلی خون داده‌اند (۱) تا سازمان به اینجا رسیده بعد ناهار آوردند که خودش خورد ولی به من هر چه اصرار کرد ، نخوردم . بعداً "مرا با ماشین و چشم بسته از آنجا بیرون آورد و قرار گذاشت که اسلحه‌ها بگیرد . از این پیعدسیر قرارها "منیزه" را میفرستاد تا مرا پیش او ببرد . البته بعد از آن دو بار بیشتر نباید مش که باو گفت اگر ساواک مرا گرفت چه بگویم ، که خیلی ساده گفت نمیگیرد و حتی در این زمینه کمک فکری ای به من نکرد . بعد به او گفتم که الان در این مرحله از مبارزه تصفیه خونین امکان دارد؟ (میخواستم ببینم چه میگوید و احتقالاً) با مجید و مرتضی چه کرد (هماند) که خیلی ساده گفت نه حالا در این شرایط لزومی بهاین کارها نیست . (۲)

در آخر کار گفتمن فقط یک خواهش دارم که اگر یک وقت صلاح دیدید که مرا لو بدھید حدود مسئله را قبلاً به خودم بگوئید که در بازجویی بدامن که چه بکنم . که لبخند معنی داری زد و گفت این چه حرفي است ، مگر دستگان جویی است ، خودمان گوشت را میگیریم و می‌اندازیم گوشمهای .

بعد از این دیگر او را ندیدم . در این مدت واقعاً هر آن این امکان را میدادم که آنها بخواهند مرا بکشنند .

از طرفی هر آن احتمال درگیری از طرف ساواک را میدادم و در تنهایی مطلق هم بودم . در این دو ماهه براستی شرایط خاصی بود که به عدم تعادل ختم میشد و ...

۱ - "بچههای سازمان کلی خون داده‌اند" تا آقایان اپورتونیست‌ها تمام آنها را چه از نظر ایدئولوژیک ، چه از نظر سیاسی و حتی از نظر اخلاقی ، نیز لگد مال گشند !!

۲ - در حالی که در این تاریخ مدقی از به قتل رساندن مجید گذشتاد است ، لابد این دروغ هم برای پاسداری از صداقت و حقیقت لازم و ضروری بوده است .

آری، این روش‌های پلیسی، شعمای از همان روش‌های "مقتضی و لازم" بودند که اپورتونیسم بدان وسیله به رسالت "اصلاح گرایانه و تکامل دهنده" خود جامه عمل میپوشاند و به "آموزش و اقتناع" افراد میپرداخت. البته انتظار دیری نیاشید. برخی از آنها که زمانی به تقلید ارزش‌های ساواک میپرداختند، کمتر از سه ماه بعد، دست در دست دوستان صمیمی ساواکی در کمیته، دیگر نیازی به تقلید نداشتند. در اینجا دیگر حرکات، نه تقلیدی، بلکه آگاهانه و از روی قصد و تصمیم، به منظور بازجویی و شکجه انقلابیون صورت میگرفت.

اکنون با این توضیحات موقع آن است که از هر وجودان منصفی بپرسیم آیا این "بهرام"‌ها، "وحید"‌ها، "خاموشی"‌ها، "طاهر رحیمی"‌ها و ... سایر سردمداران و پرجمداران جریان، همانها که بخانه مردم میریختند تا آنها را به زور و عنف و اداریه مخفی شدن کنند، همانها که دست به شکجه و کشtar انقلابیون مجاهد این میهن میزندند و از هیچ ریا و دروغی هم ابا نداشتند، باز هم "مجاهد" بودند.

آیا با این ایدئولوژی و این عملکرد‌های اخلاقی، باز هم میشد آنها را مجاهد خطاب نمود؟ کجا بود شهید "محمد حنفی‌نژاد" که آن همه در آخرین لحظات زندگی نیز برادرانش را به "احساس مسئولیت" نسبت به مردم وصیت میکرد، تا این صحنه‌ها را ببیند و به حال سازمانی که آن را بنیاد گذاشت و اکنون اینگونه در زیر لگد‌های سفاکانه و رذیلتبار فرست طلبان متلاشی میشد، سخت بگیرید؟ کجا بودند مجاهدین اسیری که آن همه مرارت و تلخکامی و شکجه را به خاطر این سازمان، که تعامی عشق و امیدشان بود، متتحمل شدند؟ کجا بود شهید والامقام "کاظم ذوالانوار" که از زندان به خاطر سازمانش پس از ماهها شکجه طولانی به میدان تیر رفت؟

نه، آن فرصت طلبان دیگر مجاهد نبودند و از میراث مجاهد، نه ایدئولوژیش را داشتند و نه شیوه و سایر اخلاقیات ضروری یک مجاهد را. چگونه میتوان یک "مجاهد" را به انجام عملی که در مردم یاس و بد بینی نسبت به مبارزه برمیانگیزد، مجاز دانست؟

آری، این شللول بندها، اکنون بخاطر تعامی روش‌های فرصت طلبانه و فاشیستی که پیش‌کرده بودند، چیزی جز نوجه قداره بندهای جدیدی در ردیف اجامو و اوپاشی که لباس مارکسیسم را پوشیده بودند، نبودند. فرو مایکانی که به حق میتوان آنها را

متکا ملترين محصولات اپورتونيسم ناميده، براستي اينها ديجر همان "خوارج" ماركسيسم بودند که به يك نظامي گري دگماتيستي ضد ايدئولوژيك نيز آلوده بودند. خوارجي که على علیه السلام نظاير آنها را در لباس اسلام چنین توصيف کرده بود: "مردمي دل سخت، خشن، او باش گونه، بندۀ صفت و فرمایه که از هر سو گرد آمده و از هر آميخته و گرايشي آكده‌اند. از آنهاي که باید فهم و ادب و اخلاق را به آنها آموزش دهند و آموزش و تربیت ببینند و بر آنها سربرستي و ولایت شود و دستشان را در کارها بگيرند، نه در زمرة مهاجرین اند و نه در ردیف انصار و نه از کسانیکه "خانه" وايمان را جايگزين شده بودند...." (۱) آري، فرصت طلبان مورد بحث نيز ديجر نه در زمرة "مجاهدين" بودند و نه در ردیف آنها که ايشان (مجاهدين) را نصرت کردن.

۸ - سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامي به منظور تحکیم مواضع اپورتونيسیستی :

اکنون به دنبال بررسی شمه‌ای از روش‌های غیرمستقیم و مستقیم بیوش اپورتونیستی به بنای عقیدتی سازمان، خوبست در ادامه شرح تاریخچه جریان اپورتونیستی، به سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامي نيز اشاره کنیم:

۱ - نقل از خطبه ۲۳۸ نهجه البلاعه - جملة طفام، عبید اقرام، جمعوا من کل اوب، و تقطعوا من کل شوب، ممن ينبغي ان يفقه و يودب و من يعلم و يدرب، و يولى عليه، ويؤخذ على يديه ليسوا من المهاجرين والانتصار ولا من الذين تباوا والدار والايمان.

..... عبارت آخر اشاره به آيء ۹ سوره حشر که بطور تاریخی به آنان گه از پيش ایمان آورده و مدینه پیامبر را انتخاب کرده بودند، دارد.

درست در بحثوحه تعارضات ایدئولوژیک درون سازمان ، یعنی در شرایطی که علی القاعده هر رهبری اصولی ، عمل صحیح و واقع بینانه را به مثابه کاراصلی در راس برنامه امور خود قرار میدهد ، رهبری فرصت طلب تغییر ایدئولوژی داده ، به چند عمل نظامی اقدام میکند ، (۱)

بیگمان یک عمل مناسب نظامی ، به اعتبار ضروریات عملی یک جنبش مسلح ، میتواند در هر موقع مناسی گرامی و مورد استقبال باشد . لیکن اگر این جنبش مسلحانه را در رابطه جدائی ناپذیر با موقفيت سازمان های پیشتازش در نظر بگیریم و اگر سرنوشت این سازمان ها را که مقدمتا " منوط به نحوه حل تضادهای درونی آنهاست از سرنوشت کل جنبش جدا نکیم ، آنوقت با واقعیات جدیدی روپرتوخواهیم شد که چه بسا یک عمل بسیار شوق انگیز نظامی را نیز به خصیصه اپورتونیستی بیالاید ، و این درست همان شرایطی است که عملیات مورد اشاره ما در کادر آن صورت میگرفت . یعنی در حالی که به دلیل تعارضات ایدئولوژیکی که اپورتونیستها به سازمان ما تحمیل کرده بودند ، کل سرنوشت سازمان زیر علامت سؤوال بود ، و در حالی که برای حل تضادهای ایدئولوژیکی مربوطه (میان مجاهدین و به اصطلاح مارکسیست شده ها) با سردمداران جریان اپورتونیستی راهی جز قهر و سرکوب خونین نیافته بودند ، (۲) و درحالیکه موجودیت تشکیلاتی سازمان در اثر اینبوه تصفیه ها ، و پوچی ها و بی انگیزگی ها ، دیگر چندان اعتباری نداشت ، آری در این شرایط ، آنها بار عملیات نظامی سنگینی را هم به دوش سازمان گذاشتند . عملیاتی که طبعا " در داخل تشکیلات ، استفاده های جز سریوش گذاشتند بر روی تضادهای در حال فوران و برخورداری از یک موضع قدرت در مقابل مجاهدین واقعی ، نداشت . عملیاتی که اگر چه به مدد امکانات تاکتیکی و تکنیکی و تجارب وسایق و حتی افراد همین سازمان اجرا میشد ، ولی عملاً بنام سردمداران جریان اپورتونیستی و در خدمت تحکیم مواضع آنان تمام میشد . و نازه از همین طریق و با برخورداری از

۱ - ترور زندی پور ، ترور سرهنگ های آمریکائی و ...

۲ - درحالیکه بسادگی میتوانستند با یک انتساب اصولی راه خود را گرفته و با ترک سازمان مجاهدین آن را به صاحبان اصلی آن واگذارند و خود در سازمان جدیدی مطابق عقید جدیدشان بگارادا مه دهند .

پرستیز و حبیبی که عملیات نظامی ایجاد میکرد، میشد به مواضع فرصت طلبانه جدید که در همین اثناء به مردم اعلام میگردیدند نیز، اعتباری بخشد. کما این که مقداری از اعلامیه‌های مربوط به ترور زندی پور با آیه مخدوش شده چاپ گردید تا اذهان را برای باخبر شدن از تغییر مواضع ایدئولوژیک و آنچه به اصطلاح مارکسیست شدن سازمان! (ونه تعدادی از افراد منتبس به آن) نامیده میشد، آمده سازد، (۱). از سوی دیگر مطابق تجارب گذشته، برای ما روشن بود که به دنبال "عمل بزرگ" بایستی "بسیج بزرگ" دشمن درنده‌خورا نیز که معمولاً به ضرباتی نیز منجر میشود، انتظار کشید (۲). حال اینکه سازمان مملو از تضاد و پوچی امروز، به هیچ وجه طاقت چنین ضرباتی را که لاجرم بطور زنجیره‌ای به ضربات دیگری نیز منجر میگشت، نداشت، چرا که در این شرایط سازمان به زورقی شکسته و پر از سوراخ می‌مانست که یارای هیچ سفر رزمی و نظامی جدی را نداشت، زورقی که در همان مراحل اول سفر، دشمن تا اعماقش نفوذ میکرد و آنرا در همان مراحل با مخاطرات جدی روپرور مینمود.

در چنین شرایطی، همچنانکه فی الواقع هم اتفاق افتاد، کافی بود تا یک عنصر پیوچ و بی‌انگیزه (نظیر خلیل درفولی به اصطلاح مارکسیست شده) در یک بسیج دقیق پلیس (که در آن روزها یعنی اواخر سال ۱۳۵۲ و سال ۱۳۵۴ کار رایج دشمن بود) بدام افتاد، بعد همه چیز را لو بدهد؛ شروع به همکاری وسیع کند و به دنبال خود "وحید"‌ها، "خاموشی"‌ها و "طاهر رحیمی"‌ها راهم بیاورد. سپس آنها نیز علیرغم "صادقت"‌های "بی‌نظیر" (۳) و دهانهای "دز" مانندشان! از نظایر "خلیل" سبق ببرند و "صدیقه"‌ها را هم (که علیرغم این که سه ماه از دستگیری شان میگذرد، دهان

۱ - البته تعدادی از اعلامیه‌ها با همان آیه "فضل الله للمجاهدين على القاعدین اجر عظیماً" که همیشه روی آرم سازمان بود مثل معمول چاپ شد، به‌این ترتیب بتناسب هر مورد اعلامیه مخدوش یا اعلامیه معمولی پخش میشد تا مبادا مسلمانان طرفدار سازمان با دریافت اعلامیه مخدوش یکه بخورند! (این هم یک‌اقدام حقیقت جویانه دیگر!).

۲ - مانند ضربات بعد از طرح ربودن شهرام پهلوی نیا (پس اشرف خواه معروفه شاه)،
۳ - نقل از توصیفی که بیانیه درباره آنان بکار میبرد،

باز نکرده‌اند) لو بدهند، و . . . همچنین تعداد کثیر دیگری را نیز به دنبال خود بکشانند.

ملاحظه میگردد که کمتر سازمانی است که در زیر انبیوه تضادها و تعارضات ناشی از تغییر ایدئولوژی، بتواند این ضربات را نیز طاقت بیآورد. اما سردمداران را نه توان فهم این نکات ظرفی بود، و نه پارای مهار کردن جنون رهبری خود را که ملازم با متلاشی کردن مجاهدین بود، داشتند.

به دنبال عمل زندی پور، (که رژیم به انتقام آن و سایر عملیات جنبش مسلحه‌انه به اعدام ۹ زندانی رآزار و منفرد کردن شماری دیگر از زندانیان پرداخت) و تنها یک ماه و چند روز پس از آن، اعلامیه عمل سرهنگ‌های آمریکائی، مشخصاً "بدون آیه معمول مجاهدین انتشار یافت و همکان را متوجه تغییرات فرصت طلبانه دزون سازمان مجاهدین نمود. بدینوسیله (یعنی با عملیات مزبور) هم میشد دهان اعضاء مقاوم پائین‌تر را بهتر بست و هم میشد در قبال نیروهای خارج از سازمان از موضع قدرت، راه را برعلتی کردن تغییرات اپورتونیستی هموارنمود. ما در فصول آینده باز هم از این سوء استفاده‌های اپورتونیستی از عملیات نظامی و آثار سوء تشکیلاتی آن سخن خواهیم گفت.

۹ - مبانی نظری و تئوریک اپورتونیسم یا خوش خدمتی غیر مستقیم به امپریالیسم و رژیم شاه به بهانه تحلیل اقتصادی :

در تاریخ مارکسیسم، علیرغم نیت بنیان گذاران آن، "خدمتگاری"‌های بسیاری به دشمنان امپریالیست به بهانه "تحلیل اقتصادی" صورت گرفته است. یعنی همان بلاهایی که بیش و کم به سر هر مکتب دیگر نیز آمده است. یکی از این نمونه‌های تاریخی مارکسیسم به اپورتونیست‌های بین‌العلل دوم مربوط میشود که سرانجام مستقیماً بخدمت بورزوایی امپریالیست درآمدند، در مورد تحلیل‌های اقتصادی فرصت طلبانه همین عدد بودکه لنین نوشت: "خدمتگاری در آستان بورزوایی به بهانه تحلیل اقتصادی" (۱) پاورقی در صفحه بعد

توده - نفتی‌های خودمان نیز در فاصله سال‌های ۳۲-۳۵ با تحلیلی که از مرحوم دکتر مصدق پیشوای فقید نهضت ملی ایران به عمل می‌ورند، نمونه دیگری از همین گونه "تحلیل‌های اقتصادی" ارائه دادند، اکنون خوبست با توجه به "تحلیل اقتصادی" اپورتونیست‌های چپ نمائی که در سال ۱۳۵۶ سازمان مجاهدین خلق ایران را متلاشی کردند، با نمونه جدیدی از این خدمتگزاری و خوش خدمتی‌ها (البته بطور غیرمستقیم) آشنا شویم. تحلیلی که در حقیقت مبانی نظری و تئوریک حرکت اپورتونیستی آنها را تشکیل میدهد و از این لحاظ برای ما بسی شایان توجه و در خور بحث تفصیلی و مشروح است. لیکن بحث مشروح در این مورد را به فصول آینده محل نموده و در سطور حاضر بالاختصاری که شایسته مرور سریع تاریخچه جریان اپورتونیستی است، به تحلیل مزبور اشاره میکنیم:

چنان که در بیانیه به وضوح یا بطور ضمنی مکررا" (۲) آمده است بزودی با فرا رسیدن سال ۵۲ (و درست در همین تاریخ!) که سال نفوذ اپورتونیسم در سازمان ماست) پروسه پرولتریزه شدن خردۀ بورژوازی انقلابی ایران، سرانجام پس از طی جریان تغییرات کمی و تدریجی خود، به دنبال "دگرگونی مناسبات اجتماعی و تغییر روابط تولید" ... (ص ۴۷ بیانیه) به اكمال میرسد.

"ایدئولوژی پرولتا ریا و روشنفکر پرولتا ریا که تاکنون بر زمینه‌های مساعد ذهنی در ایران حرتکی ۶۶ ساله، ملعو از فراز و نشیب‌های گوناگون پیموده بود، اکنون عینیت تاریخی" می‌یابد (ص ۵۵ بیانیه). پرولتا ریا "اصلی ترین نیروهای اجتماعی و قوی ترین طبقه‌ای ک میتواند در هر مبارزه‌ای علیه سیستم موجود نقش تعیین کننده‌ای ایفا نماید" (ص ۵۵ بیانیه) تبدیل میشود، "آن سلسله علل زیربنایی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی (پرولتا ریا) را در شرایط خاص یک جامعه فراهم ساخته و به او اجازه میدهد که با حرکت بر روی چنین زمینه عینی ای قوانین خاص ویژه خود را عرضه کند" (ص ۳۵ بیانیه) جمع می‌آید. "این سلسله علل

پاورقی (۱) مربوط به صفحه قبل.

۲ - لنین - ٹائوتسکی مرتد.

۳ - صرفنظر از تنافقن گوئی‌های مضحك و یا اسفباری که بیانیه مملو از آنهاست.

زیرینایی همانها هستند که جریان پیدا شد و ظهور یک تفکر را به متابه محصول ذاتی و طبیعی یک جریان اجتماعی، از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرایط خاص جدا می‌سازد،" (ص ۳۵۶ بیانیه) که خلاصه منظور آن سلسله عالی هستند که مارکسیست شدن آقایان اپورتونیست‌های چپ نما را از مارکسیسم سایر مارکسیست‌های ایران کیفا "متاز کرده و به پشتونه مادی و عینی که در سال‌های اخیر فراهم شده متنکی می‌سازد، زیرا سایر مارکسیست‌های ایران ناکنون به این "معنای خاص" (ص ۳۵۶ بیانیه) (یعنی با پشتکرمی به شرایط عینی و طبقاتی مارکسیسم) با "ایدئولوژی پرولتاریا" مرتبط نبوده‌اند. والغرض "محمل‌های مادی در زیر (ص ۳۵۴ بیانیه) ... " که همان علل زیرینایی باشند) به تحولاتی در "رو" منجر می‌شود که انکاس آن در سازمان مجاهدین همان "دوران تعیین کننده مبارزات ایدئولوژیک (ص ۳۶۶ بیانیه)" (یعنی بهار ۵۲ - مهر ۵۴) است.

همان دورانی که سرانجام به اعلام مارکسیست شدن سازمان! (۱) (ونه تعدادی

۱ - جالب این است که در صفحه ۱۱ همین بیانیه اپورتونیستی، به سازمان‌ها و نیروهای مارکسیستی که به مارکسیست اعلام نمودن سازمان ایراد می‌گرفته‌اند طعنه زده می‌شود که: "... آنها این آموزش اساسی مارکسیستی را که تنها بعد از تعیین صریح و قاطع مرزهای طبقاتی است که می‌شود راجع به هرگونه تاکتیک سیاسی صحبت کرد، فراموش کرده و به این ترتیب نوع دیگری از سازش در اصول را به ما پیشنهاد میدادند. " و کسی نبوده است که در آن موقع از آقایان چپ‌نماها بپرسد که آیا مطابق همین رهنمود، حقیقت مارکسیست اعلام نمودن یک سازمان مسلمان موقول به این نیست که مقدّتاً "بطور صریح و قاطع مرزهای طبقاتی این سازمان مشخص گردد؟ به این معنی که اگر مطابق ایدئولوژی خودتان، این سازمان یک سازمان پرولتاری است، پس چه تغییری در مواضع ایدئولوژیک آن ضروری است؟ و اگر سازمان یک سازمان خردۀ بورژوازی است تعیین صریح و قاطع طبقاتی مرزها، دیگر چه جایی برای شما و تغییردادن‌های فرستطلبانه‌تان در آن باقی می‌گذارد؟ در ضمن سطور آینده پاسخ اپورتونیستی به این سوالات را که از یک سیاست فرستطلبانه به خصوص نیز برخوردار است ملاحظه خواهیم نمود.

از افراد آن) توسط همین بیانیه منجر میشود. البته مبادا مارکسیست‌هایی که در دوران عینیت نیافتن ایدئولوژی پرولتاریا به آن "معنای خاص" در ایران مارکسیست شده‌اند، فکر کنند که چنین چیزی (یعنی مارکسیست شدن سازمانی که ایدئولوژی آن بقول ص ۱۷ بیانیه "حاوی اصلی ترین مشخصه ایدئولوژی خردۀ بورژوازی" است) امکان‌ندارد. خیر! اگر چه بیانیه در صفحه ۵۲ تاکید میکند که :

"علیرغم تمام نوآوری‌هایی که سازمان در اندیشه و تفکر مذهبی بعمل آورد، ... باز هم به همان دلیل که بر پایه ایده‌آلیستی قرار داشت و به همان دلیل که تنها این ایده‌آلیسم در نهایت میتوانست باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهای از روشنفکران مذهبی و خردۀ بورژوازی در حال سقوط باشد، مسلماً" نمیتوانست پاسخ قانع کننده‌ای در مقابل مسائل موجود جنبش انقلابی بگذارد."

و اگر چه باز هم بیانیه (در ص ۳۱۱) تاکید میکند که نوع خاص ایدئولوژی بیانیتی سازمانی نظیر مجاهدین ... "در عین حال هنوز هم ماهیت خردۀ بورژوازی دارد ..."، ولی "این امر" یعنی "پروسه تغییر مواضع گروهها و افراد از مواضع خردۀ بورژوازی به مواضع پرولتاری ... مسلماً" هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی امکان پذیر است" (ص ۱۸۴ بیانیه).

چرا که مطابق نظریات لنینی! جدید :

"گرایشات ایده‌آلیستی حاکم بر گروهها که همواره نماینده ایدئولوژی و منافع قشرها و طبقات غیر پرولتاری است (و عمدتاً" در ایران نماینده جناحها و قشرهای مختلف خردۀ بورژوازی است) ص ۱۸۵ "نیز" میتواند در جریان یک پراتیک سنگین دراز مدت انتقامی، مواضع ناسالم خود را به نفع اعتقادات سالم انقلابی، یعنی ایدئولوژی پرولتاریا ترک گوید، (شق اول) و این البته مستلزم داشتن مواضع عمیقاً "صادقانه، داشتن آمادگی بسیار برای درک و پاسخ به اساسی ترین منافع زحمتکش ترین اشار جامعه در هر لحظه و همچنین تشديد مبارزه ایدئولوژیک رهبری و هدایت سالم آن در درون سازمان به نفع حاکمیت کامل عناصر انقلابی موجود در ایدئولوژی گروه و نفی و نابودی عناصر ارتجاعی و ایده‌آلیستی آن است ..." (ص ۱۸۱ بیانیه) و به نظر فرصت‌طلبان

۱ - تاکید زیر کلمات از ماست .

"نمونه طی چنین پروسه‌ای سازمان خود ما (مجاهدین) است که بالاخره بعداز ده سال شرکت در پراتیک انقلابی جامعه بعد از ۴ سال شرکت مستقیم در راس جنبش مسلحه و بعد از ۲ سال مبارزه حاد ایدئولوژیک در درون سازمان، توانست بر موضع متزلزل و بینابینی طبقاتی . ازمان را با ایستادگی بر روی منافع و جهان بینی پرولتاریا در هم بشکند و فصل نوینی را در مبارزه مسلحه خلق بازگشاید ، من ۱۸۱ بیانیه "

اینجاست که به "...، مهمترین و در عین حال ظرفی‌ترین مسئله‌ای که میتواند نتایج همه بحث‌ها و نظرات (اپورتونیستی) (۱) ... را تاکنون در خود خلاصه سازد ص ۲۸۳ بیانیه " پاسخ داده میشود. به این معنی که در اوج یک کشف و شهود غلیظ اپورتونیستی " در هسته ماتریالیستی" (۲) ! سازمان مجاهدین (همان سازمانی که پایه ایده‌آلیستی ، و ماهیت خرد بورزوایی داشت و بیانگر منافع خرد بورزوایی در حال سقوط بود (۳)) با یک سواری استادانه با "پوسته ایده‌آلیستی" (۴) خود را میشکاند و طفل نا مشروع جدید ! که همان اپورتونیسم پرولتاریا نما، باشد متولد میشود . توجه کنید : بدین قرار حرکت تکاملی اندیشه و تفکر ما که همراه با رشد و توسعه هسته ماتریالیستی آن بود یا می‌بایست در نقطه‌ای پوسته ایده‌آلیستی خود را بشکند و یا عقب گردی ارجاعی و نابود کننده را پذیرا شود .

تشخیص صحیح رهبری سازمان در انتخاب مرحله " مبارزه ایدئولوژیک " (تابستان ۵۲) درست همان پاسخ لازمی بود که بضرورت تکاملی این اندیشه (اندیشه مجاهدین) داده میشد اکنون دیگر تغییرات کمی گذشته جای خودشان را بیک تغییر کیفی میدادند . طی دو سال مبارزه سه‌میکن ایدئولوژیک، مبارزه آشنا ناپذیر با جلوه‌های (۵) سیاسی تشکیلاتی ایده‌آلیسم و سیس ابعاد فلسفی آن؛ طی همان مرحله در دنیاک اما لازمی بود که هر تولد جدیدی به همراه دارد . و ما اینک در چنین نقطه نوینی از درک حقیقت ،

۱ - داخل پرانتز از ماست .

۲ - صفحه ۲۱۲ بیانیه

۳ - به عمق این تناقض‌گوئی‌ها توجه کنید .

۴ - صفحه ۱۱۳ بیانیه

۵ - به عمق این تناقض‌گوئی‌ها توجه کنید .

حقیقت ماتریالیستی جهان، تولدی دوباره یافته‌ایم . " (ص ۳۱۳ بیانیه) . با این ترتیب طی تجربه و نتیجه‌ای " که یک تجربه و نتیجه محدود محلی و خاص یک گروه یا سازمان نیست ، بلکه تجربه‌ای است که ریشه در بطن مبارزه انقلابی خلق و شاخه در تمام مبارزات انقلابی توده‌های زحمتکش جهان دارد ص ۹ بیانیه " عده‌ای به مارکسیسم رهنمون می‌شنوند که : " نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزو، نه در اثر توصیه این فرد یا گراش آن فرد و نه تحت تاثیر عواطف و احساسات ، بلکه با عبور از کوره گذاران ده سال کار انقلابی ، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده‌ای که با نثار خون خویش راه رهائی خلق را روشن ساختند (۱) و با عبور از راههای پر پیچ و خم دو سال مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات ، به این نقطه رسیده " اند (ص ۸ بیانیه) . خوشبختانه " ضروریات تاریخی مربوط به لزوم یک رهبری جدید متکی به ایدئولوژی پرولتاپیا و جهان بینی علمی ص ۶۴ بیانیه " نیز از پیش (به دنبال تحولات اجتماعی سال ۴۰) آماده شده بود .

بنابراین یک " پرچمدار " و یک لینین ای دیگر (البته ساخت داخله) کم بود که آن را هم خدا یا تضادهای درونی ماده (هر کدام را که مناسب‌تر میدانید انتخاب کنید) از غیب رساند ای چه داستان شیرینی ! ؟ آنقدر شیرین که هیچ کس نمیتواند آن را قطع کند و دهان همه بسته است ای نه مجاهدین ، نه مارکسیست‌های غیر اپورتونیست و مهحتی مارکس و لینین و سایر واضعان نظریات مارکسیستی که خرده بورزوایی (و طبعاً سازمان‌های واپسنه با آن) را بمثابه یک طبقه یا قشر بینابینی بخصوص ، همیشه خرده بورزوایی و نه یک طبقه دیگر با خصوصیات غیرخرده بورزوایی دانسته‌اند (۲)

۱ - منتظر شان همان مجاهدین شهید است که بی گمان هیچ ربطی به آقایان اپورتونیست‌های چپ نما ندارد . دلیلش هم پاداش‌هایی است که پس از " نثارگردن خون خود در راه رهائی خلق " در قالب کلمات لجن ، اغواگر ، ناصادق ، متعفن و دهها برچسب صریح یا تلویحی دیگر از سردمداران جریان اپورتونیستی حتی در همین بیانیه نیز دریافت گردیدند .

۲ - علیرغم همه انشعاباتی که ممکن است در آن رخ دهد ،

چه کسی میتواند حرف بزند؟! داستان آنقدر شنیدنی است که ما هم حیفمان آمد آنرا جابجا قطع کنیم و یا به دنبال ترجیع بندهای تکراری "بعدار... بعدار..." به شرح آن موضع عمیقاً "صادقانه" و داشتن آمادگی بسیار برای درک منافع زحمتکشان این را در هر لحظه، بپردازیم بلکه این مهم را به فصل‌های آتی موقول میکنیم. ولی در همین جا پاید ذکر نمود که رفقاً راست میگویند "تجربه" و نتایج آن حیف است که به این سازمان یا این کشور "محدو" شود. لذا واقعاً "جای آن دارد که در سطح جهانی عبرت شود"! به همین دلیل اجازه میخواهیم اگر استفاده از تجارب انقلاب شوروی (که رفقاً تمثیل آوردن از آن را زیاد دوست دارند) برایمان گناه نباشد فقط نقل قولی را از لینین خطاب به کائوتسکی بیآوریم. آخر تجربه لینین نیز اگر رفقاً این قبول کنند جهانی است، و میتواند به نحو اعم گاهی در ایران نیز کاربرد پیدا کند. او (لینین) در موردی که کائوتسکی خیلی حرف‌های بچگانه و مضحكی سر هم کرده بود مینویسد:

"حقیقتاً پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که پلیس آن خنده دست‌جمعی را برای افراد منوع کرده است والا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشت.

و میدانیم که پلیس ایران بخصوص در زمانی که بیانیه نوشته میشد خیلی غدارتر و مخوف‌تر از پلیس مودب اروپا بوده والا اگر سانسور خنده در ایران وجود نمیداشت شلیک خنده دست‌جمعی (چه خنده انقلابیون مسلمان و چه خنده انقلابیون مارکسیست) "پرچم" و "پرچمدار" را از جای میکند! شاید بخاطر همین جنبه‌های کمدی جریان اپورتونیستی که باز هم به قول لینین "مرغ را هم به خنده میاندازد" باشد که یکی از رهبران مشهور جنبه‌های مارکسیستی ایران پس از خواندن بیانیه گفته است که: "ماجرای اپورتونیست‌هایی که خود را مجاهد مینامند نیازی به "تحلیل" ندارد بلکه باید از آن تعامل ساخت!

بنابراین در برابر این افسانه‌ها که بجای تحلیل اقتصادی و اجتماعی قالب میشود بی‌جا نیود که "مجید" در جوابیه‌اش به "پرچم" چنانکه قبل نیز به جملاتی از آن اشاره کردیم، نوشت:

".... شما حتی تحولات زیر بنایی جامعه را هم به خود وابسته کرده‌اید. شما طوری نوشت‌هاید و گفته‌اید که گویا در سال ۱۳۵۲ در سطح جامعه یک تحول بنیادی بوجود آمده است و مثال زده‌اید که در این سال چند میلیون کارگر اضافه شده است و از این راه خواسته‌اید برای حرکت خود توجیه زیر بنایی درست کنید. در حالی که

درواقع چنین چیزی نیست . حال معلوم میشود که آیا مانند بود و آلیست (فرد پرست) هستیم یا شما ؟ ، ، ، " .

براستی در رابطه با همین گونه " اقتصاد بازی " ها و " تحلیل های اقتصادی " بود که نخستین کسی که در تاریخ مارکسیسم ، مارکسیست بودن خود را منتفی دانست ، خود مارکس بود ا در این باره انگلیس در نامه ای خطاب به پل لافارگ (مورخ اکتبر ۱۸۹۰) نوشت :

" این آقایان (دانشجویان ، ادباء و بقیه این خرد بورژواهای تازه بدوران رسیده) همه دم از مکتب مارکس میزنند ، اما به همان گونه که ده سال پیش در فرانسه مشاهده کرده اید که مارکس درباره آن میگفت : تنها چیزی که میدانم این است که من یکی مارکسیست نیستم ! "



موقره فصل اول

سخنی با مردم و نیروهای خلقی

نهایتاً" و بطور تاریخی این تنها مردم و نیروهای مردمی هستند که نیک و بد موضع گیری‌های سیاسی و اجتماعی مختلف را قضاوت میکنند، به این ترتیب ما به معیار برحق و اصیلی مجهر میشویم که اراده خدا نیز بطور تاریخی از طریق آن بیان میگردد.

اکنون به دنبال مرور تاریخچه جریانی که ما آن را به دلایل سیاسی – مردمی ، فرست طلبانه و ایورتونیستی خواندیم ، وقت آن است که مسئله خود (مجاهدین) را که در حقیقت مسئله این جنبش و این میهن و این مردم است ، در آستان این خلق قهرمان و تمامی نیروهای وابسته بدان باز بگشائیم و از آنها داوری طلب کیم ، در این نظر سنجری مردمی و دادخواهی خلقی ، اعتقاد ما بر این است که خلق هیچ گاه بطور تاریخی استباها نمیکند و صحیح و سقیم را با یکدیگر آغشته و هم ارز بجانمیگذارد ، از این رو چرا " مجاهدین " این خلق قهرمان که به تأکید ، موجودیت خود را از نیازهای جنبش همین مردم دارند ، و در راه خواستها و آرمان‌های حق طلبانه همین مردم به مجاهدت پرداخته‌اند " مسئله " خود را سرانجام با همین خلق ، كم‌بطور تاریخی معیار نهائی

سنچش اصالت راهها و اقداماتی است که خود آنها را برانگیخته و نهایتاً "نیز به مصالح خود او منجر نمی‌شود، مطرح نسازند؟ مسئله در یک کلام و در ساده‌ترین صورت خود اینست؛ آیا "تولد جدیدی" که به متلاشی شدن تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ منتهی شد، یک تولد ضروری، طبیعی، مشروع و برق است؟ دو جواب بیشتر وجود ندارد؛ آری یا نه، برحسب جواب اول (آری) که محل اشتراک ضد اسلامی و ضد مجاهدی رژیم ضد خلقی، مرتعین راست و اپورتونیست‌های چپ نماست، از آنجا که اسلام را در عمل با "تکامل" (۱)، "نفي استثمار" (۲)، "دیالکتیک" (۳) و مواضع اجتماعی حقیقتاً توحیدی به نفع طبقات بالند و محروم اجتماع (مستضعفان، (۴) کاری نیست، پس ایدئولوژی مجاهدین یک ملقمه التقاطی مارکسیست - اسلامی بوده که لاجرم در همین زمان (۵) (سال ۱۳۵۴) سازمانشان متلاشی یا انشتابی را در تقدیر داشته است. مطابق این طرز تفکر (چه در قالب مارکسیسم عرضه شود یا در لباس اسلام) "واقعی، ضروری و ضروری، حقیقی" (۶) است" به این معنی که تفاوتی میان آنچه هست و اتفاق افتاده با آنچه باید باشد و باید اتفاق میافتد وجود ندارد. واقعیت و حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و بنا بر این آنچه واقع شده ضروری و لهذا حقیقی بوده است. پس آنچه بر سر "مجاهدین" آمده است نیز به دلیل واقعیت داشتنش از حقانیت نیز برخوردار بوده و ولادت جدید، تولدی طبیعی و مشروع

۱- ۳، ۲، ۴ اینها برخی از مبانی و بنیادهای عقیدتی توحیدی مجاهدین هستند. البته در مورد دیالکتیک مذکور میگردیم که به آنکه قرآن و نهج البلاغه، دیالکتیک ما یک دیالکتیک توحیدی است که بر مبنای اصالت دادن به "وحدت" (که سمت تکاملی حل تضادها نیز میباشد) در گل جهان قرار دارد.

(مرا جمعه گنید به مباحث ایدئولوژیک).

۵- میدانیم که مارکسیست‌های اصولی که فی الواقع هم به هیچ وجه شریک جرم اپورتونیست‌های چپ‌نما نیستند، اقل معتقد نیستند که این متلاشی یا تجزیه در همین زمان (سال ۱۳۵۴) و خلاصه تا پایان نبرد ضد امپریالیستی اجتماعی ناپذیر بوده است.

۶- این عبارت در اصل از آن هتل است.

است و از این پس باستی به دنبال دلایل اجتناب ناپذیری و حتمیت وقوع آن گشت تا موجه و طبیعی نیز بنماید، پس بی دلیل نبود که این هر سه گروه (رژیم ، مرتعین ، چپ نماها) به دنبال ضربه در دنیاک سال ۱۳۵۴ سر از پا نشناختند و هر یک به طریقی با عبارات و کلمات خاص خودشان جشن گرفتند و بدان تبرک جستند.

چپ نمایان که خود عاملین فاجعه بودند، رژیم شاه مدت‌ها پیش از همه، مارک مارکسیست اسلامی را، علیه مجاهدین علم کرده بود، مرتعین نیز اگر چه از این پیشتر وقتی که باد در سمت مجاهدین میوزید مزورانه به آنها کرنش‌ها کرده بودند ولی اکنون به خود حق میدادند که بگویند "نگفته‌یم!". راست میگفتند، آنها همیشه به رغم کرنش‌های چاکرانه علني‌شان، در خفا، آرمان‌های حق طلبانه و یگانه ساز توحید و اسلام مجاهدین را "فریب" و برخلاف اسلام ارجاعی خود میانگاشتند.

"اذيقول المتناقون والذين في قلوبهم مرض غر هو لا دينهم و من يتوكى على الله فان الله عزيز حكيم .

هنگامی که دو رویان و کسانی که در قلب‌هایشان بیماری است میگفتند؛ اینان را دین‌شان فریفت، و کسی که به خدا توکل ورزد پس همانا که خدا چیره شونده و با حکمت است، انفال آیه ۴۹ " .

براستی آنان غافل بودند که همه این ابتلائات و فتنه‌ها برای آزمایش همین مردم است. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد .

"ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمون الله الذين صدقا و ليعلمن الظاذبين . همانا کسانی را که قبل از ایشان بودند نیز آزمودیم تا مشخص کند خدا آنان را که صدق ورزیدند و تا مشخص کند آنان را که دروغ میگفتند، عنکبوت آیه ۳ " .

هم آنان بودند که مشتی بی اطلاع و جاہل دیگر را نیز به دنبال خود کشاندند. اینان در ضدیت شان با مجاهدین و اسلام اصیل انقلابی نمی دانستند که آب به آسیاب همان چپ نمایانی میریزند که در ظاهر هیچ اشتراک عقیدتی با آنها ندارند، همان چپ نمایانی که (چنانکه دیدیم) " حرکت طبیعی و طبیعتا " جبری " سازمان و اسلام ما را به جرم ا ترقی خواهی و دفاع از نفی استشعار به جانب ماتریالیسم دانسته و از همین رو متلاشی کردن آن را یک " ضرورت طبیعی " قلعداد میکردند. همانها که درباره تاسیس گروه ایدئولوژی به منظور " تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام "

در سازمان ما نوشته بودند:

"این امر مسلمان" قدیمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بود. اما متأسفانه این قدم برداشته شد، و حرکت طبیعی و طبیعتاً "جبری‌ای که سازمان ما (به زعم اپورتونیست‌ها) به سمت اتخاذ یک موضع سالم انقلابی، به سمت درک صادقانه حقیقت (که همان حقایق اپورتونیستی منظور نظر است) طی میکرد، با این موضع جدید دچار اختلال شد....". (صفحه ۹۴ بیانیه).

و اما برحسب جواب دوم (نه) که موضع توحیدی قاطع خود مجاهدین است متلاشی شدن سازمان نه ضروری بوده است و نه طبیعی و حقیقت جویانه. بلکه متلاشی کردن آن ناشی از یک فرصت طلبی خیانت بار میباشد که با اعمال روش‌های فاشیستی انجام شده است. (۱)

در اشایات غیرطبیعی بودن و عدم مشروعيت آنجه فرست طلبان آنرا "تولد جدید" مینامند (ودرحقیقت در ضربه مرگباری به پیکر سازمان و صاحبان واقعی آن خلاصه میشود) دلایل مستحکم بسیاری در دست است. از جمله:

۱ - به تصریح خود بیانیه این حرکت "طبیعی"! صرفاً از بالا به پائین در سازمان به راه افتاده (من ۱۴ مقدمه بیانیه) است.

قبل از نفوذ اپورتونیسم حتی یک فرد تغییر موضع داده مارکسیست شده در سازمان یافت نمیشود. در این صورت چگونه میتوان این حرکت را درون جوش و طبیعی قلمداد کرد؟

۲ - به تصریح خود بیانیه بیش از ۵۰ درصد از کادرهای سازمان در جریان این تغییرات تصفیه شده‌اند، در این مورد در صفحه ۲۰ مقدمه بیانیه چنین میخوانیم:

«مجموعاً در تمام طول ۲ سال "مبارزه ایدئولوژیک" قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفتند و بسیاری از کادرها از مواضع مسئول ناکسب

۱ - چنان‌گه گفتم مارکسیست‌های اصولی نیز مطابق معیارهای سیاسی خود طی مرحله کنونی انقلاب‌های طبیعاً متلاشی گردن مجاهدین را با مهر "طبیعی و جبوی" تائید نگرده و آن را مظہر اپورتونیسم میدانند،

صلاحیت‌های لازمه کنار گذارده شدند، ».

مطابق اظهارات غیر رسمی، درصد واقعی تصفیه‌شدگان از این‌هم بیشتر است و تا حدود ۷۵ الی ۸۰ درصد نیز گفته شده است. در این صورت چگونه میتوان حرکتی را که به تصفیه قریب نصف تا سه چهارم افراد یک سازمان منجر شده طبیعی و درون‌جوش نامید؟ تازه اگر پوچی‌ها و بی‌انگیزگی‌های تصفیه ناشده‌هارا هم درنظر بگیریم تصویر بسیار سیاه‌تری از تغییرات انجام شده خواهیم داشت.

۳ - به دلیل تمام روشهای فاشیستی - پلیسی که در جریان تغییرات مذبور دیدیم،

این تغییرات نمیتواند "طبیعی" و "جری" و ضروری تلقی شوند. در یک تغییر طبیعی و "تولد مشروع" چه نیازی به این همه تناقض، دروغ، تظاهر، فربیکاری، تهدید، شکنجه و کشتار است؟ "طبیعت" شیئی برای بروز و تحقق آن ازقوه‌بغفل

به این روشهای نیازمند نیست. متأسفانه هنوز اطلاعات ما در مورد تعداد دقیق

مجاهدین به شهادت رسیده توسط اپورتونیست‌ها، تکمیل نشده و هنوز بیش از

۴ - ۵ نفر از این شهدا را نمیشناسیم، اما بی‌گمان احکام اعدام (اعم از این که

اپورتونیستها فرصت و امکان اجرای همه‌آنها را نیافتد) بیش از این‌ها بوده است.

آیا اعدام انقلابیون مجاهد به وکالت از جانب درخیمان و ماموران اعدام شاه،

به تنهایی یک خیانت ضد انقلابی که هرگونه ادعای طبیعی بودن تغییرات کذایی

را باطل میسازد نیست؟

۴ - صرفنظر از دروغ‌ها و تناقض‌گوئی‌ها، بیانیه‌خود در همه جا چنانکه دیدیم

بر "طبیعت" اسلامی سازمان مجاهدین که هرگونه زایمان تشکیلاتی فرصت طلبانه

و غیر اسلامی را غیر طبیعی و ناموجه میسازد، تصریح میکند.

۵ - این‌وهی انگیزگی‌ها، پوچی‌ها، سازشکاری‌ها، تسليم طلبی‌های افراد جریان تغییر

یافته که بارها تا همکاری کامل با رژیم شاه، مقدم تغییرات طبیعی را گرامی داشتند (باز هم به مثابه یک جریان و نه افراد پراکنده) فرض هرگونه طبیعی

دانستن جریان را از بنیاد باطل میکند.

آیا "وحید" قهرمان سالهای ۵۰-۵۲ در جریان یک تحول طبیعی به

"وحید" خیانتکار سال ۵۴ تبدیل شده است؟ البته فعلاً کاری به یک استدلال

بچه فربیض دیگر اپورتونیست‌ها در این باره که نمودهای عفومند بار جریان

اپورتونیستی را باز هم از " عوارض طبیعی دوره گذار " (از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر) میدانند ، نداریم و آنرا درجای خود مفصل بررسی خواهیم نمود . فقط متذکر میگردیم که ای تفویر آن گذاری که عوارض طبیعی اش اینها باشد . (۱) مثل این است که به مردم یک کشور سرمایه‌داری وابسته بگویند برای گذار از دوره وابستگی و نیل به دوران آزادی ملی ابتدا به دوره بردگی (با تمام عوارض آن) برگردید تا بعدها بطور طبیعی (و پس از طی همه دوران‌های واسط) به آزادی ملی بررسید ! در اینجا نیز اپورتونیستها که حسب‌العمول در دوران سانسور (خنده و گریه) میدان سودایی خود را از هماوردان صدیق تهی دیده بودند و هر جنس انحرافی اسقاط و بنجلى را به جای اجناس مرغوب تکامل یافته قالب میکردند . (۲) آنچنان که گوئی تکامل و انحراف هیچ یک معیاری در دنیا خارج از ذهنیت اپورتونیستی ندارند . چنان که گوئی هیچ رابطه ماهوی بین یک گذار و عوارض ضروری ملازم آن ، وجود ندارد . به این استدلال بچه فریب چوب حراج زده‌اند . اگر چه متناسبه با خریداری جز تابعان و دستاموزان . فرصت طلب خودشان نیافته‌اند .

۶ - تحلیل اقتصادی - اجتماعی اپورتونیست‌ها که بر مبنای آن ، تغییرات کذاشی مورد نظرشان را موجه جلوه میدهند چنانکه دیدیم در کتر جایی واقعگرایایه و خالی از تناقض است . (۳) (بجز در بدیهیاتی همچون رشد سرمایه‌داری وابسته) حقیقتا در توضیحات آنها (بجای " تحلیل اقتصادی " آش در هم جوش و آشته فکری درجه اول حاصل آمده است .) (۴) براستی استدلالات بکار گرفته شده در این تحلیل و " تغییرات " متعاقب آن " استدلال یک‌گودن بی‌قدار است که نمی‌فهمد عروسکی است در دست بورزوای امیریالیست . (۵)

- ۱ - اینجاست که در رابطه با " گذاری " که این عوارض را داشته باشد باید از قول امثال " وحید " گفت : از طلا گشتن (که همان چیز نمائی باشد) پشیمان گشته‌ایم ، مرحمت فرموده ما را من گنید !
- ۲ - در این مورد در فصول آینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .
- ۳ - جمله از آن لనین در نقد تحلیل اقتصادی گائوتسکی است ،
- ۴ - نقل از لనین دزگائوتسکی مرتد !

بی مناسبت نیست در همین جا به یکی دیگر از تحلیل‌های اقتصادی از همین دست که در جریان اپورتونیستی صورت گرفته بود اشاره کنیم: نقل میکنند که یکی از تابعان اپورتونیست ها میخواست علت مارکسیست شدن خودش و مارکسیست‌نشدن برادرش را تحلیل کند. حسب المعمول چون باید علت مارکسیست نشدن هر فردی به موضع طبقاتی خردش بورژوازی او و نسبت داده می‌شد، حال این که هر دو برادر از یک خانواده مرغه بودند، تحلیل به بن‌بست میرسید. البته میدانیم که تحلیل مارکسیستی اساساً حاکم بر طبقه است و نه فرد، لیکن شخص مورد بحث ما که توان فهم این مطلب را نداشت چنین استدلال میکرد که اگر چه درست است که هر دو برادر در یک خانواده به دنیا آمده‌اند، ولی برادر تغییر موضع داده و مارکسیست شده در ایام تنگستی خانواده و بخصوص "زمانی که نسیه خرید میکردند"!^۱ ابه دنیا آمده در حالی که برادر مجاهد مسلمان به هنگامی که خانواده در رفاه بوده است، متولد شده و لذا امکان اکتساب وجودان به اصطلاح پرولتری از او سلب شده است!^۲

اینجاست که به دلیل خوش خدمتی کلانی که اپورتونیست‌ها با متلاشی‌کردن سازمان مجاهدین (من غیر مستقیم) به ضد انقلاب و رزیم شاه کرده‌اند، بدليل ... این خدمتگزاری پلید در آستان سرمایه‌داری^(۱). که ((با استناد مارکسیستی به "پروسه تولید" پرده پوشی ... شده است^(۲)) باید به نقل از لنین از تمام مارکسیست‌ها (چه در داخل و چه در خارج ایران، و به ویژه آنها که مقدم اپورتونیسم را گرامی داشتند) بپرسیم: "اگر این مارکسیسم است، پس چه چیزی چاکری در آستانه بورژوازی نامیده میشود!"^(۳) حقیقتاً اگر متلاشی‌کردن سازمان مجاهدین در بحبوحه نبردش با امپریالیسم و رزیم شاه، علیرغم کاروان شهیدان و انبوه اقشار حمایت کننده آن "مارکسیسم" است حق نداریم تعریف "بزرگ‌ترین چاکری و خوش خدمتی غیر مستقیم ممکن" در آستان رزیم شاه "را جویا شویم؟"^(۴)

۱- نقل از لنین در همان کتاب.

۲- اینجاست که روش میشود چرا باز هم به قول لنین مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با اپورتونیسم جدا نیست.

اینجاست که با اعتقاد به این نکته که مارکسیسم - لنینیسم در دست های خیانت بار چپ نمایان به پرآگماتیسم (مصلحت پردازی عطی) تنگ نظرانه و فرصت طلبانه ای تبدیل شده است، سارتر را به یاد می آوریم که یکار نوشت:

"هر کن آزاد است هر چه می خواهد بیندیشد، ولی خدا کند که بیندیشد" .
و مخاطب به فرصت طلبان می گوییم : وقتی حقیقت اسلام را درک نکرده اید، آزادید که مارکسیست بشوید (لا اکراه فی الدین) ولی باز هم ای کاش مارکسیست - لنینیست می شدند ! (۱)

۷ - در حیطه عمل سیاسی ، ادعای اپورتونیستی بن بست در خط مشی مسلحانه که گویا به زعم اپورتونیست ها مسائل آن در کادر ایدئولوژی اسلامی سازمان لایحل بوده کذب محض است .

دلیل آن هم تأثید این پیش بینی مجاهدین واقعی در عمل است، که به محض تغییر ایدئولوژی، نفی مشی مسلحانه را در آینده نزدیک توسط اپورتونیست ها، و افتادن آنها را به موضع راست سیاسی پیش بینی نمودند چنانکه در سوال و جوابهای بخش مربوط بمسئل سیاسی - استراتژیک تحلیل بیانیه نیز خواهیم دید. در همین بیانیه علیرغم تاکیدات غلیظ و شدید ظاهری بر مشی مسلحانه آثار و رد پاها فراوانی که از آنها بُوی نفی مشی به مشام میرسد ، وجود دارد .
پس کسی که علیرغم مارکسیست شدن در آستانه نفی مشی مسلحانه قرار دارد ، چگونه میتواند مدعی شود که به خاطر پاسداری از این مشی "بطور طبیعی" مارکسیست شده است ؟

۱ - و نه پیرو امثال فویرباخ :

در همینجا بی مناسبت نیست که استدلال بسیار موکدی را که بعضاً افراد با صطااح مارکسیست شده علیه مجاهدین تغییر موضع نداده بگار میبرندند یادآور شویم . آنها بالصراحت میگفتند که " رژیم شاه چون بورژوازی را رشد میدهد از شما (مجاهدین) مترقی تر است " آخر به زعم آنان مجاهدین نماینده خرد بورژوازی و مدافع تولید کوچک بودند و لذا تولید کلان ماشینی بورژوازی را خوش نداشتند !!

- ۸ - ادعای مارکسیست شدن طبیعی در جریان عمل ، بعد پروسه اصلاح و آموزش و اقنان نیز بکلی بی پایه است . با یک نگاه سریع به روش های مارکسیست نمودن ، نیازی به توضیح بیشتر در این مورد نخواهد بود . (۱)
- ۹ - از نظر تشکیلاتی نیز این تولد به اصطلاح تکاملی کاملاً "طبیعی" نه تنها هیچ وحدت و انسجام بالاتری را باعث نشده (در حالی که اگر طبیعتاً "تکاملی" بود ، بایستی الزاماً "سازگاری" و وحدت بیشتری را چه در درون و چه در مناسبات این تشکیلات یا بیرون از خودش یعنی مردم - باعث میگشت) بلکه اپورتونیست ها در هر کجا که بودند "صد پاره" شدند . درست مانند پالتو صد پاره آکاکانویچ کدای مشهور روسی که پلخانف تشتت و صد پارگی نارودنیگ هارا که چشمشان را برواقعیات بسته و "نتوانسته بودند میان خود واقعیت پل بزنند" بدان تشبیه میکند . بدین گونه بود که ما در هر کجا با شماری از بقایای اپورتونیستی روپرتو میشدیم که بدون هیچ حساب و کتابی آنها هم کوس "رهبری" میزدند ! و باز هم دست از داعیه رهبری این خلق (که آنهمه بدشمنش خوش خدمتی کرده بودند) برآمدیداشتند ، خصوصیات اصلی این افراد که مستقیماً آنها را از پرچمداران سلف خود به ارت برده بودند چنین بود : اشتهای وافر برای رهبری کردن و قبول نداشتن هیچ چیز و هیچ کس (حتی هیچ سازمان و گروه مارکسیست دیگر) بجز خودشان .

- ۱ - کما این که اخیراً در اعلامیه بقایای اپورتونیست ها که هنوز هم متأسفانه به رغم پذیرش بیماری "اپورتونیسم" در مورد آن پروسه به اصطلاح طبیعی تغییرات گذائی (یعنی پذیرش عنوانی که نخستین بار به وسیله مجاهدین در سال ۱۳۵۴ به این بیماری سیاسی تعلق گرفت)، از نام "مجاهد" تحت عنوان "بخش مارکسیستی - لئینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" استفاده و آنرا همچنان به لوٹ فرست طلبی آلوده میکنند ، صریحاً اعتراف میشود که در سال ۵۶ "توده های سازمانی همراه با مسئولین برای اولین بار بطور جدی به مطالعه مارکسیسم - لئینیسم پرداخته اند " .

آری اینها و دهها دلیل و نشانه دیگر (که یا آنها را قبل از دیده و یا در آینده بحث خواهیم کرد) همان نشانه‌هایی است که خلق ما و همه نیروهای مبارز وابسته‌دان، بر اساس آنها " طبیعی بودن " و تکاملی بودن جریانی را که به متلاشی کردن سازمان ما در سال ۱۳۵۴ انجامید داوری خواهد کرد . لیکن در خاتمه باید خطاب به نیروهای مسلمان سوال کنیم که :

آیا مارکسیست شدن تعدادی افراد با آن روش‌ها که دیدیم و زیر آن فشارها ، در حالی که مسئولان و سپرستان اصلی سازمان یا به شهادت رسیده و یا در اسارت گذاشته شده‌گاهها بسر میبرند و یا همچون شهید شریف واقفی خاتمانه به قتل میرسند ، چیز بس عجیبی است ؟ (نمونه ل .)

آیا سراسر تاریخ اسلام ملو از این فتنه‌ها و ابتلایات (منتهی در شکل خاص خودشان) نیست ؟

آیا جنایات و انحرافات امثال خالد بن ولید یا زیاد بن ابیه (که در روزگاری قبل از همکاری با معاویه عامل علی (ع) در فارس بود) چیزی از اصلاح اسلام کم میکنند و اصولاً بایستی به حساب اسلام و مجاهدان آن گذاشته شود ؟ و آیا این مطلب که میگویند معاویه زمانی کاتب وحی بوده است گناهی بر پیامبر و خدشای به حساب " وحی " است ؟ و آیا همه اقدامات خیانت‌بار انحرافی و ظلمانی را توان این هست که لکه کوچکی به اندازه " دانه خردل " نیز بر دامن آفتات حقیقی اسلام بنشانند ؟ پس درست بهمین دلایل چگونه میتوان اقدامات خیانت‌بار اپورتونیستی را محصول طبیعی مجاهدین خلق ایران دانست و برای آن حسابی جداگانه باز نکرد ؟

این درست است که اپورتونیسم باتمام خیانت‌هایش توانست در یک مقطع مجاهدین را از رهبری سازمانشان به زیر کشیده و با کشتار شماری از آنان سازمانشان را موقتاً متلاشی سازد ، اما از این درست‌تر و قطعی‌تر این است که : مجاهد هرگز نمرده و نمی‌میرد ، زیرا که " بنیاد " ایدئولوژیکیش (که به شکل یا چنان سازمانی انجامید) نمرده و نمی‌میرد . زیرا که اسلام نمرده و نمی‌میرد و نخواهد مرد .

" هوالذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الـدين كله "

" او کسی است که رسول خود را به هدایت و آئین حق مجهز ساخت ، تا وی را بر

تمامی ادیان و مکاتب دیگر برتری و چیرگی دهد ص ۹ "

"آیا ندیدی که خدا چگونه کلمه و نهاد و آئین پاک را به درخت پاکیزه‌ای مثل زرد که بنیادش ثابت و پابرجاست و شاخ و برگ آن در آسمان . قرار گاهی باذن بپروردگار ، خود میوه‌اش را میدهد و خدا برای مردم مثلها می‌ورد؟ شاید که متذکر گردد ، و مثل کلمه و نهاد پلید، همچون درختی پلید است که از روی زمین ریشه کن شده و آن را "قرار" و بقائی نیست . "

الْمَتَرْكِيفُ صَوْبَ اللَّهِ مِثْلًا كَلْمَه طَيْبَه كَشْجَرَه طَيْبَه اصْلَهَا ثَابَتْ وَفَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴)
تَوْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَاذِنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لِعِلْمِهِ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵)
وَمِثْلَ كَلْمَه خَبِيشَه كَشْجَرَه خَبِيشَه جَمَّشَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ وَمَالَهَا مِنْ قَرَارِ (۲۶)

(پایان فصل اول)

فسرده گزارش فعالیتهای سازمان از اواخر سال ۵۳ (ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما) تاکنون

الذین اخر جوامن دیار هم بغير حق الا ان یقولوا ر بنا الله ولو لا دفع الله الناس
بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن
الله من ينصره ان الله قوى عزير

آنکه از دیار (و تعلقات) خویش بنا حق بیرون رانده شدند (و در حالی که گناهی
نداشتند) مگر اینکه می‌گفتند (شعار شان این بود) پروردگار ما " الله " است . اگر نبود
که خدا گروه و طبقه‌ای از مردم را با گروه و طبقه دیگر دفع و نفی نمی‌کرد همانا که مسلمان
پرستشگاهها ، کلیساها ، صلای رسای انسانیت و مساجدیکه در آنها (کمال به سوی) خدا
بیشتر یاد می‌شود (مکانهاییکه نقطه آغاز هر نوع حرکت ضد ستی باید باشد) من عدم
می‌شدو بطور قطع خدا کسی (کسانی) را که (راه) او را یاری نمایند ، یاری خواهد
نمود و خدا توانای نیرومند است .

" به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران "

... با احترامی عمیق و انقلابی به هزاران شهیدیکه با خون خود یکی از بزرگترین
دیکتاتورهای تاریخ را سرنگون کرده و پشت امپریالیزم ، صهیونیزم و ارتجاج منطقه را به
لرزه درآورده و به ما این فرصت را دادند که بعد از سالهای سیاه ، در آستانه ورود به
سال جدید ، پیروزیهای درخشان خلق قهرمانان را در مرحله مبارزه ضد دیکتاتوری از
مسیر طولانی انقلاب تبریک بگوئیم .

برای سازمان مجاهدین خلق ایران ، افتخار آفرین است که در سالهای سیاه
دیکتاتوری ، اختناق و سکوت از تجسمات عینی آگاهی ، خشم و عصیان خلق ستمکشیده
بر علیه امپریالیزم و مزدوران داخلی آن بوده و پرجم انقلابی خلق کبیری را به دوش
داشته است .

رویدادهای خونبار سالهای اخیر ، مخصوصاً سالی که ساعات آخرین خویش رامی- گذراند ، و پاسخهای کوبنده و قهرآمیز خلق به دشمنانش ، این نکته راثابت‌کرد که تبرد برادران ما در میدانهای آتش و خون و مقاومت‌های قهرمانانه زیر شکنجه جلا دان رژیم شاه منعکس کننده خشم خروشان خلق و ترجمان واقعیات عینی میهنمان بوده است پس میتوان مبارزه سیاسی - نظامی سازمان را همواره بیانگر اصلی ترین و منطقی ترین پاسخ خلق به دشمنانش طلقی نمود . این مبارزات نشان داد که موضع استراتژیک سازمان و شعار های " ضد امپریالیستی ، ضد دیکتاتوری و ضد سرمایه داری وابسته " ای آن که از همان آغاز دوران تدارک عمل به تصویب رسیده بود تبلور عینی اساسی ترین خواستهای خلق مان بوده است .

سازمان از بدو نایسیس خود در سال ۱۳۴۴ بدست مجاهدین شهید محمد حنیف نژاد ، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان تا کنون راه پر فراز و نشیبی را پیموده و همواره کوشیده است که به اصول مکتبی و آرمانهای توحیدی خویش و نیز به خلق رزمنده‌ای که ما را بی دریغ در دامن حمایت خود پروردده است وفادار باشد و در راه تکامل جامعه بسمت نظام بی طبقه توحیدی به پیکار و مجاهدت خونبار خویش ادامه دهد .

چهار سال از سلطه جریان انحرافی (اپورتونیستی) چپ نما می‌گذرد و در این مدت به دلایل ذیل ، تا کنون بجا نداشتیم که صریحاً از پایگاه خود سازمان با خلق کبیر و قهرمانانع سخن بگوئیم :

۱ - علاوه بر اینکه کلیه امکانات تعلیماتی ، نظامی ، ارتباطی و سمعاتیک سازمان توسط جریان اپورتونیستی تاراج شده بود ، ما تا آخر سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب و زیر ضربات نظامی - تشکیلاتی جریان اپورتونیستی بودیم که ضمن به شهادت رسیدن چند تن از بهترین برادران ما ، سازمان دوبار تا آستانه تلاشی کشیده شد ، البته این ضربات هرگز نتوانست توجه ما را از تضاد اصلی موجود در جامعه منحرف کرده و ما را وادار به اتخاذ شیوه‌های غیر انقلابی نماید لذا علیرغم ضربات سنگینی که پیوسته متحمل می‌شدیم ، هرگز از اصول انقلابی خویش منحرف نشده و دست به عمل متقابل نزدیم و تنها با اتخاذ شیوه‌های سیاسی و افشا گرانه علیه جریان مذکور وارد عمل شدیم و با منزوی کردن قدم به قدم جریان اپورتونیستی ، بالاخره توانستیم در برابر آن به پیروزیهای سیاسی - تشکیلاتی کامل نایل گردیم .

ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون (آیا آنان که اعمال شیوه‌های) زشت بکار می‌گیرند می‌پنداشند که بر (سنت) ما پیشی خواهند گرفت ؟ چه بد قضاوتی است که می‌کنند !)

۲ - هجوم سیاسی - ایدئولوژیک یک جریان راست ارتقائی " ضد مجاهد " ، که برای کوییدن معیارها و ارزش‌های سازمان نا مرز سازش با رژیم شاه پیش رفت و از هیچ‌گونه افتراق و تهمت ایدئولوژیکی - سیاسی دروغ نوزید و با تمام قوا کوشش می‌کرد که تضاد اصلی موجود در جامعه را تحت الشاعع تمايلات سازشکارانه خود قرار داده و با پناه گرفتن پشت سنگر " دفاع از اسلام " حرکتهای خود بخودی را بر علیه مجاھدین و همه فرزندان راستین اسلام متصرک نماید ولی ما برای اینکه تضاد درون خلقی را فعال نکرده و امکان تحصیل هر نوع سوء استفاده از تضادهای درونی را از دشمن سلب کنیم ، از همه تظاهرات و جلوه‌های تحریک آمیز سازمان (علیه‌جریان راست) ممانعت کردیم . البته این تاکتیک به معنی عدول از اصول ایدئولوژیکی نبوده و تنها برای وحدت و یکپارچگی نیروها در مقابل رژیم دیکتاتوری چنین تاکتیکی اتخاذ شده بود . ضمناً این جریان باعث شد که مرزهای دقیق اسلام راستین و اسلام شرک آلود را هر چه بیشتر بشناسیم " ولیلی المومین منه بالله حسنا " (و بیارماید مومنین را (در مسیر مشکلات و شدائد) به بلا و آزمایشی نیک (رشد دهنده) از جانب خود) .

۳ - ترمیم ضربات واردہ به تشکیلات و تجدید سازماندهی (که میرم ترین کارتشکیلاتی بود) ، کار مجدد تعلیماتی و ارتقاء وحدت ایدئولوژیکی سازمان به عالیترین سطح ممکنه که در بر گیرنده وحدت استراتژیک و تشکیلاتی سازمان نیز بوده و طبعاً به زمان نیاز داشت . در این رابطه حاصل تئوریک تجارب مزبور را در فرصت‌های مناسب و هر چه زودتر در اختیار خلق قهرمانان قرار خواهیم داد .

۴ - اوجگیری جنبش دموکراتیک : با توجه به تضاد درونی رژیم حاکم که در مواجهه جنبه‌های دیکتاتوری و لیبرال آن به چشم می‌خورد ، سازمان جهت تضعیف دیکتاتوری اصراری بر استفاده از نام خویش نداشت . زیرا سعی دیکتاتوری بر آن بود که با دست آویز قرار دادن حضور سازمانهای انقلابی مسلح در سطح جامعه ، بهانه‌ای برای سرکوبی وسیع تر خلق داشته باشد با توجه به این مساله خط مشی سازمان طوری تنظیم شده بود که کارها و عملیاتش حتی المقدور تظاهر خارجی نداشته و در عین حال مخصوص تقویت جناح رادیکال جنبش نیز باشد .

۵ - بالاخره پیوستن مجدد برادران از بند رسته به سازمان و موضوع سازماندهی آنها، طبیعتاً یکی از اشتغالات عمدۀ سازمان را تشکیل می‌داد . اما در تمام این مدت سازمان تا آنجا که با امکانات محدود خود می‌توانست ، با اتخاذ تاكتیک‌های مناسب ضربات خود را بر پیکر رژیم دیکتاتوری وارد می‌نمود و بازوی نظامی خویش را در موارد لزوم بعنوان چتر حفاظتی جنبش دموکراتیک بکار می‌برد . در بسیج ، سازماندهی و سمت دهی شعارهای مبارزات دموکراتیک فعالانه و من غیر مستقیم شرکت می‌کرد ، مبارزاتی که خوشبختانه هر روز شاهد اوج گیری و اعتلای هر چه بیشتر آنها بودیم تا بالاخره در ماه گذشته ، خلق مان با خروش انقلابی خویش پرچم مبارزات ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی را بر فراز شکوهمند تری به اهتزاز در آورد که خصلت ممیزه آن ، به زانو در آوردن قهرآمیز و مسلحانه اهرم نظامی رژیم در بسیاری از نقاط بود . و برادران مجاهد ما نیز همچون قطرهای در میان دریای خروشان خلق قهرمان ، وظیفه خویش را در این پیکار بزرگ ادا نمودند که کزارش این عملیات بعدا در اختیار هموطنان مبارز مان قرار خواهد گرفت .

بدون شک قدرت سیاسی رژیم پهلوی منکوب و به زبانه دان تاریخ ریخته و سایر نهادهای امپریالیستی نیز به شدت لرزانیده شد . ولی همچنان ریشه کن نا شده باقی مانده و طبعاً سعی در تجدید حیات خویش می‌نماید و اکرآگاهانه و بطور قاطع با آن برخورد نشود و از انرژی موجود در جنبش که بطور عینی قادر به در هم کوبیدن دزهای امپریالیستی است ، استفاده متناسب به عمل نیاید ، امکان حاکمیت مجدد دست نشاندگان امپریالیسم ، پس از ایجاد زمینه سیاسی لازم محقق خواهد شد و اینکه ما مصمم تراز قبل و با توجه به میثاق سنگین خویش که با خدا و خلق مان بسته‌ایم ، تا خشکانیدن ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی و پلیسی - نظامی سلطه امپریالیسم ، و سیس تا تحقق جامعه بی طبقه توحیدی قاطعانه به راه خویش ادامه خواهیم داد تا تمام عوامل تجاوز و جنگ از بین برود ، "حتی تضع (الحرب) او زارها"

اینک توجه هموطنان مبارزمان را به ملاحظات
سیاسی و تشکیلاتی ذیل جلب می‌کنیم :

۱ - باید بدانیم که مبارزات خلق ما در عین کسب پیروزی درخشانش به پایان نرسیده و هنوز برای ریشه کن ساختن قاطع سلطه امپریالیسم راه دراز و دشواری در پیش دارد ، هر چند دستگاه بوروکراسی و سیستم پلیسی - نظامی دشمن ضربات سنگینی خورده است ، اما خطر امپریالیسم زخم خورده و بقایای سیستم بوروکراسی و پلیسی - نظامی دشمن در کمین ما است و نهادهای اقتصادی - اجتماعی آن دست‌نخورده باقی مانده اند و باید در یک جریان دراز مدت مبارزه اجتماعی ، تمام ریشه های اقتصادی - اجتماعی امپریالیسم خشک و نابود شود ، کوچکترین تعلل و سهل‌انگاری در این مورد گناه نابخشودنی است .

زیرا امکان هر نوع قوام مجدد این نهادها ، سلطه تمام و کمال امپریالیسم را به دنبال دارد و باید با بی گیریهای لازم فرست تجدید سازمان و تجدید قوای پلیسی - نظامی را از دشمن گرفت و ما در اینجا صراحتاً اعلام می‌داریم ، با توجه به مردم - پاها و نمونه‌هاییکه سازمان بدست آورده است ، شبکه‌های پلیسی - نظامی بطور مخفیانه در شرف تکوین است و ما توجه دولت و تمام نیروها را به این مساله جلب می‌کنیم .

۲ - سازمان ، ضمن تایید مواضع برادران مجاهد از بند رسته ، مبارزات سیاسی و افشا - گرانه آنها را در مقابل جریانات انحرافی و مجاهدت های بی امانشان در جهت حفظ میراث ایدئولوژیک سازمان و ارتقاء آن در داخل زندان را قسمتی از کار تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق ایران میداند و عناصری را که از صفویه آنها تصفیه شده‌اند عناصر اخراجی سازمان اعلام میدارد که این عناصر حق‌هیچ‌گونه استفاده‌هارنام و ارزش‌های مجاهدین را ندارند و ما از پیش در مورد سرتیفیکات سازمان و تغییرات بین‌نادی و دستکاری‌هایی که در آنها صورت گرفته به هموطنانمان هشدار می‌دهیم و این نوع برخوردهای نا صادقانه و فرست طلبانه را محکوم می‌کنیم .

اینک ما (صرف نظر از واستگان به سازمان) تعدادی از شهدای سازمان را که از اول سال ۱۳۵۴ تا کنون بدست رژیم و ابورتونیستها و نیز حین ماموریت‌های مختلف سازمان شهید شده‌اند با رعایت تاریخ شهادتشان ذکر می‌کنیم با این توضیح که عده‌ای از اعضاء سازمان با توجه به محیط خفغان و پلیسی جاوه و برخوردهای غیر انقلابی و مقاومت شکانه ابورتونیستها و نیز کمبود آگاهی از جریانات درون‌تشکیلاتی ، با حفظ مواضع قبلی خود در درون سازمان ابورتونیستی به نوعی سازش جهشت حفظ خویش در مقابل پلیس تن داده بودند که بعضی از آنها در بر خوردها و حوادث مختلف جان خود را از دست داده‌اند و ما مشغول بررسی شرایط ویژه آنها

هستیم نا بتوانیم با شناسائی بدست آمده لیست کامل شهدای سازمان را در آینده منتشر کنیم .

جاودا نه باد خاطره شهدای به خون خفته خلق ایران
 گرامی باد یاد شهدای سازمان مجاهدین
 نابود باد کلیه مظاہر امپریالیستی
 در اهتزاز باد پرچم انقلاب توحیدی

مجاهدین خلق ایران ۵۷/۱۲/۲۲

نام	تاریخ شهادت	نحوه شهادت
۱ - کاظم دوالانوار	۵۴/۱/۲۹	تیر باران
۲ - مصطفی خوشدل	۵۴/۱/۲۹	تیر باران
۳ - مجید شریف واقفی	۵۴/۲/۱۶	شهید بدست ابورتونیستها
۴ - فاطمه امینی	۵۴/۵/۳	زیر شکنجه
۵ - حسین کرمانشاهی اصل	۵۴/۴	اردبیلهشت / زیر شکنجه
۶ - مرتضی صدیه لباف	۵۴/۱۱/۳	تیر باران
۷ - مرتضی لبافی نژاد	۵۴/۱۱/۳	تیر باران
۸ - عبدالرضا منیری جاوید	۵۴/۱۱/۳	تیر باران
۹ - علی محبی	۵۴/۱۲/۲	در گیری
۱۰ - فرهاد صفا	۵۴/۱۲/۸	در گیری
۱۱ - محمد صفری لنگرودی	۵۵	تیر باران شهریور

درگیری	مهر / ۵۵	۱۲ - علیرضا الفت
درگیری	۵۵/۸/۲	۱۳ - محمد رضا باب احمدی
تیرباران	۵۵/۹/۱۴	۱۴ - محمد حسن ابراری
درگیری	۵۵/۹/۱۸	۱۵ - بهجت تیفتکچی
شهید بدست	سال ۵۵	۱۶ - محمد یقینی
اپورتونیستها		

زیرشکجه	سال ۵۵	۱۷ - برادری با اسم مستعار پرویز
حین ماموریت	سال ۵۶	۱۸ - محمد علی مهدوی
درگیری	۵۶/۱۰/۴	۱۹ - جلال هدشی
حین ماموریت	دی ماه / ۵۵	۲۰ - محمد الفت
حین ماموریت	۵۷/۱۱/۹	۲۱ - حسن روشن پناه
حین ماموریت	۵۷/۱۱/۱۶	۲۲ - محمدحسن نصیر اوغلی خیابانی
حین ماموریت	۵۷/۱۱/۱۶	۲۳ - محمد رهنمای شهسواری
حین ماموریت	۵۷ / ۱۲ / ۳	۲۴ - محمد رضا طلوع شریفی

	سال ۵۷	۲۵ - زهرا گودرزی

نشانی:

M. S. S. (U.S.A.)
P. O. BOX 5475
LONG BEACH, CA. 90805

تکنیک از:

انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)

شهریور ماه ۱۳۰۹

بها : ۱۲۰ ریال



از انتشارات:

سازمان مجاهدین خلق ایران

آرشیو استناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه، کارگر

www.peykar.org